

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# کربلا مبارزه با پوچی‌ها

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

کربلا مبارزه با پوچی ها / اصغر طاهرزاده. - اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۴.  
۲ ج در یک مجلد.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۸۹-۶-۶

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱- واقعه کربلا، ۶۱ ق. - تأثیر. ۲- حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ ق.  
الف. گروه فرهنگی المیزان، ب. عنوان.

۲۹۷/۹۵۳۴

کک ۱۵ط/۵/۴۱ BP

۳۸۹۴۱-۸۴ م

کتابخانه ملی ایران

### کربلا مبارزه با پوچی ها

### اصغر طاهرزاده

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

چاپخانه: پردیس

صحافی: سپاهان

طرح جلد: محمد فاطمی پور

لیتوگرافی: شکبیا

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

مدیر تولید: گروه فرهنگی المیزان

تاریخ انتشار: ۱۳۸۶

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۰۳۱۱-۷۸۵۴۸۱۴

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

۲- دفتر انتشارات لب المیزان

## فهرست مطالب

مقدمه	۱۵
روش ما در ویرایش این کتاب	۱۶
مقدمه نویسنده	۱۹
چگونگی نگرش به تاریخ	۱۹
جلسه اول انتخابی فوق رسم زمانه	۲۵
اولین برخورد اساسی با اسلام	۲۸
انتخابی فوق رسم زمانه	۳۲
انسان‌ها در شرایط ترس، فقط به زیستن می‌اندیشند	۳۲
ترس، منشأ انتخاب	۳۴
حسین <small>علیه السلام</small> ، مذکر خود آگاهی	۳۵
عهد حسینی، عهدی پایدار	۳۵
فرهنگی که انسان را قربانی می‌کند	۳۷
اشک و تمديد امید	۳۸
صراط‌های مستقیم، حيله‌ای در مقابل صراط مستقیم	۳۹
جوانان و پوچی!	۴۰
جلسه دوم کربلا، عامل بازگشت به عهد محمدی <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۱
راز حقارت حاکمان	۴۱

- کربلا مبارزه با پوچی‌ها ..... ۴۲
- رمز زیر دستی ضعفا ..... ۴۳
- مقابله کاخ سبز با ارزش‌های دینی ..... ۴۴
- کربلا؛ عامل نجات بشر از سرگردانی ..... ۴۴
- دینِ تقلیل یافته، انسان به صفر رسیده ..... ۴۵
- راز ویرانی ساختارهای معاویه ..... ۴۵
- فرهنگِ سرعت، برای گریز از مرگ ..... ۴۶
- چرخش هستی بر عهد محمدی ﷺ ..... ۴۷
- اما یزید نماند ..... ۴۸
- کربلا و ذوق حضور ..... ۴۸
- قدرت تشخیص جهت ..... ۵۰
- خطر از کجا آغاز شد؟ ..... ۵۰
- روانکاوی کوفیان ..... ۵۱
- در کربلا به کجا نگاه می‌کنید؟ ..... ۵۵
- جلسه سوم ترس از مرگ، مانع آزادی انتخاب ..... ۵۵
- کربلا و نجات از گم‌شدگی ..... ۵۶
- کربلا؛ اثبات بودن خود ..... ۵۷
- انتخاب آزاد ..... ۵۸
- ارعاب معاویه‌ای ..... ۵۹
- معنی زندگی ..... ۶۰
- حسین علیه السلام، به تنهایی قدرتی است بی‌نهایت ..... ۶۱
- ترس از مرگ، عامل خشکاندن شور حیات ..... ۶۳
- چه باید کرد؟ ..... ۶۴
- یأس چرا؟ ..... ۶۵
- بازگشت به عهد محمدی ﷺ ..... ۶۶
- زشتی تن‌آسایی ..... ۶۸
- سودجویی؛ حجاب معنویت ..... ۶۹
- جلسه چهارم عدم انحلال در فرهنگ کفر ..... ۶۹

۷	..... فهرست مطالب
۶۹	..... نهضتی فراتاریخی
۷۲	..... روح آزاده چه باید بکند؟
۷۳	..... آفت زندگی دینی در کنار حاکمیت یزید
۷۴	..... جرأت آزاد شدن
۷۵	..... مشکل رو در روی نسل سوم انقلاب
۷۷	..... آرامش، زیر سایه معاویه و حذف دین!
۷۸	..... وقتی فرهنگ فریب رسوا می شود
۷۹	..... بازگشت جامعه به سیره نبی ﷺ
۸۰	..... آثار جدایی از امام
۸۰	..... دین تشریفاتی
۸۱	..... نهضت کربلا و دینداران عافیت طلب
۸۳	..... <b>جلسه پنجم کربلا، خالص ترین جبهه</b>
۸۳	..... وسعت کربلا
۸۴	..... پذیرش های ناخواسته
۸۵	..... آدمیت باید به درخشش درآید
۸۶	..... غمخواری امت
۸۷	..... تنها، اما مسئول
۸۸	..... خطرهای بزرگ، برای دین بزرگ
۸۸	..... نقش زن در کربلا
۹۰	..... تن دادن به وضع موجود
۹۰	..... شیعه به رهایی می اندیشد و نه به تسلیم
۹۲	..... در یاری از امام باید پاکباز بود
۹۲	..... چرا بدترین انتخاب؟
۹۵	..... <b>جلسه ششم کربلا، سرّ اولیاء</b>
۹۷	..... نهضت پاکدامنان
۹۸	..... امام حسین <small>علیه السلام</small> فوق کوفه و کوفیان
۹۹	..... عوامل رشد روحیه کوفی گری

- کربلا مبارزه با پوچی‌ها ..... ۱۰۱
- خوشا پاکبازی ..... ۱۰۱
- امام، تنها در بین ناصحان ..... ۱۰۲
- خالص‌ترین نهضت، پایدارترین حرکت ..... ۱۰۳
- امام حسین علیه السلام به دنبال گمشده خودش ..... ۱۰۵
- دشمن باید انگیزه حقی نداشته باشد ..... ۱۰۶
- کربلا، تجسم زندگی آرمانی ..... ۱۰۹
- جلسه هفتم کربلا، خالص‌ترین و پایدارترین جبهه حق** ..... ۱۰۹
- شور حسینی عامل مقابله با ظلمت آخرالزمان ..... ۱۱۰
- دین؛ معنی انسان ..... ۱۱۱
- کربلا؛ نه ترس، نه بی‌باکی ..... ۱۱۲
- چرا برگشت؟ ..... ۱۱۳
- باید هیچ عصبیتی تحریک نشود ..... ۱۱۴
- هدایت گمراهان ..... ۱۱۵
- پیوستگی پایدار ..... ۱۱۶
- صحنه‌ای فوق زمان و مکان ..... ۱۱۷
- بصیرت اصحاب حسین علیه السلام ..... ۱۱۸
- عبرتی عظیم ..... ۱۱۹
- پیروز، ولی شکست خورده! ..... ۱۲۰
- اسارت و هیبت! ..... ۱۲۲
- گویا کربلا حماسه‌های خود را بعد از عاشورا شروع کرده است ..... ۱۲۳
- جلسه هشتم کشته‌شدگانی که فرمان می‌رانند** ..... ۱۲۴
- جبهه‌ای به پایداری همه زمان‌ها ..... ۱۲۵
- کربلا؛ حیات همه تاریخ ..... ۱۲۶
- نه تحریک عصبیت، نه قبول زبونی ..... ۱۲۸
- عبیدالله؛ به دنبال راه نجات ..... ۱۲۹
- قاتلانی اسیر ..... ۱۳۰
- تحقق خواست حسین علیه السلام ..... ۱۳۰



۹	فهرست مطالب
۱۳۰	جنگ بنی هاشم با بنی امیه یا جنگ اسلام با کفر؟!.....
۱۳۱	کربلا؛ چیزی بالاتر از قدرت.....
۱۳۴	به خدا؛ پوست خود را دریدی و گوشت خود را کندی.....
۱۳۵	نه انزوا، نه چاپلوسی.....
۱۳۹	<b>جلسه نهم حسین <small>علیه السلام</small> در یچه کشف اسرار.....</b>
۱۴۰	راه اتصال به عالم اسرار.....
۱۴۱	نتیجه بصیرت دینی.....
۱۴۱	حکمت حسین <small>علیه السلام</small> ، یا قدرت یزید؟.....
۱۴۲	اسلام؛ یک دین یا یک حکومت؟.....
۱۴۴	حکومت؛ وجه جدایی ناپذیر دین.....
۱۴۵	یک مقایسه غیر منطقی.....
۱۴۶	باز نگاهی به کوفه.....
۱۴۸	عبرت را!.....
۱۵۳	<b>جلسه دهم زیارت اربعین، پایداری بر عهد حسینی.....</b>
۱۵۴	حسین <small>علیه السلام</small> ؛ قطب دل‌های سالم.....
۱۵۹	آنگاه که بزرگ‌نمایی ستم، نقش بر آب می‌شود.....
۱۷۵	<b>جلسه یازدهم کربلا؛ تابلوی امیدواری در خطرناکترین شرایط.....</b>
۱۷۵	اهمیت تحلیل حادثه کربلا.....
۱۷۷	جبهه‌ای که آسمانی است.....
۱۷۹	حضور همه تاریخ در کربلا.....
۱۷۹	ماندند و نماندند.....
۱۸۱	حرکت حسین <small>علیه السلام</small> ماوراء تحلیل‌ها.....
۱۸۲	امیدوارترین انسان‌ها.....
۱۸۴	جبهه جهل.....
۱۸۷	<b>جلسه دوازدهم محبت اهل بیت عامل تحرک اصحاب کربلا.....</b>
۱۸۷	تصور معنویت همراه با حسین <small>علیه السلام</small> .....

کربلا مبارزه با پوچی ها .....	۱۰
کربلا را مکتب محبت به وجود آورد .....	۱۹۰
کلماتی ماوراء حروف و الفاظ .....	۱۹۴
کشف اسرار کربلا در گرو شناخت آن .....	۱۹۶
<b>جلسه سیزدهم راه تحقق حاکمیت دینی در آینده تاریخ .....</b>	<b>۲۰۱</b>
کربلا، هفتصد بطن دارد .....	۲۰۱
کربلای بی تحلیل مثل قرآن بی تفسیر .....	۲۰۲
رهایی از قدرت عنان گسیخته .....	۲۰۴
پناه به دشمن از ترس دشمن .....	۲۰۷
پوچ شدن، علاج پذیر است؟ .....	۲۰۷
کربلا و نجات از اکنون زدگی .....	۲۱۰
خوش بینی بی جا و یأس پایدار .....	۲۱۱
افزایش قدرت کفر و درخشندگی عمیق تر ایمان .....	۲۱۲
<b>جلسه چهاردهم وقتی شمشیرها دیگر نمی توانند بترسانند .....</b>	<b>۲۱۷</b>
کربلا سرّ الله اکبر .....	۲۱۷
وقتی انسان خود را به دشمن می سپارد .....	۲۱۹
کربلا، فوق تحلیل های عافیت طلبانه .....	۲۲۰
چگونه حسین <small>علیه السلام</small> دشمنانش را به زانو درآورد .....	۲۲۲
آینه را شکستند .....	۲۲۳
اسلحه ها برای کشتن یا ترساندن؟ .....	۲۲۴
کربلا و بی رمقی اسلحه ها .....	۲۲۵
آفت روشنفکری جدای از حسین <small>علیه السلام</small> .....	۲۲۷
<b>جلسه پانزدهم مکتب حسین <small>علیه السلام</small>، فرهنگ نجات از حقیقت کُشی .....</b>	<b>۲۲۹</b>
ترس از اسلحه، مانع انتخاب آزاد .....	۲۳۰
جرات انتخاب، همه انتخاب .....	۲۳۰
کربلا و گذر از برق اسلحه ها .....	۲۳۱
شمشیر یزید در اسارت حسین <small>علیه السلام</small> .....	۲۳۲

۱۱	فهرست مطالب
۲۳۵	کربلا، رسوایی خشم بی‌هدف
۲۳۷	ترس از مرگ و حقیقت‌گویی
۲۳۸	حسین <small>علیه السلام</small> مقاومتی به اندازه همهٔ موحدان تاریخ
۲۴۰	ملت‌هایی که در تن پیشوای خود می‌شکنند
۲۴۳	<b>جلسه شانزدهم امام؛ حافظ قداست‌ها</b>
۲۴۴	نفی مقدسات، عامل شهادت حسین <small>علیه السلام</small>
۲۴۶	انسان کاهش یافته
۲۴۸	وقتی کربلا گم می‌شود
۲۴۹	حسین <small>علیه السلام</small> و اثبات قداست خود
۲۵۱	آفات ادامهٔ هبوط بر زمین
۲۵۳	ضرورت تحقق حکومت دینی
۲۵۷	<b>جلسه هفدهم امام حسین <small>علیه السلام</small>؛ پوچ شناس بزرگ</b>
۲۵۷	خطر غفلت از ابعاد روحانی دین
۲۵۸	تلاش شیطان در مسیر فهم کربلا
۲۵۹	انگیزه امام حسین <small>علیه السلام</small> در به دست آوردن حکومت
۲۶۳	رمز شکست ناپذیری امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۶۴	وقتی انسان؛ «نیست» را «هست» و «پوچی» را «واقعیت» می‌پندارد
۲۶۶	انسان اکنون زده؛ طعمه حیلۀ معاویه
۲۶۷	اکنون زده‌ها
۲۶۸	برکات نمونه‌های معنوی
۲۷۱	<b>جلسه هجدهم انسان هیچ‌کاره</b>
۲۷۲	اسلام اموی و بلای بی‌خود شدن
۲۷۴	نشناختن پوچی، پوچی می‌آورد
۲۷۴	وقتی زندگی قانع‌کننده نیست
۲۷۷	ظهور پوچی در آخر
۲۷۹	انواع خودکشی

کربلا مبارزه با پوچی ها	۱۲
پنهان کردن پوچی	۲۸۰
نظم های پوچ	۲۸۱
<b>جلسه نوزدهم نظم معاویه ای و نظم حسینی</b>	۲۸۳
کربلا؛ عامل ایجاد حضور	۲۸۴
نظم های خواب آور	۲۸۵
نظم حسینی، نظام معاویه ای	۲۸۸
نظم مدرن	۲۸۹
آنگاه که همه احساس حیات کنند	۲۸۹
نظم زمینی و غفلت از نظم آسمانی	۲۹۱
آرامش نفس اماره	۲۹۳
<b>جلسه بیستم ملاک شناخت حقّ و باطل، موجب رهایی از پوچی</b>	۲۹۷
کربلا؛ بزرگترین سبقت های اخلاقی	۲۹۷
نجات از پوچی، گوهری از گوهرهای کربلا	۲۹۹
کشتن بی تهدید	۲۹۹
نظم های خطرناک	۳۰۱
بودن حسین <small>علیه السلام</small> یعنی باطل بودن یزید	۳۰۲
روش های مقابله با حق	۳۰۴
حسین <small>علیه السلام</small> برای جهان کفر خطرناک هست، ولی شرور نیست	۳۰۵
فرهنگ غفلت از حقّ و باطل	۳۰۷
معاویه و مرگ حیات هدف دار	۳۰۸
غم ها و شادی های زیبا	۳۰۹
توجه به حق و باطل امور، راه نجات	۳۱۱
<b>جلسه بیست و یکم چگونه فرهنگ معاویه ای می میرد</b>	۳۱۵
اما هنوز امید هست	۳۱۶
تنها راه، بازگشت به ایمان	۳۲۱
وقتی ایمان رفت، احساس بیخودی می آید	۳۲۱

۱۳	فهرست مطالب
۳۲۳	کربلا و نمایش ایمان
۳۲۴	قدرت تشخیص هدف، از ایمان زدودنی نیست
۳۲۷	<b>جلسه بیست و دوم فرهنگ معاویه، پوچ کننده‌ای پنهان</b>
۳۲۸	نهضت حسین <small>علیه السلام</small> فوق سال ۶۱ هجری
۳۲۹	وقتی حرکت امام <small>علیه السلام</small> در گذشته متوقف نمی‌شود
۳۳۲	معاویه و توهم بقاء
۳۳۳	چرا ابتدا معاویه دیده نشد
۳۳۴	حسین <small>علیه السلام</small> و حیل‌های فرهنگی معاویه
۳۳۷	راه تشخیص حیل‌های فرهنگی
۳۴۱	<b>جلسه بیست و سوم کربلا؛ عامل نجات از عمیق‌ترین پوچی‌ها</b>
۳۴۱	حسین <small>علیه السلام</small> ، نگاهی به همه تاریخ
۳۴۳	معنی غم حسین <small>علیه السلام</small>
۳۴۴	راه تشخیص درد
۳۴۷	به تنهایی قدرتی بی‌نهایت
۳۴۸	شکست دام ترس از مرگ
۳۵۱	یک نفس آزادی
۳۵۲	زلالی روش حسین <small>علیه السلام</small> در انتقاد
۳۵۵	فقط یک انسان کافی است
۳۵۷	<b>جلسه بیست و چهارم کربلا؛ عامل رسوایی دین بی‌نیایش</b>
۳۵۸	نیایش؛ عامل معنی‌دار کردن زندگی
۳۵۹	فرهنگ نیایش، فرهنگ اهل‌البيت <small>علیهم السلام</small>
۳۶۳	کربلا، جوابی به همه ابعاد بشر
۳۶۷	خطرات گرایش به کثرت افراد
۳۶۹	<b>جلسه بیست و پنجم مقابله جبهه اکنون زده با جبهه معتقد به سنن</b>
۳۶۹	جایگاه مصیبت‌های وارده بر اهل‌البيت
۳۷۰	جایگاه غم فاطمه <small>علیها السلام</small>

- انسان اکنون زده و انسان آگاه به سنت‌ها ..... ۳۷۲
- انسان هوس زده و انسان مختار ..... ۳۷۴
- بصیرت فوق زمانه ..... ۳۷۶
- قشونی که هیچ کس در اختیار انتخاب خود نیست ..... ۳۷۸
- حسین علیه السلام عامل قدسی شدن عالم و آدم ..... ۳۸۱
- آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده ..... ۳۸۳

## مقدمه

### باسمه تعالی

- ۱- کتاب حاضر حاصل مجموعه‌ای از سخنرانی‌های استادطاهرزاده است که تحت عنوان «کربلا؛ مبارزه با پوچی‌ها» در محرم سال‌های ۱۴۱۹ و ۱۴۲۰ ق (۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ ش) ایراد گردیده و از نوار پیاده شده است. در عین تنظیم و ویرایش، سعی بر آن بوده که فضای سخنرانی و حالت حضوری آن محفوظ بماند، تا خواننده صرفاً نظاره‌گر حادثه نباشد، بلکه خود را در صحنه و در کنار امام حسین علیه السلام و سایر یاران حضرت احساس کند.
- ۲- کربلا واقعه‌ای است که پس از توجه به متن تاریخی آن، باید به بررسی ریشه‌ها و نتایج آن پرداخت. زیرا تحلیل هر حادثه‌ای نتیجه حقیقی آن را به ما ارائه می‌دهد. لذا کتاب حاضر صرفاً به نقل حادثه کربلا پرداخته، بلکه سعی بر نگرش تحلیلی به واقعه دارد.
- ۳- در کتاب سعی شده به بسیاری از سؤالاتی که ممکن است نسبت به حادثه کربلا پیش آید، جواب داده شود. مثل این که؛ آیا امام علیه السلام می‌دانستند شهید می‌شوند یا نه؟ یا این که اگر امام علیه السلام برای احیاء دین جدشان پا به عرصه امر به معروف و نهی از منکر گذاشتند، چرا در رویارویی با حرّ فرمودند: اگر مردم کوفه نمی‌خواهند، برمی‌گردم؟ و چراهایی از این قبیل.
- ۴- در کتاب سعی شده جایگاه شعارهایی از قبیل «فِیَاسُیُوفِ حُذَیْنِی» و یا «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ یُنْصُرُنِی» و ... در فضای فرهنگی کربلا تحلیل بشود.

۵- کتاب؛ نهضت کربلا را به‌عنوان آینده‌ای در مقابل خواننده قرار می‌دهد تا خواننده دائماً جایگاه خود و جامعه و انقلاب اسلامی را ارزیابی نماید و نسبت به وضع موجود جامعه، به‌خصوص در رابطه با فرهنگ مدرنیته، تحلیل داشته باشد و کربلا را عبرتی برای تعالی هرچه بیشتر انقلاب اسلامی قرار دهد.

۶- همان‌طور که در متن کتاب ملاحظه می‌کنید؛ مطالب با دو قلم و با سطور کوتاه و بلند تحریر شده، تا خواننده متوجه متن تهیه شده توسط استاد و شرحی که بعد از آن متن داده‌اند، بشود.

### روش ما در ویرایش این کتاب

شاید در ابتدا انتظار عزیزان این باشد که مباحث کتاب به صورت یک مقاله علمی که عموماً هم معمول است، ارائه شود. ولی همچنان که ملاحظه می‌نمایید به دلایل زیر تلاش شده است در ویراستاری متن کتاب فضای گفتاری آن حفظ شود.

۱- فرق متون دینی با مقاله‌های صرفاً علمی این است که متون دینی - از جمله این کتاب - باید علاوه بر آن که جنبه اطلاع‌رسانی داشته باشد، جنبه حضوری و بازی‌گرانه مخاطب خود را نیز حفظ کند، زیرا هدف دین تربیت انسان است و نه آموزش او، و جایگاه باورهای دینی قلب انسان است و نه ذهن او. در این روش است که انسان، متذکر و متأثر می‌گردد و مطالب دینی، او را در تغییر رفتار یاری می‌کند، و لذا باید ارتباط حضوری متون دینی با مخاطب خود حفظ شود و آنچه توسط سخنران در حالت حضور بیان شده است با همان حال و هوا به صورت نوشتار در آید تا همان سیر و سفر حضوری در قلب خواننده محقق گردد.

۲- در دریافت "حصولی" از واقعیات به هیچ‌وجه پیوندی میان ما و واقعیات برقرار نمی‌شود و آن‌هایی که عادت کرده‌اند در حد آگاهی از واقعیات، متوقف شوند انتظار دارند در موضوعات مورد بحث یک مقاله شسته و رفته خدمتشان عرضه شود، ولی ما تلاش می‌کنیم عقل و قلب مخاطب، در محضر خود حقیقت قرار گیرد و از پرتو مقدس آن بهره‌مند گردد و این کار با علم حصولی نسبت به حقایق مقدس، ممکن نیست. آری «زِ گَوهَرِ سَخْنِ گَفتنِ آسان بود» ولی آن را یافتن و در حضور آن قرار گرفتن و از تَلَوُلُؤِ آن بهره‌مند گشتن، راه دیگری



می‌خواهد، آن‌هم راهی که بس طولانی است، راه سیر از مفهوم وجود، به سوی خود وجود، راهی که عارف در وصف آن می‌گوید:

رهرو منزل عشقیم و زسر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم  
۳- خصوصیات متون دینی می‌طلبد که یک نحوه «از خویش برون آمدن» را در پی داشته باشد، تا عزم عمل در خواننده شعله‌ور شود که گفت:

شهر خالی است زعشاق، بود کز طرفی مردی از خویش برون آید و کاری بکند  
به تعبیر دیگر در متون دینی رابطه «من - تویی»<sup>۱</sup> بین خواننده و متن برقرار است یعنی انسان با کل وجود خود با متن مرتبط می‌شود و درون رابطه قرار می‌گیرد.

۴- متون بزرگ دینی که منشأ تحول در اقوام و ملل شده و می‌شود چیزی جز مخاطبه و محاوره متقابل گوینده با خواننده نیست، آن‌هم با ارائه انبوه مثال‌ها. مسلّم مولوی بنا ندارد در مثنوی و یا در دیوان شمس تبریزی اطلاعات خود را با خواننده در میان بگذارد، بلکه تلاش او این است که راهی در مقابل مخاطب خود بگشاید و او را نسبت به خود فعال نماید. لذا نمی‌تواند به نحوه دیگری غیر از نحوه‌ای که مثنوی یا دیوان شمس را ارائه داده است، سخن بگوید و اگر حسام‌الدین چلی سایه به سایه مولوی اشعار او را می‌نویسد، حالت مخاطبه و محاوره متقابل آن‌ها را نیز حفظ می‌کند، و به همان اندازه که انسان دارای ابعاد گوناگون و تو در توست، باید مولوی هم - که انسان را مخاطب خود قرار داده است - تو در تو حرف بزند، هر چند تصور بعضی در ابتدای امر این باشد که مثنوی نظم ندارد و مولوی پراکنده سخن گفته است؛ مگر انسان سنگ است که یک وجه داشته باشد و عقل و خیال و عاطفه و فطرت او هر کدام بر دیگری تنیده نباشد؟

حتماً مستحضرید که تفسیر قیم المیزان نیز حاصل محاوره و مخاطبه علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» با شاگردان خاص ایشان در شب‌های جمعه در منزلشان و روزهای چهارشنبه مدرسه حجت بود و حضرت علامه «رحمة الله علیه» حاصل آن مخاطبه و محاوره بینایی را با وسعت بیشتر تدوین نمودند

۱ - تعبیر «من و تو» نام کتاب مارتین بوبر نویسنده اتریشی است.

و همین موجب می‌شود که در خواندن آن تفسیر گرانقدر حالت حیات و «از خویش برون آمدن» در خواننده ایجاد شود.

از همه مهم‌تر خود قرآن است که سراسر محاوره و مخاطبه با خواننده خود است و آن‌هم محاوره‌ای با ابعاد گوناگون و با شخصیت تو در توی انسان - انسانی که عقل و خیال و عاطفه و فطرت او تماماً بر هم تنیده شده است - به طوری که هر کس می‌خواهد با قرآن به عنوان یک کتاب علمی صرف برخورد کند - و نه کتاب به باور کشیدن روح و قلب انسان - ممکن است سؤال کند که چرا مثلاً داستان حضرت موسی علیه السلام را این‌همه پراکنده و هر وجه آن را در جایی گفته است؟ از نظر چنین فردی شاید قرآن نظم یک مقاله علمی را نداشته باشد، ولی اگر متوجه شد قرآن کتاب تربیت است و هر لحظه با تمام ابعاد انسان سخن می‌گوید و در مثال حضرت موسی علیه السلام در هر موقعیتی وجهی را پیش می‌کشد که مربوط به همان وجه مخاطب قرآن است و بقیه وجوه در فضای محاوره و مخاطبه‌ای دیگر باید به میان آید، می‌فهمد که قرآن به اندازه انسان منظم است.

۵- وقتی مجموعه‌ای از سخنرانی‌های استاد طاهرزاده به صورت نوشتار درمی‌آید ایشان پس از بررسی آن، حذف و اضافاتی را اعمال می‌نمایند تا خوانندگان محترم بتوانند بیشترین استفاده را ببرند و لذا چون بعضاً مطالب مفصلی به بحث اضافه شده است ممکن است در هنگام مطالعه کتاب احساس شود در بعضی از قسمت‌ها حالت سخنرانی بودن بحث تغییر کرده است، که از آن گریزی نیست. ولی به طور کلی چون معتقدیم هدف متون دینی تربیت انسان است و نه صرفاً آموزش او و جایگاه تربیت قلب است و نه ذهن، سعی شده است تا حد امکان فضای محاوره‌ای آن محفوظ بماند.

**گروه فرهنگی المیزان**

## مقدمه نویسنده

### چگونگی نگرش به تاریخ

۱- تاریخ یعنی تعیین و تحدید «وقت»، از ریشه «أَرَخَ» و «وَرَخَ» است، و این تعیین وقت یا حضوری است و یا حصولی.

یاد از گذشته در صورتی که با واسطه باشد «حصولی» است و اگر بی واسطه باشد «حضوری» است. پس تاریخ می شود «وقت یابی» حال یا به صورت حصولی و مفهومی و یا به صورت حضوری و وجودی. یعنی گاهی خبردار می شویم که در گذشته چه گذشت و یا گاهی در آن «وقت» و زمانه خود را حاضر می کنیم و با آن «وقت» زندگی می کنیم و این نوع وقت یابی هر چند نادر است ولی بسیار لازم و مفید است.

۲- یاد حادثه کربلا در فرهنگ شیعه، یعنی آن طور که شیعه با آن روبه رو می شود، علم حضوری به تاریخ است و به عبارت دیگر کربلا در فرهنگ شیعه، یک تاریخ حضوری است. یعنی شیعه با «وقت یابی» کربلا، در آن صحنه و وقت حاضر می شود. خود را در «وقت» اصحاب کربلا قرار می دهد و به کمک کاری که امام حسین علیه السلام در کربلا انجام دادند، شیعه هنر چنین «وقت» یابی را در رویارویی با صحنه کربلا به دست آورده است، همچنان که نهضت کربلا به امامت حسین علیه السلام هنر چنین «وقت دهی» را دارد.

۳- پس تاریخ «حضوری» بازگشتش به تذکر و به وقت اصیل و زنده است. این است که گفته می شود شیعه در همه دوران تاریخ حیاتش با نهضت کربلا و اصحاب کربلا «هم تاریخ»

است، یعنی اصلاً فاصله‌ای بین خود و آن حادثه احساس نمی‌کند، و لذا خود را بازیگر آن صحنه می‌یابد و نه تماشاگر، و این خاصیت «وقت» است که عرفان عملی تلاش دارد انسان را در آن قرار دهد و انسان را از زمان گذشته و آینده آزاد کند و به «وقت» آورد، لذا می‌گوید:

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

۴- تاریخ حضوری عبارت است از «یاد وقت ساحت اقدس» و تاریخ حقیقی همین است و مقصود قرآن از طرح حادثه‌های تاریخی و همچنین هدف اولیاء از نظر به تاریخ، در این نگرش نهفته است. امیرالمومنین به امام حسن (علیهما السلام) در نامه مشهورشان می‌نویسند: طوری در اعمال و افکار و آثار گذشتگان نظر کردم که یکی از آن‌ها به حساب می‌آیم و گویا با اولین و آخرینشان زندگی کرده‌ام.

۵- حال در این مقدمه می‌خواهم خدمت خوانندگان عزیز عرض کنم که اگر تاریخ توان چنین حضوری را در صحنه‌های گذشته به ما ندهد هر چه می‌خواهد باشد، چیزی نیست، چون آن تاریخ‌نگری و وقت‌یابی نتوانسته است زمان‌ها را در هم ادغام کند و ما را از «زمان فانی» به «زمان باقی» سیر دهد در حالی که بحمدالله شیعه عموماً به کربلا با چشم «زمان باقی» می‌نگرد همچنان که در نگاه دین - به خصوص در قرآن - به حادثه‌های تاریخی همین حضور با برکت مطرح است.<sup>۱</sup>

۶- اگر در نگاه به کربلا این «هم‌عهدی» و «هم‌وقتی» با امام حاصل نشود، در واقع از کربلا چیزی گفته نشده است و آنچه هم که گفته شده است کربلا نیست. سلام و صلوات خداوند بر ائمه معصومین ما که با زیارت‌نامه‌هایی که برای شیعه تدوین کردند و با توصیه به زیارت کردن قبور ائمه، نگذاشتند این نگاه حضوری به کربلا از دست برود.

۷- تاریخ حصولی، تاریخ فاقد فکر و ذکر و عزم است و نمی‌تواند عبرت‌آموزی کند و موجب هدایت انسان گردد. به همین جهت هم قرآن به‌عنوان کتاب هدایت بشر، «اساطیرالاولین» نیست بلکه کتاب «ذکر» است و داستان‌هایش توان به حضور بردن انسان را در محضر سنت‌های الهی دارد و گویا انسان را در حکم یکی از بازیگران آن صحنه قرار می‌دهد

۱ - «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (نمل/۶۹) یعنی؛ همین حالا بروید و رو در روی خود

هلاکت گناهکاران را به تماشا بنشینید.

و سپس او را در رابطه با آن صحنه به تدبّر وامی دارد. و کربلا در درون چنین فرهنگی ظهور یافت و یکی از بزرگترین عبرت‌های تاریخی گشت تا هر کس، هر روز اندازه خود را در آن آینه به تماشا بنشیند.

۸- بشری که یاد از گذشته را به صورت حضوری از دست بدهد، در امروز هم نمی‌تواند درست زندگی کند و لذا گرفتار اساطیر اولین می‌شود و همه حادثه‌های گذشته را به صورت قالب‌های مرده می‌بیند و در این حال است که نسبت انسان با خدا - خدایی که در همه صحنه‌ها خود را به انسان می‌نمایاند - در همیشه زندگی فراموش می‌شود، چون نگاه «حضوری» به حادثه‌های تاریخی به نگاه «حصولی» تبدیل شده و دیگر انسان در آن حال از «زمان باقی» محروم شده و گرفتار روزمرگی و زمان فانی است.

۹- اگر بپذیریم هر حرکتی در تاریخ نیاز به یک مفسری دارد که روح و حیات حضوری آن حادثه را تفسیر کند در کربلا باید تفسیر اصلی حادثه را از زبان امام معصوم یعنی امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام گرفت، انسان‌هایی که سراسر نگاه قلبشان را جمال و جلال حق پر کرده است. تاریخ‌نویسان تلاش کرده‌اند با زبان علم حصولی کربلا را بنویسند و در واقع کربلا را بمیرانند، ولی امام باقر علیه‌السلام با زیارت عاشورا کربلا را از نگاه حصولی نجات دادند و آن را با نگاه حضوری ترسیم فرمودند و لذا از این طریق کربلا نه تنها جزء زندگی هر شیعه می‌شود و نه تنها دیگر طرح کربلا خواب کردن و حواله دادن انسان‌ها به حوادث گذشته نیست بلکه در طول قرن‌ها خواب‌ها را، بیدار کردن است و این است که می‌یابیم کربلا نه تنها قصه گذشته و تاریخ امروز و فردا نیست، بلکه تاریخ پس‌فردای ماست.<sup>۲</sup> پس فردایی که هنوز افق‌های حضوری‌اش برای این نسل پیدا نشده و فقط در انتظار فرج آن باید در امروز شکلیابی کند.

۱۰- کربلا ریشه‌ای است که اگر بشر امروز از آن فاصله بگیرد، در عصر مدرنیته تماماً پژمرده می‌شود - مثل بسیاری از ملت‌ها و تمدن‌ها - و این همه امید به پس‌فردای تاریخ، جهت تفسیر حضوری کربلا است در زیارت عاشورا، و به همین جهت آن زیارت را با سلام آغاز می‌کنی. راستی مگر جز این است که انسان به کسی سلام می‌کند که حاضر است؟

۲- تعبیر «پس‌فردا» تعبیر جناب استاد احمد فرید است نسبت به تاریخ بعد از مدرنیته. در چند جای این مقدمه از تعبیر

آن مرحوم استفاده کرده‌ایم.

۱۱- نگاه حصولی به تاریخ، نگاه به پوسته بی‌جان حوادث گذشته است و چنین نگاهی نمی‌تواند فریادی بر نفس اماره بشر امروز باشد تا غرور او را بشکند و سنن پروردگار عالم را در پیش روی او حاضر نماید، یعنی با نگاه حصولی به کربلا، کربلایی دیگر به پا نخواهد شد و بشر امروز در رابطه با لابلایگری خود، خود را همدوش و هم‌سرنوشت با یزید احساس نمی‌کند.

۱۲- نگاه حضوری به تاریخ موجب خوف اِجْلال یعنی حیرت و هیبت در مقابل پروردگار و در نتیجه اسقاط اضافات و ترک تعلقات و تعینات موهوم می‌شود، چون خود را همراه و روبه‌رو با حقیقتی جاری در هستی می‌یابد که باید خود را نسبت به آن حقیقت فعال تنظیم کند و این است شرایطی که سرانجام، وارستگی و انس به حق را موجب می‌شود.

۱۳- در نگاه حضوری به کربلا یک احساس همدلی و «هم‌وقتی» برای همه انسان‌ها با حضرت حسین علیه السلام و یک تنفر عمیق نسبت به همه شخصیت‌های جبهه مقابل حاصل می‌شود و انسان‌سازی کربلا از اینجا شروع می‌شود و در نتیجه کربلا خزینه اسرار و ورود در یک زندگی بی‌نهایت معنوی خواهد شد.

۱۴- اکنون بسیاری از اقوام جهان از تاریخ حضوری خود بیرون افتاده‌اند و در تاریخ تجدید جایی برای خود نیافته‌اند. نظر بر حسین علیه السلام و کربلا، ما را در متن تاریخ بزرگ و هدایتگر خود قرار می‌دهد و گویا حسین علیه السلام متوجه این رسالت بزرگ خود بود.

۱۵- تاریخ بسیاری از اقوام، امروزه، نقطه جدا افتاده از زمان است، ولی خود شما به خوبی احساس می‌کنید که کربلا این‌طور نیست و نمی‌گذارد ما از گذشته خود گسسته شویم، و راه نجات از جدایی تاریخی ملت‌ها را نیز باید از طریق نگاهی که از کربلا می‌توان گرفت، جستجو کرد تا گذشته و آینده نقاط و لحظات جدا و ناپیوسته زمان تلقی نگردد.

۱۶- مردم برای زندگی و عبرت‌آموزی؛ نیاز به حافظه تاریخی خود دارند و گسستگی از تاریخ گذشته و عدم حضور تاریخی، سخت برای انسان‌ها خطرناک است و برای تحقق چنین حضوری در تاریخ باید در لحظه لحظه تاریخ زندگی کرد. و برای زندگی در تاریخ باید در کنار کسانی به سر برد که بتوان به جهت عصمت و علم با آن‌ها اتحاد روحی و قلبی داشته باشیم و کربلا بحمدالله می‌تواند چنین کمکی را به انسان‌ها بکند، و گرنه انسان‌ها در گسستگی

تاریخی خود، خود را اتمی تنها و سرگردان در میان انبوه توده‌های انسانی می‌یابند و هیچ پیوندی با گذشته خود ندارند، لاجرم هیچ پیوندی با امروز خود نمی‌توانند داشته باشند.

۱۷- حافظه تاریخی که همان تاریخ حضوری است، اگر از میان برود، اشیاء و امور از جای خود خارج می‌شوند و دیگر هیچ چیز به هیچ جایی و هیچ زمانی تعلق ندارد، و در این حال عالم انسانی به عالم انتزاعی و غیرحضوری مبدل می‌شود، عالمی که مردمان در آن عالم با اشیاء و امور انتزاعی زندگی می‌کنند.

۱۸- مردم؛ زمانی حافظه تاریخی دارند که نسبت خود را با گذشته و آینده باز شناسند و به امکان‌های زندگی خود آگاه باشند، و کربلا با به صحنه آمدن امام معصومی که همه رازهای خلقت را می‌شناسد، چنین امکانی را به انسان‌ها می‌دهد. و در سلسله بحث‌های «کربلا؛ مبارزه با پوچی‌ها» سعی در توجه به چنین حضوری است.

۱۹- درست به همان اندازه که با تاریخ حصولی پادشاهان بیگانه با ما، نمی‌توان زندگی کرد، بدون تاریخ هم نمی‌توان بود. بلکه باید ببینیم تاریخ ما کدام است و ما در کجای تاریخ قرار داریم. چرا که اگر ملتی به بی‌تاریخی دچار شد، در حقیقت از بازی زمان بیرون می‌افتد و به تماشاگری، حسرت‌زده مبدل می‌شود و پیوستن به حسین علیه السلام شیعه را از تاریخ‌سازترین اقوام آینده قرار داده است و یا به تعبیر دیگر شیعه؛ با کربلا آینده‌دارترین ملت‌ها خواهد بود.

۲۰- آری آنچه در مباحث «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» در جلو چشم من بوده تقلاً کردن در چنین نگاهی است به کربلا، و امید فراوان و خواهش شدید دارم که با تمام وجود با چنین نگاهی در سطور این کتاب سیر کنید. آن وقت آن چه شما را حاصل شد گوارایتان باد و باز سال بعد با حضوری جدید در این سطور سیر کنید، آن وقت آن چه شما را حاصل شد باز گوارایتان باد، و مبادا که نگاه حصولی، نگاه شما شود و یا این که مطالب این کتاب را با حافظه بخوانید و به حافظه بسپارید.

طاهرزاده

سال ۱۳۸۲





## جلسه اول

### انتخابی فوق رسم زمانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ﴾

﴿وَأَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿وَجَعَلْنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِنَارِهِ مَعَ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ﴾

از خداوند می خواهیم ما را به فرازی از شعور و حکمت حسینی برساند تا هم معنی آن نهضت و حکمت بزرگ را بفهمیم، و هم عزاداری های خود را به اوج برسانیم و در راه اتحاد بیشتر با مقام والای اباعبدالله علیه السلام به حیات نوینی دست یابیم.

قصد داریم به لطف خدا در چند جلسه ای که در پیش داریم نگاهی به نهضت اباعبدالله علیه السلام از زاویه شرایط اجتماعی و فرهنگی آن زمان بیندازیم؛ می خواهیم به شرایطی بنگریم که بسیار پیچیده است و احتیاج به تأمل زیادی دارد.

اصلاً از خود پرسیم: فرهنگ اموی معاویه از کجا ریشه گرفته است؟! و چه می خواهد بگوید؟! و چرا بسیاری از صحابه و تابعین مانده اند که چگونه با آن مبارزه کنند؟! اگر چه حرف همه آنها این بود که: «فرهنگ معاویه پسندیدنی نیست»، اما حرف دیگرشان هم این بود

که: «چاره‌ای هم جز پذیرفتن آن نیست». این چه فرهنگی بوده که این چنین نخبگان جامعه را مرعوب و منکوب خود کرده و طوری خود را نمایانده که گویا مقابله با آن غیرممکن است و تنها اباعبدالله علیه السلام بود که آن زمان در خود توان مقابله با آن فرهنگ پیچیده را دید و موفق هم شد. گفتنی است که امام علیه السلام همه جوانب را می‌شناسند؛ به همین جهت تحلیل امام غیر از تحلیل سیاست‌مداران آن زمان است<sup>۱</sup> و برای شناخت آن فضا، باید معاویه‌شناسی کرد تا بیشتر به عمق نهضت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کربلا پی‌برد.

قبل از اسلام؛ جنگ فرهنگ جاهلیت اموی در مکه با بنی‌هاشم بود و این دو به عنوان دو رقیب در صحنه‌های سیاسی و اقتصادی رو در روی هم بودند. ولی با ظهور اسلام و نهضت اسلامی آن مقابله و رقابت به ظاهر بی‌رنگ شد، اما همین فرهنگ جاهلیت اموی، وقتی به شام می‌آید و با فرهنگ جدیدی به نام فرهنگ رومی، ترکیب پیدا می‌کند، دیگر آن فرهنگ جاهلیت ابوسفیانی بی‌رنگ شده نیست، بلکه تبدیل به فرهنگ «اموی رومی» معاویه‌ای می‌شود.<sup>۲</sup>

---

۱ - برای بررسی تفاوت تحلیل‌های روشنفکران زمان حضرت سیدالشهداء علیه السلام، به نوشتار «کربلا در سطوح مختلف تحلیل» رجوع بفرمایید.

۲ - در مورد تأثیر افکار مسیحی (رومی) در حادثه کربلا به موارد زیر عنایت فرمایید:

«ابن اثیر» در تاریخ الکامل خود در جلد ۳ ص ۲۶۸ آورده است: «فَلَمَّا اجْتَمَعَتِ الْكُتُبُ عِنْدَ يَزِيدَ دَعَا سِرْجُونَ مَوْلَى مَعَاوِيَةَ فَأَقْرَأَهُ الْكُتُبَ وَاسْتَشَارَهُ فِيمَنْ يُؤَلِّيهِ الْكُوفَةَ، وَكَانَ يَزِيدٌ عَاتِبًا عَلَى عِبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ لَهُ سِرْجُونَ: أَرَأَيْتَ لَوْ نَشَرَ لَكَ مَعَاوِيَةَ كُنْتَ تَأْخُذُ بِرَأْيِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَخْرَجَ عَهْدَ عِبِيدِ اللَّهِ عَلَى الْكُوفَةِ، فَقَالَ هَذَا رَأْيُ مَعَاوِيَةَ وَمَاتَ وَقَدْ أَمَرَ بِهَذَا الْكِتَابِ. فَأَخَذَ بِرَأْيِهِ وَجَمَعَ الْكُوفَةَ وَالبَصْرَةَ لِعِبِيدِ اللَّهِ وَكُتِبَ إِلَيْهِ مَعَ مُسْلِمِ بْنِ عَمْرٍو وَالبَاهِلِيِّ فَأَمَرَ بِطَلْبِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَبِقَتْلِهِ أَوْ نَفْسِهِ.»

یعنی چون نامه‌های پیروان یزید در کوفه، نزد یزید جمع شد، یزید؛ سرجون - مولای معاویه - را خواست و نامه‌ها را برایش خواند و با او مشورت کرد که چه کسی را والی کوفه گرداند، یزید آن روزها بر عبیدالله بن زیاد خشمگین بود. سرجون به او گفت: بگو بدانم، اگر معاویه برای تو دستوری داده باشد رأی او را می‌پذیری؟ گفت: آری. سرجون؛ فرمان معاویه درباره عبیدالله را جهت ولایت کوفه بیرون آورد (فرمان معاویه جهت حاکمیت عبیدالله بر کوفه نزد سرجون چه می‌کرده؟! آیا این خود دلیل بر نوعی نقشه‌ماهرانه توسط سرجون غیر مسلمان به ظاهر مسیحی برای جهان اسلام نیست؟ و این نحوه حضور فعال عنصر رومی در دربار حاکم مسلمانان به چه معنی است؟) سرجون گفت: این نظر معاویه است که دستور داد این نوشته شود و مُرد. پس یزید آن را پذیرفت و حکومت کوفه و بصره را برای عبیدالله نوشت و آن را توسط

مسلم بن عمرو باهلی به سوی وی ارسال داشت و به عیب‌الله فرمان داد دستور جستجوی مسلم بن عقیل و کشتن یا تبعیدش را صادر نماید.

و نیز آقای علی اکبر غفاری در مقدمه کتاب «بررسی تاریخ عاشورا» از مرحوم آیتی، می‌نویسد: یزید عموماً عمر خود را در دیرهای نصاری که آن روز حکم ستون پنجم را داشت، به سر می‌برد و در لهو و لعب، روزگار می‌گذرانید که به فرمایش شهید مطهری (رحمة الله علیه) قهراً یزید از ارباب دیرها تعلیمات و دستورات می‌گرفت. و عجب این است که این مراکز عبادت و انزوا، سبب رواج فحشاء و شراب در جهان اسلام شد. چون در آنجا شراب و خلوت با زن ممنوع نبود، حجاب نیز معمول نبود. خواه ناخواه همین مراکز عبادت تبدیل به مرکز فساد می‌شد (به همین جهت است که باید متوجه بود کلیسا نیز وسیله‌ای شده بود تا جریان سیاسی حاکم بر جریان مسیحیت که همان فرهنگ رومی بود، در دستگاه حاکمیت اسلامی در زمان معاویه و یزید فعال باشد، و ما در مباحث این کتاب به جای مسیحیت، فرهنگ رومی را برگزیده‌ایم و خداوند هم در آیه ۲ سوره روم که داستان جنگ بین ایران و روم در قرن هفتم میلادی را مطرح می‌کند، با این که آنها مسیحی بودند، نام روم را برای آنها انتخاب می‌کند).

به گفته شهید مطهری (رحمة الله علیه) در جلد ۳ کتاب حماسه حسینی «یکی از قرائن بر این که یزید تحت تأثیر افکار مسیحی (رومی) بوده، همان شعر معروف وی است که در مطلعش می‌گوید:

شُمَيْسَةَ كَرُمٍ بُرْجَهَا قَعْرُ دَنْهَا      وَ مَشْرِفُهَا السَّاقِي وَ مَغْرِبُهَا فَمِي

یعنی خورشید من که انگور است، برج آن ته خمره شراب است، و از مشرق دست ساقی طلوع کرده و به مغرب دهان من غروب می‌نماید، و چون از سبو در جام ریخته شود قلقل کردن و زیر و رو شدن و حباب ساختنش حکایت از حجاجی می‌کند که بین دیوار کعبه و چاه زمزم مشغول هروله هستند، پس اگر بر دین احمد حرام است، تو آن را بر دین عیسی بن مریم بگیر و سربکش.

باز آقای غفاری در مقدمه کتاب «بررسی تاریخ عاشوری» از یعقوبی و دیگران این حکایت معروف را نقل می‌کند که معاویه در سالی یزید را با لشکری برای فتح بلاد روم فرستاد، در آنجا دیری بود به نام دیر مُرّان، آنجا اتراق کردند و یزید در آن دیر با امّ کلثوم نامی مشغول عیاشی شد، و در اثر بدی هوا لشکر مبتلا به تب و آبله گشت و لشکر مثل برگ خزان روی زمین می‌ریختند و می‌مردند و هر چه به یزید اصرار کردند هر چه زودتر از این سرزمین کوچ کنیم، اعتنا نکرد و این اشعار را سرود:

مَا أَنْ أَبَالِي بِمَا لَاقَتْ جُمُوعُهُمْ      بِالْعَذِّ قَدَوْتَهُ مِنْ حُمَى وَ مِنْ مَومِ  
إِذَا انْكَأَتْ عَلَى الْأَنْمَاطِ فِي غُرْفٍ      بَدَيْرِ مُرَّانٍ عِنْدِي أَمْ كَلْتُمُومِ

یعنی مرا چه باک که تمام لشکر اسلام در عَذِّ قَدَوْتَهُ از مرض آبله و تب مردند، من اکنون در دیر مُرّان بر بالش‌های پیر قو تکیه داده و راحتم و امّ کلثوم در آغوش من است.

عرض من از آوردن این پاورقی طولانی توجه به حضور فرهنگ رومی به ظاهر مسیحی، در عمق برنامه‌ها و تصمیمات ولیعهد حکومت اسلامی یعنی یزید است تا آنجایی که ولیعهدی که حالا بناست با یکی از بلاد رُم بجنگد در یک دیر مسیحی خوش می‌گذراند و این جا را برای خود از همه جا امن تر تشخیص داده است.

شام محل تفکر رومیان است و روم فرهنگ خاصی دارد، فرهنگی که حتی وقتی پس از چهار قرن مسیحیت را پذیرفت، بیش از آنکه رنگ مسیحیت را به خود بگیرد، رنگ خود را به مسیحیت زد. و در نهایت هم همین فرهنگ رومی حتی بعد از ۹ قرن حضور مسیحیت در آن اروپا، مسیحیت را حذف کرد و فرهنگ رنسانس را با برگشت به اومانیسیم تأسیس نمود. اصلاً اومانیسیم، که محور فرهنگ امروز اروپا است یعنی «آداب رومی»، یعنی آدمیت رومی. آدمیتی که به جای خدا، انسان محور عالم است.

### اولین برخورد اساسی با اسلام

اولین برخورد اساسی با اسلام، برخورد فرهنگی است که توسط امویان مجهز به فرهنگ غربی شروع شد. معاویه فرزند فرهنگی است که کینه جاهلیت عرب را با فرهنگ نیهیلیستی اومانستی رومی ترکیب کرده و به مقابله مبنایی با تمام اسلام آمده است و اگر می‌بینید ضربه‌های مبنایی به اسلام خورده و می‌خورد، از همین فرهنگ است و هنوز هم این مقابله با همان هویت خاص خود ادامه دارد.

اجازه دهید متنی را که یادداشت کرده‌ام، بیان کنم و آن را مختصراً شرح دهم تا بهتر بتوان بحث را جمع‌بندی کرد، عرضم این است که:

*انحراف از اینجا شروع شد که امویان مجهز به فرهنگ غربی رومی، به جنگ اسلام آمدند، مسیحیتی هم که فرهنگ روم بر آن غلبه داشت، به جنگ اسلام آمد؛ معاویه فرزند فرهنگی*

آری معاویه زمینه‌ای را در ارتباط با مسیحی‌ها در شام بنا کرد که به تعبیر شهید مطهری «در حکومت یزید حکومت، بیشتر از زمان معاویه تحت تأثیر مسیحی‌ها (رومی‌ها) بود» و عرض بنده این است که این نزدیکی یک مسئله ساده نیست، بلکه هماهنگی دو فرهنگ است در کنار همدیگر برای نفی اسلام واقعی که در سیره اهل البیت پیامبر ﷺ تحقق داشت، و هر دو با یک مقصد به کمک همدیگر آمدند؛ فرهنگ اموی به امید نفی اهل البیت پیامبر ﷺ و فرهنگ رومی به امید نفی اسلام و حسین ﷺ آن امام معصوم فرهنگی را پایه‌ریزی و معماری کرد که برای همیشه تاریخ حیل‌های این فرهنگ (اموی - رومی) خنثی شود و نباید از این نوع نگاه و اجرای چنین نقشی، به نهضت ابا عبدالله ﷺ غفلت کرد.

است که جاهلیت عرب را با فرهنگ رومی ترکیب کرده و خود را در رویارویی با اساس اسلام قرار داده است.

۳ - معاویه پس از فوت برادرش که والی شام بود، در زمان خلیفه دوم به جای برادرش حاکم شام شد و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در راستای حاکمیت خود و مقابله حساب شده با اسلام از مشاوران رومی شام و شامات که قبلاً در تصرف رومیان بود و در آن زمان در همسایگی شام ارتباط تنگاتنگ با معاویه داشتند، استفاده می‌کرد. مشهورترین این مشاوران همان‌طور که قبلاً از تاریخ کامل عرض شد، «سرجون» است که در اکثر تصمیمات معاویه نقش دارد، به طوری که تاریخ از پدیده عجیبی در رابطه با نقش سرجون حتی برای حیات فکر و فرهنگ معاویه پس از مرگ وی خبر می‌دهد، بدین شکل که شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: «چون خبر بیعت گرفتن مسلم بن عقیل در کوفه از مردم به یزید رسید، یزید، سرجون (مشاوره معاویه) را طلبید و به او گفت رأی تو چیست؟ سرجون گفت: اگر معاویه پدرت زنده بود و در این باره رأی می‌داد، آن رأی را می‌پذیرفتی؟ یزید گفت: آری، سرجون حکم فرمانداری عبیدالله بن زیاد را برای کوفه بیرون آورد و گفت: این رأی معاویه است که خود مُرد، ولی دستور نوشتن این حکم را داد و یزید حکومت بصره و کوفه را به عبیدالله بن زیاد سپرد». در رابطه با این قطعه از تاریخ بسیار باید دقت کرد، که در حساس ترین مقطع تصمیم‌گیری جای پای سرجون رومی را ملاحظه می‌کنید، و همین تصمیم‌گیری منجر به شهادت حضرت ابا عبدالله علیه السلام شد. باز در مقطعی دیگر جای پای رومی‌ها تمام معادلات را به نفع حکومت اموی به هم می‌زند، به طوری که شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: «چون خبر ضرب و شتم و زندانی کردن هانی به مسلم و قبیل هانی رسید و کوفیان قصر عبیدالله را محاصره کردند، در حالی که در میان قصر جز ۳۰ تن نگاهبان و ۲۰ تن از سران کوفه کسی نبود و مردم همه اطراف قصر را محاصره کردند و کار بر عبیدالله تنگ شد و بیشتر کارش این بود که درب قصر را نگه دارد تا مبادا مردم وارد قصر شوند، ولی چیزی نمی‌گذرد که هواداران بنی‌امیه از طرف درب رومیان وارد قصر شدند و گروه بسیاری آنجا جمع گشتند». باز این خبر نشان می‌دهد که پای رومیان به میان است و در این مقطع حساس که می‌رود طومار عبیدالله در هم پیچد، درب مخفی که از طرف رومیان برای قصر تعبیه شده است، کارساز می‌افتد؛ نقش این درب، مثل نقش همان نامه‌ای است که توسط سرجون آشکار می‌شود و در نتیجه عبیدالله حاکم کوفه می‌گردد، و در بحرانی‌ترین مرحله به نجات حکومت بنی‌امیه می‌آید. اینجاست که در تحلیل حادثه‌های مهم صدر اسلام مسأله حضور و نقش فرهنگ رومی در کنار معاویه را نباید نادیده گرفت.

باز تاریخ خبر از محله‌ای به نام رومیان در کوفه می‌دهد که از سال‌های ۴۵ هجری به بعد، یعنی پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ساخته شده است و این کار یک نحوه شهرک‌سازی رومی‌نشین در شهری است که زمانی مرکز فرماندهی جهان اسلام بوده است، تا از این طریق فرهنگ رومی توسط معاویه در کوفه گسترش یابد و یا لاقلاً معاویه بتواند از طریق رومیان ساکن کوفه پایگاهی وفادار برای خود داشته باشد و درب رومیان دارالعماره باز شده است.

کتاب نفس المهموم از صاحب بصائر الدرجات از حضرت امام صادق علیه السلام واقعه‌ای را نقل می‌کند که از حضور فعال رومیان در نیروی انتظامی یزید خبر می‌دهد. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند، آن‌ها را در خانه‌ای ویران مسکن دادند. یکی از ایشان گفت: ما را در این خانه منزل دادند

در زمان حضرت علی علیه السلام مردم متوجه عمق فاجعه‌ای که معاویه ایجاد کرده بود، نشدند و به همین جهت فکر می‌کردند حساسیت حضرت، یک حساسیت افراطی است؛ و در زمان امام حسن علیه السلام هم مردم نتوانستند عمق فاجعه را بفهمند و لذا امام را تنها گذاشتند. و همین فرهنگ «اموی رومی» است که امام حسین علیه السلام را شهید می‌کند.

این چه فرهنگی است که ظاهراً می‌تواند علی علیه السلام و دو فرزندش را شکست دهد؟ فرهنگ ابوسفیانی تا وقتی دست در دست فرهنگ رومی ندارد شکست می‌خورد، حتی قلدری بنی‌امیه و یورش آنها به اسلام در زمان عثمان نتیجه نداد و کار به قتل عثمان کشیده و کل مملکت اسلامی متوجه انحراف عثمان شد و با آن مقابله کرد و زمانه، زشتی حاکمیت اموی در زمان عثمان را شناخت. ولی همین امویان وقتی که از طریق معاویه که ترکیب جاهلیت اموی و فرهنگ رومی است به صحنه سیاسی می‌آیند، تعدادی از همان صحابه‌ای که با عثمان مقابله می‌کنند با معاویه از درس‌سازش در می‌آیند (که البته نحوه‌ی سازش آنها هم ان‌شاءالله مورد بحث قرار می‌گیرد).

پس عنایت داشته باشید که وقتی معاویه در شام آمد نه تنها با فکر غربی رومی مقابله نکرد بلکه نسبت به آن حساس هم نبود، او همان روش قیصرها را پیشه کرد. «ابن‌منصور سرجون»، مشاور معاویه فردی است مسیحی ولی با فرهنگ غربی<sup>۵</sup> و این نمونه‌ای است از این که چگونه فرهنگ معاویه با فرهنگ رومی ترکیب می‌شود.

که سقف فرو افتد و ما را بکشد. پاسبانان به زبان رومی گفتند این‌ها را بنگرید، از خراب‌شدن خانه می‌ترسند با آن که فردا آن‌ها را بیرون می‌برند و می‌کشند و علی بن‌الحسین (علیهما السلام) فرمود: هیچ‌یک از ما زبان رومی را نیکو نمی‌دانست جز من».

۴ - در خطبه ۱۶۲ نهج‌البلاغه هست که شخصی از یاران علی علیه السلام از طایفه بنی‌اسد در ابتدای خلافت حضرت در مورد چگونگی حذف امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب او فرمودند: تو موضوع را اشتباه گرفته‌ای، خلافت غارت‌شده را رها کن و متوجه امر عظیمی که پسر ابوسفیان به وجود آورده است، باش «وَكَلَّمَ الْخَطْبُ فِي ابْنِ ابْنِ سُنَّانٍ» که همه همت خود را جهت ایجاد انحراف در اسلام و خاموش کردن نور خدا صرف می‌کند «...وَ يَكْتُرُ الْأَوْدَ حَاوِلَ الْقَوْمِ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ».

۵ - رجوع کنید به پاورقی شماره ۱.

قصه کربلا، قصه فرهنگ مقابله اسلام است با دشمن اصلی خودش در همه تاریخ، و این دشمنی، همان دشمنی فرهنگ غرب حس زده<sup>۶</sup> با اسلام است و امام معصوم است که می فهمد چگونه با آن فرهنگ مقابله کند. امروز هم در مقابله با یورش فرهنگی غرب هیچ راهی جز استفاده از حکمت و روش حسینی علیه السلام نداریم، و هر راه دیگری که برای مقابله با دشمن انتخاب کنیم، نشناختن غرب و نشناختن حسین علیه السلام و حکمت حسینی است و غافل شدن از دشمنی که مانع اصلی به ثمر رسیدن تمدن تشیع است. عمده آن است که اولاً: دشمن را و توانایی های آن را درست بشناسیم. ثانیاً: توان مقابله با آن را با آن همه چهره های متفاوتش، فقط و فقط در حکمت حسینی جستجو نماییم.

در نهضت مشروطه هم چنانچه ملاحظه بفرمایید، غرب گرایان مجلس را در دست گرفتند و شیخ فضل الله نوری (رحمة الله علیه) را به شهادت رساندند و رضاخان را آوردند تا با کل دین مقابله کنند، این است که می بینید رضاخان با همه ریاکاری هایی که داشت و خود را عزادار امام حسین علیه السلام جا می زند، آخر الامر با عزاداری امام حسین علیه السلام مقابله می کند، چون خوب فهمیده بود چگونه از طریق توانایی های حکمت حسینی با او مقابله می شود.

می خواهیم عرض کنیم توجه به امام حسین علیه السلام یعنی نفی خطرناک ترین حوزه فرهنگی امروز که آن پوچ انگاری غرب است. اگر حقیقت نهیلیسم یا پوچ انگاری فرهنگ غرب به خوبی روشن شود، آن وقت عظمت و توانایی حکمت حسینی در رویارویی با چنین فرهنگی به خوبی روشن می گردد. در آن حالت است که هم عمق خطر فهمیده می شود و هم امکان دفع آن درست ارزیابی می شود. عرض ما در این تحلیل این است که تمام حیات شما - به عنوان ملت اسلام - به امام حسین علیه السلام است و تمام دشمنی دشمن شما در مقابله با امام حسین علیه السلام پیدا می شود. انقلاب اسلامی با فرهنگ کربلا پیروز شد و ماه محرم بود که کار را یک سره کرد. «سولیوان» سفیر آمریکا در ایران (سال ۵۷) می گوید: «در ملاقاتی که قبل از محرم آن سال با شاه

---

۶ - فرهنگ غرب حتی مسیحیت را در خود استحاله نمود و به گفته دانشمندان بیش از این که اروپا مسیحی شود، مسیحیت اروپایی شد؛ یعنی مسیحیت به وجود آمده در اورشلیم چون به غرب آمد، بسیاری از محتویات حیات بخشش یا از بین رفت یا کم نور شد.

داشتیم، او گفت: اگر از محرّم امسال سالم بگذریم پیروز می‌شویم؛ چون شاه خودش را از کربلا ضربه‌پذیر می‌دید.

### انتخابی فوق‌رسم‌زمانه

نهضت و حکمت امام حسین علیه‌السلام یک انتخاب واقعی مافوق‌رسم‌زمانه است؛ چراکه علم، مبنای انتخابِ عالم است یعنی عالم هر آنچه را انتخاب می‌کند، عالمانه انتخاب می‌کند و این چنین انتخابی، انتخابی است آزادانه، چون بر محور علم و آگاهی انجام گرفته است. و برعکس؛ ترس، مبنای حرکت انسان جامعه‌زده و مرعوب است. و چنین انسانی انتخاب آزاد ندارد. انتخابی که بر اساس کشش‌های غریزه و یا ترس باشد، آزادانه نیست. معاویه می‌داند که عده‌ای تحت تأثیر جوّ جامعه، انتخاب و زندگی می‌کنند و در حقیقت انتخاب ندارند و لذا معاویه نقشه و حیلۀ خود را از همین جا شروع می‌کند و همان افراد را طعمه سیاست‌های خود قرار می‌دهد، و چنین انسان‌هایی کم نیستند. معاویه حکومت زورمدارانه‌ای را برپا می‌کند که انسان دارای اقتدارِ روحی، آن شرایط را نمی‌تواند تحمل کند، ولی انسان‌های بی‌محتوا، به راحتی طعمۀ پوچی زمانه‌ای می‌شوند که ترس بر آن حکومت می‌کند و آلت دست قرار می‌گیرند.

در زمان سه خلیفۀ اول، افراد جامعه، به جهت مشغولیت‌های بی‌ثمر و غفلت از معارف دینی و پشت کردن به اهل‌البیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به نهایت پوچی رسیدند، حدود سی سال مردم مشغول همه چیز شدند به جز مشغول معارف دینی؛ و لذا بعداً به راحتی آلت دست جوّ ترس قرار گرفتند.

### انسان‌ها در شرایط ترس، فقط به زیستن می‌اندیشند

در شرایط ترس، وقتی انسان بی‌محتوا شد دیگر اراده نمی‌کند تا هر طور که خودش خواست زندگی کند. انسان بی‌محتوا فقط به زیستن فکر می‌کند و نه به چگونه زیستن، و به صرف ماندن می‌اندیشد، ماندن را زندگی می‌پندارد. و صرف ضرورت زیستن، او را در برابر واقعیت، تسلیم و خاضع می‌کند و معاویه چنین حالت روانی را که جامعه را فرا گرفته



می‌شناسد و نه تنها درصدد درمان آن نیست بلکه تلاش می‌کند پایه حکومت خود را بر چنین روان اجتماعی بنا کند. او آرزویی بهتر از این ندارد که مردم در همین شرایط فکری بمانند. معاویه؛ کسی نبود که همه او را بپذیرند ولی کاری کرده بود که این نپذیرفتن، برای او مشکلی به وجود نیاورد و همه تسلیم او شوند، به این معنی که باور کنند در برابر او نمی‌توان کاری کرد. و لذا بسیاری از صحابه و تابعان به امام حسین علیه السلام می‌گفتند: کاری نمی‌توان کرد. و حسین علیه السلام آمد که کاری بکند و شعار «کاری نمی‌توان کرد» را که امیّت فرهنگ معاویه در آن نهفته است، بشکند. و حالا همین فرهنگ بعد از مرگ معاویه هم ادامه داشت.

وقتی تفکر و علم و دین، مدار و محور زندگی انسان و جامعه نباشد، چنین انسان و جامعه‌ای خیلی زود با ترس به خضوع می‌آید و حتی برای فرار از حیطة وحشت، به تملق می‌افتد و چاپلوسی و محبت به شخص ستمگر را پیشه می‌کند. و خودکامگان در این شرایط بدون هیچ مقاومتی، ابتکار عمل را در دست دارند و به قیمت ترسی که ایجاد کرده‌اند در امنیت زندگی می‌کنند. و حسین علیه السلام در چنین شرایطی زندگی خود را بر اساس توکل و علم و ایمان، انتخاب می‌کند و جوّ زمانه، او را از خود باز نمی‌ستاند و به وضع موجود صحّه نمی‌گذارد.

رمز به کار نشستن حیل‌های معاویه از آنجاست که مسلمانان پس از جنگ و کشورگشایی‌های طولانی در زمان خلیفه دوم، از کمالات معنوی خالی شدند و معاویه به کمک چنین افراد عمل‌زده‌ای با فرهنگ علوی روبه‌رو شد، مردمی که بیش از ده سال فقط جنگیده‌اند، آن هم چه جنگی! جنگی که خلیفه دوم دستور داده است «حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را از اذان حذف کرده‌اند تا نماز بهترین عمل قلمداد نشود و جنگ و کشورگشایی مقصد اصلی مردم بماند.

در زمان خلیفه دوم عمل‌زدگی حاکم شد و همین عمل‌زدگی زمینه‌ای گشت که زمانه معاویه را رونق داد و معاویه توانست در چنان بستری نقشه‌های خود را عملی کند. یک ملت بی‌محتوا که نه فکر دارد، نه دین و نه علم، در مقابل ترس، هم به راحتی خضوع می‌کند و هم چاپلوس و تملق‌گوی کسی می‌شود که از او می‌ترسد. در واقع آن جنگ‌ها فتوحات اسلامی

نبود، بلکه فتوحاتی بود برای معاویه، تا قلب مردم مسلمان را با رعب خود تسخیر کند و از فداکاری برای اسلام معنوی باز دارد.

### ترس، منشأ انتخاب

در زمان معاویه همه چیز بر مبنای ترس تنظیم شده است. معاویه بر اساس ترس بیعت می‌گیرد، ترس، حافظ نظم زمانه شده است و ترس‌های چاپلوس میدان داران چنین نظامی هستند، حتی معاویه خوب می‌داند که در زمان خلافت علی علیه السلام می‌تواند با ترسی که در حوزه حکومت آن حضرت ایجاد می‌کند مقاومت مردم را از بین ببرد و عملاً از طریق غارت‌های بُسرین‌ارطات‌ها، در حوزه حکومت حضرت اختلال ایجاد می‌کند.<sup>۷</sup>

وحشت از عدم رفاه، عامل سکوت و سکون همه افراد شده است. مردمی که اکنون دهها سال است به تن آسایی و پرخوری خو کرده‌اند، ترس جدا شدن از آن تن پروری، آنها را به هر کاری می‌کشاند و به هر تسلیمی تن درمی‌دهند.

اکثر صحابه در اثر فتوحات و جنگ‌های طولانیِ زمان خلیفه دوم دارای مال و کنیز و باغ‌های بسیاری شده بودند و معاویه می‌داند که اینها دلبسته اموالشان هستند و لذا با حسین علیه السلام کنار نمی‌آیند و حتی آن‌چنان مشغول زندگی‌اند که نمی‌توانند به راه دیگری فکر کنند. و آگاه نیستند راه گریزی از این نوع زندگی هست یا نه؟ در چنین شرایطی آنچه مطرح نیست فکر کردن و نسبت به روند جامعه آگاهی داشتن است. مشغول زندگی شدن و زندگی را به عنوان یک گرفتاری پذیرفتن و خود را در چنگال آن افکندن، خود آگاهی را از افراد می‌گیرد و دیگر نمی‌تواند خود را در ماوراء روزمرگی‌ها تحلیل کنند، و این‌جا دیگر نصیحت و وعظ هم کارساز نیست.

---

۷ - کتاب «الغارات» غارت‌های سربازان معاویه را از سرزمین‌های اسلامی که زیر حوزه نفوذ علی علیه السلام است، بیان

می‌کند.

## حسین علیه السلام، مذكر خودآگاهی

امام حسین علیه السلام برای همیشه عاملی شد که معنی خودآگاهی را در هر عصری به انسان‌ها آموزش دهد تا متوجه شوند از راه دین، و به روش حسین علیه السلام می‌توان در هر زمانی خودآگاهانه زندگی کرد و همواره اتصال عهد خود را با حقیقت و با نبوت محفوظ داشت و متوجه بود سایه سیاه تبلیغات اموی نباید ما را از عهد نبوی غافل کند و به پوسیدگی در زندگی بکشاند. امویان، مردم را از آن عالم باطنی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیام آور آن بود غافل می‌کردند و حسین علیه السلام تجدید کننده آن عهد و آن باطن بود و این جبهه هنوز گشوده است.

هر انسانی تا آگاهی به زمان خود نداشته باشد و راه‌هایی از طلسم زمانه را نشناسد نمی‌تواند درست زندگی کند. و عظمت نهضت امام حسین علیه السلام در این است که خودآگاهی لازم را برای شناخت و تحلیل همان عهدی که در آن زندگی می‌کنیم به ما می‌دهد. مَشی و روش دشمنان ما، مَشی و روش ترس و رعب و پوچ کردن زندگی و گرم کردن بازار سازش و چاپلوسی بوده است، و تنها راه مقابله با آن، راه ابا عبدالله علیه السلام است، تا بتوانیم حیل‌های دشمنِ اموی رُمی را با خودآگاهی به شرایط تاریخی خود، درست تحلیل کنیم و طعمه نقشه‌های او قرار نگیریم، چراکه او واقعاً پیچیده‌تر از آن است که بتوان با عقل خود و بدون نور حسین علیه السلام از آن حیل‌ها گذشت.

ابا عبدالله علیه السلام با روش خود، ما را به آن چنان خودآگاهی می‌رساند که هیچ وقت تلاش و تحرک مطابق با آن روش، به شکست منتهی نمی‌شود. و دشمن امروز بشریت، همان دشمن حسین علیه السلام است در کربلا. و حسین علیه السلام به عنوان معصومی آمده تا ریزه‌کاری‌های فرهنگ دشمن را با تمام ابعادش به ما نشان دهد و نیز راه مقابله همه‌جانبه با آن را به ما بنمایاند. و بقیه ائمه علیهم السلام نیز حافظ رسالت کربلا بوده‌اند؛ کربلایی که می‌تواند ماوراء ترسی که دشمن ایجاد می‌کند، به انسان قدرت انتخاب صحیح بدهد.

## عهد حسینی، عهدی پایدار

غریزده‌گی امروز می‌خواهد ما را از عهد حسینی جدا کند. امروز نیز دو عهد و دو جبهه در کار است: یکی عهد و جبهه حسینی که حیات انسانی را معنی دار می‌کند، و دیگری عهد و

جبهه ترس و پوچی که همه زندگی را تباہ می‌کند. حسین علیه السلام کهنه شدنی نیست، اما عامل کهنه شدن جامعه اسلامی، نزدیک شدن به فرهنگ معاویه است - و نه در اثر مرور زمان - برای کسانی که به عهد نبوی وصل هستند حسین علیه السلام همیشه زنده و جاوید است و فقط عهد نبوی است که تازه است و تازه می‌ماند و فهمیدن این مطلب تنها از طریق حکمت و نهضت حسینی ممکن است و لا غیر.

وقتی فرهنگ اموی همه روابط را اشغال کرد و زندگی بر اساس ذوق اموی، عادت جامعه شد؛ برای انسان، تنها و تنها، انتخاب یکی از راه‌های ناحق باقی می‌ماند، مگر این که حسین وار بر اصل فرهنگ اموی شورشی صورت بگیرد و راه جداگانه‌ای مطرح شود.

در فرهنگ معاویه‌ای فکر و اخلاق و تربیت و ادب همه رُمی شد و هیچ کس نفهمید که حقیقت اسلام در حال از بین رفتن است و حتی کسی متوجّه نشد آن نمازی که در فرهنگ معاویه خوانده می‌شود، نماز نیست، چنان که حجّش نیز حج نیست. در اردوگاه حسین علیه السلام و با ملاکی که حسین می‌دهد، فرهنگ رُمی همه چیزش باطل و شیطانی است. بهداشت فرهنگ «رُمی معاویه‌ای»؛ یعنی فاصله گرفتن از ملکوت و مقصد را «تن» انگاشتن و بیشتر بر جنبه حیوانیت خود پرداختن. ولی همان بهداشت در فرهنگ حسینی «مِنَ الْإِيمَانِ» است. راستی چه ساده‌اند آنهایی که می‌خواهند با آشتی با فرهنگ غرب، حَقّی و حَقّانیتی را برای انقلاب اسلامی حفظ کنند و از این طریق به اسلام و انقلاب اسلامی آبرو بدهند. ارزش‌های جهت‌دهنده و واقعی از درون فرهنگ کفر صادر نمی‌شود، بلکه از درون فرهنگی برمی‌خیزد که تسلیم زندگی پوچ دنیا زده اموی نشده است.

انسانی که پوچی خود را نمی‌خواهد، ولی شرایط پوچ‌گرایی فرهنگ اموی را پذیرفته، راه جدیدی پیشنهاد نمی‌کند و از انحرافی به انحرافی دیگر پابه‌پا می‌شود و حسین علیه السلام مقابل فرهنگ اموی می‌ایستد و عالم دیگری را پیشنهاد می‌کند که سراسر، غیر فرهنگ اموی است، نه این که با چند انتقاد جزئی بخواهد با آن فرهنگ روبه‌رو شود. اصلاً عالم حسین علیه السلام، عالم دیگری است و برعکس؛ فرهنگ غیرالهی، سراسرش پابه‌پا شدن از خطایی به خطایی دیگر است. و تا زیر سقف چنین فرهنگی هستید از ستونی به ستون دیگر پناه برده‌اید، ولی از این فرهنگ آزاد نشده‌اید چون عالمتان عالم فرهنگ رُمی است. باید عالمتان عالم حسینی شود تا

نجات پیدا کنید. این جاست که شما می بینید در جامعه غرب زده، همواره کارشناسی می آید بقیه کارشناسان را تحقیر می کند و خودش به گمان خود حرفی صحیح می آورد و بعد کارشناس دیگری می آید و قبلی را تحقیر می کند، چراکه فرهنگی که به معصوم وصل نباشد، کارش از خطایی به خطایی دیگر پناه بردن است.

### فرهنگی که انسان را قربانی می کند

حسین علیه السلام این را خوب فهمید که در نزدیکی به فرهنگ رُم، انسانیت قربانی می شود و نه تنها در آن جو غالب مایوس نشد و مقابله کرد، بلکه راه نجات را به ما نشان داد. آنقدر قلّه فرهنگی اومانیستی انسان کشِ غرب بلند است که انسان فکر می کند هرگز نمی توان بر آن غلبه کرد، به طوری که یاسی عمیق سراسر قلب او را فرا می گیرد و تنها راه را تسلیم و تملق و چاپلوسی می داند. بسیاری از کسانی که مبلغ فرهنگ غرب هستند، تملق و تبلیغ آنها به جهت یاسی است که سراسر وجودشان را پر کرده و باور نمی کنند راه نجاتی هست لذا ناخواسته خود را تسلیم آن کرده و به تملق آن تن داده اند. و این حسین علیه السلام بود که از قلّه فرهنگ رومی معاویه فراتر رفت و راه نجات را به ما نمایاند که باید انسانیت خود را جز به خدا به هیچ چیز دیگر نفروشید و در این راه جان را به عشق الهی گرم نگهدارید و برای حفظ تن - که تنها راه نفوذ فرهنگ اومانیستی است - خیلی ارزش قائل نشوید، در آن حال همه ابهت های آنها زیر پای شماست.

در فرهنگ کاخ سبز معاویه همه انسانیت قربانی می شود، دیگر نه دین می ماند و نه اخلاق، آنگاه انواع رخوت ها و شک ها و انزواها ظاهر می شود، و حسین علیه السلام راه درمان را مقابله با ریشه این تفکر دانست، حال چه شهید شود و چه بماند. مهم این است که راه برون رفت، نشان داده شده است حتی به قیمت خون، چراکه خون توان زیادی دارد و پیامی که با خون همراه است، هم بیشتر می ماند و هم روشن تر و عمیق تر است.

آری؛ در نهضت کربلا، راه برون رفت، نشان داده شده تا انسانیت قربانی نشود و این راه به خون نزدیک شد تا روشن تر و پایدارتر بماند، و گرنه اصل مَشی و حکمت حسینی، مشی و حکمت مقابله با رخوت و شک و انزوا و پوچی و اضمحلال است که فرهنگ رومی معاویه آن را تبلیغ می کند.

وقتی بشر در سیطرهٔ قوانین حاکمیت غیردینی از اختیار و انتخاب زندگی، آن طور که می‌خواهد زندگی کند، باز بماند دیگر معنا ندارد با فرهنگ حاکم کنار نیاید، و در این حالت هر چیزی رعایت شود، رعایت حاکمیت جور است و تصدیق سیطرهٔ باطل و اثبات صورت حیوانی انسان. لذا مقابله و سرباز زدن در مقابل کل حاکمیت جور، تنها راه است، و حکمت حسینی جز یک نوع ژرفانگری، و پشت کردن به کل چنین فرهنگی نبود. درست برعکس عده‌ای مقدس‌مآب و به اصطلاح روشنفکر آن دوران که ریشه را رها کرده و به شاخه‌ها پریده بودند و در واقع با این امنیت و مشروعیتی برای ریشه انحراف ایجاد شده بود.<sup>۸</sup>

### اشک و تمدید امید

اشک بر حسین علیه السلام، یعنی این که ما هنوز چون حسین علیه السلام و اصحاب او، در مسیر انتخاب آزاد هستیم و جزء آن قافله و اردوگاه مانده‌ایم، و عزاداری برای او یعنی تمدید امید، و یک‌دل شدن با کسی که دل در هوای خدا داشت، و اسیر فرهنگ زمانه اموی رومی نشد. به همین جهت فرهنگ دشمن شدیداً ما را تهدید می‌کند و چشم طمع خود را به بریدن ما از اردوگاه حسینی دوخته است. و برعکس، اتصال به فرهنگ و حکمت حسینی از طریق اشک و عزاداری، به طمع دشمن اجازه قوت گرفتن نمی‌دهد. عزاداری و اشک بر حسین علیه السلام تمدید امید به فرهنگ و حکمتی است که ناممکن‌های مقابله با فرهنگ اموی را که یأس ما را برای تغییر سرنوشت مان می‌طلبید، ممکن کرد و می‌کند. تمام حيله و توان دشمن به کار گرفته شد تا ما زندگی و حیاتی را که می‌خواهیم، انتخاب نکنیم. همیشه با خیالات وهمی و سایه‌ای و... ما را در چنگال انتخاب نکردن قرار دادند. و سلام و صلوات خدا بر حسین علیه السلام که از این چنگال‌ها آزاد شد و آزاد شدن را پایه‌گذاری کرد، در جایی که این عباس‌ها هم اسیر انتخاب شرایطی شدند که خودشان انتخاب نکرده بودند، و آنچه معاویه می‌خواست فکر کنند، فکر می‌کردند، و در نتیجه آنچه معاویه خواست انتخاب کنند، انتخاب کردند. امام حسین علیه السلام آزاد

---

۸- تمام آنهایی که به امام حسین علیه السلام توصیه می‌کردند به طرف کوفه نروند- اعم از عبدالله بن عباس یا محمد حنفیه و عبدالله بن عمر و... همه و همه از وضع موجود ناراضی و معترض بودند، ولی نه تنها کاری نمی‌کردند، بلکه امام حسین علیه السلام را دعوت می‌کردند که او هم کاری نکند.

از حیلۀ معاویه، آنچه را خواست با زیبایی تمام انتخاب کرد و چنین راهی را تا انتهای تاریخ گشود.

اگر ما هنوز زنده‌ایم چون از دم حسینی نوشیده‌ایم و لذا می‌توانیم انتخاب آزاد بکنیم، و امام خمینی (رحمة الله علیه) در قرن بیستم، قهرمان چنین انتخاب آزادی است. بحمدالله ما زنده و پایدار قهرمان راهی هستیم که رهروان آن، با این همه مانع تراشی‌ها و حیلۀهای جهان غرب، در مقابل مقصدی که انتخاب کرده‌اند، هیچ یاسی را نمی‌شناسند.

### صراط‌های مستقیم، حیلۀای در مقابل صراط مستقیم

وقتی صراط مستقیم خانه‌نشین شود، برترین ارزش‌ها - یعنی امام معصوم - بی‌ارزش می‌شود و فرهنگ باطل خود را حق جا می‌زند. ارزش‌های دروغین آبرو می‌گیرد، و مذاهب بی‌شمار جانشین مذهب حق می‌شود، و هر گروهی قداست می‌یابد، زیرا عده‌ای آمده‌اند و می‌گویند هیچ چیز مقدّس نیست، و در این راستا، صراط‌های مستقیم به وجود می‌آید، چون صراط مستقیم خانه‌نشین شده است، و حکمت حسینی شوریدن بر همه این حیلۀهاست. و لذا آنها را در کاخ‌های روشنفکری خود رها می‌کند تا جدا از مردم در تنهایی ذهن خود، بریده از روح معنوی صراط مستقیم دین، فرمایش بفرمایند که: «دین قبض و بسط دارد» و نتیجه بگیرند، چون همه آنچه از مفهوم دین داریم بشری است، و بشر هم که قداست ندارد، پس همه آنچه از دین تنبّع شده است غیر مقدّس است، و آخر الامر می‌خواهند هیچ چیز غیر از خودشان مقدّس نباشد، و این قصه‌ای جدید نیست. قصه قداست‌زدایی در دین پیشینه‌ای دیرینه دارد، و دشمن گاهی علنی حمله می‌کند و گاهی هم به زبان دوست. عمده نظر دشمن این است که به نتیجه‌ای که می‌خواهد برسد و آن نفی هرگونه قداست از جامعه اسلامی است. و مسلم در این حال، دشمن اسلام آن‌که را و آنچه را می‌خواهد قداست می‌بخشد.

معاویه؛ فرزند فرهنگی است که کینه و عصبیت جاهلی عرب را با فرهنگ بزک کرده نیهیلیستی اومانستی رومی ترکیب نموده و اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین دشمنی را با اسلام نموده و دقیقاً به مقابله با تمام اسلام آمده است، و حسین علیه السلام با چنین معاویۀای مبارزه خود را شروع کرد. امروز هم راه مقابله با غرب و حیلۀهای قداست‌زدای آنها جز از راه حسین علیه السلام، یعنی عشق به حق و پاک‌بازی در راه دین نیست، و این راهی است که جان‌ها را آفت ناپذیر، و

حیات را پرنشاط، و دشمن را مأیوس می‌کند. عمده آن است که نهضت و حکمت امام حسین علیه السلام را درست بشناسیم تا به راحتی بتوانیم به آن دلبستگی پیدا کنیم. در این جا نمی‌خواهیم به نهضت حضرت سیدالشهداء به صورتی گسترده و جزء جزء، نظر کنیم. فرض آن است که عموماً شیعه می‌داند امام علیه السلام چه کرد؟ بحث بر سر آن است که آنچه را حضرت انجام دادند بفهمیم و معنی آن را بیشتر متوجه شویم، به همین جهت می‌گوییم معنی آن نهضت را برای نجات امروزان می‌توانیم درک کنیم، و همین امروز از پوچی‌ها و آفات فکر معاویه‌ای دوران مدرن، نجات یابیم.

### جوانان و پوچی!

آیا شما برای این جوانان که در آتش پوچی دارند خاکستر می‌شوند نگران نیستید؟ آیا درمان این پوچی را جز باید از راه محتوا دادن به زندگی پیدا کرد؟ بهترین درمان‌ها برای نفله نشدن، راه حسین علیه السلام است. یعنی عشق حسینی برای نجات دین از خطراتی که دین را تهدید می‌کند، راه نجات از پوچی‌هاست؛ چراکه معنی دادن به زندگی در مکتب حسین علیه السلام به نحوی کمال یافته به صحنه زندگی بشر آمده است.

این ماییم که با اشتغالات رنگارنگ، پوچی‌های خود را پنهان می‌کنیم، ولی بسیاری از جوانان ما به جهت روح آزادی که دارند نمی‌توانند بی‌جهت خود را به چیزی مشغول کنند که ما خود را به آن مشغول کرده‌ایم، بلکه پوچی‌های رو در روی خود را می‌شناسند و به واقع راهی می‌خواهند که بدون پنهان کردن پوچی‌ها، واقعاً از پوچی‌ها رها شوند، و آن راه، راه حسین و عشق حسین علیه السلام و خود را به اسلام سپردن از طریق حسین علیه السلام است و این یعنی احیاء شدن؛ یعنی حضور و ظهور و شور و شعور حسینی در خود و در جامعه، إن شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



## جلسه دوم

### کربلا، عامل بازگشت به عهد محمدی ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

قبلاً مطرح شد که امام حسین علیه السلام در شرایطی زندگی دینی را به ما نشان دادند که همه باورها به این نتیجه رسیده بود که امکان برگشت به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

### راز حقارت حاکمان

در مقام بصیرت عظمای حضرت اباعبدالله علیه السلام دو شاخصه وجود دارد: یکی این که در چشم امام خدا بسیار بزرگ است، و دیگر این که معاویه و یزید بسیار کوچک اند. از کوچکی آنها همین بس که به کاخها می پردازند و لذا هرچه کاخ بیشتری بسازند حقارت خودشان را بیشتر می نمایند. اینجاست که جایی برای هیبت یزید در چشم امام نمی ماند، و امام با تمام امیدواری و راحت تر از هرکاری، مبارزه با یزید را برای خود وظیفه مبارکی می دانند و آن مقابله را عین زندگی می شناسند.

اگر خواستید بفهمید امام حسین علیه السلام برای مقابله با چه فرهنگی به صحنه آمده است، باید معاویه را بشناسید. گفتیم که معاویه در شام با فرهنگ رُم باستانی، هم اندیشه شده و با مبانی آن اندیشه به جنگ اسلام آمده است. در شام، مسیحیت متعصب خالی از محتوی که تحت لوای اسلام نیامد، همراه با فرهنگ رُمیان مشرک و عصیّت اموی، به سرکردگی معاویه همه‌وهمه درهم آمیخت و به جنگ فرهنگ نبوی و علوی آمد و در بحث گذشته تا حدّی روشن شد که تنها راه مقابله با چنین دشمنی آن هم با این خصوصیات، پیروی از راه و حکمت عالیّه حسینی است، و امیدواریم که شما عزیزان از سر تحقیق به مسئله بنگرید و نه از سر احساسات دینی و متوجّه این دیدگاه حسینی بشوید که خدا در چشمش بزرگ و فرهنگ غربزده معاویه‌ای در چشمش حقیر است و این رمز پیروزی بود و هست.

### رمز زیر دستی ضعفا

وقتی بشر وضع جبارانه و اسارت در چنگال روزگار را پذیرفت دیگر حُسن ظنّ به خدا و توکل و نشاط دینی به پریشان فکری و پوچ انگاری تبدیل می‌شود، و حسین علیه السلام در چنین شرایطی حکم زمانه را محکوم و حکم خدا را حاکم دانست و سران جامعه اسلامی را به نپذیرفتن حکم زمانه دعوت کرد.

حضرت در مکه در سرزمین منا در خطبه خود به عتّه‌ای از صحابه - به اصطلاح بزرگان دین - فرمودند: خداوند به شما احترامی داده است که نگذارید حکم زمانه بر حکم عهد محمدی صلی الله علیه و آله حاکم شود. مگر نمی‌بینید عهد پیامبر صلی الله علیه و آله را منسوخ می‌کنند! از چه نشسته‌اید، مال‌هایتان را گرفته‌اید و به احترامی که در جامعه به شما می‌گذارند دل خوش کرده‌اید و ساکت شده‌اید در حالی که دین پیامبر را بی‌رنگ کرده‌اند؟ مگر نه اینکه بزرگان دین با امر به معروف و نهی از منکر دین را نگه می‌دارند؟ چرا بر حکم زمانه‌ای که می‌خواهد زمانه غیر دینی را حاکم کند اعتراض نمی‌کنید؟ پیمان‌های خدا شکسته شده، و شما هراسی نمی‌کنید؟... به مداهنه و سازش با ظالمان، خود را آسوده کرده‌اید. همه اینها منکراتی است که خداوند امر کرد که از آن جلوگیری کنید و شما از آن غافلید... شما ظالمان را در مقام خود جای دادید، و امور خدا را به آنها واگذاشتید... آنها را بر این مقام مسلط کرده‌اید، و

فرار شما از مرگ و علاقه مندی تان به زندگی ای که از شما جدا خواهد شد، ضعفا را زیر دست آنها کرده است.

و حضرت حسین علیه السلام بزرگان و خواص آن زمان را متوجه وظیفه خود نمودند و علت مشکلات جامعه را برای آنها باز کردند تا گرفتار تحلیل های زبوانه معاویه پسند نگردند و مسائل و مشکلاتی را که باید نخبگان جامعه حل کنند، به سرنوشت مردم حواله ندهند.

### مقابله کاخ سبز با ارزش های دینی

معاویه با ساختن کاخ سبز، فرهنگ ارزشی جامعه را تغییر داد، یعنی از آن به بعد دیگر «بزرگی» به داشتن ساختمان های باشکوه است، نه به ایمان ژرف و عمیق. و حسین علیه السلام بنا دارد این نظام ارزشی را تغییر دهد تا انسان در نظام ارزشی دروغین معاویه اسیر زمین و سنگ و گنج ببری نگردد و از آسمان و ملکوت و خدا باز بماند، و در پوچی زندگی دست و پا زند، و در آن حال نه می تواند زندگی پیشنهادی معاویه را بپذیرد، و از عهد محمدی صلی الله علیه و آله که خاطره اش هنوز در ذهن ها به جا مانده است، کاملاً فاصله بگیرد، و نه می تواند در چنان شرایطی که نظام ارزشی معاویه در جامعه به وجود آورده، به عهد دینی برگردد.

امام در موقعیتی نسل موجود را درک کردند که معاویه شرایطی ساخته بود تا آن نسل نه جرأت و همت زیر پا گذاشتن نظام دروغین معاویه را داشته باشد و نه همت برگشتن همه جانبه به عهد دین محمدی را؛ نه بر اساس اطلاعاتی که از گذشته داشتند می توانستند دل از عهد دینی برکنند و نه می توانستند به خودی خود به آن عهد بازگردند و لذا لازم بود به آن نسل در آن شرایط کمک شود تا همت برگشت به عهد محمدی برایشان ممکن گردد و گرنه در چنگال ارزش های اموی-رومی متوقف و پوچ می شدند، حسین علیه السلام راه برگشت را به آن ها نشان داد و آنان را به آن عهد دعوت کرد.

حتی اگر مسئله به شهادت ختم شود باز تنها راه نجات، همان راه حسینی یعنی بازگشت به عهد دینی است، و جرأت شهید شدن در این راه خدمت بزرگی است به ملتی که می خواهد انتخاب بزرگ داشته باشد، چرا که اسیر پوچ انگاری معاویه ای شدن، نه چاره درد است و نه امکان تحمل آن در ذات و فطرت انسان موجود می باشد. این جاست که اگر احیاء خود را

می‌خواهی باید خیلی از چیزها را فدا کنی. این حيله و القای معاویه بود که هم می‌توان دیندار بود و هم بر عهد معاویه‌ای پابرجا؛ این خود غفلت از ریشه‌ای‌ترین ابعاد روحانی انسان است و حسین علیه السلام نشان داد که عهد دینی با عهد معاویه‌ای سازگار نمی‌باشد و جمع بین این دو ممکن نیست. انسان در عهد معاویه‌ای از خانه امن بقاء در بندگی بیرون خواهد ماند، و گرنه حسین علیه السلام هم بدون معارضه با معاویه به عهد دینی خود مشغول می‌گشت.

### کربلا؛ عامل نجات بشر از سرگردانی

یکی بشر را دعوت به پوچی و سرگرمی می‌کند، و یکی تمام اینها را زیر پا می‌گذارد تا قلب انسان را با خدا آشنا کند، و حسین علیه السلام راهی را نشان داد تا بشر هیچ‌وقت سرگردان نماند و محکوم نظام ارزشی دروغین زمانه نگردد، آنگاه که آن نظام، انسان‌ها را به غیرعهد فطری و الهی می‌خواند.

چراکه بشر همواره در طلب خانه امن روحانی و معنوی برای ابدیت خود بوده و خواسته است تا در زیر سایه دین خدا، خانه امنش را بنا کند و حیات ابدی خود را در همین دنیا، خارج از زمین و زمان خاص پایه‌گذاری نماید و به همین جهت از پوچی می‌هراسد، چراکه پوچی یعنی ماندن و بودنی در اسارت زمان و مکان و محرومیت و جدایی از خانه امنی که فوق زمان و مکان است.

### دین تقلیل یافته، انسان به صفر رسیده

زمانه خودمان را بنگریم که امروزه علم، به «فن اندازه‌گیری» تقلیل یافته و از ساحت قدسی علم که مقام کشف حقیقت است، سراسر غفلت می‌شود و لذا به حسین علیه السلام نیازمندیم تا ما را به قدس برگرداند. همچنان که دیروز تقوا به اندازه ریش و نزدیکی به معاویه بود و از اتصال انسان به عالم غیب، سراسر غفلت شده بود. و حسین علیه السلام می‌خواهد پایه این دو معادله یعنی «علم تقلیل یافته» و «دین تقلیل یافته» را برهم زند و بشر را متوجه رازهایی کند که در فضای رومی-معاویه‌ای دیروز و امروز همه به فراموشی رفته است و دیگر نه رازهای غیبی مدنظر مانده، و نه حیرت دینی عامل شورآفرینی زندگی‌هاست، و نه محبت به دین رسول‌الله صلی الله علیه و آله رسم زمانه است.

و حسین علیه السلام راه را نشان داد که باید عالم، عالمی دیگر شود و راه برگشت به شور دینی و محبت به خدا و رسولش را نشان داد و عمق فاجعه‌ای را که با جداشدن انسان از عالم قدس در نظام اجتماعی رخ می‌دهد آشکار ساخت و روشن کرد روح زمانه در مقابل وارستگی‌های حسین علیه السلام، که حامل سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است، حرفی جز کشتن او ندارد.

### راز ویرانی ساختارهای معاویه

جهان معاویه یک جهان کاهش یافته محدود است، و تا صفر شدن انسانیت انسان ادامه می‌یابد. تندرستی و زندگی دنیایی و احترام به جسم و تن، تمام مقصد انسانی می‌شود که در فرهنگ معاویه زندگی می‌کند، و توقف در ظواهر، میدان تلاش و اصل حیات انسان خواهد بود. و علو انسانی و آزادی از وهم‌ها و خیال‌ها، آرمان و کابوسی باورنکردنی می‌شود. و اینجاست که حیاتی ماورای تن را انتخاب کردن، ویران نمودن تمام ساختارهای جهان معاویه‌ای است.

و حسین علیه السلام به چنین ویرانی دست زد تا انسان را از پوچی و سردرگمی برهاند و مبنای نوع انتخاب انسان تغییر کند.

در نظام معاویه‌ای تأکید بر سلامتی جسم است، هر چند تقوا و معنویت به قتلگاه کشیده شود. وقتی بیش از اندازه به بدن و نیروی بدنی و غذاهای بدنی توجه شد، جایی برای معنویت در صحنه نمی‌ماند و بیماری حقیقی که سرگشتگی روح است به راحتی پنهان می‌شود و حسین علیه السلام جامعه را متوجه این بیماری نامحسوس نمود. در حکمت حسینی، تن، بی‌مقدارترین چیزی است که باید در این راه خرج شود، حتی تن خود امام، تا عمق انحراف پیدا گردد. امام اگر تن خود را بگیرد، راز نهایی انسان همچنان پنهان می‌ماند و انسان‌ها در عرصه غفلت از گوهر خود، تندرستی را مقصد خود می‌گیرند و ایمان داری، فرع و آرام آرام فراموش می‌شود.

### فرهنگ سرعت، برای گریز از مرگ

امروز با خلق سرعت‌های بیش از حد می‌خواهند از مرگ بگریزند چراکه مرگ را تلخ می‌دانند. و در فرهنگ معاویه هر نوع فکری که دنیا را اصیل نگیرد و انسان را برای ابدیت

آماده نماید، و دل‌بستگی به دنیا را در کام اهل دنیا تلخ کند، باید شهید شود تا یادآور تلخی دنیا و وجود مرگ نباشد. لذا متقیان که به آینده دور می‌نگرند، در آن فرهنگ مطرود می‌شوند و دلقکان که انسان را فقط در اکنون مشغول کنند، آبرومندند و این فرهنگ فقط با حکمت حسینی رسوا می‌شود.

انسان‌هایی که با باطن عالم بی‌ارتباط می‌شوند و برای خود باطنی به وجود نیآورده‌اند به «حالی خوش باش و عمر بر باد مده» گرفتار می‌شوند، حال با چنین فرهنگی چه باید کرد؟ نهضت حسین علیه السلام جواب این سؤال است.

### چرخش هستی بر عهد محمدی صلی الله علیه و آله

این نکته را ساده نگیرید که:

فرهنگ معاویه‌ای می‌خواهد بگوید به عهد محمدی صلی الله علیه و آله برگشتن و بر آن عهد ماندن و با آن زندگی کردن، محال است، و همه راه‌ها به این برگشت به محال، ختم می‌شود. حسین علیه السلام می‌خواهد بگوید هیچ وقت زندگی بر عهد محمدی صلی الله علیه و آله محال نیست حتی اگر یک راه مانده باشد و آن راه شهادت باشد و وقتی از مرزهای دروغین معاویه‌ای گذشتی، می‌فهمی که بودن خود را از پوچی‌ها رهانیده‌ای. برعکس پیش‌بینی فرهنگ معاویه‌ای، حسین علیه السلام حیات و زندگی پیشنهادی معاویه‌ای را انتخاب نکرد.

امام حسین علیه السلام و نهضت حضرت این چنین غذای جان بشر شد تا او محال‌های دروغین را در اطراف خود نپذیرد، آری؛ محال آن است که به غیر عهد دینی، روی زمین بتوانیم زندگی واقعی بکنیم و نتیجه بگیریم، و معاویه و فرهنگ رومی تلاش دارد بگوید زمانه عوض شده و زندگی دینی محال است. و حسین علیه السلام آمد که زمانه را عوض کند که زمانه، زمانه محمدی صلی الله علیه و آله شود چرا که کل هستی بر اساس حضور عهد محمدی صلی الله علیه و آله خلق شده است. چنان‌که فرمود: ای محمد! «لَوْلَاكَ لَمَا خُلِقَتُ الْأَفْلاكُ» پس کل هستی بر اساس عهد محمدی صلی الله علیه و آله تحقق حقیقی دارد، حال مگر می‌شود عهد او بگذرد و عهد غربی اصالت پیدا کند؟

هر کس از عهد امام فاصله گرفت از حقیقت خود و حقیقت زمانه فاصله گرفته است. حقیقت زمانه یعنی پایداری بر عهد قلب محمدی صلی الله علیه و آله و آن یعنی اسلام؛ عهد، عهد اسلام است

و جز به عهد اسلامی پای بند بودن، به عهد و زمانه پشت کردن است، و گرفتار ناکجا آباد شدن. و حسین عَلَيْهِ السَّلَام ثابت کرد فکر یزیدی، فرهنگ زندگی نیست، بلکه تفاله زندگی است و این حسین عَلَيْهِ السَّلَام و حیات حسینی است که ماندگار است. راه نجات از فرهنگ یزیدی و تفاله نشدن در زندگی و جزغاله روزمرگی‌ها نشدن، برگشت به سیره و سنت حسین عَلَيْهِ السَّلَام است که امروز در فرهنگ روحانیت شیعه تجلی دارد، و نه در دل بستن به سوی کسانی که به دین و روحانیت می‌تازند، که آنها پوچی خود را محکم‌تر می‌کنند و نسل ما را به پوچی دعوت می‌نمایند.

### اما یزید نماند

یزید می‌خواست معنویت و عبودیت نماند، ولی خودش نماند. ما نیز با هر فرهنگی که معنویت ستیزی می‌کند، برخورد حسینی داریم و این برخورد تا قیام قیامت پای برجاست و ماندن در چنین جبهه‌ای با چنین رویارویی، زندگی همیشگی ماست، چراکه زندگی یعنی اقتدا کردن به حسین عَلَيْهِ السَّلَام.

ما در این دنیا کاری جز بندگی نداریم، بودن ما یعنی معنویت و عبودیت. غرب، رضاخان را بر سر کار آورد و او همان کاری را کرد که معاویه انجام داد. اولین کار رضاخان تعطیل کردن جلسات عزاداری ابا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام است. غرب می‌داند که این جلسات یک عشق و حضوری دربردارد که این عشق و حضور، پوچی غرب را می‌شناسد و در نتیجه به آن فرهنگ دل نمی‌بندد. غرب در حکمت حسینی خوار می‌شود و این است که هر اندازه به حسین عَلَيْهِ السَّلَام نزدیک شویم از حيله‌های معاویه‌ای مدرن آزاد می‌شویم، حال چه فلان روزنامه تازه از راه رسیده امروز در تهران تبلیغ غرب‌گرایی بکند، و چه رضاخان در ایران و چه معاویه در شام، در حقیقت همه در یک جبهه هستند. و همه می‌خواهند ما را از عهد محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عالم دینی خارج کنند و به سرگشتگی و بی‌عالمی خودشان گرفتار سازند. اگر امروز کار ما نیز به پوچی کامل، در جهانی که همه چیز به پوچی رسیده، نرسیده است. مدیون حسین عَلَيْهِ السَّلَام و وعظ و حکمت حسینی هستیم و این‌ها راز ماندگاری ما و راز نابودی یزید است.

نگرانی ما این است که چرا در دههٔ اوّل محرم که شور حسینی بیشتر است، مردم از منبر و وعظ و تعلیم حکمت حسینی علیه السلام فاصله دارند و بازار منبر و وعظ تقریباً تعطیل شده، ولی بازار آهن و زنجیر و دیگک و طعام، گرم شده؛ این یک خطر است.

### کربلا و ذوق حضور

تنها از طریق حسین علیه السلام و عزاداری برای اوست که می‌توان به آن‌چنان ذوق و حضوری رسید که به راحتی خود را از دیوارهای سرد پوچی رهانید.

آیا این سؤال برای شما پیش آمده است که زندگی را چطور طی کنیم که پوچ نباشیم؟ اصلاً این احساس پوچی را در خودتان یافته‌اید، تا به فکر درمان آن باشید؟ ساختن خانه‌های کاخ مانند و گرفتن مدرک عالی معنی ما نیست، معنی ما معنی شور حسینی است، و شور و نشاط، راهی جز راه حسین علیه السلام نیست. آنهایی که راه حسینی را نرفتند چه دارند؟ مدرک و باغ و ماشین دارند، اما خود معنی دار برای خود ندارند و خود را یک حقیقت با معنی حس نمی‌کنند. خود معنی دار در اسلام است و در حکمت حسینی ظهور کرد، به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «حُسَيْنٌ مِثِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ». آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله پایهٔ مکتب را بنا کرد و حسین علیه السلام شور آن را آفرید.

### قدرت تشخیص جهت

و تنها از طریق حسین علیه السلام و عزاداری برای اوست که قدرت تشخیص جهت را می‌توان پیدا نمود و از عهد فطری ازلی غافل نشد. همان عهدی که قرآن در رابطه با آن می‌فرماید: «وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ»<sup>۱</sup> ما همه عهدی ازلی داشته‌ایم، در آن عهد خدا را یافتیم. با خدا معامله کردیم او فرمود: اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؛ آیا من پروردگار

۱ - در آیه ۱۷۲ سوره اعراف می‌فرماید: به یاد آر آن وقتی را که پروردگار تو از فرزندان آدم، از پشت آنها نسل‌هایشان را گرفت و خودشان را شاهد بر خود آورد، که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله؛ شهادت می‌دهیم که هستی. این کار را کرد تا روز قیامت نگویند ما از پروردگاری تو غافل بودیم.



شما نیستیم؟ و ما با تمام مستی عهد الست گفتیم: بلی شهیدنا. آری می‌بینیم که هستی. و از طریق عهد حسینی است که می‌توان از عهد ازلی غافل نشد. اصولاً ما باید نهضت حسین علیه السلام را یک پیام کلی ببینیم که مجموعه‌اش یک پیشنهاد برای ما دارد، و آن این که چگونه خود را از پوچی زندگی زمینی برهانیم؟ به چه چیز بندیشیم که نغله نشویم؟ با چه بسر ببریم که سرد و افسرده و دل‌مرده نباشیم؟

عهد لاهوتی خود را در زمین از طریق حسین علیه السلام می‌شود دائم زنده نگهداشت، چرا که زمانه، زمانه فراموشی آن عهد است و اگر راهی برای یادآوری و توجه به آن عهد نیابیم، خود به خود فراموش می‌شود.

اگر حسین علیه السلام از زندگی انسان‌ها برود، در زمانه‌ای که زمانه فراموشی عهد فطری است، دیگر انسان نمی‌تواند زندگی کند و بدون شک متوقف و بی‌محتوا می‌شود. جوانی که بی‌محتوا شد برای پر کردن این بی‌محتوایی به هر کار بی‌محتوایی دست می‌زند و بر بی‌محتوایی خود می‌افزاید.

کس به زیردُمّ خرخاری نهد      خرناند دفع آن بر می‌جهد  
بر جهد آن خار محکم‌تر شود      عاقلی باید که آن را بر کند<sup>۲</sup>  
اگر از راه حسین علیه السلام جدا شویم هر چه جلوتر رویم خار پوچی، بیشتر بر جان ما فرو رفته است و هر راه دیگری هم برای دفع آن انتخاب کنیم، باز آن خار را محکم‌تر کرده‌ایم، چرا که به عهد محمدی صلی الله علیه و آله از طریق شور حسینی نزدیک نشده‌ایم.

فهم نهضت حسینی به واقع مشکل است به خصوص که هنوز ما به عمق درد در آخرالزمان پی نبرده‌ایم، و به واقع این کلماتی که بشر با آن صحبت می‌کند، برای تفسیر نهضت امام حسین علیه السلام خلق نشده است، حال چگونه می‌توان در دل این کلمات و به وسیله آنها نهضتی را تفسیر کرد که از آسمان‌ها بلندتر است؟

## خطر از کجا آغاز شد؟

عصر معاویه از روی گرداندن از عرش و ملکوت و روی آوردن به زمین و به کاخ سبز معاویه آغاز شد، و می‌رفت که زمانه را فراگیرد و ارتباط با عرش که جهت و سوی عهد محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) بود تماماً فراموش شود.

هر وقت دیدید نگاه‌ها از آسمان به زمین افتاد، بدانید شروع خطرناکی برای انسان خواهد بود.

حکمت حسینی یعنی برگرداندن جهت‌ها از کاخ سبز معاویه به عرش معنوی محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، و آفریدن هنگامه‌ای در تاریخ از انسان‌هایی که بر سر و رو می‌زنند تا از عهد محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) باز نمانند، تا با حسین (علیه‌السلام) هم تاریخ شوند.

قصه عزاداری برای ابا عبدالله، قصه وصل شدن به عهد دینی است، و هیچ اتصالی این چنین طبیعی و حقیقی نیست که در اتصال از طریق عزاداری هست، و این نکته خود عرض عریضی می‌خواهد، بگذارید از آن بگذریم، باید با خود حسین (علیه‌السلام) و به کمک او در خودمان کشف کنیم تا بفهمیم معنی عزاداری برای حسین (علیه‌السلام) و یگانگی با او، یعنی چه. بگذار آن که عزاداری برای حسین (علیه‌السلام) را نمی‌فهمد، به آن ایراد بگیرد، محرومیت خود را عمیق‌تر می‌کند «که صاحب‌دل بفهمد آنچه حال است» یک تاریخ عبرت؛ یک قیامت بصیرت در اشک برای «قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ»<sup>۳</sup> در صحنه است.

## روانکاوای کوفیان

کوفیان زمان حسین (علیه‌السلام) آدم‌های عجیبی هستند نه می‌توانند مثل شامیان دل از دین بکنند - شامیان دلشان را به معاویه سپردند و خدا و دین و پیغمبرشان را معاویه قرار دادند - آری؛ کوفیان نه می‌توانند دل از پیامبر و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بردارند و نه می‌توانند از دنیا دل بکنند، نه ترس را می‌توانند زیر پا بگذارند و نه دینشان را. این است که دائم مذبذب هستند و لذا در صحنه‌های

۳- در متون روایی هست که: امام حسین (علیه‌السلام) «قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ» است یعنی کشته اشک‌های روان. و در همین رابطه در زیارت اربعین به حضرت سلام می‌دهی «السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ» سلام بر حسین (علیه‌السلام) اسیر گرفتاری‌ها و کشته اشک‌های روان، چرا که حسین (علیه‌السلام) نهضت خاصی به پا فرمود که اسلحه‌هایش، مظلومیت و اشک بوده و هست.

امتحان همواره مشکل‌دار شده‌اند، و کوفیانی نجات یافتند که کار را یک‌سره کردند، مثل مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر.

نسلی که در فرهنگ رومی معاویه‌ای زندگی کند، همین گرفتاری را دارد، معاویه همواره در تلاش است تا مردم دل به عرش نبندند و آن‌قدر هم خود معاویه جذاب نیست که بتوان دل را به او سپرد. و حسین علیه السلام در چنین شرایطی کوفیان را بیدار کرد که ریشه مشکل کجاست و عده‌ای را نیز نجات داد، هر چند کوفیان حسین علیه السلام را یاری نکردند.

کوفیان انعکاس مردمی هستند که یاد عهد اسلامی را رها نکرده‌اند، ولی در دیوارهای فرهنگ معاویه‌ای گرفتارشان کرده است، و یک جرأت نیاز دارند تا آنها را به خراب کردن آن دیوار بکشاند و به آنها شجاعت بخشد. و حسین علیه السلام مظهر این شجاعت بخشیدن بود. و لذا به دست همین کوفیان است که پس از حسین علیه السلام فرهنگ یزیدی زیر و رو شد، تا ننگی را که بر دامن خود نشانده بودند، بشویند.

کوفیان بعد از شهادت امام حسین علیه السلام غوغا کردند. می‌آمدند بالای سر قبر امام و آن‌قدر به سر و روی خود می‌زدند که می‌مردند، و یا با شمشیر به جان خود و بقیه می‌افتادند، هر چند به نتیجه نرسیدند، چون حسین علیه السلام را یاری نکردند. اما حسین علیه السلام به نتیجه‌ای که می‌خواست رسید. کوفیان چون حسین علیه السلام را دعوت نمودند و سپس عهدشکنی کردند، آن‌چنان سرشکسته و پشیمان شدند که برای جبران آن در نابودی قاتلان کربلا نقش اول را داشتند. شیعیانی که تمام محبت خود را به امامشان نداده‌اند، می‌توانند در آینه کوفه، آینده خود را بنگرند. کوفیان در دل خود برای دنیا و قبیله خود، جایی باز کرده‌اند؛ کوفه نمایش آینده چنین شیعیانی است. باز باید از کوفه سخن گفت، کوفه و حسین علیه السلام یک تاریخ حرف دارند، بگذار تا وقت آن برسد.

### در کربلا به کجا نگاه می‌کنید؟

در کربلا کجا را نگاه می‌کنید؟ ما اکثر وقت‌ها در بحث کربلا به صحنه عاشورا نگاه می‌کنیم ولی به فرهنگی که در پشت و پهلوی این فرهنگ موجود است نگاه نمی‌کنیم.

حضرت زینب علیها السلام در کربلا به سقیفه نگاه می‌کند، یعنی به پنجاه سال پیش<sup>۴</sup> نگاه می‌کند، ما باید در کربلا نگاه‌مان را باز کنیم و فرهنگ آن زمان را ببینیم و بعد برای امروز خودمان از آن درس، بلکه درس‌ها بگیریم.

*نسلی در صحنه است که در بین عهد الهی صدر اسلام، با آن همه سادگی و بندگی و حیرت، با آسمان و غیب همراه بود و بین عهد پرتجمل و تزویر معاویه، سرگردان مانده است، نه می‌تواند دل از آن برکند و نه می‌تواند از این به در آید، و حسین علیه السلام پیام بلند نجات آن عصر شد، تا راه دل سپردن به عهد پیامبر (صلوات الله علیه وآله) را به بشریت بیاموزاند.*

جوان امروز ما از طرفی به یاد فرهنگ بسیجیان و امام و شهداء است و دل در هوای آنان دارد، و از طرفی بعضی از مسؤولان پرتجمل و کسانی را می‌بیند که به اسم انقلاب، ثروت‌های بادآورده دولتی دست و پا کرده‌اند، و در این میان سرگردان می‌شود و اگر از این نسل، حسین علیه السلام را نگیریم، به یزید و غرب نزدیک نمی‌شود و نه تنها سرگردان نمی‌ماند، بلکه صدای بلند اعتراضی می‌شود بر آنهایی که دارند جامعه را از عهد امام و بسیجیان جدا می‌کنند و از همین طریق است که جامعه اصلاح می‌شود و زندگی این جوانان معنای واقعی به خود می‌گیرد. عمده آن است که بدانیم باید توجه خود را به فرهنگی جلب کنیم که بتواند امروز ما را درست تحلیل نماید، تا بدانیم چه تفکری است که می‌خواهد عهد الهی جامعه را به غفلت بکشاند. در سقیفه گفتند مردم را به خود واگذارید ولی سیاسیون غیر الهی عنان را به دست گرفتند و در این راستا، امامت حذف شد و جامعه به غفلت و سرگردانی دچار گشت. بیاید کاری بکنید که آن تجربه تلخ کشته شدن امام معصوم علیه السلام؛ یعنی شهادت تجسم معنویت، دوباره تکرار نشود. حسین علیه السلام در سقیفه کشته شد، هر انسان معنوی که پس از رحلت پیامبر صلوات الله علیه کشته شد، ریشه در سقیفه دارد؛ چه علی علیه السلام در محراب و چه شهیدان جنگ هشت ساله و چه شهدای حج؛ و هر حاکم ظالمی که بر بشریت تحمیل گشت نیز ریشه در

---

۴ - حضرت زینب علیها السلام وقتی در عصر عاشورا بر سر نعش برادرش آمد، فرمود: «بِأَبِي الْمُتَّوَلِّبِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ الْأَثْنَيْنِ»؛ «پدرم فدای تو! تو کشته روز جمعه‌ای (روز عاشورا) یا کشته روز دوشنبه (روز دوشنبه یعنی روز رحلت پیامبر اکرم صلوات الله علیه) و روز سقیفه بنی‌ساعده که جریان رهبری الهی را به رهبری قبیله‌ای تغییر دادند و عده‌ای از سیاسیون را در مقابل نصب الهی به‌پا نمودند در حالی که امام حسین علیه السلام در روز جمعه شهید شدند».

سقیفه دارد، چه معاویه باشد و چه رضاخان و ما فعلاً به معاویه می‌نگریم تا همه انحراف‌هایی را که با جدایی از عهد محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وجود آمد نگریسته باشیم. در آن وقت است که به من اعتراض نمی‌کنی چه ربطی بین سقیفه است با شهدای مظلوم جنگ هشت‌ساله.

این آخرین فراز صحبت در این جلسه است؛ التفات بفرمایید:

با جوسازی می‌گفتند: مردم را به حال و اراده خودشان واگذارید، شما را با مردم چه کار؟ و اگر خوب دقت می‌کردی، متوجه می‌شدی این یعنی مردم را آشکارا به نیستی کشاندن و بردگی آنها را در نظام اموی جاودانه کردن، چون کلمه حقی را در فضایی باطل، شعار می‌دادند و حسین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیواره‌های این بردگی جاودانه را ویران کرد و وسوسه‌ها و تهمت‌های بی‌تفاوتی نسبت به مردم را به چیزی نگرفت و فرهنگ غم‌خوارگی برای مردم را قوت بخشید، تا مردم فقط در زمین نمانند و از آسمان محروم گردند.

فضای بی‌تفاوتی را چه کسانی شایع می‌کنند؟ حسین بن علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اگر می‌خواست بی‌تفاوت باشد، حکومت معاویه و یزید با همان فرهنگ خاص خودش تداوم پیدا می‌کرد. بی‌تفاوتی در جامعه دینی، یعنی اجازه دهیم که فرهنگ غیر دینی در جامعه خانه کند. هنر این است که حسین گونه، آری؛ حسین گونه، و نه به گونه‌ای دیگر، با چنین فرهنگی مقابله کنیم و چنین مقابله‌ای حکمت حسینی را با همه عمق و سوز و شور و حکمتش می‌طلبد و روح نهضت خدمت‌رسانی به مردم با نیت نزدیکی به حسین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همه حیل‌های دشمن را خنثی می‌کند.   
 إن شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



## جلسه سوم

### ترس از مرگ، مانع آزادی انتخاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام و صلوات بر سیدالشهداء و اولاد و اصحاب آن حضرت که معنی دیندار ماندن را در همه زمان‌ها به ما آموختند.

### کربلا و نجات از گم‌شدگی

کربلا برای ما به اندازه هوشیاری‌مان پیام دارد، همچنان‌که هر کس به اندازه‌ای که از خودخواهی آزاد شده باشد و در طلب درجه‌ای برتر از وجود است، از قرآن بهره بیشتری می‌گیرد، کربلا و نهضت امام حسین علیه السلام نیز همین‌طور است، چرا که کربلا همچون قرآن بطن‌ها دارد. هر کس رسیده باشد به این که نباید به زندگی سرد و محدود و غریزی این دنیا دل ببندد و این سؤال برای او وجود داشته باشد که «ماورای این زندگی غریزی چه چیزی را باید

انتخاب کنم تا زندگیم به پوچی و فرسودگی نیفتد؟ حتماً امام علیه السلام را به عنوان کسی که زندگی او را در تمام دوران حیاتش معنی می‌کند، خواهد شناخت و نمی‌تواند از امام روی برتابد.

زوایای نگاه به نهضت امام حسین علیه السلام به اندازه زوایای مقامات روحی و معنوی انسان است. به قول یکی از اندیشمندان: «راستی شمردن موهای تن آدمی آسان‌تر است یا شمردن احساس‌ها و میل‌ها و آرزوهای او؟»<sup>۱</sup> و زوایای کربلا، زوایای نمایش احوالات انسان کامل است. هر کس باید گمشده خودش را در کربلا بیابد، تا خودش را از گمشدگی نجات دهد. اینجاست که ما نیز از یکی از زوایای کربلا به کربلا می‌نگریم و آن نگاه به کربلا از زاویه توجّه به فرهنگ اموی و مقابله امام با این فرهنگ است. تا ان شاء الله از این طریق به برکت‌هایی که لازم است دست یابیم.

در زیارت عاشورا لعنت را اول بر کسانی می‌فرستید که اولین ظلم‌ها را به فرهنگ اهل‌البیت کردند. یعنی شناخت فرهنگ امویان برای شناختن نهضت حضرت و شناخت خودمان از دشمن، لازم است. نگاه به شرایطی که امام در آن شرایط نهضتشان را شروع کردند، نگاه به شرایطی است که می‌خواهد انسانیت هر انسانی را در هر زمانی بدزدد. اگر امروز ما گاهی خود را سرد و بی‌محتوا و سرخورده و افسرده می‌یابیم، ریشه‌اش را باید در فرهنگی بدانیم که در آن فرهنگ نشاط روحی فروکش کرده است، و اگر ریشه این سردی و بی‌ثمری را در حیاطمان بشناسیم، دعوت حسینی و نهضت حسینی و شور حسینی بهترین غذای جان ما خواهد شد.

### کربلا؛ اثبات بودن خود

آنچه معاویه بر باور مردم نشانده بود، قدرت برتری است که مردم از او تصور کرده بودند. اثردهای قدرت از طریق دولت غول‌آسای اموی - رومی، سراسر سرزمین اسلامی را زیر حاکمیت خود دارد. توان مقابله و سرکوبی با هر کس و هر جا توسط حاکمیت، چیزی است که معاویه می‌خواست در ذهن مردم نشسته باشد، و نشسته بود. در این حال هر چیز بر اساس و در حول محور ترس از حکومت، دوران دارد، و درخشش سلاح‌هاست که افکار

۱ - «اعترافات»، آگوستین.



را جهت می‌دهد و راه‌های زندگی کردن را تعیین می‌کند و هیچ انتخاب آزادی برای انسان‌ها باقی نمی‌گذارد. در چنین شرایطی، درگیر شدن با چنین اژدهای قدرتی که سایه او همه جا گسترده شده و مرعوب قدرت‌نمایی این اژدها نشدن، جامع‌ترین کاری است که هر کس بتواند به آن دست بزند عملاً بودن خود را اثبات کرده است. چراکه هر کس به اندازه انتخاب‌هایی که خود انجام می‌دهد، وجود دارد و نفس نپذیرفتن این سایه ترس، زندگی و مقصد و هدف حیات است؛ چراکه زندگی یعنی رسیدن به این حقیقت که: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و به چنین مقامی نمی‌رسی، مگر با مقابله با قدرت‌های دروغینی که به ظاهر جای قدرت خدا را گرفته‌اند.

و معاویه این را نمی‌خواست؛ و حسین علیه السلام همین را حاکم کرد، چراکه وقتی فضای ترس حاکم شد، همه مرعوب می‌شوند و دیگر هیچ کس نمی‌تواند انتخاب آزاد داشته باشد، مگر این که حکمت حسینی را به مدد بگیرد.

## انتخاب آزاد

در حاکمیت فرهنگ اموی - رومی معاویه، همه به قدری مرعوب شده‌اند که به مدیحه سرایی آن روباه مکار افتاده‌اند، و تنها کسی می‌تواند نترسد که تشویش درون را با توکل به حق فرونشاند و جان را با حق پر کرده باشد و بتواند با بزرگ دیدن خدا و حاکمیت سنت‌های الهی، شکست‌ناپذیر بودن معاویه را دروغی آشکار ببیند و به رسوا کردن آن نیرنگ بزرگ دست زند. و حسین علیه السلام در چنین شرایطی راه را نشان داد تا برق اسلحه‌ها ما را به انتخاب آنچه نمی‌خواهیم وادار نکند و خود انتخاب کنیم، آن‌چنان که حسین علیه السلام خود انتخاب کرد.

محال است کسی که نور حق در دل ندارد بتواند انتخابی آزاد بکند و حسین علیه السلام به نور حق انتخابی آزاد کرد و ما را به حق دعوت نمود تا آزادانه زندگی را خود انتخاب کنیم.

اگر به حسین علیه السلام اقتداء نکنیم، ادای انتخاب کردن داریم؛ ولی در حقیقت اسیر غوغا و جوّ زمانه‌ایم و آنچه را که دشمن می‌خواهد و تبلیغ می‌کند، به دست خودمان انتخاب می‌کنیم. کسانی که به حسین علیه السلام اقتدا نکرده‌اند، هیچ‌گاه خودشان انتخاب‌کننده نبوده‌اند، همیشه اسلحه‌ها، قدرت‌ها، تجمّلات، تبلیغات جهانی و هوس‌ها برای آنها انتخاب کرده‌اند، در

حالی که تصورشان این است که خود انتخابگر بوده‌اند. می‌گویند: در آمریکا در صندوق آراء مردم تقلبی صورت نمی‌گیرد زیرا به کمک تبلیغات، افکار مردم را به گونه‌ای جهت می‌دهند که آنچه حاکمان می‌خواهند از دست مردم به صندوق‌ها ریخته می‌شود، و این همان فرهنگ اُموی - رومی معاویه‌ای است که این‌گونه تو را در قبضه خودش می‌گیرد و نهضت حسین علیه السلام؛ یعنی با همین فرهنگ مقابله کردن و به واقع کار مشکلی است، مگر این که امام معصوم، چون حسین علیه السلام را در زندگی، امام خود قرار دهی.

### ارعاب معاویه‌ای

معاویه از ابزار شیطان، یعنی وَهْمِ کَمک می‌گیرد، تا ترس را در درون هر سینه‌ای جای دهد و از طریق ترس درون سینه‌هاست که حَقانیت دروغین فرهنگ اُموی جای خود را در اندیشه هرنسانی باز می‌کند و لذا از این به بعد، انتخاب آن است که معاویه خواسته باشد، حق، آن است که پای معاویه در آن باز باشد و در آن شرایط هر باطلی، رنگ حق به خود می‌گیرد و هیچ حقی در صحنه زندگی بشر پای نمی‌گیرد و موش‌ها به مدیحه‌سرایی گربه‌ها می‌آغازند و در مدح قاتل خود از همدیگر سبقت می‌گیرند و همواره لقمه گربه شدن را حَقّ گربه می‌شمارند. همه موقّعت معاویه در آن بود که از ابزار شیطان، یعنی ترس استفاده می‌کرد و همه را ترسانده بود، آری؛ همه را. و در این شرایط، همه کار، آن است که جامعه را در زمان مناسب، از این ترس درونی آزاد کنی و این هم از طریق قلبی مالامال از ایمان و عشق به خدا، ممکن است که فرد بتواند با بصیرتی الهی حادثه‌ها را تفسیر کند تا به سایه ترس تسلیم نشود و حسین علیه السلام طلسم ترس را به راحتی شکست، گویا اصلاً معاویه‌ای نبود و ترسی حاکم نکرده بود. و حسین علیه السلام راه را نشان داد که این ترس، ترسی دروغین است. چرا که قبل از کربلا هر تصمیمی زیر سایه ترس از معاویه، به نفع معاویه بود و پس از کربلا حتی چاپلوسان دیروز ادای شجاعت به خود می‌گرفتند چه رسد به مؤمنان. گویا فرهنگ زمانه عوض شده است.

۲ - قرآن در آیه ۱۷۵ سوره آل عمران می‌فرماید: «إِنَّمَا ذَالِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» یعنی شیطان یاران و پیروان خود

را می‌ترساند (تا پیرویش کنند).

## معنی زندگی

در جایی که پهلوانان عرب، جرأت نفس کشیدن را از دست می‌دادند، فرهنگ حسین علیه السلام - در زبان زینب علیها السلام - است که در بازار شام و در دربار یزید نهیب می‌زند. پس از کربلا سینه‌های لبریز از شهادت و شجاعت، قاطعانه در برابر یزید و عبیدالله می‌غرند و رسوا می‌کنند و به حقارت می‌کشانند.

و این معنی واقعی زندگی است، که: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

آری؛ حضرت زینب علیها السلام انعکاس کربلاست، و نمایش فرهنگ و حکمت حسینی است که

حسین علیه السلام خطاب به حضرت زینب علیها السلام فرمود:

با تو هستم جان خواهر هم سفر تو، به پای این راه کوبی من، به سر تا کنیم این راه را مستانه طی هر دو از یک جام خوردستیم می عمده آن است تا ما از کربلا این پیام اساسی را بگیریم که چه سایه سیاه ترس معاویه‌ای حاکم شد؟ و چگونه و با چه روشی حسین علیه السلام توانست این پرده و سایه سیاه را بدراند؟ اگر حسین علیه السلام نمی‌دانست، این سایه سیاه ترس چگونه حاکم شد، هرگز نمی‌توانست آن را بدراند. و ما امروز با چه امید و توانی می‌توانیم امیدوار باشیم که در مقابل فرهنگ استکباری و نظامی‌گری و رعب‌انگیز غرب، به راحتی قادر به زندگی هستیم؟ باید متوجه بود که همیشه در طول تاریخ، غرب از طریق رعب و ترس با ما برخورد کرده و همیشه رونق حیات غرب، در ایجاد رعب در ما و حقیر کردن ما بوده است و همیشه ما با دست زدن به دامان اباعبدالله علیه السلام از این رعب و حقارت آزاد شده‌ایم.

حتی چنگیزخان را غرب توسط مارکوپولوی پدر و پسر به ظاهر تاجر، تحریک کرد که بیایند و ما را بکوبند. مارکوپولو نماینده پاپ است به طرف خان مغول که خان مغول را تشویق کند تا ما را زیر لگد اسب‌های خودشان خرد کنند تا غرب در آن زمان به کمک پاپ بتواند در نبود ما زنده بماند.<sup>۳</sup> همیشه غرب با قدرت می‌خواسته است ما را بشکند. رم به معاویه برنامه داد تا با قدرت ما را بشکند، و رضاخان نیز به پسرش نوشت که: «پسرم باید کاری کنی که مردم از

۳ - «غرب‌زدگی»، مقدمه، جلال‌آل احمد.

تو بترسند و به تو علاقه‌مند نباشند و خارجی‌ها تو را بپسندند».<sup>۴</sup> رضاخان؛ یعنی نمایندهٔ تحمیل رعب غرب بر ما، را، حسین علیه السلام نابود کرد، چراکه حکمت و شور حسین علیه السلام همیشه در روحانیت ظهور پیدا کرده است. همیشه ما از طریق روحانیت توانسته‌ایم با غرب بجنگیم و پیروز شویم، چون روحانیت یعنی وعظ و منبر، و وعظ و منبر بدون مصیبت حسین علیه السلام امکان ندارد. و هرگاه به روحانیت پشت کردیم دشمن تا صندوق‌خانهٔ ما آمد. وقتی مصدق در سال ۱۳۳۰ با شاه در مورد کابینه‌اش به توافق نرسید و قهر کرد، آیت‌الله کاشانی (رحمة الله علیه) به شاه نوشتند باید مصدق برگردد. شاه توجّه نکرد و قوام‌السلطنه آن روباه مکار<sup>۵</sup> قدرتمند را نخست‌وزیر کرد. آیت‌الله کاشانی (رحمة الله علیه) به مردم فرمودند: کفن پوشید و به خیابان‌ها بریزید و شهادت را در فرهنگ حسین علیه السلام تمرین کنید و شاه مجبور شد مصدق را برگرداند. ولی وقتی مصدق سرکار آمد، به آیت‌الله کاشانی (رحمة الله علیه) پشت کرد و در نتیجه پشتیبانی روحانیت را که فرهنگ حسین علیه السلام را با خود دارد از دست داد لذا یک سال بعد آن‌چنان مصدق حقیر و بیچاره شد که در کودتای سال ۱۳۳۱ چاقوکشان اشرف پهلوی، او را با لباس خواب از خانه بیرون کشیدند. یعنی مصدق تا با آیت‌الله کاشانی (رحمة الله علیه) بود عزت داشت و وقتی به ایشان پشت کرد این‌طور ذلیل شد. و روحانیت هم هر چه دارد از حسین علیه السلام دارد و ما نیز اگر حسین علیه السلام را داشته باشیم مرعوب دشمن نمی‌شویم.

### حسین علیه السلام، به تنهایی قدرتی است بی‌نهایت

حکم زمانه چنان شده بود که آزاد شدن از ارزش‌های اموی- رومی معاویه و سرباز زدن از آن‌ها به اندازه‌ای ترسناک بود که مقابله با سلاح‌ها چنان ترسناک نبود. و حسین علیه السلام چنین حکمی را شکست، تا برای همیشه مردم بدانند راه بسته نیست.

غربی‌ها همیشه به گونه‌ای جوّ می‌سازند که آدم جرأت نمی‌کند آن‌گونه که می‌خواهد زندگی کند و شما به خودی خود و با تحلیل‌های خود هرگز نمی‌توانید از این جوّ ضد ارزشی غربی رومی معاویه‌ای اموی سر باز بزنید. به‌عنوان مثال، اجازه نمی‌دهد سادگی و قناعت را در

۴ - «از سید ضیاء تا بختیار»، بهنود.

۵ - تعبیری که مرحوم مدرس برای قوام‌السلطنه به کار می‌برده است.

غذا و لباس و خانه انتخاب کنید، او این مسئله را تحقیر می‌کند و ما هم جرأت خود را در انتخاب قناعت از دست می‌دهیم و در مقابل همه ارزش‌های الهی، چنین فضایی را ایجاد می‌کنند تا اساساً زندگی معنوی بی‌مقدار جلوه کند، دیده‌اید و دیده‌ایم که حتی بعضی از آنهایی که از اسلحه‌ها نترسیدند، در چنین فضایی از ترس مترقی نبودن، عقب‌نشینی کردند و به چه تجمّلاتی که گرفتار نشدند.

در آن زمان به مردم باورانده بودند که هیچ سرزمینی نیست که از فرهنگ اموی خالی باشد. اما حافظان آن فرهنگ نمی‌دانستند که سرزمین‌هایی هست که ازدهای قدرت به آن جا راه نیافته و نمی‌تواند به آن جا دست یابد؛ و آن سرزمین، سرزمین نترسیدن از مرگ و نترسیدن از آبرو است. چراکه انسانی که از مرگ نترسد و آبرویش را به خدا واگذارد، به تنهایی قدرتی است بی‌نهایت، برتر از بزرگ‌ترین قدرت‌های زمانه و این سنتی نیست که هراندیشه معمولی از آن سر در آورد، و حسین علیه السلام این سرزمین‌ها را می‌شناخت.

### ترس از مرگ، عامل خشکاندن شور حیات

امویان دائم ترس را منتشر می‌کردند و نگران آن بودند که مردم از دام ترس از مرگ رها شوند و از آن بیرون روند. رها شدن مردم از دام ترس، پایان سلطه قدرتمندان است، چراکه همه نظام ارزشی آنها در ترس از مرگ رونق و بقاء دارد. و حسین علیه السلام به همه فهماند ترس از مرگ، کشتن یک حکمت و یک فرهنگ متعالی است؛ و لذا یکی از شعارهای کربلا این است که: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا» یعنی من مرگ را در چنین شرایطی جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز ملالت و هلاکت نمی‌نگرم. همچنان که وقتی در برخورد اول، خُرّ با امام حسین علیه السلام روبه‌رو شد، به حضرت گفت: فکر می‌کنم اگر مقاومت کنید، کشته می‌شوید. امام حسین علیه السلام در جواب او فرمودند: «أَقْبِلْ الْمَوْتَ تَحَوُّقِي؟» آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ اصلاً مگر مرگ چیزی است که در فرهنگ حسین علیه السلام جایی داشته باشد تا بتواند تصمیمات او را تغییر دهد؟ ترس از مرگ، بزرگ‌ترین ضعف بشر است و ازدهای قدرت، حاکمیت خویش را بر ضعف‌های بشر بنا نهاده و از همه بیشتر بر «ترس از مرگ»؛ و قدرتمندان همیشه بر اساس «ترس بشر از مرگ» در امنیت هستند. این است که حکمت حسینی حکمت فرو ریختن همه قدرت‌های

غیرالهی است در همه عصرها، و برای همه نسل‌ها. و تا به حسین علیه السلام نزدیک نشده‌ای، ترس از قدرت‌های غیرالهی شور حیات را در وجود تو می‌خشکاند و در تصمیمات تو بدون آنکه بخواهی نفوذ می‌کند.<sup>۶</sup>

مارکسیست‌ها و توده‌ای‌ها در قبل از انقلاب اسلامی ادعای مبارزه با شاه را داشتند و او را بسیار بد می‌دانستند و نسبت به او کینه می‌ورزیدند، ولی وقتی پای مرگ پیش می‌آمد تمام حرفهایشان را پس می‌گرفتند، نظام شاه آنها را به روزی انداخت که سخن‌گوی شاه شدند و سخن به مداحی او گشودند؛ حال اگر به جوانان مسلمان مثل فدائیان اسلام و یا گروه مؤتلفه اسلامی نگاه کنید، هر چه به مرگ نزدیک‌تر می‌شدند، بیشتر به نشاط می‌آمدند. به عنوان نمونه؛ افسری که می‌خواست عده‌ای از فدائیان اسلام را بکشد، گفته بود: «این‌ها را وقتی به پای چوبه‌های اعدام آوردیم، همدیگر را بغل کردند و به هم التماس دعا گفتند و وقتی می‌خواستیم چشم‌هایشان را ببندیم گفتند: چرا می‌خواهید چشم ما را ببندید؛ ما که جای بدی نمی‌رویم؟» ملاحظه کنید وقتی انسان‌ها از مرگ نهراسند، چگونه به مرگ به‌عنوان حیاتی با شور برتر می‌نگرند! محال است در تاریخ بتوان چنین صحنه‌هایی را بدون مدد گرفتن از کربلا درست کرد.

کربلا؛ بشر را از حقارت، یعنی «ترس از مرگ» نجات می‌دهد. آیا امروز این همه ذلت انسانیّت را در فرهنگ غرب حس می‌کنید؟ - فرهنگ غرب یعنی فرهنگ ذلت انسانیّت - ما در چنین شرایطی برای نجات خود و نسل جوان یک امید بیشتر نداریم و آن فقط امید به کربلاست. روشنفکران غرب‌زده تصور نکنند این کشور شیعه به سرنوشت غرب دچار می‌شود و گمان نکنند همان‌طور که کلیسا مغلوب دنیاداران شد، اینجا هم این آقایان می‌توانند روحانیت را مغلوب خود کنند؛ اینها جایگاه حسین علیه السلام و کربلا را نمی‌فهمند.

مگر انقلاب اسلامی، درست وقتی که اروپا به زعم خود همه‌دین را پشت سر گذاشته بود و رابطه خودش را با دین تمام کرده می‌دانست؛ در این کشور شیعه، اوج نگرفت و در یک

۶ - اگر احساس می‌کنید این بحث یک مقدار خلاصه بیان می‌شود، می‌توانید برای روشن شدن مطالب به مباحث «چه

شد که کار به قتل حسین علیه السلام کشیده شد؟»، «نگرشی به کربلا با چشم عقل و عاطفه»، «زیارت عاشورا اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام» و نیز به نوشته «هنر مردن» از همین نویسنده مراجعه نماید.

انفجار دینی صحنه جهانی را متأثر نکرد؟ پس این تحلیل‌های غرب‌زدگانی که به تبعیت از مسیر کلیسا در غرب، مسیر انقلاب دینی را می‌خواهند به انحراف از دین بکشانند، یک امید غیر واقع‌بینانه است. پس عزیزان؛ اولاً: به هیچ وجه جای ناامیدی نیست. ثانیاً: یک امید هم بیشتر نیست و آن فرهنگِ نترسیدن از مرگ است که فقط در کربلا یافت می‌شود.

### چه باید کرد؟

هم «محبّت به حق» و هم «نترسیدن از مرگ» دو عنصری است که انسان را از همه سایه‌های دروغین اژدهای بزرگ قدرت در هر زمانی می‌رهانند. در نترسیدن از مرگ، انسان خود را رها می‌کند؛ در عشق و محبّت به حق، پيله نظر به خود و منیت خود را می‌شکافد و رو به عالمی فوق عالم ترس می‌کند؛ و این هر دو یعنی «محبّت به حق و نترسیدن از مرگ» در ایمان به خدا جمع است و حسین علیه السلام نمایش همین ایمان است و نهضت او یعنی محبّت به حق و نترسیدن از مرگ. و راه ره‌اشدن انسان از دست همه قدرت‌های دروغین، چه قدرت دیروز آموی و چه قدرت پوچ‌گرای امروز غربی را او نشان می‌دهد، تا با نشاط آزادی از ترس، روزگار را در ذوق حضور با حق بگذرانی.

گاهی احساس می‌کنید از همه چیز آزادید و تمام دریچه‌های غیب به سوی شما باز شده است و در یک حالت آزادی از گذشته و آینده، در یک حالت حضور با حق و در یک حالت شور و نشاط ارتباط با حق، زندگی خود را می‌یابید و زندگی یعنی این. اگر می‌بینید در چنین نشاط حضور با حق نیستید جای پای آن را در ترس از مرگ پیدا کنید، ترس از مرگ نمی‌گذارد که ما با حق باشیم و کربلا یعنی نترسیدن از مرگ و دل سپردن به حق.<sup>۷</sup>

باز برگردیم به شرح حال زمان معاویه:

آرام آرام، مقاومت‌ها از بین رفته و زهر فرهنگ اموی رومی معاویه، در تمام رگ و پی جامعه نفوذ کرده بود و هیچ کس باور نمی‌کرد جز تسلیم به وضع موجود کار دیگری

۷- بحث ما در سال گذشته در این باره بود که: حسین علیه السلام یعنی عشق به حق. امسال می‌خواهیم در کنار آن بحث،

نترسیدن از مرگ را که همه نجات ما نیز هست، از کربلا بیاموزیم.

ممکن است و آنچه به علاقه‌مندان به ارزش‌های معنوی القاء می‌شد و در گوش‌ها دائم زمزمه داشت، این بود که دیگر کاری نمی‌شود کرد.

حالا در جامعه سه گروه وجود دارد: یک گروه دل به غرب سپرده و زندگی خودشان را در بَرک کردن بیشتر دنیا، پوچ کرده‌اند و می‌خواهند بقیه را هم به این پوچی بکشانند. گروه دوم دلشان با امام و انقلاب است اما می‌گویند: فایده ندارد و کاری نمی‌شود کرد. اینها قبول دارند حق با امام است ولی می‌گویند: همه جا را دشمن گرفته است. گروه سوم کسانی هستند که دلشان با حق و ارزش‌ها است و مثل حسین علیه السلام امیدوارند، چراکه فرهنگ حسین علیه السلام یعنی فرهنگ امیدواری.

فرهنگ معاویه امثال گروه دوم را سر جای خودشان می‌خکوب کرد و امام حسین علیه السلام با شهادت خود این گروه دوم را نیز تکان دادند و آنها را به گروه سوم پیوند زدند، تا امیدواری برای همیشه تاریخ، راه و روش جبهه حق باشد، آنگاه که به حسین علیه السلام اقتدا شود.

## یأس چرا؟

همه چیز در دست فرهنگ اموی بود و حسین علیه السلام در مقابل آن همه آهنگ تبلیغ یأس، نشان داد که؛ می‌شود کاری کرد، و آن کار جز تلاش برای حاکمیت دین نیست و نفس این تلاش، کار است و تحرک و فعالیت، چه با ماندن و چه با شهید شدن. آن کس که در این راه تلاش نمود، آن کاری را کرده که باید بکند و حتماً به آن نتیجه‌ای که می‌خواهد برسد، می‌رسد. یعنی در حکمت حسینی آنچه بر باد رفته است حیل‌های معاویه است نه خون حسین علیه السلام. پس نباید هیچ‌گاه در هیچ شرایطی حکمت حسینی را از نظرگاه‌ها دور داشت و گرنه آهنگ اموی رُمی نشاط قلب‌ها را منجمد می‌کند، و پوچی را به زندگی‌ها می‌کشاند؛ چون می‌خواهد همه را به کاری نکردن دعوت کند.

آری گفتیم:

آن‌هایی که حکمت حسینی را نمی‌شناسند آدم‌های سرد و دل‌مرده و مأیوس و گرفتار لگد روزمرگی‌های زندگی و مرده‌مرده‌مرده هستند. زنده باد بیرق اباعبدالله علیه السلام که حقاً نشاط آفرین است و مرده باد کاخ سبز معاویه که انسان را منجمد می‌کند. حال خودتان جای خود را پیدا کنید. تلاش کنید ببینید امام حسین علیه السلام در چه شرایطی بوده است؟ این خیلی مهم است.



فقط به خواندن جملات «فرزدق و حاکم مدینه و جعفر بن ابیطالب» بسنده نکنید،<sup>۸</sup> بکوشید آن شرایط را بشناسید و ببینید امام حسین علیه السلام در آن شرایط چه کار کردند؟ مقداری از عظمت امام و حکمت عالیّه آن حضرت در راستای شناخت شرایطی آشکار می شود، که حضرت در آن شرایط، حرکت خود را شروع کردند و آن وقت است که تکلیف ما به خوبی روشن می گردد.

### بازگشت به عهد محمدی صلی الله علیه و آله

در زمان نهضت حضرت سیدالشهداء علیه السلام اکثر پیران جامعه، عهد پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند. ممکن است خود پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بودند ولی عهد و جو آن زمان را لمس کرده بودند، چه شد که اینها سکوت کردند؟ اینها خوب می دانستند که معاویه فاسق است پس چرا سکوت کردند و این سکوت چه زیان‌هایی داشت؟ و چه کسانی باید این سکوت را بشناسند؟

وقتی پیران اکثراً محافظه کار می شوند و جسارت برگشت به ارزش‌های معنوی را از دست می دهند، و جوانان میان عهد دینی گذشته و عهد جدید اموی رومی، سرگردان می شوند، اگر صدایی بلند و بلیغ، آنها را به عهد دینی متذکر نشود، سایه سیاه فرهنگ اموی رومی، برای همیشه جوانان را به رنگ کفر و پوچی می کشاند و حسین علیه السلام در آن شرایط، آن نسل سرگشته را به عهد دینی محمدی صلی الله علیه و آله متذکر شد و از پوچی و یأس رهانید. اینجاست که به واقع می توان پذیرفت که حسین علیه السلام اسلام و مسلمین را نجات داد - البته شیعه از نهضت امامش بیشتر بهره برده - آری! نسل جدید سرگردان بود و امام تذکری به همه آن زمان گشت.

صدای نهضت کربلا؛ مثل بمب در جامعه آن روز صدا کرد و در طول تاریخ حیات اسلام نیز جریان پیدا کرد. مولوی در قرن هفتم هجری، که ادعای شیعه بودن هم ندارد می گوید: شخصی به شهر حلب رسید، دید شلوغ است، سؤال کرد چه خبر است؟ گفتند: عاشوراست. مولوی به او می تازد که ای نادان نمی دانی چه خبر است؟ جای تعجب است، جان انسانی از

---

۸ - فرزدق به امام توصیه می کرد که از حرکت خود منصرف شوند و می گفت: کوفیان دلهایشان با شماست و شمشیرهایشان مقابل شماست و حاکم مدینه و جعفر بن ابیطالب نیز توصیه می کردند که حضرت حرکت خود را ادامه ندهند. به بحث «کربلا در سطوح مختلف تحلیل» رجوع فرمایید.

قفسِ تن پریده و تو نمی‌دانی چه خبر است؟ از عجایب است که تو نمی‌دانی عاشورا چه خبر است.

روز عاشورا نمی‌دانی که هست ماتم جانی که از قرنی به است  
پیش مؤمن کی بود این قصه‌خوار قدر عشق گوش، عشق گوشوار<sup>۹</sup>  
یعنی با نهضت و حکمت امام حسین علیه السلام در جهان اسلام معنای زندگی عوض شد.

## زشتی تن‌آسایی

تن‌آسایی آن چنان شیرین است که در آن حال، فرو ریختن ارزش‌های معنوی چندان به چشم نمی‌آید و اگر امام علیه السلام تمام زندگی خود را به خطر نیندازد، تن‌آسایی همه زندگی انسان‌ها را تا آخر اشغال می‌کند و انسان‌ها از همه کمالات باز می‌مانند و امام حسین علیه السلام با حکمت خود، هم زشتی تن‌آسایی را نمایاند و هم زیبایی فداکاری در راه دین را نشانمان داد تا از تلخ کامی برهیم.

یکی از بیماری‌هایی که همیشه جامعه را از حق‌گرایی محروم می‌کند تن‌آسایی و رفاه است و در اینجا است که اباعبدالله علیه السلام تمام زندگی و حتی تن خود را به صحنه آورد تا زشتی تن‌آسایی را بنمایاند، و شیرینی دینداری را نیز.

اگر معاویه با رُم، یعنی با غرب ارتباط نداشت یک ابوسفیان مرده بود، به‌همین جهت ما علاوه بر ابوسفیان، آل ابوسفیان و خود معاویه را هم لعنت می‌کنیم. معاویه چه کرد که بسیاری از صحابه ساکت شدند؟ شخصی مثل عبدالله بن عمر که به ظاهر، یک زاهد مقدّس است در مکه قبل از حرکت به سوی کربلا خدمت اباعبدالله علیه السلام آمد و گفت:

یا اباعبدالله، اتق الله، چون همه مردم با این مرد (یزید) بیعت کرده‌اند و دینارها هم در دست اوست قهراً به او روی می‌آورند.... می‌ترسم در صورت مخالفت با وی کشته شوی... من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند، به ذلت و خواری مبتلا می‌شوند. پیشنهاد من این است که مانند مردم راه بیعت و صلح پیش‌گیری و از ریختن خون مسلمانان بترسی.

حضرت به او فرمودند: از پستی دنیا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به زن زناکاری هدیه کردند. آیا می‌دانی که بنی اسرائیل در بین طلوع فجر و طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را کشتند و سپس آمدند در بازار و به خرید و فروش مشغول شدند و انگار که هیچ نشده؟ و خدا هم به آنها مهلت داد و در عذاب آنها عجله نکرد و بعداً آنها را به عذابی شدید گرفت؟ پس تقوا پیشه کن و مرا رها نکن.<sup>۱۰</sup>

وقتی عبدالله بن عمر از پیشنهاد خود به امام حسین علیه السلام نتیجه نگرفت، تقاضا کرد که اجازه دهد زیر سینه آن حضرت را که جای بوسه رسول خدا است بیوسد، سه بار بوسه زد و گریه کرد و خداحافظی نمود و به مدینه رفت و اعلام بیعت با یزید نمود. همین عبدالله بن عمر در مورد بیعت با حضرت علی علیه السلام گفت: «هروقت همه مسلمانان بیعت کردند، من بیعت می‌کنم» و حضرت علی علیه السلام فرمودند: «من کسی را مجبور به بیعت نمی‌کنم». ولی پس از شهادت امام علی علیه السلام با معاویه بیعت کرد و مخالفت اولیه اش هم با یزید به قول خود معاویه ضرری ندارد و ملاحظه می‌کنید که حتی امام حسین علیه السلام را دعوت به بیعت می‌کند. و نیز در شورش مدینه پس از قتل امام حسین علیه السلام به قبیله خود گفت: «هریک از شما که دست از بیعت یزید بردارید، رابطه من با او قطع است.» و هم او پس از مرگ یزید و روی کار آمدن عبدالملک مروان و گسیل حجاج بن یوسف ثقفی به مکه جهت سرکوبی عبدالله بن زبیر، وقتی حجاج وارد مدینه شد، شبانه برای بیعت به سوی او شتافت و گفت: «می‌ترسم مرگم فرارسد و در اثر نداشتن امام به مرگ جاهلیت بمیرم» و حجاج که خوابیده بود پایش را از لحاف بیرون کرد و گفت: «با پایم بیعت کن» و او با پای حجاج بیعت کرد.<sup>۱۱</sup> ملاحظه می‌کنید که این‌ها به جهت یاری نکردن امام به چه ذلتی گرفتار شدند، و نیز شرایط نهضت امام را در نظر بگیرید که مقدسین و به اصطلاح روشنفکران آن زمان در آن شرایط چه افکار و اعمالی داشتند.

۱۰ - «لهوف»، ص ۲۶.

۱۱ - «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۲) نقل از کتاب سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا نوشته محمدصادق نجمی).

## سودجویی؛ حجاب معنویت

امام در شرایط مناسب که مصادف با مرگ معاویه بود، توانست پیام خود را به مردم برساند. عکلت این که امام به طرف کوفه رفت این بود که کوفیان به جهت ظلم‌های معاویه بر آنها آمادگی بیشتری جهت یاری حسین علیه السلام داشتند. هر چند توفیق یک‌دل بودن را از خود سلب کردند، ولی امام مسیر پیام‌رسانی خود را به خوبی طی کردند، (به‌همین جهت امام پس از شنیدن خبر شهادت مسلم‌بن‌عقیل باز همان راه را ادامه دادند)، و همچنان تا امروز این پیام مسیر خود را می‌رود. آنهایی که درد دین دارند تا قیام قیامت در این پیام‌رسانی شریک‌اند تا نگذارند حجاب سودجویی و سیاست‌بازی، نور معنویت و شریعت را خاموش کند و شور حیات دینی که از سرچشمه حسین علیه السلام جاری است، بخشکد، و خودشان با جداشدن از اسلام و کربلا در ظلمت سرد زندگی دنیا بی‌پوسند.

ای کاش! نگاهی به زندگی انسان‌ها در پانصد سال اخیر می‌کردیم تا ببینیم معنی پوسیدن در ظلمت سرد دنیا و معنی با شور ماندن و با شور مردن، چقدر در رابطه با دوری و نزدیکی به کربلا، روشن و غیر قابل انکار است. ای کاش! به اطرافیان خود نگاه می‌کردیم تا این رابطه باز خود را روشن‌تر اثبات کند. عده‌ای جدا شده از حسین علیه السلام و سرد و بی‌روح و دنیا زده، و عده‌ای متوسل به حسین علیه السلام و سرشار از امید و صبر و آرامش.

ای خدا! به حق حسین علیه السلام ما را از حسین علیه السلام جدا نکن تا از هیچ جبهه حقی، جدا نکرده باشی.

«والسلام علیکم ورحمات الله وبرکاته»

## جلسه چهارم عدم انحلال در فرهنگ کفر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبْدَ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام بر همه آن سرورانی که راه زندگی کردن را در سخت ترین مراحل، به ما آموختند، تا ما هیچ توجیهی برای رها کردن زندگی دینی در شرایط سخت نداشته باشیم!

### نهضتی فراتاریخی

در جلسات گذشته تأکید شد که باید شرایط فرهنگی-اجتماعی زمان حضرت اباعبدالله علیه السلام روشن شود، تا اولاً: بفهمیم این نهضت در چه شرایطی شروع شد و شکل گرفت، ثانیاً: این مسئله به خوبی روشن شود که نهضت اباعبدالله علیه السلام یک نهضت فراتاریخی است، به طوری که همه تاریخ را فرا گرفته، و قصه دشمنان اباعبدالله علیه السلام هم قصه دشمنان بشریت است. لذا این جبهه، همیشه گشوده است و ثالثاً: باید متوجه بود که هر کس نتواند دشمن خود

را بشناسد، از خود شکست خورده است. و نیز اگر کسی دشمن خود را شناخت و راهی جز راه اباعبدالله علیه السلام برای مقابله با آن برگزید، بداند که حتماً چروکیده و مأیوس خواهد گشت و در راستای شکست از خود، از دشمن خود نیز شکست خواهد خورد.

در جلسات قبل عرض شد: امویان با یک چهره خاصی مقابله با امام حسین علیه السلام را شروع کردند. امویان به نمایندگی معاویه در شام ترکیبی شدند از فکر مشرکانه و ظاهرپرست رومی‌ها، و روح تعصب جاهلی اموی. وقتی این دو طرز فکر ترکیب شوند، فکر معاویه‌ای ساخته می‌شود.

اگر بتوانیم فکر معاویه‌ای را - با آن همه پیچیدگی و دقت - بشناسیم عظمت نهضت امام حسین علیه السلام را می‌شناسیم، و گرنه فقط یک ادعا داریم که حسین علیه السلام اسلام را نجات داد، اما چگونگی آن را در نمی‌یابیم.<sup>۱</sup>

۱ - در مورد معاویه باید تحقیق مستقلی انجام داد تا معلوم شود چه تلاکی را برای اصل اسلام برنامه‌ریزی کرده بود. پس از آن تحقیق همه‌جانبه است که می‌توان فهمید وجود مبارک علی علیه السلام و فرزندانش چقدر در حفظ اصل اسلام مؤثر بوده‌اند. حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱ و ۲ نهج البلاغه اشاره مختصری به عمق فاجعه معاویه دارند. و یا آیت‌الله تهرانی (رحمة الله علیه) در سلسله مباحث امام‌شناسی در چند مورد نکات ارزشمندی را مطرح می‌کند.

حضرت علی علیه السلام نمونه جهت‌گیری صحیح اسلام بودند و لذا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده بودند، «الحق مع العلی و علی مع الحق» ملاکی برای ارزیابی راه باطل از راه حق بود و معاویه متوجه بود که برای از بین بردن اصل اسلام باید چهره علی علیه السلام را ضایع کند تا معلوم نشود اسلام معاویه، اصلاً اسلام نیست. در راستای همین نقشه معاویه موضوع زیر را می‌توانید به عنوان نمونه ملاحظه فرمایید: در کتاب امام‌شناسی از آیت‌الله حسینی تهرانی در ج ۶ ص ۲۰۱ از الغدیر ج ۲ ص ۱۰۱ و از تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۲۹ و از کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۱۷، نقل می‌کند که: معاویه فرستاد نزد «سمره بن جندب» و پیام داد یک‌صد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْإِبْرَاءِ» (۲۰۷/بقره) (یعنی از بین مردم کسی هست که جان خود را در ازای رضایت الهی با خدا معامله کرده است و خداوند به بندگانش رؤوف است). بنا به روایات شیعه و سنی از جمله «احمد حنبل» این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده‌است، حال معاویه به سمره گفته بود روایت کن که این آیه درباره «ابن ملجم‌مرادی» نازل شده و آیه ۲۰۴ الی ۲۰۶ سوره بقره را که در ذیل می‌آید گفته بود، روایت کن که در مورد علی علیه السلام نازل شده‌است. آیه عبارت است از: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي أَرْضٍ لِّيُتْسَدِّقَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُجِبُّ الْفُسَادَ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمُهَادُّ» معنی آیه عبارت است از این که بین مردم کسی هست که گفتارش در امور دنیایی، تو را جذب می‌کند و خدا را هم برای اثبات

تأکید ما این است که اگر روح و فرهنگ معاویه را بشناسید - که ترکیبی از جاهلیت عرب و شرک رومی است - آن وقت می‌فهمید جبهه حسینی هنوز گشوده است و دشمن امروز شما همان دشمن دیروز اباعبدالله علیه السلام است که امروز هم با چهره فرهنگی غرب بعد از رنسانس به میدان آمده است به همین جهت عرض کردیم: رضاخان را غربی‌ها به سر کار آوردند و اولین کار او مبارزه با جلسات عزاداری اباعبدالله علیه السلام است، این یک اتفاق نیست بلکه غرب خوب می‌فهمد که نابودی‌اش به نهضت حسین علیه السلام بستگی دارد. وقتی عشق الهی عامل حرکت انسان در زندگی باشد، هم بی‌محتوایی فرهنگ غربی به کمک حکمت حسینی خوب روشن می‌شود و هم ناتوانی فرهنگ غرب در مقابل روش حسینی به خوبی روشن می‌گردد. حسین علیه السلام چهره‌ای از دشمن را می‌شناخت که اسلام تا ابد از طریق این چهره تهدید می‌شود و لذا نهضت حسینی است که می‌تواند تا قیام قیامت دشمن اسلام را شکست دهد.

انقلاب اسلامی هم ادامه همان نهضت و دشمن آن هم همان اروپای بعد از رنسانس است. اگر نهضت حسین علیه السلام شناخته شد، دشمن، و راه مبارزه با دشمن را درست می‌شناسیم. هر کس به اندازه توان خودش از نهضت اباعبدالله علیه السلام معنی زندگی کردن خود را می‌یابد. باید هر سال بیشتر تلاش کرد تا این نهضت را فهمید، چرا که نهضت اباعبدالله علیه السلام مثل قرآن هفتصد بطن دارد. یعنی این نهضت، تمام بشریت را در طول حیاتش تغذیه می‌کند. عمده آن است که مکر معاویه در قرن بیست و یکم ما را نفریید، چرا که معاویه یک شخص نیست بلکه یک فرهنگ است. فرهنگ معاویه بعد از مردن معاویه هم می‌خواهد اجازه ندهد نهضت اباعبدالله علیه السلام درست فهمیده شود. فرهنگ معاویه‌ای تلاش می‌کند نهضت امام را منفی جلوه دهد، و

---

حقیقت سخنانش شاهد می‌گیرد، در حالی که او شدیدترین دشمنی را دارد و چون از شما جدا شود، سعی در فساد روی زمین دارد و انسان‌ها و کشاورزی را نابود می‌کند و خدا فساد را دوست ندارد و چون به او گفته شود: تقوا پیشه کند، با انواع گناهان؛ سعی بر عزتمند شدن خود دارد، جهنم او را بس است، که بد جایگاهی است. آری؛ معاویه به سمره می‌گوید: روایت کن که آیه فوق در مورد علی علیه السلام نازل شده که البته سمره نمی‌پذیرد. ولی ملاحظه کنید تا کجا برای مقابله با اصل نظام ارزشی اسلام ایستاده است و راستی چقدر تدبیر و از جان گذشتگی نیاز بود که اهل بیت توانستند اسلام را از این مهلکه برهانند.

اگر نتوانست، لااقل آن را سطحی جلوه می‌دهد، یعنی از محتوا می‌اندازد. شما بدانید سطحی جلوه دادن یک نهضت، به همان اندازه یا بیشتر از منفی جلوه دادنش، خطرناک است.

### روح آزاده چه باید بکند؟

فرهنگ اموی غربی، نوع خاصی از زندگی را به انسان‌ها پیشنهاد می‌کند که تنفس در آن فضا همراه با ذلت و خواری است، و انسان بودن و آزاده بودن در چنان شرایطی بسیار مشکل است و انسان‌های آزاده حیات خود را در هر لحظه در چنان فرهنگی در خطر می‌بینند.

هر لحظه می‌بینید معنی حیات دینی و الهی زیر سؤال می‌رود و حیات پوچ و بی‌محتوای انسان‌های لایبالی مورد ستایش قرار می‌گیرد.

اسیر زمین شدن و از آسمان باز ماندن و روزمرگی را زندگی پنداشتن و در دنیاداری مسابقه گذاشتن، زندان متعینی است که روح‌های آزاده نمی‌توانند آن را بپذیرند، و سرباز زدن از چنین رسومی را در هر زمانه‌ای زندگی می‌شمارند.

اصولاً زندگی حقیقی این است که نگذاریم عمرمان از آسمان و غیب و ملکوت بریده شود. یعنی انسان‌های بزرگ معنی زندگی خودشان را مقاومت در برابر فرهنگی می‌دانند که می‌خواهد معنی حیات آسمانی را از بین ببرد، و این است که شعار اصلی حسین علیه السلام فریاد «هَيْهَاتَ مِثَالِ الدَّلَّةِ» بود. یعنی چنین بودنی که فرهنگ معاویه پیشنهاد و مطرح می‌کند، حیاتی ذلیلانه است و این شعار یعنی آزادی از هر ذلتی که ما را از آسمان غیب جدا کند و اسیر زمین تاریک افسرده بنماید.

در بحث علائم مادی شدن دین از نظر علامه طباطبائی (رحمة الله عليه) عرض کردیم که اهل البیت علیهم السلام؛ یعنی معنویت مجسم در درون حوزه فرهنگی اسلام، وگرنه هر حاکمی که سرکار می‌آمد یک تعداد نخلستان درست می‌کرد و به سر و وضع شهر می‌رسید. ولی اهل البیت علیهم السلام یک روح معنوی در کالبد جامعه‌اند، و حکومت اموی کالبد بی‌روح اسلام است. نهضت حسینی یعنی بقایی همراه با ملکوت، و فعالیت معاویه یعنی بقایی همراه با حیات زمینی صرف.



## آفت زندگی دینی در کنار حاکمیت یزید

در واقع پیشنهاد یزید این بود که امام حسین علیه السلام، حیات دینی در کنار حاکمیت فرهنگ یزیدی را بپذیرند، تا زنده باشند ولی سؤال این است که این چه روحیه‌ای است که همراه با یزید بودن برایش زندگی محسوب نمی‌شود؟ این یک فرهنگ است که با فرهنگ یزیدی سازگار نیست و باید این فرهنگ در همه ابعادش برای ما روشن شود که چرا این فرهنگ با فرهنگ یزید و معاویه سازگار نیست؟ و از همه مهم‌تر این که حسین علیه السلام چگونه این عدم سازگاری را نشان داد و این دومی خیلی دقیق و حساس است که ما آن را حکمت حسینی نام نهاده‌ایم و در این سلسله بحث می‌خواهیم همین را روشن کنیم. *إن شاء الله.*

امام حسین علیه السلام فرمودند:

فَإِنْ تُهْزَمَ فَهَزَامُونَ قِدْمًا وَإِنْ تُهْزَمَ فَغَيْرُ مَهْزَمٍ مِينَا

یعنی؛ با این نیروی کم در مقابل دشمن قوی می‌جنگیم، اگر پیروز شدیم تازگی ندارد و اگر کشته شویم دنیا می‌داند که ما مغلوب نشده‌ایم.

چون معنی حیات انسان در مقابل فرهنگ مادی معاویه آن است که هضم آن فرهنگ نشود. حیات حقیقی آن است که در آن معنویت اسلامی‌اش حفظ شود، حال چه بمانیم و چه کشته شویم. ولذا است که امر به معروف و نهی از منکر مانع این هضم شدن می‌شود. حال اگر در این جنگ وجدال مغلوب نشدیم، بر یزیدیان حاکم می‌شویم که این چیز جدیدی نیست. یعنی حضرت غلبه بر یزید را چیزی نمی‌گیرد، همچنان که تکه‌تکه شدن زیر سم اسب‌ها را چیزی نمی‌شمارد و اگر کشته شدیم بدن‌های ما زیر سم اسب‌ها پاره‌پاره می‌شود چون می‌خواهیم انسان بمانیم و آزادگی خود را از دست ندهیم.

قبلاً عرض شد که حضرت وقتی با حرّ روبه‌رو می‌شوند، حرّ به حضرت می‌گوید: ای پسر فاطمه فکر می‌کنم اگر مقاومت نکنید بهتر باشد زیرا شما را می‌کشند. حضرت می‌فرمایند: «أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟» «آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟» اصلاً مگر مرگ چیزی است که تو مرا از آن می‌ترسانی؟ تأکید من بر این جمله به جهت آن است که باید این را در ذهنتان حل کنید که در فرهنگ کربلا، عنصری به نام خطر مرگ وجود ندارد و اصلاً مرگ چیزی نیست که تصمیم‌گیری اصحاب کربلا را تحت تأثیر خود قرار دهد و تصمیم آنها را تغییر دهد. حرف

این است که «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ»؛ «ما مرگ را جز سعادت نمی‌بینیم»؛ پس، از مرگ با ما حرف نزنید، از انجام وظیفه باید سخن گفت.

یکی از شاعران در مورد اصحاب کربلا می‌فرماید:

قَدْغَيْرَ الطَّنُّ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ إِلَّا الْمَكَارِمُ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ<sup>۲</sup>  
 «نیزه‌های دشمن همه اعضایشان را تکه‌تکه کرد مگر همت بلند و مکارم اخلاقشان را که هیچ نیزه‌ای نمی‌توانست تغییر دهد».

باید به کربلا از زوایای مختلف نگاه شود تا فرهنگ کربلا برای ما روشن شود. یکی از نکاتی که باید بررسی شود این است که: چرا امام حسین علیه السلام از یک طرف وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را می‌شنوند بدون آن که خودشان تغییر مسیر دهند به همراهانشان می‌گویند: برگردید، چون راه ما، راه کشته شدن است و لذا در آن زمان عده‌ای از افراد برگشتند. از طرف دیگر امام حسین علیه السلام سایه به سایه زهیر بن قین می‌روند و او را به همراهی خود دعوت می‌کنند. و یا پیشنهاد حبیب بن مظاهر را در مورد دعوت طایفه بنی‌اسد جهت پیوستن آنها به قافله اباعبدالله می‌پذیرند.

### جرات آزاد شدن

دعوت امام از حرّ و زهیر بن قین و امثال اینها، نه برای آن است که شمشیرزنانی بیشتر به جمع لشکر افزوده شود، بلکه نهضت سر باز زدن از سایه سیاه فرهنگ دنیاگرایی اموی - رومی حرکتی است که حضور چنین افرادی جرات آزاد شدن همه مردم را از این فرهنگ درآینده می‌افزاید، تا انسانیت گمان نبرد راه آزاد شدن از «فرهنگ پوچ‌گرایی» وجود ندارد و از حیات شیرین معنا افزای علوی به بهانه‌های واهی دور شود، و سیاه‌روزگار و سیاه‌روی بماند. گاهی دوستان می‌گویند: همه این عیب‌هایی که شما می‌گویید، غریبان دارند، درست است، ولی کاری نمی‌توان کرد. بله؛ تا حسین علیه السلام نداریم، هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم. اباعبدالله علیه السلام، همین سایه یأس و جوّ سیاه را بر سر جامعه می‌دید: قبول داریم معاویه بد است، ولی کاری نمی‌توان کرد. بسیاری از صحابه آمدند و این جمله را به امام حسین علیه السلام گفتند:

۲ - «وقایع الایام»، ص ۴۹۴ (شعر از شیخ کاظم آذری).

«آقا؛ کاری از پیش نمی‌برید». ولی امام نشان دادند که می‌توان کاری کرد. فرهنگ عصیان و سر باز زدن از سایه شوم اموی کاری است که اباعبدالله علیه السلام به همه تاریخ بشریت، هدیه کرد. فرهنگ اموی - رومی تبلیغ کرده بود که کاری نمی‌شود کرد، و معاویه همیشه در اثر تبلیغ همین جمله زنده بود. شما اگر باور کنید این فرهنگ دروغ است، خودش فرومی‌ریزد. این ترس ما از مرگ است که حکومت دیکتاتوران را حفظ می‌کند، نه اسلحه‌ها و لشکرهای آنها.

## مشکل رو در روی نسل سوم انقلاب

سال ۶۱ هجری هنگامه‌ای است که در آن سال افراد پنجاه‌ساله پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده‌اند، و شصت و هفتادساله‌هایی هم که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند در سرازیری حیات، آماده بستن بار سفر آخرتند و اکثریت قریب به اتفاق مردم آنچه به یاد دارند راه و رسمی است جدای از راه و رسم پیامبر صلی الله علیه و آله حال چگونه امام حسین علیه السلام باید آنها را متوجه سیره پیامبر صلی الله علیه و آله بکند و رسالت خود را که عبارت است از «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صلی الله علیه و آله»<sup>۳</sup> به آنها رساند؟ و حسین علیه السلام چنین کاری کرد. چگونه؟ آن‌طور که کرد. در شرایطی که هیچ راهی جز یأس نمانده بود امام حسین علیه السلام مأیوس نشد و قیام حسین علیه السلام یعنی همین کاری که در چنین شرایطی انجام داد، با آن منطق و روشی که انجام شد.

حاکمانی چون مغیره بن شعبه، سعد بن عاص، ولید، عمر بن سعد و دیگر اشراف زاده‌های قریش، حاکمان فاسق و ستمکار و تجمل‌دوست و مال‌اندوزی بودند که طی پنجاه‌سال، تمام افق تجزیه و تحلیل فکری نسل موجود را پر کرده بودند و گویا به باور مردم چنین القاء شده بود که حاکمیت و ثروت، میراث همیشگی این باند است و ثروت همه مردم باید در اینها خلاصه شود. (کسانی که حسینی فکر نمی‌کنند از این‌که فلان باند، روند جامعه را به دست گرفته زود مأیوس می‌شوند. شما ببینید پنجاه‌سال همه ثروت و پست‌های کشور دست یک گروه اموی می‌چرخید، در این مدت نسلی هم در جامعه هست که اصلاً پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده و

۳ - یعنی؛ من از مدینه خارج می‌شوم تا امت جدم پیامبر صلی الله علیه و آله را که به انحراف کشیده شده‌اند به صلاح آورم (وصیت

حضرت اباعبدالله علیه السلام به محمد حنفیه) مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸.

با سیره آن حضرت آشنا نشده است)، حال در چنین جوّی حسین بن علی علیه السلام اصلاً مأیوس نیست و بنای تغییر دارد.

جوّی حاکم بود که در آن جوّ اصلاح معنا ندارد و یأس عین حکمت پنداشته می‌شود. (به عنوان مثال؛ ابن عباس که بعد از معصوم از سیاستمداران عرب است به امام حسین علیه السلام می‌گوید: فایده ندارد و به نتیجه‌ای نمی‌رسی و کشته می‌شوی؛ یعنی در آن روز، یأس، حکیمانه‌ترین کار حساب می‌شد). و حسین علیه السلام در چنین شرایطی تمام این باورهای اختاپوسی را ویران کرد و اراده کرد که همه چیز را تغییر دهد، و همه چیز را تغییر داد. ما شیعه‌ها بیش از هزار سال است که به نور حسینی زندگی می‌کنیم و به راحتی بدون آن که تلاش مضاعف کرده باشیم، امیدمان زنده است و هرگز به یأس فکر نمی‌کنیم و متوجه نیستیم این همه نور و شور و شعور از کجاست. در این صدساله‌ای که بعد از مشروطه، روح عشق حسینی به جهت حضور فرهنگ غربی در این کشور ضعیف شد و تحت تأثیر پوچی‌های غرب قرار گرفتیم، تا حدّی از آن حیات پر امید دور شده‌ایم، ولی بحمد الله این روحیه در حال بازگشتن است و راستی به غیر از حکمت حسینی هر کاری بی نتیجه بود، همچنان که حکمت حسینی هیچ وقت بی نتیجه نخواهد بود؛ ان شاء الله در یک فرصتی باید روی این مطلب کار کرد که در شور حسینی بی نتیجه ماندن حیات اصلاً معنی نمی‌دهد. امام خمینی (رحمة الله علیه) با همین روحیه حسینی، نهضتشان را شروع کردند و لذا پیروزی نصیب نهضت شد. این روحیه اصلاً مرگ پذیر نیست. یعنی وقتی همه جوّ زمانه، ما را به غیر ممکن بودن کارها محکوم می‌کند، حکمت حسینی است که غیر ممکن‌ها را ممکن می‌داند و در این حکمت اصلاً یأس جایگاهی ندارد.

مشکل دشمن همین است که نمی‌تواند فرهنگ شیعه را به یأس بکشاند و خودش را بدون هیچ مقاومتی در تمام ابعاد زندگی مسلمانان جای گیر کند. شما ببینید در کشور ما چه کسانی مرعوب آمریکا هستند؟ مرعوب آمریکا شدن شکست است و گرنه آمریکا هیچ کاری نمی‌تواند بکند. نداشتن روحیه حسینی است که رعب از آمریکا را در دل یک عده انداخته است. الآن در این کشور کسانی که حسینی فکر می‌کنند، مرعوب آمریکا نیستند. بعضی از مسئولین و بسیاری از سیاست زدگان روشنفکر آن‌چنان مرعوب آمریکا هستند که می‌گویند شما را قسم می‌دهم به خدا یک طوری با آمریکا کنار بیاید تا یک وقت بلایی سر ما نیآورد.

باید به این‌ها گفت همین ترسی که شما دارید، بدترین بلایی است که بر سرتان آمده است. شما با و هم‌های ساخته آمریکا به سر می‌برید و نه با شور و شعور حسینی. حکمت حسینی انسان را در مقابل هیچ چیز مرعوب نمی‌کند. فرهنگ حسین علیه السلام فرهنگی است که دشمن نمی‌تواند اسلحه رعبش را به رخ آن بکشد و لذا برای دشمن دیگر اسلحه‌ای نمی‌ماند. وقتی که انسان ترس از مرگ را گشت همه قدرت دشمن را کشته است و کربلا یعنی همین. اگر آیت‌الله مدرس (رحمة الله علیه) در مقابل اولتیماتوم روسیه به نمایندگان مجلس فرمود: «قبل از مرگ، از ترس مرگ نمی‌میریم»، چون او شاگرد کربلاست. کسانی که شاگرد کربلا نبودند از رضاخان ترسیدند.

### آرامش، زیر سایه معاویه و حذف دین!

آن وقتی که معاویه به همه فهمانده بود آرامش را پذیرا باشند و در سایه این آرامش اگر اصل اسلام و رهبری اسلام هم حذف شد چه باک، و همه آرام آرام به این مسئله عادت کرده بودند و ثروت‌های بادآورده زمان عمر غنایمی بود ذخیره دوران پیری‌شان (خلیفه دوم، ده سال جنگید و نگذاشت مردم فکر کنند، و حالا که وضع مالی همه خوب شده بود دیگر کسی در چنین وضعی حالش را ندارد که با بودن انبوه طلاهایش و زیر سایه درختانش، وضع موجود را به هم بزند، از نظر چنین افرادی اسلام هم رفت، که رفت، اسلام را برای این می‌خواستیم که درختان باغمان سبز باشد و ما زیر سایه‌اش باشیم)، حسین علیه السلام همین دیوار فریب معاویه را شکافت که می‌خواست همه آرامش معاویه‌ای را حفظ کند و نگذاشت این فریب مزورانه، دین مردم شود و دین از دست برود. (معاویه با تبلیغ آرامش، به مردم باورانده بود که نمی‌خواهد کاری بکنید. در حالی که آرامش در زیر سایه حکومتی که دین را خاموش می‌کند، مرگ است، و برعکس؛ آرامش در زیر سایه حکومتی که دین را تبلیغ می‌کند، حیات است و فرصت تعمق در دین). و شما این قاعده تاریخی را بدانید، همین که عده‌ای فریبی را رسوا کردند دیگر برای همیشه آن فریب، فریب می‌ماند و نه حقیقت. و از این به بعد فریب خوردگانند که باید در زندگی خود تجدید نظر کنند. با کشته شدن فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله زندگی آرام دیروز، دیگر آرامش نخواهد بود، و حسین علیه السلام چنین آرامش‌های دروغین را از دست آرامش‌دارها که با ثروت‌های بادآورده به آن دست یافته بودند، گرفت. شاید التماس بعضی از اینان به

حسین علیه السلام که از حرکت باز ایستد، برای حفظ همین آرامشی بود که برای خود ذخیره کرده بودند. اینان دیروز چون زیر سایه عدالت علی علیه السلام بقاء ثروت های متورمشان تهدید می شد، حکومت علی علیه السلام را نمی خواستند، لذا به راحتی از پشتیبانی آن حضرت کنار کشیدند. ولی امروز با خون حسین علیه السلام چه کنند، که شرافتشان را به خطر می اندازد، شرافتی که زیر سایه اسلام به دست آورده اند و بر همه وانمود کرده بودند که اسلام زیر سایه شمشیر این ها به جایی رسیده و بر این ادعا می بالیدند.

### وقتی فرهنگ فریب رسوا می شود

اگر در سیره حسین علیه السلام دقت بفرمایید، دیگر نمی گوید: چه فایده که عدّه‌ای بفهمند فرهنگ معاویه، فرهنگ فریب دادن انسانیت است. شما بدانید اگر معلوم شود یک فکر و فرهنگ فریب و دروغ است و حتی اگر همه هم به آن عمل کنند، غیر از این است که آن فرهنگ فریب را حق پندارند و زندگی شان را بر اساس آن بنا کنند.

نگو که در گوشه‌ای از زمین ۷۲ نفر را کشتند و تمام شد، نه با این کار، فرهنگ فریب رسوا شد. عمق فاجعه جدا شدن از اهل البیت علیهم السلام روشن شد، شیعه معنی پیدا کرد و به عنوان فرهنگ اصیل اسلامی مشخص گشت. همین که آمریکا از شیعه می ترسد و در کنفرانس «ونیز» (قبل از شروع دفاع مقدّس هشت ساله) کارتر و تاچر و ژیس گاردستن جمع شدند که ما با انقلاب اسلامی که تمام حیات غرب را تهدید می کند چه کنیم؟ و به این نتیجه رسیدند که به زعم خودشان به کمک جنگ باید آن را متوقف یا نابود کرد، این نشانه عظمت انقلاب اسلامی است که با فرهنگ شیعی به صحنه آمد. مگر انقلاب اسلامی با چه اسلحه‌ای می جنگید؟ با نور حسینی می جنگید. پس فقط ۷۲ نفر در کربلا نیستند، بلکه فرهنگی است که همه فرهنگ فریب را تا قیام قیامت تهدید می کند و به واقع بعد از حسین علیه السلام آنهایی که معلوم شد فریب خورده اند، باید در روش و فکر خود تجدیدنظر کنند و این یعنی ایجاد کردن تحوّل در عالم انسانی.

## بازگشت جامعه به سیره نبی ﷺ

هر اندازه مسلمانان از عصر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) دور می شدند خوی و خصلت های مسلمانی را بیشتر فراموش می کردند و سیرت های طاغوتی و گروه سازی ها و فخر فروشی ها بیشتر سر برمی کشید، و کدام سیرت بود جز حکمت خونین حسین علیه السلام که هشدار باش و برگشتی باشد به سوی ودیعه الهی، یعنی بازگشت به اسلامی که در جامعه بی رنگ شده بود.

بعد از کربلا، سراسر نظام جامعه اسلامی مسئله دار شد و نتوانست به همان شکل به زندگی خود ادامه دهد. به عنوان نمونه: شما می بینید که تمام قاتلان حضرت، هم پشیمان و هم کشته شدند. پس یعنی تمام مکر دشمن وارونه شد و به خودش برگشت. نمونه دیگر این که؛ یزید گفت: «خدا عیب الله را بکشد، ما به او نگفته بودیم که حسین را بکشد». این یک جمله نیست که یزید از سر صدق گفته باشد، این ویران شدن تمام هویت نظام سیاسی دشمن است، ولی در طرف مقابل، فرهنگ حسین علیه السلام و پیروان این مکتب هیچ گاه شکست پذیر نشدند.

در سال ۱۳۴۰ شاه می خواست لایحه «انجمن های ایالتی و ولایتی» را تصویب کند تا بر اساس این لایحه نمایندگان مجلس به جای قسم به قرآن به کتاب مقدسی که اعتقاد دارند قسم بخورند و در این راستا بود که هر غیر مسلمانی هم می توانست به عنوان نماینده ملت مسلمان وارد مجلس شود، از این جا بود که امام خمینی (رحمة الله علیه) نهضت و اعتراض خودشان را شروع کردند و چند ماه بعد شاه مجبور شد این لایحه را پس بگیرد. بعد در سال ۱۳۴۳ کاپیتولاسیون را شاه به مجلس برد و تصویب شد، امام اعتراض کردند و به دنبال آن امام را تبعید کردند ولی مدتی نگذشت که آنها لایحه را پس گرفتند. بعد در سال ۵۷ در روزنامه اطلاعات، مقاله رشیدی مطلق را نوشتند، تا به گمان خودشان امام را بی آبرو کنند، ولی ملت بر اساس فرهنگ حسینی مقابله کرد. بعد شاه به عنوان عذرخواهی گفت: «صدای انقلابتان را شنیدم». همه این حادثه ها این نکته را به ما می گوید که مگر می شود کسی به روش حسینی با دشمن بجنگد و شکست بخورد؟ امام خمینی (رحمة الله علیه) زندان رفتند، تبعید شدند، ولی شکست نخوردند. شما شکست دشمن را به اندازه متوقف شدن و برآورده نشدن طمع دشمن ببینید. اگر دشمن به اهدافش نرسید، این را می گویند شکست. مردن که امری طبیعی است.

امام حسین علیه السلام نگذاشتند اشرافیتی که داشت اسلام را می‌بلعید، با چهره‌ای شرافت‌مندانه بماند. بی‌شرافت‌ترین افراد کسانی شدند که فرهنگ معاویه را تحمل کردند. نمونه‌اش ذلت عبدالله بن عمر بود که دیدید با حجاج چگونه بیعت کرد. کجا رفت آن شرافت‌های دروغین؟ بعد از حسین علیه السلام همه آنها فروریخت و شرافت حکمت حسینی و اسرای کربلا نمایان شد.

## آثار جدایی از امام

پس از شهادت امام حسین علیه السلام همه از بودن خود ننگ داشتند، یا بر سر قبر اباعبدالله می‌آمدند و شمشیر بر فرق خود می‌زدند و یا شمشیرها را در هر شهر و ایالتی بر هم فرو می‌آوردند و عجیب این‌که همه آنچه را که می‌خواستند با یاری نکردن حسین علیه السلام برای خود حفظ کنند، از دست دادند و از آن طرف آنچه را هم که با یاری کردن امام حسین علیه السلام می‌توانستند به دست آورند، به دست نیاوردند. و عبرتی بزرگ آموختند که رها کردن دین خدا و امام مسلمین یعنی محروم شدن از همه چیز.

نمونه شاخص آن را در عُمر سَعْد می‌بینید. اصلاً نظام فرهنگی زمان ویران شد. یعنی تمام آنچه را که می‌خواستند از دست دادند، کلّ حیاتشان مسئله‌دار شد، هم در کوفه و هم در بصره، هم در شام و هم در مدینه. حتی نهضت کربلا، شام را هم که تا آن زمان، از آن معاویه بود، از دست او گرفت و بعد از کربلا شور معاویه دوستی از شام رخت بر بست، تا آنجایی که آرامگاه زینب علیها السلام را در خود جای می‌دهد و به آن می‌بالد و به این ترتیب نهضت امام حسین علیه السلام فرهنگ نجات اسلام گردید، با روحیه‌ای که در آن یأس راه ندارد.

## دین تشریفاتی

دین صورت تشریفاتی به خود گرفته بود و از پرهیزکاری و عدالت خبری نبود. همه به دین به عنوان یک ابزار نگاه می‌کردند و نه یک حقیقت. و دینداران واقعی، ساده‌باورانی شمرده می‌شدند که زیر و بم زمانه را نمی‌شناسند. و حسین علیه السلام در چنین جوّی، بی‌دینی زمانه را معنی کرد و دینداری را به درستی نمایاند، تا دینداران با طاقتی هر چه بیشتر از دینداری خود خسته نشوند و بفهمند انتهای بی‌دینی، و دین تشریفاتی به چه انحرافی در انسانیت انسان‌ها و در اجتماع مسلمین کشیده خواهد شد. و عاشورا در هر سال پیامی برای دینداران دارد که



دین خود را به تشریفات نکشانند و از حقیقت دین باز نمانند و مرعوب سیاست‌بازانی که دین را وسیله رونق بازار دنیا کرده‌اند نشوند، هر چند به ساده‌باوری متهم گردند.

آری؛ با نهضت امام حسین علیه السلام عمق فاجعه انحراف در دین پیدا شد، راستی چقدر فاصله بود بین دین حسین علیه السلام و دین عمر سعد و معاویه؟ و این سؤال که چرا دین به کار جامعه نمی‌آید؟ و دین نمی‌تواند جامعه را سر و سامان دهد، با نهضت امام حسین علیه السلام جواب داده شد. حضرت به خوبی نشان دادند که دین نجات‌دهنده کدام دین است و دین هلاک‌کننده کدام. شاید یکی از سؤالات شما این باشد که در دورانی که همه چیز وارونه شده است، چه کار کنیم؟ همیشه این گونه بوده که پس از مدتی که شرایط وارونه می‌شده است، انسان‌های معمولی، ولی حقیقت‌طلب، حیران می‌گشتند، آری؛ حیران گشته و با ناباوری نمی‌دانستند که چه باید بکنند و با نهضت حسینی بود که این وارونه‌شدگان وارونگی‌شان آشکار می‌شد. هیچ‌وقت در کشور شیعه و با فرهنگ شهادت‌مأیوس نشوید، چرا که چنین کشوری با حسین علیه السلام نجات پیدا می‌کند.

### نهضت کربلا و دینداران عافیت طلب

نهضت حسین علیه السلام نه تنها مهر رسوایی را به پیشانی حاکمان اموی زد، بلکه یک کار بزرگ دیگر هم کرد و آن این‌که مدعیان دینداری را که در شرایط سخت، امامشان را یاری نمی‌کنند شناساند؛ تا برای همیشه دینداران عافیت‌طلب نتوانند مزورانه در جبهه حسینی قرار گیرند و دین خود را به رخ مسلمانان بکشند. گاهی می‌گویند: فلانی چون زندان رفته است خوب است. ولی آیا با این همه زندانی که رفته است، در خط ولایت هست یا نه؟ اگر بیشتر عمرش در زندان بوده و از جهاد اسلامی زخم‌ها به تن دارد، اکنون که از خط ولایت جدا شده، تمام زحماتش را به هدر داده است. زبیر در اوایل اسلام در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله بدنش ۲۵ زخم برداشت، ولی شیعه است که می‌فهمد او از زحماتش نتیجه نگرفت، چون پس از ۳۰ سال در جنگ جمل رو در روی ولایت، یعنی علی علیه السلام ایستاد. پیام کربلا این است که: ای مسلمانان! با این دینداری که در شرایط برخورد سخت دشمن سر خود را می‌گیرند و همه ادعایشان را نادیده می‌شمارند، دست مسلمانی ندهید و به آن‌ها اعتماد نکنید و فریب سابقه‌شان را نخورید، که امروز، اسلام مجسم را یاری کردن شرط مسلمانی است. جمله‌ای

که سلیمان بن صرد خزایی قبل از دعوت از امام به کوفیان گفت، چه با معنی بود که: «مردم، اگر مرد کار نیستید و بر جان خود می‌ترسید، بیهوده این مرد را نفریبید.»

در کربلا همین روحیه بود که رسوا شد. امروز هم اگر شما کربلایی شدید، چنین روحیه‌ای را رسوا می‌بینید نه سیاستمدار و زرنگ. اگر در جریان‌ات سیاسی گیج و بی‌تحلیل شده‌اید، علتش آن است که فرهنگ حسین علیه السلام را درست نمی‌شناسید و الفبای دشمن‌شناسی توسط نهضت کربلا از ذهن و روح شما رفته است و گرنه شیعه‌ای که حسین علیه السلام دارد و کربلا را می‌شناسد، هیچ‌وقت در هیچ حادثه‌ای لرزان و بی‌تحلیل نیست.

اگر کربلا را از زاویه‌ای که مطرح شد، نگاه کنید، هم شکست‌ناپذیری نهضت امام حسین علیه السلام را می‌بینید، هم حيله‌های دشمن شما را نمی‌رباید. امام حسین علیه السلام شهید شد تا حکمتی بسیار بزرگ به بشریت بدهد. پس مواظب باشید خودتان و جامعه‌تان را نسبت به نهضت کربلا سطحی نگه ندارند.

قبلاً عرض شد و باز هم قابل دقت است که علت پیروزی معاویه به جهت ده‌سال جنگ عمر بود که جامعه را سطحی و عمل‌زده کرد. اگر جامعه سطحی شد و حکمت حسین علیه السلام از میان رفت حتماً شکست خورده‌اید. در عزاداری امام حسین علیه السلام نباید وقتان را صرف آهن‌ها و دُهل‌ها و دیگ‌ها بکنیم. این‌ها فهم ما را از این نهضت سطحی می‌کند. کنار سینه زدن و اشک ریختن برای اباعبدالله علیه السلام باید حکمت حسینی را حفظ نمود. مسلم این حکمت بدون اشک و شیدایی و عزاداری نمی‌شود، ولی آن حکمت و این عزاداری اگر هر دو با هم باشند ما را با حسین علیه السلام متحد می‌کنند. إن شاء الله

خدایا! به حق امام حسین علیه السلام، روح ما و جامعه ما را بیش از پیش به حسین علیه السلام و کربلا نزدیک بفرما.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

## جلسه پنجم کربلا، خالص ترین جبهه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ اَعْظَمَ اللَّهُ أُجُورَنَا بِمُصَابِنَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

﴿ وَجَعَلْنَا وَايَاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِنَارِهِ مَعَ إِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلُّوا إِذَا لَلَّاهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آيَاتِهِ) ﴾

### وسعت کربلا

کربلا به وسعت همه انسانی است برای تک تک انسان‌ها، در تمام طول حیاتشان؛ تا هر کس خود گمشده‌اش را در هر عرصه‌ای از عرصه‌های ابتلاء و امتحان، آن گونه که باید حسینی بشود، بیابد.

امام حسین علیه السلام معنی حیات دینی صحیح را در ظلمت زمین که همواره ظالمان بر ظلمت آن می‌افزایند، به ما آموخت، تا ما سرگردان نمانیم. امام حسین علیه السلام معاویه و یزید را به عنوان موانعی برای زندگی دینی در مقابل خود دارد تا همه انسان‌ها بدانند جهان هرگز بی‌معاویه و یزید نمی‌شود و بنا نیست وقتی ظلمت معاویه‌ای، خود می‌نمایاند حسین علیه السلام خانه‌نشینی پیشه کند و درخشندگی خود را به صحنه نیاورد.

هر سالی که با کربلا روبه‌رو می‌شویم، گویا هنوز این صحنه زنده است و به اندازه‌ای که ما عوض شده و آمادگی بیشتر یافته‌ایم حسین علیه‌السلام با ما بیشتر سخن دارد. در این سلسله مباحث بنا داریم شرایط اجتماعی سیاسی زمان حضرت اباعبدالله علیه‌السلام را ارزیابی کنیم تا روشن شود همیشه و در هر شرایطی حسین علیه‌السلام است که دستگیر ماست و تا هیچ زمان و زمانه‌ای را بهانه‌ای برای فرونشاندن انگیزه‌های متعالی خود و حیات دینی خود نکنیم.

### پذیرش‌های ناخواسته

مردم، معاویه را پذیرفته بودند هر چند نپسندیده بودند. معاویه به مردم باورانده بود که چاره‌ای جز پذیرفتن رسم زمانه نیست و آن هم زمانه‌ای که معاویه تعیین کرده بود و تشخیص مروان بن حکم هم بی‌جا نبود که باید قبل از منتشر شدن خبر مرگ معاویه از حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله بن زبیر برای یزید بیعت گرفت. و همیشه در سایه این پذیرش است که دین بی‌رنگ و کفر حاکم می‌شود. چرا که هرگز نمی‌شود به بهانه نپسندیدن حاکمیت جور، از انتقاد و اظهار نظر و امر به معروف کوتاه آمد.

معاویه مرده است؛ ولی فرهنگ او این مسئله را بر ذهن انسان‌ها حاکم کرده بود که چه نپسندی و چه نپسندی، باید معاویه را بپذیری. و حسین علیه‌السلام آمد تا این فرهنگ روسیاه معاویه‌ای، برای همیشه بر ذهن جامعه اسلامی و انسان‌ها حاکم نشود.

فرهنگ اموی آن‌چنان مردم را پوچ و بی‌جهت کرده بود که بعضی از مردم کوفه، هم برای حسین علیه‌السلام نامه نوشتند که بیاید، و هم برای یزید نامه نوشتند که اگر می‌خواهی کوفه را حفظ کنی، حاکمی توانا تر و قدرتمندتر از نعمان بن بشیر بفرست، و حسین علیه‌السلام در چنین فضای روانی باید نهضتی بیافریند که این چنین انسان‌های پوچ نتوانند آن نهضت را بخشکانند و خود آنها نیز از این پوچی به درآیند.

حسین علیه‌السلام در چنین زمانه‌ای بناست رسالت خود را به صحنه بیاورد که هم این انسان‌ها هدایت شوند، و هم این نهضت اسلامی و این نور الهی خشک نگردد. باید فهمید حسین علیه‌السلام در چه زمانه‌ای است، تا جوانب نهضت آن حضرت روشن شود. حسین علیه‌السلام بنا دارد از همین

انسان‌های پوچ شده، و همین انسان‌هایی که هم دل در گرو حسین علیه السلام دارند و هم تملق‌گوی یزیداند، انسان‌هایی دین‌دار بسازد و با همین انسان‌ها اسلام پایدار بماند.

فرهنگ اموی، اسلام را به ابزاری در دست سیاست‌بازان تبدیل کرده بود تا هم مردم را بفریبد و هم خود را. مردم را از نظر فکری در شرایطی قرار داده بود که به یک اسلام بی‌رنگ و بی‌فایده راضی شوند، و حسین علیه السلام اسلام ناب را، و در دل آن اسلام، خدا را می‌خواست، و یک روح پاک معتقد به رسم اسلام و یک پایگاه پاک اعتقادی روشنی را برای مسلمانان طلب می‌کرد. و اساساً وجود ائمه همیشه وسیله جدایی این دو اسلام از هم است و این تضادی بود نهفته در جامعه‌ای که همه به ظاهر مسلمان بودند، ولی با نهضت حسین علیه السلام این تضاد آشکار شد، تا جوانان سرگشته در این شرایط بتوانند دین را درست انتخاب کنند و آشفته و پریشان نمانند، چراکه سیاست‌بازان کاری کرده بودند که جوانان حق‌طلب، دین را با آن درخشندگی واقعی که هر قلب سالمی را جذب می‌کند، نمی‌دیدند، چه رسد به این که آن را انتخاب کنند.

### آدمیت باید به درخشش درآید

گاهی سؤال می‌شود: چه نتیجه‌ای از حادثه کربلا حاصل شد؟ عرض بنده این است که اگر

معنی زندگی روی زمین را بشناسیم، آن وقت معنی کربلا بسیار خوب روشن می‌شود. یعنی:

با مرگ معاویه، شرایط برای درخشیدن گوهر ایمان امام فراهم شده است، همچنان که با مرگ عثمان شرایط برای درخشاندن و درخشیدن گوهر ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام آماده شد، و مقصد حیات زمینی همین درخشیدن است. حال یکی در محراب کوفه شهید می‌شود، و یکی در قتلگاه کربلا، ولی هر دو درخشیدند، و درخشیدن گوهر ایمان در صحنه‌های امتحان همه کار بود و هست. اصلاً بنای حیات زمینی، درخشاندن و درخشیدن گوهر ایمان انسان است.

یک پیام در ابتدای خلقت به همه انسان‌ها رسید که:

«یا آدَمُ اَنْبِئُهُمْ بِاسْمَائِهِمْ»<sup>۱</sup> ای آدم و آدمیت؛ حقایق و اسماء الهی را که در جان شما نهفته است و سر همه اشیاء است، بنمایان، تا انسانیت شما با این نمایش کمالات، به فعلیت برسد و حسین علیه السلام در کربلا، انسانیت را نمایاند، همچنان که آدم در صدر آدمیت نیز چنین کرد. و کار حسین علیه السلام جلوه تمام آن نمایش بود، و این بود که پس از آن نمایش، خداوند به ملائکه فرمود: «الَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَاَمَّا كُنْتُمْ تُكْتُمُوْنَ»<sup>۲</sup> ای همه ملائکه آیا نگفتم سرّی و رازی و کمالاتی در انسانیت نهفته است؟ و آیا در صحنه کربلا دیدید که انسانیت چگونه درخشید؟ آیا نگفتم چیزی از انسان می‌دانم که شما نمی‌دانید. کربلا قصه همه انسانیت است تا ما از درخشیدن باز نماییم، و حسین علیه السلام درخشیدن الهی انسانی را به انتهای کمال رساند.

### غمخواری امت

غمخوار امت بودن، شرط مسلمانی است و پشت کردن بر مردم و تماماً به خود مشغول شدن و مردم را در خدمت خود خواستن، فرهنگ اموی است. و لذا دعوت مردم کوفه را امام نمی‌تواند بی‌اجابت بگذارد، هر چند در این راه، سنت غمخوارگی امام ماند و خود امام نماند.

و همین معنی اصلی حیات است. رندی سودجویانه، مشی و روش امام نیست. سیره و سنت انسانی که غمخوار امت باید باشد همان رسم و روش امام است. به همین جهت وقتی کوفیان نقض عهد کردند، مسیر امام تغییر نکرد چون امام دنبال شرایطی بود که درخشیدن ایمانی را به بشریت نشان دهد و آن شرایط فراهم بود.

حسین علیه السلام از این قیام، درخشیدن دین را می‌طلبید و سیاست‌بازان برای بررسی و تحلیل کربلا در لابه‌لای اوراق تاریخ کربلا به دنبال انگیزه‌های صرفاً سیاسی و حکومتی امام هستند و اساساً این‌ها همیشه هر قیام دینی را در دیواره‌های تنگ سیاسی‌کاری و حاکمیت‌طلبی صرف جستجو می‌کنند. این است که همواره حکمت حسینی در زیر سایه تنگ تحلیل‌های

۱ - سوره بقره، آیه ۳۳.

۲ - همان.

سیاسی کاران درست تحلیل نمی‌شود. همچنان که انگیزه دین‌خواهی یاران او در همیشه تاریخ و حتی امروز با سنگ تهمت قدرت‌طلبی هدف قرار گرفته و می‌گیرد و اگر کسی تلاش کند دین در جامعه حاکم شود به تهمت قدرت‌طلب و تمامیت‌خواه، رجم می‌گردد.

هر وقت عده‌ای از جوانان شیعه بلند شدند که به حسین علیه السلام اقتدا کنند، سیاست‌بازان دنبال آنند که ببینند انگیزه حکومتی و قدرت‌طلبی این‌ها چیست. به همین جهت هر وقت دین‌خواهان و دینداران در طول تاریخ خواستند به حسین علیه السلام اقتدا کنند، تیر تهمت قدرت‌طلبی، اتهامی است که بر قامت بلند حسینیان زده می‌شود و این کار نوظهوری نیست. امروز رادیوهای بیگانه احساس مسئولیت جوانان بسیجی و متدین ما را نسبت به دفاع از ارزش‌ها، یک‌نوع قدرت‌طلبی تفسیر می‌کنند همچنان که دیروز مولایشان حسین علیه السلام را در نهضت امر به معروف و نهی از منکر و طلب اصلاح امت اسلام متهم می‌کردند که قصد شورش دارد.

وقتی جنگ‌های نهروان و صفین و کربلا را کشورگشایی بنامند، دیگر دین‌خواهی حسین علیه السلام دیده نخواهد شد و دیگر امید حیات دینی بی‌معنی خواهد گشت و این ذبح کردن قیام کربلاست به دست کسانی که در لشکر یزید نبودند ولی با بینش یزیدی به حکمت حسینی می‌نگرند و تحلیل می‌کنند، چون ظهور عشق در ساحت حق برای این کوران، بی‌معنی است، همچنان که کربلا برای انسان‌هایی که معنی بودن زمینی را گم کرده‌اند معنایی نمی‌دهد.<sup>۳</sup>

### تنها، اما مسئول

نه پیامبر صلی الله علیه و آله در کار خود از تنهایی‌اش هراسید و نه علی علیه السلام از تنها گذاشته شدنش به وسیله طلحه و زبیر، ترسی به خود راه داد و نه حسین علیه السلام برای احیای دین و دینداری، تنهایی خود را بهانه کرد و از مسئولیت باز ایستاد و نه من می‌توانم چنین کنم و نه تو!

---

۳ - برای توجه به این نکته که انسان متدین نمی‌تواند نسبت به فقر فقیران نگران نباشد و باید فرهنگ خدمت‌رسانی را در کنار سایر فرایض دینی در خود و در جامعه احیاء کند، می‌توانید به خطبه حضرت اباعبدالله در سرزمین منا در کتاب تحف العقول رجوع نمایید، که چگونه حضرت می‌سوزد از این که فقیران و زمین‌گیران در حکومت معاویه بی‌محل می‌شوند و مدعیان دینداری حساسیت لازم را نشان نمی‌دهند.

پیام کربلا این است که حَقانیت دین به خود دین است، نه به تعداد طرفدارانش و دفاع از دین به جهت حَقانیت خود دین است. حالا اگر یک نفر حَقانیت دین حق را بشناسد، حق همان است که از آن دفاع کند، و تنها کار حق در آن شرایط همان دفاع آن یک نفر است از دین حق، و اساس هم همین است که آن کاری را انتخاب کنیم که حق باشد. کار حق چه توسط یک نفر انجام گیرد و چه توسط میلیاردها نفر، اعتبار آن به حق بودن آن است و نه به کم و زیادبودن افراد آن.

### خطرهای بزرگ، برای دین بزرگ

همیشه دین بزرگ را خطرهای بزرگ تهدید می‌کند، لذا آن‌هایی که برای دین بزرگ، ارزشی بیشتر از خطرهای بزرگ قائلند، بزرگی خطر را می‌شناسند ولی بزرگی خطر، آنها را از مواجهه با خطر بزرگ نمی‌رماند. نه آن که خطر بزرگ آنها را خانه‌نشین کند تا خطر بزرگ، بزرگ‌تر نمایان شود و دینداران به حقارت بیفتند. که خداوند برای دینداران حقارت را نخواست و فرموده است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يُفْقَهُونَ»؛<sup>۴</sup> (عزت از آن خدا و رسول و مؤمنین است ولی منافقان این را نمی‌فهمند).

حیله معاویه بزرگ‌ترین خطر تاریخی تا قیام قیامت بود که بر دامن اسلام افتاد. آتشی بود که بنا داشت دامن اسلام را به کلی بسوزاند، ولی بزرگی دین از چشم حسین علیه السلام و حکمت حسینی بالاتر از آن است که این خطر بزرگ، بزرگی دین را بی‌رنگ کند و دین خاموش بماند، و حکمت حسینی همین است که بزرگی خطر، ما را از صحنه دفاع از دینی بزرگ‌تر منصرف نکند. حال که این نکته روشن شد، بنگرید آیا خطری هست که از عظمت حسین علیه السلام بزرگ‌تر باشد، و بزرگی حسین علیه السلام آن را کوچک و خوار نکند؟

### نقش زن در کربلا

در فرهنگ اموی، زن ابزاری در خدمت امیال حاکمان است، و هرکس قدرتش بیشتر است ارزشش بیشتر و بدینسان پوچی نه تنها نصیب مردان می‌شود، بلکه به سراغ زنان هم خواهد

۴ - سوره منافقون، آیه ۸.



آمد. در فرهنگ کربلا اگر مردان میدان‌دارند، زنان نیز صحنه پردازند و اگر مردان با نثار خون خود می‌درخشند و به زندگی خود معنی می‌دهند، زنان با دلی قوی‌تر از شیر، صبورانه و پرمقاومت حادثه را تحمل می‌کنند و از آن دفاع می‌نمایند و باران کلمات دفاع از حقیقت کربلا را بر یزید می‌افشانند و نمی‌گذارند، درخشش حقیقت فراموش شود، و بدینسان از پوچی می‌رهند. آری؛ برادر و خواهر هر دو بدینسان از پوچی می‌رهند.

در این جلسه یک نکته بیشتر نداریم و آن این که همه شما از نفله‌شدن و پوچ‌شدن و هیچ شدن کلّ زندگی‌تان باید بترسید، چون همیشه زمین پر ظلمت، ما را از یک پوچی به پوچی دیگری دعوت می‌کند و همیشه ما باید تلاش کنیم از این پوچی و بی‌محتوایی رها شویم. و فقط در فرهنگ کربلا که جلوه کامل فرهنگ اسلام است انسان از پوچی می‌رهد. این شما و این تاریخ و این صحنه‌های همه دوران‌ها در همه زمین. هر کس اسلام ندارد و اسلامش به حسین علیه السلام ختم نشود، همچون آبی است که در شنزار کویر دنیا فرو می‌رود و هیچ نحوه زندگی با نشاطی نصیبش نمی‌شود. حکمت حسین علیه السلام برای نجات انسان‌های ساکن شده در پوچی است. شما هر کاری که در این دنیا می‌کنید اگر آن کار را موشکافی کنید، می‌بینید که می‌خواهید از پوچی فرار کنید، ولی اگر به فرهنگ کربلا نزدیک نشوید پوچی را پنهان می‌کنید، از دست یک پوچی به پوچی دیگر پناه می‌برید و خود را در سایه سیاه آن پوچی جدید پنهان می‌کنید. بدون حسین علیه السلام محال است کسی شور و نشاط معنی‌دار پیدا کند. هیچ عارف و سالکی بی حسین علیه السلام نتوانسته به جایی برسد. در کتاب «زیارت عاشورا، اتحاد روحانی با حسین علیه السلام» عرض شد که زیارت عاشورا یک سیر و سلوک کامل است برای انسانی که می‌خواهد به آسمان وصل شود و از زمین دور گردد. لذا در ابتدا باید زیارت عاشورا دلپذیرتان شود و قلب، مقامات آن را تصدیق کند و اگر چنین شد تمام سلوک در تمام عمر همین زیارت عاشورا است.

آری؛ اگر در کربلا مردان میدان‌دارند، زنان نیز صحنه پردازند و بدینسان کربلا به زن و مرد معنی می‌دهد و انسان را از پوچی می‌رهاند، چرا که کربلا جنگ بین زندگی برای پوچی‌ها، با زندگی برای نجات از پوچی‌هاست. در یک زندگی همه چیز بی‌معنی و سطحی و بیهوده است و در دیگری همه چیز عمیق و پرمعنی و با هدف. یکی نمی‌میرد تا به خیال خود هیچ و پوچ نشود و دیگری حتی مرگ را! آری مرگ را! اوج معنی دارترشدن خود می‌بیند.

این جاست که در فرهنگ جهت‌دار دینی، نه تنها نثار خون، برای انسان اوج عبودیت را به همراه دارد، بلکه نفس کشیدن او هم عبادت می‌شود.

### تن دادن به وضع موجود

کسانی که به اباعبدالله علیه السلام نصیحت می‌کردند که به کوفه نروید چون کشته می‌شوید، دروغ نمی‌گفتند. آنها که می‌گفتند حاکمان خبیث اموی به شما اجازه حیات نمی‌دهند، دروغ نگفتند. پس اینها چه چیزی را نمی‌دیدند که امام حسین علیه السلام می‌دید؟

آنچه را ناصحان امام می‌دیدند و بر آن نام شکست و کشته شدن می‌نهادند، چیزی نبود که حسین علیه السلام با آن تیزی خود نبیند، بلکه آنچه حسین علیه السلام می‌دید و می‌خواست توجه بقیه را به آن جلب کند، فرهنگ رهایی بود. تمام تلاش فرهنگ اموی همین است که به ما بقولاند، کار سخت‌تر از آن است که نتیجه بگیرید، پس دست از پا خطا نکنید، و بدینسان فرهنگ اموی در امنیت خود پایدار می‌ماند. و تمام کربلا آن است که حکمت حسینی سختی نمی‌شناسد و در هر شرایطی راه رهایی باز است. و آن‌هایی که زانوی یأس را بغل کرده‌اند، کربلا و حسین علیه السلام را نمی‌شناسند و به امامی غیر از حسین علیه السلام اقتداء کرده‌اند.

آن‌هایی که این روزها از آرمان‌های بلند دینی دست برداشته‌اند، به خود و به حسین علیه السلام پشت کرده‌اند. امروز نیز جهان نیهیلیسم و پوچ‌گرایی غرب همین هدف را دارد که به ذهن‌های حق‌جو بفهماند دست از آرمان‌های خود بردارید و به وضع موجود تن دهید و خود را با زمانه هماهنگ کنید. یعنی این‌ها حقانیت را برای وضع موجود تبلیغ می‌کنند، چراکه وقتی به وضع موجود تن دهند، تنها ناله‌ای از اعتراض بلند می‌کنند و دیگر هیچ. لذا عملاً توانایی ماندن را برای وضع ظالمانه اموی تأیید کرده‌اند، و یک نوع حق‌ماندن برای آن فرهنگ قائل شده‌اند.

### شیعه به رهایی می‌اندیشد و نه به تسلیم

در فرهنگ اموی رضاخانی، یک عقیده بود که دائم تبلیغ می‌شد و آن این‌که اگر جانتان را می‌خواهید حفظ کنید دم نزنید. ولی شیعه‌ای که حسین علیه السلام داشت در آن سایه شوم به رهایی فکر می‌کرد و نه به تسلیم. و اگر در شیخون فرهنگی موجود بخواهند باورها را به آن جا بکشانند که دیگر فرهنگ غارتگران سرمایه‌های معنوی، همه‌جا را گرفته‌اند و چنین القاء

کنند که تسلیم شدن، آبرومندانانه‌ترین کاری است که می‌توان انجام داد، بدانید که ما را از حسین علیه السلام جدا کرده‌اند. و اینها شیطان‌هایی هستند که آواز یأس می‌خوانند تا ما را تسلیم پلشتی و ماده‌گرایی کنند و از درخشندگی همچون مولا یمان حسین علیه السلام محروممان سازند. پابندی به ارزش‌ها راه و طریق حسین علیه السلام است و وسیله نجات ما در تمام تاریخ بشر، در هر اجتماعی که باشد.

هیچ وقت، هیچ چیز عوض نمی‌شود در حالی که ما مجبور شویم به اسلام پشت کنیم.

هیچ وقت، هیچ چیز عوض نمی‌شود در حالی که ما مجبور شویم از حسین علیه السلام جدا شویم.

هیچ وقت، هیچ چیز عوض نمی‌شود در حالی که ما مجبور شویم از انقلاب و امام عزیز و ولایت فقیه که ادامه راه امامان است جدا شویم.

هیچ وقت، هیچ چیز عوض نمی‌شود در حالی که ما مجبور شویم از ارزش‌های الهی انقلاب جدا شویم.

وگرنه به خودمان پشت کرده‌ایم و در زیر لگد هوس و روزمرگی له می‌شویم. «زمانه عوض شده است» یعنی چه؟ «خواست مردم تغییر کرده است» یعنی چه؟ حق همیشه حق است و حسین علیه السلام حیات همیشه بشریت است، و تغییرپذیر نیست و محال است خواست بنیادین مردم، یعنی اصیل‌ترین و عمیق‌ترین خواسته مردم، دینداری و محبت به حسین علیه السلام نباشد. اتفاقاً اسلام و کربلا پاسحگوی عمیق‌ترین خواسته مردم است.

در انقلاب اسلامی هم عده‌ای غرب‌زده و تازه به دوران رسیده با امید واهی می‌خواهند در تغییر فرهنگ ایران اسلامی همان کاری را بکنند که رضاخان با تمام قدرت و امید شروع کرد. ای کاش این‌ها می‌دانستند که شیعه به رهایی فکر می‌کند نه به تسلیم. شیعه همیشه به حق فکر می‌کند، نه به تسلیم شدن به وضع موجود. بنابراین این‌ها باید بدانند که نتیجه نمی‌گیرند و در این حالت است که آیه «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»<sup>۵</sup> معنی خود را می‌نمایاند.

## در یاری از امام باید پاکباز بود

صحنه هر دو زمین یعنی کربلا و کوفه را یاران حسین علیه السلام پر کرده‌اند. هجده هزار نفر بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل (رحمة الله علیه)، همه یاران حسین علیه السلام هستند و این ۷۲ تن که بدن‌های آنها تکه‌تکه و خون‌آلود شده است هم از یاران حسین علیه السلام هستند. و در مقایسه این دو صحنه، فقط یک پیام به گوش می‌رسد، و آن این که در یاری از اسلام و امام مسلمین باید «پاکباز» بود و باید در جان خود مسئله را یک‌سره حل کرده باشیم که به هر قیمتی و در هر جایی، از اسلام و از امام دست بر نمی‌داریم. و گرنه در صحنه‌های سخت آزمایش، همه ادعاها فرو می‌ریزد و ماندنی ظلمانی مانند ماندن کوفیان، همه زندگی‌مان را در دنیا و آخرت متعفن می‌کند، و تمام روانمان را تعفن و تنفر از خود فرا می‌گیرد و چقدر این عبرت‌گیری بلند است.

## چرا بدترین انتخاب؟

کربلا، به ما یاد داد آن‌هایی که مولای خود را رها کردند و مولایی غیر از آن که خدا برایشان خواسته بود خواستند و در بین بی‌نهایت انتخاب‌ها، وقتی بهترین انتخاب را فرو گذاشتند، به ناچار بدترین انتخاب را برمی‌گزینند و بین خشم افراطی و پشیمانی شدید - که این دو صفت کوفیان است - سرگردان می‌مانند. کوفیان با تمام وجود، سعی کردند با فرمانبرداری از عبیدالله بن زیاد او را راضی کنند، و پس از آن متوجه شدند برای رضای تبه‌کارترین مرد روی زمین، خیرخواه‌ترین انسان نسبت به خودشان را کشته‌اند. کوفیان متوجه شدند حسین علیه السلام به دست شامیان - که یاران معاویه و دشمن اهل‌البیت بودند - بلکه به دست خودشان که همواره از معاویه متنفر و به علی علیه السلام علاقه‌مند بودند، کشته شد و بار دیگر در حالی که معاویه زیر خاک است در دام او افتادند. این است که دیگر نتوانستند خود را تحمل کنند و هیچ چیز را نمی‌توانستند تحمل کنند. شعله‌های آتش انتقام زبانه کشید و نه تنها این آتش، قاتلان شهدای کربلا را در برگرفت بلکه کوفیان، خودشان را می‌کشتند و هیچ‌کس به کسی رحم نمی‌کرد.

و این سرنوشت هر امتی است که ادعای دینداری دارد ولی در دینداری پاکباز نیست. بگذارید حرف را در همین جا ختم کنیم که هر نکته دیگری بگوییم از این آخرین نکته غفلت خواهد شد که:

سرنوشت کوفیان، سرنوشت هر امتی است که ادعای دینداری دارد، ولی در دینداری «پاکباز» نیست و ریشه این بدترین انتخاب را در عدم پاکبازی در راه دین باید جستجو کرد. خدایا: به حق حسین علیه السلام که در راه توبه واقع پاکباز بود، بر ما منت بگذار و ما را در دینداری پاکباز بگردان.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



## جلسه ششم کربلا، سرّ اولیاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابَاعَبْدَ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام بر سلسله مقدّسی که راه زندگی دینی را در سخت‌ترین شرایط به ما آموختند، تا نه در دنیا نفله شویم و نه از بهره حیات و ابدیت خود محروم بمانیم.

در این سلسله مباحث نگاه‌ی به شرایط اجتماعی سیاسی فرهنگی دوران امام حسین علیه السلام می‌کنیم تا بیشتر بتوانیم عظمت نهضت اباعبدالله علیه السلام را بشناسیم و با شناختن عظمت این نهضت است که علاقه و توجه و حیرت و شیدایی ما به آن حضرت بیشتر می‌شود و در نتیجه دل‌مان سالم می‌گردد. چرا که قلب سلیم، قلبی است که محبت معصوم در آن باشد و این محبت در قلبی است که نسبت به معصوم عقیده ضعیف و غلط نداشته باشد.

هر چه بتوانیم نهضت حضرت را از زوایای مختلف بررسی کنیم، معرفتمان به عظمت امام علیه السلام بیشتر می‌شود. و این معرفت باعث اتصال و اتحاد با مقام امام می‌گردد. نهضت امام

دریای عظیمی است که به راحتی نمی‌توان به عمق آن رسید. در روایت داریم که حضرت خضر علیه السلام اولین سرّی را که برای حضرت موسی علیه السلام طرح می‌کند، جریان کربلاست و بعد هر دو به شدت گریستند.<sup>۱</sup> همین قدر از این روایت بدانید که قضیه کربلا یک قضیه موسوی علیه السلام نیست، بلکه یک قضیه خضری علیه السلام است؛ یعنی اهل طریقت و حقیقت، بیشتر می‌توانند کربلا را بیابند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «برو پیش عبد صالحی که اسراری را به او آموخته‌ایم»؛ «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»<sup>۲</sup> و شاگردی او را بکن، و اولین سرّی که مطرح می‌شود، قضیه کربلاست.

کربلا خیلی عجیب است. کربلا را از این زاویه نگاه کنید که اصحاب کربلا آدم‌های خیلی پاک و خوبی بودند. به عنوان مثال؛ مسلم بن عقیل (رحمة الله عليه) جوان ۲۸ ساله پاک‌دامنی است، که هیچ انگیزه‌ای جز تبعیت از حکم خدا در او نیست. یکی از بزرگان کوفه به نام «شریک»، مریض شد و عیدالله خواست که به عیادت او برود. به مسلم بن عقیل خبر دادند که تا به منزل شریک برود و پشت پرده کمین کند و عیدالله را بکشد. مسلم هم به خانه شریک آمد و با شریک قرار گذاشتند، وقتی شریک تقاضای آب کرد، مسلم به عیدالله حمله‌ور شود. وقتی عیدالله به خانه او آمد و او در فرصت مناسب برای چندبار علامت داد و درخواست آب کرد، مسلم حمله نکرد، تا جایی که عیدالله مشکوک شد و رفت. بعد به مسلم گفتند: چرا حمله نکردی؟ گفت: یادم آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله ترور را حرام می‌دانند و فرمودند: «الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفِتَنِ»<sup>۳</sup> ایمان، مانع ترور و حمله غافلگیرانه است.

نمونه دیگر این که؛ وقتی مسلم بن عقیل (رحمة الله عليه) را پس از دستگیری زخمی کردند و خون از بدنش می‌رفت، تشنه شد و درخواست آب کرد. وقتی خواست آب بخورد، خون دهانش با آب مخلوط شد و آب را نخورد. آب را عوض کردند خواست بخورد، باز آب خونی شد، لذا آب را نخورد، چرا؟ چون شرع اجازه نمی‌دهد انسان آب نجس را بخورد. عمده این است که بینیم کربلا را چه کسانی به وجود آورده‌اند و اساساً تا کسی به نهایت درجه تقوا نرسد،

۱ - «مفاتیح الجنان»، باب زیارت ابا عبدالله.

۲ - سوره کهف، آیه ۶۵.

۳ - «بحار الانوار»، ج ۴۵، ص ۹۷.



خداوند به او شایستگی شرکت در نهضت حسینی نمی دهد. مسلم بن عقیل (رحمة الله علیه) در هنگام وصیت فرمود: «من دو وصیت دارم؛ یکی این که به حسین علیه السلام خبر بدهید که به کوفه نیاید، و دیگر این که من هفتصد دینار به این مردم مقروض شده ام، زره و شمشیرم را بفروشید و بدهی مرا بدهید». یعنی کسانی که تمام ابعاد اسلام را پذیرفته اند مفتخر به شهادت در راه حسین علیه السلام خواهند شد.

## نهضت پاکدامنان

نهضت حسین علیه السلام با پاکدامنی و پرهیزکاری پیوندی اساسی دارد، و آنچه در آن اصل است، عبارت است از رعایت اصول و فروع دین. اگر مسلم بن عقیل (رحمة الله علیه) آن مرد ۲۸ ساله پرهیزکار شجاع، عبیدالله بن زیاد را در خانه شریک غافلگیرانه ترور نکرد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله ترور را نفی فرموده اند، پس پیروزی حقیقی را باید در تحقق فرامین خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله دانست و این است که کربلا پیروزترین صحنه تاریخ خواهد بود و دشمنانش شکست خورده ترین انسان ها. و مسلم بن عقیل (رحمة الله علیه) قطعاً یکی از قهرمانان پیروز کربلاست، هر چند او را از بالای دارالعمارة کوفه به پایین بیندازند و استخوان هایش تماماً خرد شود. مسلم را با استخوان چه کار؟ او به عهد محمدی صلی الله علیه و آله پای بند است و استخوان بندی جان خود را در تبعیت و پیروی از آیین خدا جستجو می کند. حفظ حریم دین خدا، همه همت و استخوان بندی یک مسلمان است.

شما هر وقت توانستید حکم خدا را بر خودتان حاکم کنید، این یک پیروزی است، و اگر توانستید بر خانواده و شهرتان آن را حاکم کنید، این پیروزی بعدی است، پیروزی فقط در حاکمیت حکم خداست، آن هم اول بر خودمان، بعد بر جامعه. نهضت کربلا پیروزی را در حاکمیت حکم خدا می داند و لذا توسط معتقدترین انسان ها این نهضت به وجود آمد.

ما معتقدیم از زمان حضرت آدم و حتی قبل از آن، تا آخر الزمان، عهد محمدی صلی الله علیه و آله است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» یعنی؛ «اولین مخلوقی که خدا خلق فرمود، نور من بود». و از آن طرف آخرین پیامبر هم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و تمام پیامبران هم به

پیامبر اسلام متوسل می‌شده‌اند. پس هر روز، و هر روزگار، عهد و روز محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. مسلم بن عقیل (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) مرد روز است، چون به عهد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیوند دارد. پس هر کس، هر گاه از عهد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاصله گرفت از روزگار فاصله گرفته است و دیگر تمام فکرش خرافه است و کهنه. و هر گاه کسی به حریم دین خدا تجاوز کرد به حریم مسلمانان تجاوز کرده است، و وقتی که به حریم اسلام توهین شود، به مسلمانان توهین شده است و این یک سنت و قاعده است و نه یک حادثه گذرا و موسمی.

### امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام فوق کوفه و کوفیان

گاهی سؤال می‌شود که آیا امام می‌دانست شهید می‌شود، یا نمی‌دانست، و آیا امام برای حکومت رفتند یا نه؟ وقتی که به عمق حرکت امام توجه کنیم می‌بینیم موضوع نهضت امام بالاتر از این‌هاست و باید مسئله را وسیع‌تر از این‌ها نگریست. لذا می‌گوییم:

اگر مردم کوفه خوش استقبال و بد بدرقه هستند، حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز در بند کوفیان نیست. امام باید بالاخره در آن فضای اموی - رومی، درخشندگی را از جایی آغاز کند، تا چشم‌های هدایت‌طلب، در راه پوچی‌ها نفله نشوند و کوفه و دعوت کوفیان بهانه و نقطه شروع مناسبی بود.

اصلاً تمام حرف ما در این سلسله بحث‌ها همین نکته است که امام می‌خواهد انسان‌ها را از پوچی‌ها، در هر زمانی از زمانه‌های تاریخ بشر نجات دهد. نهضت امام به‌عنوان پاره‌ای از اسلام،<sup>۵</sup> به وسعت بشریت است و تک‌تک انسان‌ها در این نهضت احساس وجود می‌کنند. مثل امام خمینی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) که همه مردم ایران خود گمشده‌شان را در او می‌دیدند، چون ایشان به عنوان حامل نور حسینی، وسعتی به وسعت انسان‌ها داشت، همه خطوط سیاسی در خط امام هم ایشان را امام خود احساس می‌کردند، هر خطی می‌تواند دلایلی بیاورد و بگوید به این دلایل امام در خط ماست، و این‌ها در ادعایشان صادق بودند، ولی امام (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) فقط همه آنچه این خط

۵ - به اعتبار سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمودند: «حُسَيْنٌ مِثِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ».

می گوید نیست، امام بیشتر و وسیع تر از این هاست این مثال را به این جهت زدیم که شما امام حسین علیه السلام را در کوفه خلاصه نکنید و یا منحصر به حکومت ننمایید.

اسرار عالم غیب در کربلا نهفته است، نهضت حضرت باید قبل از حضرت آدم بررسی شود. امام دنبال شرایطی است که درخشندگی خود را بنمایاند تا بشر در زندگی نغله نشود. لذاست که امام در مدینه، آری در مدینه، آن وقتی که نه کوفه ای مطرح است و نه دعوت کوفیان و نه نامه مسلم بن عقیل از کوفه به دست ایشان رسیده، می فرماید:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي (صلوات الله عليه وآله) أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَمَنْ قَبِلَنِي بَقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهِ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»<sup>۷</sup>

یعنی؛ من برای طغیان و تکبر و شلوغ کردن خارج نشدم. من می خواهم امت جدم را اصلاح کنم و امر به معروف و نهی از منکر کنم، و حق را نشان دهم و باطل را رسوا کنم. هر کس مرا به عنوان حق قبول کرد پس خداوند سزاوارتر است به حق، و هر کس هم مرا نپذیرفت صبر می کنم تا بینم خدا چه حکمی می کند.

پس موضوع مشخص است که یک حرکت حساب شده در کار است و امام می داند به کجا می رود و بناست از فرصت پیش آمده برای رساندن پیام، بهترین استفاده را ببرد. پس در یک کلمه نهضت حسین علیه السلام فوق کوفه و کوفیان است.

## عوامل رشد روحیه کوفی گری

مگر نه این که وقتی غوغا فراهم آید عقل و دین هر دو فرو می افتند؟ و مگر نه این که کوفیان مجسمه غوغا بودند؟ حال به من بگو: چون اهل غوغا بودند خوب نمی اندیشیدند و مقید به تعهدات دینی نبودند؟ و یا چون تدبیر در دین نداشتند اهل غوغا شدند و نتوانستند از فرستاده امام، خوب نگهداری کنند و مرعوب تهدید عیدالله شدند؟ هر دو جواب یکسان است،

۶ - در روایت داریم که اولین کسی که برای حضرت امام حسین علیه السلام گریه کرد، آدم علیه السلام بود.

۷ - «مقتل خوارزمی»، ج ۱، ص ۱۸۸.

عمده آن است که تدبیر و تعقل و دینداری را فرو نهدی و به غوغا دامن نزنسی، و گرنه از حکمت حسینی دور می‌افتی هر چند دل در هوای حسین علیه السلام داشته باشی.

مردمی که غیرت قبیلگی، آنها را به حرکت درآورد و دین را در زیر سایه علماء دین ندیده باشند، و اگر هم پای منبری می‌نشینند، بیشتر با انگیزه‌ای غیر از تعلیم و تربیت و وعظ، دلشان در شور گروه و قبیله‌شان می‌تپد، به راحتی جمع می‌شوند و به تعداد ۱۸۰۰۰ نفر با فرستاده امام بیعت می‌کنند، و با یک تحلیل سیاسی یکی از خان‌زاده‌های کوفه پراکنده می‌شوند.<sup>۸</sup> چراکه نه به جهت وظیفه دینی بیعت کردند و نه بر اساس تکلیف دینی مسلم‌بن‌عقیل را ترک نمودند. این مردم نهضت حسین علیه السلام را متوقف نکردند ولی خودشان عبرت روزگار شدند، تا ما در عمل زدگی همه عمر را به شتر سیاست زدگی و حب جاه و مقام و گروه، فرو نبریم و از خود باز نمانیم و بیشتر در تربیت معنوی خود بکوشیم.

اهل مکه چون وضع مالی‌شان خوب بود، حال مبارزه نداشتند، و لذا سکون را برگزیدند، و اهل مدینه هم به سکوت موضوع را از سر گذراندند، و کوفیان هم دیوانگان غوغاسالار تاریخ‌اند (نهج‌البلاغه در خطبه‌های ۲۹، ۳۴، ۳۹، ۶۹، ۱۶۶ روان کوفیان را بررسی می‌کند). ما در روان غوغاگر کوفیان و سکوت اهل مدینه و سکون اهل مکه، سقوط شرافت اسلامی را می‌بینیم. حال می‌پرسیم چرا؟ راستی مگر نه این که در روان هر انسانی که به خود نپرداخته است، خصلتی هست، آن‌چنان که در مردم این شهرها رخنه کرده و جای گرفته بود و در مقابل هر حقی یا هم چون کوفیان موضع می‌گیریم و یا به سکوت می‌گذرانیم و دیواره‌های توجیه را گرداگرد خود برافراشته می‌داریم تا در صحنه‌های حق زمانه خود وارد نشویم؟ و اگر بخواهیم غیر از این باشیم باید مجدانه به اصلاح خود پردازیم، و تلاش کنیم «حق» در دل ما خانه کند که فرمود: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ، وَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» (قلب، حرم خداوند است، در حرم خدا جز خدا را جای مده). مَشَى و روش ما یا کوفی است، یا مدنی، یا مکی، یا بصری. شهرهای سیاست‌زده بیشتر کوفی صفت‌اند. اگر خودمان را نسازیم گرفتار یکی از این

۸- در کوفه شایع کردند که سپاه شام در راه است و با این شایعه رعب در دل همه افتاد، و یکی نرسید مگر از کوفه تا شام راه کوتاهی است که کوفیان فرصت تجهیز شدن نداشته باشند، و مگر مردم کوفه از نظر توان و قدرت کمتر از شامیان‌اند که نتوانند با سپاه شام مقابله کنند.

خصلت‌ها هستیم. لذا اگر قلبمان را حرم خدا نکنیم در شرایط امتحان به نحوی شانه خالی خواهیم کرد. گاهی افراد به خاطر آبرو، یا باندشان حرف حقی را که باید بزنند، نمی‌زنند. این قلب، تمرین نکرده است که حق در آن جای بگیرد و شیطان را در خود جای داده، چنانچه حضرت علی علیه السلام فرمودند: «السَّائِكَةُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ آخِرَسٌ» هر کس در گفتن حق سکوت اختیار کند، شیطان گنگی است. البته؛ وقتی حق در قلب انسان جای گرفت، تازه در روش بیان و اظهار حق هم نیازمند حکمت حسینی است تا موضع حکیمانه بگیرد. فهمیدن حق یک مقام است، و درست ارائه دادن حق، مقام‌ها دارد و همه این‌ها در حکمت حسینی به‌خوبی و به طرز فوق‌العاده‌ای نمایان است. إن شاء الله در جلسات آینده در حدی روشن خواهد شد.

### خوشا پاکبازی

حضور یزید در مسند حکومت بر مسلمین، خود منکری آشکار بود و بر هر مسلمانی نهی کردن او واجب بود تا نهی از منکر کرده باشد و حسین علیه السلام اصل کار خود را بر آن گذاشت. اگر مردم کوفه به امام می‌پیوستند در نهی از منکر شرکت کرده بودند، اما مرعوب حیل‌های هراسناک عیدالله شدند و به امام نپیوستند، همچنان که عده‌ای از بزرگان بصره، آن‌قدر درنگ کردند که در نهی از منکر امام نتوانستند شرکت کنند و محروم ماندند. خوشا به حال پاکبازان بی‌درنگ که در همه جبهه‌های دفاع از حق، در صف اول ایستاده‌اند. من و شما هم اگر در کار حق، درنگ کردیم، عقب می‌افتیم.

### امام، تنها در بین ناصحان

راستی چه سخت است که انسان در میان دوستان و اقوام خود غریب باشد و او را نفهمند. امام نگران اسلام است و عبدالله بن جعفر طیار عموزاده حسین علیه السلام و شوهر زینب علیها السلام نگران جان حسین علیه السلام است. حسین علیه السلام می‌خواهد مسلمین و فرهنگ اسلامی در امان باشد و عبدالله جعفر از حاکم مکه برای حسین علیه السلام امان‌نامه می‌گیرد.<sup>۹</sup> ای حسین! چه صبری داشتی

۹ - عمرو بن سعید والی مدینه با پا درمیانی عبدالله جعفر برای حسین علیه السلام امان‌نامه می‌فرستد که اگر دست به کاری نزد،

از یزید اجازه بگیرد که حسین علیه السلام در امان او باشد و دست از پا خطا نکند.

که توانستی به امان نامه حاکم مکه گوش دهی و از خود بیخود نشوی و بر آن نخروشی! نگاه کن امام به کجا نظر می‌کند و عبدالله بن جعفر دلسوز امام، به کجا، امام در این میان چه حالی پیدا می‌کند؟ خدا می‌داند! زمانه را بنگر و عمق حکمت حسینی را، آشنایان را و امان نامه‌شان را، صحابه را و نصایحشان را که: «ای فرزند رسول خدا خود را به کشتن مده»، و دعوت کنندگان را بنگر که دلشان با امام بود و شمشیرهایشان با بنی‌امیه، و امام علیه السلام در چنین شرایطی قرار دارد. آنچه چون آبی زلال در حال تبخیر شدن و فراموش شدن بود، اسلام بود، و حسین علیه السلام در چنین شرایطی باید پاسدار و حافظ محبوب‌ترین هدیه خدا، یعنی اسلام باشد، و نگذارد در چنین زمانه سیاهی، اسلام عزیز فراموش شود. من نمی‌دانم ای فرزند فاطمه چه کردی؟ ولی خوب از عهده برآمدی ای امام معصوم، که امروز اسلامیت ما وامدار توست. پس «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» آری؛ سلام خدا بر همه ائمه، که همه آنها وقتی یزیدی در صحنه باشد حسین‌اند، و خدایا درود تو بر همه این خاندان باد که هر چه داریم از این مجاری فیض تو داریم.<sup>۱۰</sup>

### خالص‌ترین نهضت، پایدارترین حرکت

امام پس از رسیدن خیر شهادت مسلم بن عقیل (رحمة الله عليه) خواستند نهضت خود را از هر انگیزه غیر الهی پاک کنند. امام نگفتند من به طرف کوفه نمی‌روم، بلکه به اصحاب گفتند: شما برگردید. اگر مسئله صرف حاکمیت کوفه بود که بهتر بود این اصحاب هم با امام بیایند. امام در موقعی که از مکه بیرون آمدند فرمودند: «مَنْ كَانَ فِينَا بِإِذِلَّةٍ مُّهْجَتَهُ مُوطَّئًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»<sup>۱۱</sup> (کسی که می‌خواهد خون قلبش را بذل کند، با ما بیاید). تا هر کسی در جبهه حسین علیه السلام می‌ماند، شهادت را تماماً خود انتخاب کند نه این که انگیزه دنیایی او را به این مسیر کشانده باشد، و حال شرم برگشتن داشته باشد، و نه یک تعهد عصبی آغشته به غیرت جاهلی انگیزه این همراهی باشد. چرا که این نهضت باید خالص‌ترین نهضت بماند، چون با

۱۰ - در مورد توجه به مقام امامان معصوم در هستی می‌توانید به کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» از همین مؤلف رجوع

فرمایید.

۱۱ - «لهوف»، ص ۵۳.

ناخالص‌ترین جبهه‌ها که آلوده به ریا و نفاق است روبه‌رو هستند. و خلوص و تقوا، شرط پیروزی بر نفاق و ریا است و جبهه حسین علیه السلام با چنین خلوص و تقوایی تا قیام قیامت عامل پیروزی بر ریا و نفاق شد، زیرا که هر چیز به اندازه‌ای که خلوص در آن حاکم است، خدایی است، و هر چیز خدایی، چون خدا باقی و پایدار است.

اگر می‌خواهید قلبتان با امام متحد شود، باید مطمئن شوید که ناخالص‌ترین جبهه ممکن، جبهه یزید است، و خالص‌ترین جبهه ممکن، جبهه امام حسین علیه السلام است، در این باره روایت داریم که همه ائمه در جبهه حق و دشمنانشان در جبهه باطل هستند، هر راه حقی هست، در جبهه حسین علیه السلام است و فقط با روش حسینی می‌توان با دشمن مقابله کرد. بنده فکر می‌کنم امام خمینی (رحمة الله علیه)؛ بسیار شبیه امام حسین علیه السلام عمل کردند و لذا در هیچ جبهه‌ای شکست نخوردند. به عنوان مثال: در بحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بحث کاپیتولاسیون و...، امام پیروز شدند. این که هنوز نهضت اسلامی ما دشمن برانداز است به جهت حاکمیت روح حسینی در این نهضت است. زندان رفتن و تبعید شدن امام (رحمة الله علیه) را شکست میندازید، چرا که ملاک پیروزی به اندازه عقب‌نشینی دشمن از طمع خود است، نه به اندازه زخم برداشتن بدن ما. ببینید آیا توانستید سنت الهی را حاکم کنید یا نه؟

### امام حسین علیه السلام به دنبال گمشده خودش

از جمله مقامات عرفانی در عرفان، مقام «ان» و مقام «کان» است. امام حسین علیه السلام می‌دانند که در کربلا شهید می‌شوند. اما وقت آن چه موقعی است؟ گاهی کلیات قضیه به صورت اجمال برای امام روشن است، یعنی مقام «کان». و هر چه به حادثه نزدیکتر می‌شوند تطبیق آسمانی حادثه، با وقوع زمینی آن بیشتر می‌شود، و تفصیل آن بر اجمالش غلبه می‌کند، یعنی به مقام «ان» می‌رسند. امام گاهی سؤال می‌کنند و خواب اصحاب را می‌پرسند، چون دنبال گمشده‌ای می‌گردند، یعنی بدین وسیله می‌خواهند جریان را تطبیق دهند. بعد شما می‌بینید از وسط راه

است که امام می‌فرماید: آن گمشده‌ای که به ما خبر داده‌اند در همین مسیر است.<sup>۱۲</sup> امام کاملاً مطلع شدند که هیچ زمینه استقراری در کوفه نمانده است، ولی راه را ادامه دادند، گویا گمشده‌ای را می‌یافتند که در همین مسیر باید به دنبالش بگردند. ولی آن گمشده فقط یک قطعه زمین نبود، یک مقامی بود که باید آن مقام بر اساس درخشندگی‌های امام، در زمینی به نام کربلا و در قطعه‌ای از تاریخ، برای بشر ظاهر شود و امام شدیداً به دنبال آن احوال و کمالاتی بودند که در شرایط تحقق چنین حادثه‌ای آن کمالات از قله وجودشان سرازیر شود.

شما خود پیامبر ﷺ را که در نظر بگیرید، می‌بینید ایشان تلاش می‌کردند دستورات خدا را عمل کنند و تمام شرایط را آماده کنند تا از طریق قلب مبارک ایشان یک دین برای بشر بیاید و دین اسلام از این طریق محقق شود، چراکه اسلام یک حادثه نیست، بلکه یک حقیقت است. پیامبر اسلام ﷺ شرایط ظهور آن حقیقت بودند و سعی کردند بهترین شرایط ظهور باشند.

اگر حرکات اباعبدالله ﷺ را به دقت بنگرید متوجه می‌شوید که حضرت در واقع دارند یک بُعد از دین را پایه‌ریزی می‌کنند. «حُسَيْنٌ مَتَّى وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»<sup>۱۳</sup> که پیامبر ﷺ فرمودند. یعنی پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «من و حسین می‌توانیم جمعاً یک دین را کامل کنیم.» شریعت از آن پیامبر ﷺ است و جلوه کامل ملکوتی در آن حالت خاص را اباعبدالله ﷺ ظاهر می‌کنند. در روایت هم داریم که دین در زمینه شهادت حضرت امام حسین ﷺ یک نمود خاص پیدا می‌کند و شیعیان امام حسین ﷺ هستند که به مکه فخر می‌فروشند.<sup>۱۴</sup> بدون مکه کسی کربلایی نمی‌شود ولی بعد از مکه می‌توان با کربلا اوج گرفت. مثل امام و نبی. درست است که مقام امام بالاتر از مقام نبی است ولی پیامبر اکرم ﷺ هم نبی‌اند و هم امام. یا مثل حضرت ابراهیم ﷺ که اول پیامبراند و بعد به مقام امامت می‌رسند و خداوند به حضرت ابراهیم ﷺ در

۱۲ - «سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا»، محمدصادق نجمی، ص ۱۱۴: امام ﷺ پس از خوابی که در منزل بطن عقبه دیدند خطاب به یاران فرمودند: «ما آرانی إلاّ مقتولاً فإنی رأیتُ فی المنامِ کلاباً تُنْهَسُنِیْ وَ اشدُّها عَلَیَّ کَلْبُ اَبَقَع» یعنی؛ من درباره خودم هیچ پیش‌بینی نمی‌کنم جز این که به قتل خواهم رسید، زیرا در عالم رؤیا دیدم که سگ‌های چندی به من حمله نمودند و بدترین و شدیدترین آنها سگی بود سیاه و سفید (ارشاد مفید ص ۲۲۳).

۱۳ - «بحارالانوار»، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

۱۴ - کامل الزیارات.



وقتی که پیامبر هستند، پس از گذراندن آن امتحان‌های سخت می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» یعنی؛ من تو را برای مردم امام قرار دادم. در هر صورت مقامی که کربلا در آن واقع شده است به جهت تلاشی است که امام برای نشان دادن و محقق کردن آن مقام انجام دادند. لذا باید جبهه‌ای از خالص‌ترین انسان‌ها با سالم‌ترین انگیزه‌ها و با رهبری کسی که عالی‌ترین انسان آن عصر است تشکیل شود. امام مأمورند همه گوهرهای نهران امامت را در صحنه عمل بنمایانند، و لذا امام این همه زحمت می‌کشد تا آنچه حقیقت امامت است در این شرایط ظاهر شود و تا انگیزه حقی برای دشمن نماند و حجت بر او تمام شود، و هیچ انگیزه باطلی هم در جبهه امام نماند و همه مطهر باشند.

### دشمن باید انگیزه حقی نداشته باشد

امام علیه السلام تلاش می‌کند تا دشمن در متن هستی و در تمام تاریخ، هیچ انگیزه و دست‌آویز حقی نداشته باشد. اگر این چنین شد، آن وقت نهضت حسین علیه السلام، مطلق صحت و خلوص می‌شود. و امام علیه السلام در مقابل حُرّ که با یک لشکر خسته و تشنه به تعداد هزار نفر راه را بر امام می‌بندد، چه مسالمت‌آمیز روی می‌نمایاند. در حالی که پیروزی بر چنین لشکر خسته‌ای چنان‌که زهیر بن قین پیشنهاد کرد، کار چندان مشکلی نبود، ولی به دستور امام به اسب‌های لشکر حرّ آب دادند، و از افرادشان با آب و غذا پذیرایی کردند. اگر امام حسین علیه السلام حرّ را کشته بودند، حالا کوفیان به انگیزه گرفتن انتقام خون حرّ با امام جنگ می‌کردند، آن وقت دیگر نهضت کربلا با آن همه عظمت به پا نمی‌شد. لذا تمام تلاش امام این است که هیچ دست‌آویز حقی برای دشمن باقی نماند. حکمت حسینی بسیار مشکل است. حسین بن علی علیه السلام یک شورآفرین حکیم است، و حکیمی است که تمام حکمت خدا در مقام ظهور، در مظهر حسینی جمع شده است.

گاهی برای ما این سؤال ایجاد می‌شود که چرا امام، هم خودشان این همه به لشکریان عمر سعد نصیحت می‌کنند و هم بعضی از یاران خود مثل زُهِیر و بُریر را برای نصیحت آنها می‌فرستند. این نصیحت‌ها چه نتیجه‌ای دارد؟ این نصایح باعث می‌شود که این جبهه در نیت و

عمل، خلوص محض، و جبههٔ مقابل، خباثت محض شود، تا دین حسین علیه السلام آن طور که خدا می‌پسندد ایجاد شود. عمّان سامانی (رحمة الله علیه) چه زیبا می‌گوید:

هست از هر مذهبی آگاهیم      الله الله من حسین اللهم  
بنده کس نیستم تا زنده‌ام      او خدای من، من اورا بنده‌ام  
نی شناسای نبی‌ام، نی ولی      من حسینی می‌شناسم بن علی  
یعنی کربلا، یک دین و آیین است و نه یک حادثه.

### کربلا، تجسم زندگی آرمانی

نظر به کربلا برای شیعه، نظر به سرزمینی نیست که مزار حسین علیه السلام را در بر دارد. مگر نه این که زندگی یعنی تلاش و تحرک برای تقرب به خدا؟ و مگر نه این که کربلا سرزمین ظهور حق است در مقابل باطل؟ و مگر نه این که زندگی صحیح با مردم، یعنی تحقق عدالت در رابطه با مردم؟ و مگر نه این که کربلا سرزمین نبرد عدالت با ستم است؟! پس نظر به کربلا نظر به آمال و آرزوهایی است که انسان ایمانی برای آن زندگی می‌کند و برای آن جان می‌دهد.

پدران ما قهرمان حکمت بودند، چون که با عشق به کربلا، به عنوان یک آرمان مطلق، زنده بودند، و با عشق به کربلا می‌مردند. یعنی با عشق به اوج آرمانی حیات صحیح انسانی، زنده بودند، و با عشق به اوج حیات صحیح انسانی یعنی عشق به همه کربلا، می‌مُردند. هوشیارترین انسان‌ها مسلم انسان‌هایی هستند که به ظهور رسیدن همه آرمان‌های خود را در کربلا می‌یابند. یعنی ماندن در جبههٔ حق در همه زندگی، و مردن در دفاع از حق با تمام وجود. خوشا به حال آنها که کربلا را تمام آرمان خود قرار دادند.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَّتْ لِي قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ  
أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَّلُوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ علیه السلام.<sup>۱۵</sup>  
چقدر خوب زندگی را شناختند و چقدر خوب به انتها رساندند.

۱۵ - برای شرح این فراز از زیارت، به کتاب «زیارت عاشورا، اتحاد روحانی با امام حسین علیه السلام» از همین مؤلف مراجعه فرمایید.

پروردگارا! به ظرافت و حکمتی که به حسین علیه السلام لطف کردی قسم؛ و به حقیقت حسینی که مجلای کامل حکمت تو شد، معرفت و محبت خاندان پیامبر (صلوات الله علیهم) را در قلب ما شعله‌ور بگردان، و ما را با آنها هم‌سرنوشت ساز.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



## جلسه هفتم

### کربلا، خالص‌ترین و پایدارترین جبهه حق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام بر حسین علیه السلام و روح‌های پاکی که در آستانه مقام آن حضرت فرود آمدند و سر بر آن آستان ساییدند و ما با اعلام وفاداری - از طریق سلامی که می‌دهیم - خود را زنده نگه می‌داریم و این وفاداری نسبت به ایجاد کنندگان کربلا، تا آخر، غذای جان ما خواهد بود. لذاست که از خداوند عاجزانه تقاضا می‌کنیم «لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ»؛ خداوند این ارتباط ما با شما را همواره مستدام بدارد، تا دینداری ما مستدام باشد.

### شور حسینی عامل مقابله با ظلمت آخرالزمان

آنچه در این جلسه لازم است به آن توجه شود این که دین یک ظهوری دارد و در هر عرصه از تاریخ چهره‌ای از خود را می‌نمایاند و چون اسلام دین آخرالزمان است ظلمت

آخرالزمانی که سخت‌ترین ظلمت است، به این دین حمله می‌کند و برای این که این دینی که حیات انسان‌ها در آخرالزمان است نیز بتواند انسان‌ها را به معنویت و محتوای نهایی برساند و این معنویت و محتوا نیز همواره برای دینداران بماند - پس از تحقّق اصل دین - شور حسینی نیاز است. این جاست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حُسَيْنٌ مِثِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» یعنی این دو وجود مقدّس، از هم جدا نیستند. نبوّت محمدی صلی الله علیه و آله و حکمت حسینی علیه السلام، دینداری را پر شور و شعف و پایدار می‌کنند. به همین جهت در جلسات قبل گذشت که حضرت اباعبدالله علیه السلام تمام تلاش خود را کردند تا مأموریتی را که به عهده‌شان بود، خوب انجام دهند. یعنی هنر، آن است که در زمان ظلمت طاغوت، راه دینداری را برای خود، و راه پیروزی دین را در مقابل حيله دشمن بنمایاند و حضرت اباعبدالله علیه السلام چنین هنری داشتند و دین آخرالزمان بدون شور حسینی در مقابل ظلمت آخرالزمان تاب و تحمل پایداری ندارد.

این روشن است که هیچ‌وقت انسان نباید در راه دینداری در یک زمان و مرحله متوقف شود و فکر کند دینداری بس است، اما این که چگونه در زمان‌ها و مراحل مختلف باید دین‌داری کرد مسئله بسیار مهمی است.

### دین؛ معنی انسان

شما اگر به روان انسان‌های این نسل با دقت نگاه کنید - به‌خصوص در ۵۰۰ ساله اخیر - می‌بینید همیشه این سؤال مطرح بوده که آیا دین را بپذیریم یا نپذیریم؟ و اگر دین را بپذیریم، چقدر از آن را بپذیریم؟ و اگر بناست همه دین پذیرفته شود، چگونه همه آن را بپذیریم؟ علت این سؤال‌ها افکاری است که در مقابل این نسل به صحنه آمده و می‌گوید دوره دینداری گذشته است. این جمله فقط یک جمله عادی و سطحی نیست، بلکه فرهنگی است که همه جوانب روحی این نسل را اشغال کرده است. اگر بسیاری از سؤال‌ها و حرکات و افکار را ریشه‌یابی کنید، می‌بینید بشریتی به‌وجود آمده که می‌خواهد دیندار شود، ولی در دینداری مسئله‌دار شده است. این جاست که راه مقابله با طاغوت در زمان حاضر به گونه‌ای است که انسان، هم باید بتواند به خود ترس راه ندهد، هم دینداری را طوری بشناسد، که آن را معنی خود بداند. یعنی متوجّه باشد؛ اگر از دین دست برداشت از ماندن با معنی، دست برداشته و اصل ماندن خود را

بی‌معنی کرده است. چرا که قرن، قرن تهدید معنای انسانیت است، زندگی مادی انسان مورد تهدید نیست، رفاه او مورد تهدید نیست، بلکه محتوا و معنی او در تهدید است.

حال ببینید چرا امام حسین علیه السلام با آن حساسیت تلاش دارند یک صحنه‌ای با خلوص محض - به وسعت همه خلوص - در کربلا بیارایند. اگر در این صحنه ذره‌ای عدم خلوص راه داشت، کربلا واقع نمی‌شد. خودتان می‌دانید که در بحرانی‌ترین شرایط خطر، یاران حضرت در ایثار خون خود از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. البته؛ در جلسه اول عرض کردیم که نمی‌خواهیم حوادث کربلا را در این سلسله بحث‌ها نقل کنیم. فرض ما این است که شما وقایع کربلا را خوب می‌دانید، و حالا می‌خواهیم به مدد خود حضرت اباعبدالله علیه السلام حادثه کربلا را بیشتر بفهمیم.

### کربلا؛ نه ترس، نه بی‌باکی

مسلم است که کربلا نه تنها خالص‌ترین جبهه تاریخ، بلکه خلوص محض است. هیچ جبهه‌ای از نظر خلوص نه در صحنه جنگ بدر، نه در جنگ احد، نه در طول تاریخ، به خلوص جبهه عاشورا نمی‌رسد و روایات ما نیز بر این مطلب تأکید دارد. تمام احتیاط‌های اباعبدالله علیه السلام برای آن بود که صحنه‌ای به وسعت تاریخ و به عمق انسانیت برای همه انسان‌ها بنا کنند تا هر کس به اندازه همت خود از آن بهره بگیرد، و هر انسانی وقتی به کربلا نظر می‌کند، بی‌بهره نباشد، و هر کس مطلوب و گمشده حقیقی خود را در آن‌جا بیابد.

وقتی دقت کنید می‌بینید در آن صحنه نه آن‌چنان بی‌احتیاطی به معنای بی‌باکی است و نه ترس به معنای تغییر مواضع؛ اگر کربلا را تلاش و مبارزه یک عدّه آدم نترس جسور و بی‌باک که از هیچ چیز نمی‌ترسند و دشمن‌شان را لجن‌مال می‌کنند و هیچ احتیاط و قیدی هم ندارند، معنا کردید، این کربلا نیست. اگر کربلا را کار یک عدّه آدم‌هایی که نگران عطش و اسارت بچه‌هایشان - که نگران خطر برای خودشان - هستند معنی کردید این هم کربلا نیست، پس کربلا کدام است؟ کربلا نه ترس است و نه بی‌باکی و فهمیدن چنین کربلایی بسیار سخت و دشوار است.

وقتی حضرت امام حسین علیه السلام با حُرّ و لشکرش روبه‌رو شدند، زهیر به حضرت عرض کرد: «آنها تشنه و گرسنه و خسته‌اند، اجازه دهید همین حالا با آنها درگیر شویم و آنها را بکشیم.» حضرت به جای چنین کاری آب و غذایشان هم دادند. بعد خطاب به حُرّ فرمودند: «مرا مردم کوفه خواسته‌اند، آمده‌ام تا به کمک آنها جلوی بدعت‌ها را بگیریم.» حُرّ می‌گوید: «من مأموریت دارم که شما را این‌جا نگه دارم.» حضرت می‌فرمایند: «اگر می‌خواهید، من برمی‌گردم.» حال سؤال این‌جاست که معنای این برگشتن چیست؟ آیا حضرت می‌خواهند بفرمایند از تمام حرف و مقصدم برمی‌گردم؟ یا این یک نوع برگشتن خاص است؟ کسی که فرهنگ نهضت کربلا را بشناسد معنای این برگشتن و این جملات را درست می‌فهمد.

### چرا برگشت؟

امام به حُرّ فرمودند: «این مردم مرا به سرزمین خود خوانده‌اند تا با یاری آنها، بدعت‌هایی را که در دین خدا پدید آمده است بزداایم، این هم نامه‌های آنهاست، حالا اگر پشیمانند برمی‌گردم. راستی امام به کجا برمی‌گشتند؟ آیا از شعار «أَتَمَّا حَرَجْتُ لَطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ می‌خواهم انحرافاتی که در دین جدّم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پدید آمده را اصلاح کنم»، منصرف شده بودند و از امر به معروف و نهی از منکر می‌پس کشیدند؟ یا این‌ها با حُرّ، شهادت را پیش بینی کردند و درصدد رهایی از مهلکه شهید شدن بودند؟ در حالی که این جملات مربوط به قبل از دعوت کوفه و کوفیان بود - یا این‌ها که با حُرّ و زهیر روبه‌رو شدند با حُرّ، شهادت را پیش بینی کردند و درصدد رهایی از مهلکه شهید شدن بودند؟ در حالی که قبیل از شهادت مسلم بن عقیل، درست آن وقتی که مسلم نامه نوشت که هجده هزار نیروی رزمنده با او بیعت کرده‌اند، یعنی حضرت قبل از خروج از مکه فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِينَا بِأَذِلَّةٍ مُهْجَتَهُ مُوْطِئًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَائِي رَاحِلٌ مُضْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» ای مردم هرکس که در راه ما آماده بذل خون خود است و می‌تواند از خون خود بگذرد و مهبای لقا خداوند است، با ما بیاید که ما فردا عازم رفتن هستیم.

پس راستی امام حسین علیه السلام در مقابل حُرّ می‌خواستند به کجا برگردند؟ آیا پیشنهاد امام به حُرّ پیشنهادی نبود تا انگیزه دفاع از کوفه و کوفیان در مقابل امام حسین علیه السلام بهانه‌ای برای دشمن نشود و دشمن حتی به خیال خام خود با انگیزه‌ای به ظاهر حق، جنگ با حسین علیه السلام را



حق خود نپندارد؟ امام می‌خواهند انگیزه واقعاً حقی، برای دشمن نماند و گرنه، نه جبهه دشمن، باطلِ باطل خواهد بود، و نه جبهه امام، حقّ حق. پس همه تلاش حضرت برای این است که حجّت را بر دشمن تمام کنند، یعنی حقی برای دشمن نماند. و گرنه امام حسین علیه السلام به‌عنوان یک عصیان‌گری که می‌خواهد به کوفه حمله کند معرفی می‌شد، و تبلیغات دستگاه یزید در ظاهر این‌طور مطرح می‌کرد که کوفیان آمده‌اند از خود دفاع کنند، و عملاً امام شخصیتی معرفی می‌شود که می‌خواهد کوفه را به هم بریزد. امام می‌فرمایند: خود کوفیان از من دعوت کردند، اگر نمی‌خواهند من برمی‌گردم.<sup>۱</sup>

### باید هیچ عصبیتی تحریک نشود

بالآخره امام به کجا می‌خواستند برگردند؟ از شهادت که هراسی نداشتند، از هیچ یک از مواضعشان هم دست برنداشتند، نه از موضع اصلاح امت جدّشان، نه از امر به معروف و نهی از منکر. بلکه حکمت حسینی چنان است که هیچ عصبیتی تحریک نشود، و هیچ انگیزه‌ای برای دشمن باقی نماند مگر خیانت و بی‌ایمانی. آن‌وقت فاصله جبهه حق از باطل خوب روشن می‌شود.

جبهه‌ای که می‌خواهد تاریخ را تغذیه کند باید به اندازه همه بشریت، حق باشد و جبهه‌ای که مقابل آن است باید به اندازه همه خیانت‌های ورَم کرده نفس اماره، باطل باشد. آن کس که می‌خواهد جبهه حقی به وسعت تاریخ بگشاید تا همیشه همه انسان‌ها بتوانند با شرکت در آن جبهه و به کمک آن جبهه، با دشمن خود روبه‌رو شوند، می‌داند که در این جبهه باید هیچ بهانه‌ای برای دشمن نماند تا آن بهانه را دست‌آویزی برای حقانیت راهش کند، که در آن صورت به همان اندازه، جبهه حق از حقیقت کاهش یافته است، و دیگر آن جبهه، جبهه حسین علیه السلام نیست، و آن رویارویی مطابق حکمت حسینی نخواهد بود. چراکه نهضت حسینی، جنگ بین حقّ محض و باطل محض است و در چنین جبهه‌ای است که دشمن هیچ انگیزه حقی برایش نمانده و در باطل محض است. و رویارویی با باطل محض در هر مکان و

هر زمانی متصل به جبهه حسین علیه السلام است و حظی چون حظّ حسین علیه السلام را نصیب رزمنده آن می کند.

شما تا وارد جبهه حسینی نشوید، اصلاً نمی توانید با دشمن باطل مبارزه کنید و به جای مبارزه با دشمن، با دوست می جنگید. تمام بزرگی هایی که نصیب اباعبدالله علیه السلام شد، به جهت دقت حکمت حسینی است که جبهه ای به وجود آورد که حق محض بود. هر قدمی و هر حرکتی که در جبهه حسین علیه السلام می بینید، برای تغذیه کردن همه بشریت در همه جبهه های حق شکل گرفته و اگر کسی در این جبهه وارد شد، همیشه بر دشمن پیروز است.

## هدایت گمراهان

همه زیبایی را باید در شفقت برای هدایت گمراهان پیدا کرد که سراسر نهضت حسین علیه السلام زدودن گمراهی ها و نجات گمراهان است. خطبه های صبح عاشورا سندی است پرپیام در این راستا. حضرت چندین مرتبه خودشان و بعضی از یارانشان در صبح عاشورا صحبت می کنند، چراکه حضرت آمده است تا زشتی تخم گمراهی را بنمایاند و آن را بخشکاند. رسالت امام بیدار کردن وجدان های خفته همه انسان هایی است که فعلاً در سپاه عمر سعد جمع شده اند، در حالی که امام نه از مرگ می ترسد و نه زمان، زمانی است که دیگر رهایی از مرگ ممکن باشد. ولی امام می خواهد اگر شده حتی یک نفر را هم که هست از بین شعله های فتنه و گمراهی، نجات دهد تا معنی هدایت گری، در سنت ایمانی پایدار بماند، چون شعور حسینی، سیر سنت هدایت الهی است در کلّ حیات بشری؛ قصه، قصه هدایت یکی دو نفر نیست که در جبهه عمر سعد است، بلکه قصه، قصه سنت هدایت حسینی است، و حکمت حسینی یعنی همین؛ اصل هدایت گری، از ظلمت به سوی نور مطرح است. اصلاً برآوردها و محاسبه های معنوی به تعدادها نیست، به تحقیق سنت هاست.

امام در صبح عاشورا می فرماید:

«مردم شتاب مکنید! سخن مرا بشنوید! من خیر شما را می خواهم! من می خواهم بگویم برای چه به سرزمین شما آمده ام! اگر سخن مرا شنیدید و انصاف دادید و دیدید من درست می گویم، این جنگ که هر لحظه ممکن است درگیرد، از میان برخواهد خواست. اگر به سخن من گوش ندهید، اگر به راه انصاف نروید زیان آن دامنگیرتان خواهد شد. مردم

می‌دانید من کیستم؟ می‌دانید پدر من کیست؟ آیا کشتن من بر شما رواست؟ آیا رواست حرمت مرا در هم شکنید؟ مگر من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ مگر پدر من وصی پیامبر و پسر عموی او و از نخستین مسلمانان نیستم؟ آیا این حدیث را شنیده‌اید که پیامبر درباره من و برادرم فرمود: این دو فرزند من، دو سید جوانان اهل بهشت اند؟... «هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي؟!»، «آیا کشتن من، برای شما حلال خواهد بود؟!» به چه مجوز شرعی می‌خواهید خون مرا بریزید؟<sup>۲</sup>

دقت کنید؛ چگونه زلال‌ترین و خالص‌ترین جبهه دینداری در کربلا به نمایش آمد، تا هر کس، هر وقت خواست دینداری کند، به کربلا بنگرد و نیز هر وقت، هر کس خواست در مقابل جبهه باطلی بایستد، به حکمت حسینی اقتدا کند، تا دینداری کرده باشد.

نمی‌دانم این جملات را شعر و شاعری و بروز احساسات می‌دانید؟ یا قبول دارید که کار انجام شده، فوق‌گفتار است و باید سعی شود نهایت استفاده را از الفاظ کرد تا بلکه پرتوی ضعیف از آن کار بزرگ تبیین گردد. اگر به هر وسیله‌ای سینه و جان شما به اباعبدالله وصل شود، همه زندگی‌تان حسینی می‌شود، نه این که بحث فقط در حد جنگ با یزید باشد. این خطایی است که اجازه نمی‌دهد ذهن‌ها آزاد شود. حرف ما از اول تا حالا اصلاً حرف جنگ با یزید نیست، جنگ با یزید یک نمود جزئی از یک دینداری کلی است. برداشت ما از کربلا نباید محدود به جنگ با یزید باشد. بلکه ما تمام دینداری در عصر ظلمات طاغوتی آخرالزمان را به روش حسینی ممکن می‌دانیم. اصلاً با نگاه حسینی در هر عصر ظلمانی، می‌توان زندگی نورانی و پرشور توحیدی داشت، چه به شهادت ختم شود و چه ختم نشود.

## پیوستگی پایدار

شیفتگی شیعیان به کربلا از اولین روزهای شهادت امامشان، نشانه آن است که شیعه هیچ نقصی در این نهضت ندیده، چرا که اخلاق شیعه این‌گونه است که اگر کسی ذره‌ای اشکال داشت، به همان اندازه با او ناسازگاری دارد، همین مسئله را هم شیعه از امام حسین علیه السلام آموخته است. یعنی شیعه تمام وجود خود را در اختیار کسی که ذره‌ای نقص در شخصیت

۲ - «انساب الاشراف»، خطبه امام در ظهر عاشورا، ج ۳، ص ۱۸۸.

او وجود داشته باشد، فرار نمی‌دهد. شیعه می‌گوید: رهبر باید معصوم باشد. اهل سنت می‌گویند: فقط عدالت برای رهبر کافی است. شیعه کار را برای خود سخت کرده چون می‌خواهد زلال بماند و حکومت سیاسی و زندگی زمینی برایش اصل نیست. شیعه می‌خواهد به امیرالمؤمنین علیه السلام وصل شود تا از ولایت عالیّه عالم قدس محروم نماند، و به همین جهت در مقابل خلیفه منصوب سقیفه کوتاه نیامد و خلفاء را نپذیرفت - شیعه بودن، چیز ارزانی نیست - پس در واقع شیعه تمام حقیقت را که اتصال به آن، حیات اسلامی‌اش را زنده نگه می‌دارد، در حرکت امام حسین علیه السلام یافته و این بی‌نقصی و اتصال به حیات اسلامی در نهضت حسینی است که باید در حادثه کربلا، پایه و اساس هر تحلیلی قرار گیرد و هر خبری و روایتی باید در چنین حوزه‌ای معنی خود را پیدا کند و گرنه نسبت به کربلا به بیراهه رفته‌ایم.

یعنی؛ شیعه متوجه است امام معصوم صحنه‌ای بی‌نقص به وجود آورده و لذا با همین دید به کربلا می‌نگرد و با همین اعتقاد از چشمه زلال آن حقیقت می‌نوشد و جان می‌گیرد، و در حقیقت کربلا چون و چرا ندارد، بلکه با خود چون و چرا دارد که چرا تماماً کربلایی نمی‌شود؟

### صحنه‌ای فوق زمان و مکان

سال‌ها پس از واقعه کربلا، از مردی که در سپاه عمر سعد بود، پرسیدند: «این چه ننگی بود که بر خود خریدید؟ چرا پسر پیغمبر و یاران او را آن چنان ناجوانمردانه به خاک و خون کشیدید؟» او در جواب گفته بود: «گروهی رو در روی ما ایستادند که دست‌ها بر قبضه شمشیر و گام‌های استوار داشتند، نه امان می‌پذیرفتند، نه فریفته مال می‌گشتند». یعنی دشمن هم می‌دانست صحنه پردازان کربلا در یک جبهه معمولی وارد نشده‌اند که بر اساس انگیزه زمانه بجنگند، بلکه فوق زمان و زمانه می‌جنگیدند، مثل اسلام، که فوق رسم روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله بود. به همین دلیل حرّ و چند نفری که در شب و روز عاشورا به امام پیوستند، معنی جبهه حسین علیه السلام را خوب فهمیدند و خواستند از این جبهه محروم نمانند.

به این نکته خیلی دقت کنید: عده‌ای از همراهان امام در بین راه رفتند، ولی عده خاصی در شب عاشورا ماندند و همه این‌هایی که در شب عاشورا با امام ماندند، می‌دانستند که فردا شهید

می‌شوند، امام به این‌ها هم اصرار کردند که بروید. حتی نافع بن هلال می‌گوید: «شب عاشورا امام دست مرا گرفتند و دره‌ای را به من نشان دادند و فرمودند: از این دره برو و خود را نجات بده و زن و فرزند من را هم با خود ببر».<sup>۳</sup> اگر همین یک کلمه در تاریخ بود، ما می‌گفتیم که شاید این‌ها باید می‌رفتند؛ منتهی امام قبل از واقعه کربلا می‌فرمایند: «می‌بینم که گرگ‌ها بدن‌هایمان را در صحرا تکه‌تکه می‌کنند».<sup>۴</sup> کربلا هم مثل قرآن است که صرفاً با خواندن آیه‌ای نمی‌توان مقام جامعیت آن را فهمید.

### بصیرت اصحاب حسین علیه السلام

این نکته برای بنده خیلی ارزشمند است که چرا در شب و روز عاشورا عده‌ای از سپاه عمر سعد به امام حسین علیه السلام می‌پیوندند؟ این جریان خیلی عجیب است. چرا که این‌ها می‌دانستند شمر آمده است با این پیام که: ای عمر سعد! به دستور عبیدالله باید کار این‌ها را یک‌سره کنی و تنها راه هم کشتن این‌هاست، چرا که تسلیم بیعت نمی‌شوند؛ یعنی همه لشکر عمر سعد مطلع‌اند که شمر دستور کشتن حسین علیه السلام را آورده است. حالا در چنین شرایطی این عده اندک می‌آیند و جبهه امام حسین علیه السلام را انتخاب می‌کنند. این‌ها می‌توانستند صد هزار دلیل برای نیامدن به جبهه حسین علیه السلام داشته باشند. مثلاً این که بعداً مبارزه می‌کنیم، کارهای چریکی می‌کنیم، عمر سعد و عبیدالله را می‌کشیم، و حالا که فرداً حتماً کشته شدن در کار است چرا برویم کشته شویم، می‌مانیم و بعداً با این‌ها مبارزه می‌کنیم، و هزاران دلیل دیگر. ولی چرا این‌ها این دلایل را کنار گذاشتند و جبهه امام حسین علیه السلام را انتخاب کردند؟ این از عجیب‌ترین نکاتی است که جبهه حسین علیه السلام در فرهنگ بشری ایجاد کرده است. در واقع این‌ها معنی جبهه حسین علیه السلام را فهمیدند و خواستند از این جبهه محروم نمانند، و گرنه برای هیچ‌کس اگر روشن نبود، برای آن چند نفر به خوبی روشن بود که حضور در جبهه حسین علیه السلام کشته‌شدنی است حتمی. چرا که دیدند، نه امانی پذیرفته شد، و نه میانجیگری حاصل گشت، و عصر تاسوعا هم شمر آمد که یا عمر سعد کار را تمام کند و یا خودش کار را به انتها برساند. ولی این را هم

۳ - «مجالس افآخره»، شرف‌الدین، ص ۹۲.

۴ - کامل الزیارات.

فهمیدند که کشته شدن در جبهه حسین علیه السلام یک کشته شدن معمولی نیست و نباید از چنین کشته شدن بزرگی که همه زندگی را به معنی می‌رساند محروم گشت. عرض ما همین است که این‌ها از کربلا چه فهمیدند که نخواستند نمیرند؟ آنها مثل بقیه یاران امام حسین علیه السلام فهمیدند معنی کربلا یعنی چه؟ و به یاران حسین علیه السلام پیوستند. و هر کس کربلا را بفهمد در زمره یاران حسین علیه السلام قرار خواهد گرفت. مهم فهمیدن حکمت حسینی است که شاید از فهمیدن سایر ابعاد اسلام مشکل‌تر باشد.

در زیارت عاشورا شما نه تنها به خود حضرت اباعبدالله علیه السلام سلام می‌دهید، بلکه به اصحاب امام حسین علیه السلام هم سلام می‌دهید در حالی که این زیارت عاشورا را ائمه هم می‌خواندند، یعنی آنها هم به اصحاب امام سلام می‌دادند. این نشانه عظمت اصحاب حضرت است و این که این اصحاب، مرگ حسینی را شناختند که چه نوع مرگی است. «الَّذِينَ بَدَلُوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ» یعنی این‌ها کنار اباعبدالله علیه السلام خونشان را بذل کردند. ما امام خمینی (رحمة الله عليه) را نمایش فهم جبهه حسینی می‌دیدیم. امام (رحمة الله عليه) را خوب ببینید از خودتان بیهوده تفسیر نکنید، آن‌جا که کوتاه می‌آمدند، آن‌جا که کوتاه نمی‌آمدند، آن‌جا که محبت می‌کردند، آن‌جا که خشم نشان می‌دادند، همه نشان دهنده این است که امام (رحمة الله عليه) یک جبهه حسینی تشکیل دادند چون به حسین علیه السلام اقتداء کرده بودند و لذا می‌بینید که شکست‌ناپذیر شدند. و باور کنید اگر حرکتهای امام خمینی (رحمة الله عليه) را بررسی کنید می‌بینید در جبهه امام (رحمة الله عليه) اصلاً شکست نبوده و نیست و شهیدان انقلاب اسلامی هم مسلم جایگاهی بس رفیع خواهد داشت چون فهمیدند شهیدشدن برای این انقلاب، یک نوع مردن خاصی است هماهنگ مردن اصحاب حسین علیه السلام.

### عبرتی عظیم

در نهضت عاشورا فرماندهان هر دو جبهه برای ما پیام‌ها دارند. یک طرف فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، فرزند پیامبری که دین اسلام را برای مردم آورد و حالا آمده تا دین جدش را احیاء کند، و آن طرف هم فرزند «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ» است، سعد آن جنگاور دلاوری که به ظاهر به زهد مشهور بود. ولی هنوز نیم‌قرن نگذشته است که پسر او آمده تا

ریشه فرزندان پیامبر را قلع و قمع کند. یعنی در طی نیم قرن سطح اجتماع به آن حد از درجه سقوط می‌رسد که چنین کارهایی دیگر زشت نیست - و می‌توان حتی حسین علیه السلام را کشت - یعنی جامعه آن چنان در این ملت مشغول خود بوده و از تربیت معنوی فاصله گرفته که نسل جدید، درست در جهت مخالف نسل گذشته قدم برمی‌دارد و تصمیم می‌گیرد. و این نیز نکته‌ای است پر عبرت که پسر یکی از صحابه پیامبر، امام معصومی را که فرزند پیامبر است می‌کشد. راستی در آینده انقلاب ما باید منتظر چه چیز باشیم؟ آیا نمی‌شود به کمک حسین علیه السلام آینده‌ای بهتر از این که ما را تهدید می‌کند، برای خود رقم بزنیم؟

به این نکته بیشتر توجه کنید و گرنه شیطان فریبتان می‌دهد و می‌گوید: اگر همه افراد جامعه بد شدند دیگر کاری نمی‌توان کرد و اگر همه با آخرین سرعت به طرف بدی رفتند، شما نباید عقب بیفتید. حرف ما این است که اگر معنویت لگدمال شد، آیا ۷۲ نفر نمی‌خواهیم که جبهه حسین علیه السلام را راه بیندازند؟ چرا ما از این افراد نباشیم؟ در این فتنه‌ها کسانی نجات پیدا کردند که روح حسینی داشتند و گرنه همه رفتند. چگونه؟ یا مثل مکی‌ها رفتند، یا مثل مردم مدینه، یا مثل کوفی‌ها، یا مثل بصری‌ها. خدای ناکرده اگر عده‌ای به بهانه توسعه و تجلّد مردم را مشغول دنیا و مادیات کردند، آیا ما دیگر می‌توانیم کاری بکنیم؟ یا مثل حسین علیه السلام باید دائماً با اعتراض و امر به معروف و با تحلیل و نقد، نگذاریم خط امام و شعارهای انقلاب به فراموشی سپرده شود. اگر خداوند خواست دنیا طلبان را تنبیه بکند آیا ما باید با آنها هماهنگ شویم؟ در جبهه حسین علیه السلام بودن؛ یعنی همیشه از چنگال معاویه سیاه‌روی رومی، آزاد زندگی کردن. اگر همیشه در جبهه حسین علیه السلام بودید امیدوار باشید که پیروزید. ولی پیروزی را بفهمید چون امام حسین علیه السلام بهتر از همه می‌فهمید پیروزی یعنی چه، و از همه بیشتر می‌خواست که نفع نشود. و آنهایی که پیروزی را نفهمیدند در زیر نیرنگ یزید و معاویه نفع شدند، چون به جای این که مرگ را در شکست فرهنگ‌ها ببینند، در کشته شدن تن‌ها دیدند.

### پیروز، ولی شکست خورده!

کربلا، فرهنگی است که شکست را در قلب و روان فرماندهان ظالم و به ظاهر فاتح جاری می‌سازد و وجدان‌های خفته را بیدار می‌کند و سستی را در دست و زبان سرمستان دیروز جاری می‌کند. این‌ها دیگر دستشان به هیچ کاری نمی‌رود، چون دلشان از همه چیز

سرخورده است، دیگر نه خودشان، خود را می‌پذیرند و نه همسر و فرزندان‌شان آنها را می‌پذیرند. در حالی که زندگی با بزرگواری، شهادت با بزرگواری و اسارت با بزرگواری، معنی کربلاست؛ دشمن چنین فرهنگی حتماً زبون است و از خود شکست خورده، چه رسد به شکست در مقابل دیگران، فقط باید فهمید پیروزی یعنی چه، و شکست یعنی چه، تا قبل از هر کاری، پیروزی خود را و شکست دشمن را بشناسیم.

تاریخ گواه است که خود یزید گفت: «خدا عیب‌الله را بکشد، من نمی‌خواستم حسین را بکشم!» در جای دیگر می‌گوید: «حاضر بودم یکی از فرزندان من کشته شود، ولی حسین کشته نشود».

شما از این جملات چه می‌فهمید؟ اصلاً جنس نهضت حسین علیه السلام این است که قاتل را در خود می‌شکند، مهم نیست که یزید در گفتن این کلمات دروغ می‌گوید، مهم این است که با گفتن این جملات به خود پشت کرده است.

### اسارت و هیبت!

اسیران کربلا، مانند شهدای کربلا، اسیران عادی نبودند که پس از رویارویی با مرگ عزیزانشان، گوشه خلوت را بگزینند و مرعوب چنگال‌های مرگ تدریجی شوند. بلکه برعکس؛ زندگی را در چهره‌ای دیگر ادامه دادند. و هیبت زندگی دینی را در اسارت به اثبات رساندند، تا همه بدانند همیشه و همیشه «الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَكَرْسِيُّهُ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ». تا همه بدانند حکمت حسینی، بهترین نحوه زندگی است در همه زمان‌ها و در هر شرایطی. قافله‌ای به اسارت درآمده از زنان و کودکانی که همه مردانشان را کشته‌اند، با هیبتی تمام همچون فاتحان - ولی نه همچون قلدران - وارد کوفه شدند. یعنی پیروزمندان‌ترین نوع زندگی. در میان قافله اسیران، زینب - یا ام‌کلثوم - در میان مردم اشک‌ریزان کوفه، با دست اشاره کرد که همه خاموش باشید. و درست در لحظاتی که فقط صدای آهسته نفس‌ها شنیده می‌شد، زنی اسیر، که همه جوان‌هایش را از دست داده و به ظاهر خرد شده، بین چه می‌گوید:

فرمود: «مردم کوفه! مردم خیانت‌کار! هرگز دیده‌هایتان از اشک تهی مباد! هرگز ناله‌هایتان از سینه بریده نگردد! شما آن زن را می‌مانید که آنچه داشت می‌ریسید و به یک‌باره همه رشته‌های خود را پاره کرد. نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری. جز



لاف و جز خودستایی و جز در عیان مانند کنیزکان تملق گفتن و در نهران با دشمنان ساختن چه دارید؟!»

اهمیت گفته‌هایش یک طرف، توان و جرأت حرف‌زدنش هم یک طرف؛ می‌بینید که مکتب حسینی اصلاً شکست ندارد.

سپس ادامه داد: «شما گیاه سبز و تر و تازه‌ای را می‌مانید که بر توده سرگین رسته باشد، و مانند گچی هستید که گوری را بدان اندوده باشند. چه بد توشه‌ای را برای آن جهان آماده کرده اید! خشم خدا و عذاب دوزخ را! گریه می‌کنید؟! آری؛ به خدا، گریه کنید که سزاوار گریستنید. بیشتر بگریید و کمتر بخندید! با چنین ننگی که برای خود خریدید چرا نگریید؟! ننگی که با هیچ آبی شسته نخواهد شد. چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان اهل بهشت؟! مردی که چراغ راه شما و یاور روز تیره شما بود. بمیرید! سر خجالت را فرو بیفکنید! به یک‌باره گذشته خود را بر باد دادید و برای آینده هیچ چیز به دست نیاوردید! از این پس باید با خواری و سرشکستگی زندگی کنید، چه شما خشم خدا را بر خود خریدید! کاری کردید که نزدیک است آسمان بر زمین افتد و زمین بشکافد و کوه‌ها در هم بریزد. می‌دانید چه خونی را ریختید؟! می‌دانید این زنان و دختران که بی‌پرده در کوچه و بازار آورده‌اند چه کسانی هستند؟! می‌دانید جگر پیغمبر خدا را پاره‌پاره کرده‌اید؟! چه کار زشت و احمقانه‌ای. کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است. تعجب می‌کنید که از آسمان قطره‌های خون بر زمین می‌چکد؟ اما بدانید که خواری عذاب آخرت، سخت‌تر خواهد بود. اگر خدا هم اکنون شما را به گناهی که کردید نمی‌گیرد، آسوده نباشید، خدا کیفر گناه را فوری نمی‌دهد، اما خون مظلومان را هم بی‌کیفر نمی‌گذارد، خدا حساب همه چیز را دارد.

این سخنان با عباراتی چنان شیوا از دل سوخته‌ای برمی‌آید که دریایی از ایمان و عزت در پشت قلبش موج می‌زند. انسانی که قلبش به مقام الهیت وصل شود، کلامش دارای نظم می‌گردد. و بدین سان همه را دگرگون کرد. ریش مردان کوفه از گریه خیس شده بود، حال بین بر زنان چه گذشت!

## گویا کربلا حماسه‌های خود را بعد از عاشورا شروع کرده است

دقت کنید و سرسری نگذردید، این وقایع را چون به راحتی برای ما گفته‌اند ما ساده گرفته‌ایم. شما ببینید حضرت زینب علیها السلام چه می‌گوید و چگونه بی‌باکانه حمله می‌کند، آن هم نه از سر عصبانیت، بلکه در یک تعادل و حکمت. متن عربی فرمایشات حضرت زینب علیها السلام را ملاحظه کنید که چقدر زیبا و مسجع سخن می‌گوید، انگار در قلعه آرامش نشسته است و گوهرهایی منظم از کلمات را در یک اعتدال و حکمت و فرهیختگی به بشر عرضه می‌کند.

آری؛ گویا کربلا حماسه‌های خود را بعد از عاشورا شروع کرده است و گویا ماندن را اسیران کربلا معنی می‌کردند، چراکه انسان‌ها در شکست‌ها عموماً معنی خود را از دست می‌دهند، و یأس آن‌ها را فرا می‌گیرد و همه هستی و قامت آن‌ها را فرو می‌ریزد، و در کربلا بعد از کشته شدن، معنای ماندن، تازه سر برمی‌آورد، تا هیچ کس در هیچ شرایطی توجیهی برای بد ماندن نداشته باشد و بی‌دلیل ماندن خود را به دشمن تقدیم نکند. مبادا در نیستی خود زیر سایه دشمن دست و پا زند و به جای آن که به شعله‌ور شدن خود بیندیشد، به خاکستر بودن خود فکر کند. هیئات، هیئات، که رسم حکمت حسینی هرگز چنین نیست و حسینیان را چنین زندگی نشاید، چه زن و چه مرد، چه دیروز و چه امروز.

سلام ما بر خانواده‌ای که در تیررس مصائب، نه تنها فرو نریختند، بلکه شعله‌ورتر شدند و گوهر انسانی خود را با صیقلی افزون‌تر به بشریت عرضه کردند، تا شیعه هیچ‌گاه در راه متوقف نشود. آیا از خاندان هدایت چیزی جز این انتظار بود؟

السلام علیکم یا اهل بیت التَّوْبَةِ و معدن الرِّسَالَةِ ... که چقدر بزرگید! خدای را سپاس که چنین خاندانی را به بشریت عرضه کرد تا چشم بشریت به عمیق‌ترین نحو، وسعت انسانیت را به تماشا بنشیند و چه ابعاد ندیده و ناشناخته‌ای را در آن‌ها ببیند و بشناسد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

## جلسه هشتم

### کشته‌شدگانی که فرمان می‌رانند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبْدَ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام بر تو ای اباعبدالله! ای پدر همهٔ بندگان خدا، و سلام بر همهٔ آن روح‌های بزرگی که بر ساحت تو فرود آمدند! سلام الهی از طرف من تا قیام قیامت بر تو باد! و خدا نکند این زیارت و ملاقات با مقام منبع شما برای من آخرین تجدید عهد و زیارت باشد که ما تا آخر بر عهد با شما پایداریم و بدان نیازمندیم.

جمع عزیزی در کربلا دست به دست هم دادند تا صحنه‌ای بیافرینند که انسائیت تا قیام قیامت از آن، شربت زندگی و حیات طیب بنوشد و برای خود معنویت ذخیره کند و معنی خودش را در همه عرصه‌های زندگی، چه در جنگ و چه در صلح، از دست ندهد.

## جبهه‌ای به پایداری همه زمان‌ها

گفتیم که حضرت اباعبدالله علیه السلام همه تلاششان این است تا جبهه حقی را به تمام معنا به صحنه بیاورند که تا قیامت بقاء و نفوذ داشته باشد. چون حق، همیشه حق است و ماندنی. حق، یعنی حَقُّ؛ یعنی عدم نابودی. حق؛ یعنی نفوذ مطلق که عرصه حادثه‌ها و تاریخ را می‌شکافد و جلو می‌رود. حق؛ یعنی بقاء. حق؛ یعنی کمال مطلق، چون عدم نقص است و وجود کمال مطلق است و حق یا وجود مطلق؛ کمال مطلق و عین بقاء و عین وجود است. بنابراین هر چیزی به اندازه حق بودنش باقی و نافذ است و حضرت اباعبدالله علیه السلام تمام آن دقت‌ها و تلاش‌ها را کردند تا یک جبهه حَقُّ محض به وجود بیاورند، چون در متن جبهه‌ای که حق محض هست، کمال، بقاء، نفوذ، هدایت و رحمت نهفته است. چنین جبهه‌ای را در هیچ جا غیر از کربلا نمی‌بینید. بقیه جبهه‌ها به اندازه‌ای که به کربلا نزدیک‌اند، حق‌اند.<sup>۱</sup>

در صحنه‌های تاریخی در کجا سراغ دارید جبهه‌ای را به گونه‌ای ترتیب دهند که هیچ انگیزه حقی برای دشمن نباشد، و هیچ ناخالصی در آن جبهه نماند، حتی جبهه‌هایی که در صدر اسلام بوده است؟<sup>۲</sup> آنها هم به اندازه‌ای که به کربلا نزدیک هستند، حق هستند. در این جا معنی و مفهوم آن روایاتی که می‌گوید: «اگر بین رفتن به کربلا و حج (غیر واجب) مخیرید و فقط یکی از آن دو را می‌توانید بروید، به کربلا بروید» روشن می‌شود.

---

۱ - هر چیزی که اعتباری نباشد، ذات دارد؛ مثل نماز که ذات دارد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در معراج با ذات نماز ارتباط برقرار کردند و این نماز مطرح شده در زمین، صورت آن نماز حقیقی است و انسان‌ها به اندازه تلاش و همت خود سعی می‌کنند نمازشان به آن ذات حقیقی که ذات همه نمازهاست نزدیک شود. جبهه‌های حق علیه باطل نیز شدت و ضعف دارند و یک جبهه حق وجود دارد که ذات همه جبهه‌های حق است که حسین علیه السلام و یارانش آن را ظاهر ساختند و تمام جبهه‌های حق، چه قبل از کربلا و چه بعد از کربلا، همه به اندازه‌ای که به کربلا نزدیک هستند، دارای کمال و بقاء و نفوذ و هدایت و رحمت هستند.

۲ - عبدالله بن مسعود می‌گوید: «ما در صدر اسلام می‌پنداشتیم هیچ نقص و ضعفی در جبهه مسلمانان از نظر اخلاقی نیست. تا این که پس از جنگ احد آیه نازل شد «ثُرَيْدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» یعنی شما بهره‌های دنیا را برای خود انتخاب کرده‌اید و خداوند برای شما بهره‌های آخرت را انتخاب کرده است»، فهمیدیم باید در صدد رفع نقص‌های خود برآئیم.

## کربلا؛ حیات همه تاریخ

باز کربلا به جریان افتاده است. دیگر نباید اسم زمین دور افتاده‌ای را کربلا بنامیم، بلکه حیات تمام تاریخ به کربلاست و حیات همه انسانیت به کربلاست، ای کاش این جمله به عنوان یک اعتقاد در جان‌ها می‌نشست! نه به عنوان یک شعار و یک احساس.

کربلا می‌گشت و زنده می‌کند. چهره بشاش ستمگر را در اوج پیروزی به خمودگی می‌کشاند، تا هیچ ستمگری در ستم خود سرمست نماند. کاروان اسیران را به کاخ عیدالله بن زیاد آوردند تا قدرت‌نمایی قاتل به نهایت خود برسد. پسر زیاد به خیال خود راه پیروزی را تا آخرین نقطه پیموده بود. حسین را کشته و زنان و دختران او را دست‌بسته پیش روی خود آورده و همه چیز از نظر او تمام شده است. به ظاهر حالا او غالب و محمد ﷺ مغلوب است و جنگ بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم به نفع بنی‌امیه تمام شد و برای همیشه رنگ اسلام از ذهن‌ها پاک می‌شود.

به واژه‌هایی که دشمنان امام به کار می‌برند دقت کنید. این‌ها بسیار تلاش دارند که صحنه کربلا را جنگ بین دو قبیله بنی‌هاشم و بنی‌امیه معرفی کنند. عیدالله بن زیاد در اذهان عمومی برادر معاویه محسوب می‌شود. چون معاویه جلسه‌ای ترتیب داد و شاهد آورد که ابوسفیان با مادر زیاد همبستر شده و نتیجه آن همین زیاد پدر عیدالله شد. و لذا عرب، تحت تأثیر تبلیغات معاویه، زیاد را که پدر عیدالله باشد از طایفه امیه و پسر ابوسفیان می‌داند. هر چند شیعه این حيله را نپذیرفت و او را ابن مرجانه معرفی کرد. به هر حال ملاحظه کنید که در تبلیغات دشمن بحث دعوی بنی‌امیه و بنی‌هاشم بیشتر به میان است تا اسلام و غیر اسلام و بنی‌هاشم را به عنوان یک قبیله مطرح کردند نه به عنوان اهل بیت نبوت، تا بر اساس جوئی که ساخته‌اند بگویند اسلامی مطرح نیست، بلکه دعوی دو قبیله است و لذا بر این باور بودند که اگر بتوانیم بر بنی‌هاشم پیروز شویم، دیگر اسلام که شعار پیروزی بنی‌هاشم بر قبیله بنی‌امیه بود نیز از بین خواهد رفت.

### نه تحریک عصیبت، نه قبول زبونی

عبداللّه خطاب به حضرت زینب علیها السلام گفت: «خدا را شکر که شما را رسوا کرد و نشان داد که آنچه می‌گفتید دروغی بیش نبود - یعنی کلّ نبوت شما یک حیل بود»<sup>۳</sup>. برای ستمکاران، که جز زور پشتوانه‌ای ندارند، هیچ چیز خردکننده‌تر و دردناک‌تر از آن نیست که قدرتشان ناچیز انگاشته شود. در این هنگام پیام رسان کربلا به سخن آمد. تو گوئی تا کنون هیچ اتفاقی نیفتاده است نه مردان آنان که بهترین انسان‌ها بودند، کشته شده‌اند و نه او را به اسیری گرفته‌اند و نه این مردی که این زن می‌خواهد پاسخش را بدهد به یک اشاره می‌تواند او و همه کسانی را که با او هستند، نابود سازد. حضرت زینب علیها السلام گفت: سپاس سزاوار خدایی است که ما را به محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت - یعنی نگاه به نبوت، اصل است - و ادامه داد، جز فاسق دروغ نمی‌گوید، جز بدکاره رسوا نمی‌شود و آن، ما نیستیم، دیگرانند.<sup>۴</sup>

همه اصرار ما در این سلسله مباحث، این است که شناخت حکمت حسینی بسیار مشکل است. امام حسین علیه السلام نه انگیزه تحریک عصیبت را به دشمن می‌دهد، و نه زبونی را برای خود می‌گذارد. این کار بسیار دقیق و سختی است. ما بعضی وقت‌ها چند فحش و ناسزا به دشمن می‌گوییم تا از این طریق، عزّت خود را حفظ کنیم. در حالی که چنین چیزی در روش کربلا و امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام و امّ کلثوم و بقیه اصحاب کربلا نیست. من نمی‌دانم چی هست ولی خودتان دقت کنید تا ببینید. همین جا دقت کنید حضرت زینب علیها السلام در این جواب‌ها؛ نه زیون‌اند و نه چاپلوس، و نه التماس می‌کنند که دیگر ما را نکشید. هم عزّتش را حفظ می‌کنند، هم مثل گروه‌های آناشیست، بی‌باکی بی‌جا از خود نشان نمی‌دهند و نه قلدری می‌کنند که روح تعادل و حکمت را از نهضت حسینی بگیرند. و این است که هر کس به روش اباعبداللّه علیه السلام حرکت کرد حتماً پیروز است چون اصولاً روش حضرت، روش خاصی است. روشی که جنگ بین حق است و باطل نه جنگ بین ما و دشمن؛ ما هیچ کاره‌ایم. امام حسین علیه السلام با دشمن به نحوی برخورد نمی‌کنند که جنگ بین ما و دشمن باشد، در چنین روشی اصلاً شکست معنی نمی‌دهد.

۳ - «پس از پنجاه سال»، دکتر جعفر شهیدی، ص ۱۸۸.

۴ - همان.

حضرت زینب علیها السلام اصلاً احساس شکست نمی‌کنند. نه این که به اصطلاح صورتشان را با سیلی سرخ ننگه داشته باشند، بلکه در حکمت حسینی و روش حسینی شکست معنی نمی‌دهد و همواره پیروزی است حتی در کسوت اسارت و در بین دشمنانشان. ما تا قلب حسینی پیدا نکنیم، نمی‌توانیم این گونه زندگی کنیم که شکست در زندگیمان معنی ندهد. امام خمینی (رحمة الله علیه) که خدا با فاطمه زهرا علیها السلام محشورشان کند، به امام حسین علیه السلام اقتداء کرده بودند و لذا می‌بینیم که هرگز احساس شکست در ایشان وجود نداشت.

پسر زیاد که نه حکمت حسینی را می‌شناسد و نه اسلام را می‌فهمد تا تربیت شدگان اسلام را بشناسد، دید گردنی را که می‌خواست خم کند، راست تر ایستاد. برای بار دوم خواست زینب را با شکستی که قابل لمس باشد رویه‌رو سازد، تا همه قافله‌آسرا را شکسته باشد، گفت: «دیدم که خدا با برادرت چه کرد؟» حضرت زینب علیها السلام فرمود: «ما رأیتُ إلاَّ جمیلاً» از خدا جز خوبی ندیدم. برادرم و یاران او به راهی رفتند که خدا می‌خواست. آنان شهادت با افتخار را برگزیدند و بدین نعمت رسیدند. اما تو ای پسر زیاد! خود را برای پاسخ به آنچه کردی آماده کن! (یعنی جنگ بین ما و شما نیست، جنگ بین تو و خداست).

بینید حضرت زینب علیها السلام چگونه جبهه را تغییر می‌دهند؛ اگر آنها حق نبودند، نمی‌توانستند این گونه به صحنه بیایند، و حالا که حق‌اند، پس خودشان کاره‌ای نیستند.

به نوع نگاه حضرت دقت کنید. نگاهی است که ابداً شکست نمی‌بیند چرا که در روش حسینی فرد در صحنه نیست تا شکست مطرح باشد، خدا مطرح است و دشمنان خدا؛ و در جبهه‌ای که خدایی است، شکست وجود ندارد و لذا شما هیچ احساس ضعف و شکستی در اسیران کربلا نمی‌بینید. حالا اگر شما در جبهه‌ای وارد شدید که احساس شکست در آن وجود دارد، بدانید که چنین جبهه‌ای حسینی نیست و در حقیقت جبهه اسلام نیست. عمده آن است که ما بدانیم در چه صورتی همیشه شکست می‌خوریم. دشمن با روش‌های خود، شکست را اول در جان ما به ما می‌چساند، آن وقت ظهور بیرونی‌اش این است که می‌گوییم اشتباه کردیم و از دشمن تقاضای عفو و گذشت می‌کنیم.

دشمن در جبهه کربلا می‌خواهد حسینیان در درون خودشان احساس شکست کنند ولی می‌بیند این جبهه آن‌چنان به حق آراسته شده است که باطلی و در نتیجه شکستی در او راه

ندارد. حضرت زینب علیها السلام فرمودند: ای پسر زیاد! خودت را برای پاسخ به آنچه کردی آماده کن. یعنی خودت باید مسئله‌ات را با خدا حل کنی و اما این که من هنوز می‌توانم بگویم که مسئله‌ات را با خدا حل کن، نشانه این است که من هنوز زنده‌ام و تو مرده‌ای.

### عیدالله؛ به دنبال راه نجات

پسر زیاد، از طریق این گفته‌اش، آنچه می‌خواست به‌دست نیاورد و خود را شکسته‌تر و کوفته‌تر یافت. همه باید بدانند که آخرین سلاح نادان، دشنام است. و لذا او گفت: «با کشته شدن برادر سرکش نافرمان تو، خدا دل مرا شفا داد.» پسر زیاد خواست که از این طریق قلب زینب را بشکافد و توان مقاومت و سخن گفتن را از او بگیرد، تا شاید از این صحنه پیروز بیرون بیاید.

اگر شما روانکاوی کنید، می‌بینید گاهی دشمن نهضت حسینی می‌خواهد خودش را نجات دهد و مسئله خودش را حل کند. یعنی با خود مسئله دار شده است.

ولی فرهنگ کربلا، فرهنگ عجیبی است. گاهی خباثت و حماقت دشمن را برملا می‌کند و اسلام و اسلامیون را به کرسی عزت می‌نشانند و گاهی شقاوت دشمن را می‌نمایاند و او را در خودش فرو می‌نشانند و خودش را در خودش می‌شکنند.

و زینب علیها السلام فرمود: مهتر ما را کشتی، نهال ما را شکستی، دل‌های ما را خستی، اگر درمان تو این است، آری چنین کردی.

یعنی راست می‌گویی، تو شقی شده‌ای، مهتر ما را کشتی تا دلت خنک شود؛ پس تو شقی هستی. این نوع برخورد را شما فقط در فرهنگ حسینی می‌توانید پیدا کنید نه جای دیگر. فرهنگ‌های دیگر می‌گویند باید طرف را لجن مال کرد، راست و دروغ را سرهم کرد تا کوچک و سبک نشویم، تا یک طوری زنده بمانیم. در حالی که فرهنگ حسینی زشتی و خباثت دشمن را به او نشان می‌دهد. ما باید این ملاک را از فرهنگ کربلا بگیریم و الگوی خود قرار دهیم.



ابن زیاد که زیر بار شقاوت خود، به دست و پا افتاده است راهی را می طلبد که با کمترین حقارت، از این صحنه بگریزد هیچ چیزی برای گفتن ندارد. می گوید: «زینب سخن به سجع<sup>۵</sup> می گوید، به جان خودم پدرش هم سخن به سجع می گفت»<sup>۶</sup> و زینب علیها السلام این مقدار هم نمی خواهد به او امتیاز بدهد چرا که هیچ حقیقتی برای عبیدالله نمانده. می فرماید: «پسر زیاد! مرا با سجع چه کار؟ و حالا چه وقت سجع گفتن من است؟»

دقت کنید ببینید چرا ابن زیاد مجبور است در جواب حضرت زینب علیها السلام بگوید سخن مسجع می گویی؟ مگر حضرت زینب با او چه کرده است که به جای این که به حضرت بگوید دیگر صحبت نکن، چیزی برای گفتن ندارد، لذا از این طریق می خواهد از صحنه حقارت بگریزد. کسی که قلبش برخوردار از انکشافات غیبی شد چون مقام غیب، مقام وحدت و نظم است، بدون این که اراده کند، سخنش منظم می شود و حضرت زینب هم این مقام را دارد، ولی حضرت زینب علیها السلام بنای سجع گفتن ندارند. پسر زیاد با کشتن امام و یارانش و اسیر کردن زن و فرزندان امام و آوردن آنها به مجلس خود و گفتن جملاتی همچون خدا با شما چه کرد و شما دروغ گوید، می خواهد نهایت رذالت خود را نشان بدهد. ولی بعد از سخنان حضرت زینب علیها السلام ببینید چگونه می خواهد از صحنه بگریزد.

در کجا رسم اسارت این بوده که اسیران، این چنین بی پروا دشمن را تحقیر کنند؟ راستی کدام بیک اسیرند، و اسیرداران کدامند؟ چه کسی در این صحنه اسیر است؟ و چه کسی آزاد؟ تازیانه های آتشین حقارت بر پشت کدامشان فرود می آید؟ و عزت و وقار بر کدامینشان فرو می ریزد؟

### قاتلانی اسیر

رسم کربلا، رسمی است که قاتلان در اسارتند و شهیدان و شهیددادگان سرور و عزیزند و نه شکست خورده و ضعیف. و خدا رسم کربلا را این چنین بنا نهاده و تا آخر هم، این رسم، شهادت دارد ولی ذلت ندارد، کشته شدن دارد ولی شکست ندارد.

۵ - سجع؛ یعنی سخن آهنگین با نظم خاص.

۶ - «پس از پنجاه سال»، دکتر جعفر شهیدی، ص ۱۸۸.

اینان پروای حق داشتند لذا جایی برای پروای از دشمن در قلبشان نمانده بود، البته بی‌پروایی اینان در برابر دشمن غیر از هتاک و دریده‌بودن و بی‌حیا بودن است. هرگاه رسم ما، رسم کربلا شود، اضطراب و یأس در زندگی ما، تبدیل به آرامش و عبادت می‌شود. رسمی که دشمن را به جایی می‌کشاند که می‌گوید: «من خودم نیستم من شمایم» و در واقع قاتلان بر همدیگر نفرین می‌فرستند،<sup>۷</sup> و در حکم دفاع از مقتولان درمی‌آیند. این را هنر اسلام می‌گویند، شما چنین چیزی را کجا سراغ دارید؟

### تحقق خواست حسین علیه السلام

یزید خواست حسین علیه السلام نباشد تا هیچ اراده‌ای در مقابل اراده او در تمام مملکت حکومت نکند، و حسین علیه السلام خواست در چنین فرصتی اسلام را که می‌رفت تا فراموش شود و سراسر جامعه را ارزش‌های گروه بازی و قبیلگی پر کند، مجدداً احیاء نماید. و وقتی که این جنگ به پایان رسید، نه تنها مدینه و مکه و بصره و کوفه که تا گردن در غفلت جدایی از اسلام فرورفته بودند، بیدار شدند، بلکه شام هم، آری؛ شام هم که اسلام را به معاویه می‌شناختند و از همه چیز اسلام بی‌بهره بودند بیدار شدند و فهمیدند که سال‌هاست معاویه به آنها دروغ گفته است.

### جنگ بنی‌هاشم با بنی‌امیه یا جنگ اسلام با کفر؟!

یزید خواست جنگی را که جنگ حق و باطل بود به جنگ قبیلگی تبدیل کند، و اساساً اسلام را شعار حزب مخالف بنی‌امیه یعنی شعار بنی‌هاشم نشان دهد، و نه یک دین بزرگی

---

۷- اولین کسی که در دربار یزید، وقتی سر اباعبدالله علیه السلام را در برابر یزید دید اعتراض کرد، یحیی بن حکم برادر مروان بن حکم بود (ارشاد مفید، فی اخبار الحسین ص ۱۷۹). ابوبرزه اسلمی که در جلسه حضور داشت چون دید که یزید چوب بر دندان حضرت اباعبدالله علیه السلام می‌زند، گفت: ای یزید چوب خود را بردار که بسیار دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله این دندان‌ها را می‌بوسد (نفس المهموم ص ۲۴۷). یزید خودش دستور داد سوهان آوردند و زنجیرهای حضرت سجاد علیه السلام را بُرید. همسر یزید چون دید یزید بر سر مبارک حضرت از فُقاعی (آب جو) که می‌خورد، ریخت، آن سر را برداشت و با آب شست و به گلاب خوشبو کرد (نفس المهموم ص ۲۴۹ نقل از کامل بهایی) و اولین کسی که عزاداری برای امام حسین علیه السلام به پا کرد، هند همسر یزید بود و خلاصه؛ این گونه تشتت در دربار یزید شروع شد.

که پیامبر اسلام ﷺ از طرف خدا آورده است. او با عصا به دندان‌های حسین علیه السلام می‌زد و این شعر را می‌خواند که: «کاش بزرگان من که در جنگ بدر حاضر شدند و گزند تیرهای قبيله خزرج را دیدند امروز در چنین مجلسی حاضر بودند و شادمانی می‌کردند و می‌گفتند یزید دستت درد نکند، به آل علی پاداش روز بدر را دادیم و انتقام خود را از آنها گرفتیم».<sup>۱</sup> گویا اصلاً اسلامی و پیامبری و قرآنی در میان نبوده است.

## کربلا؛ چیزی بالاتر از قدرت

اما فرهنگ کربلا، همه چیز را زیر و رو کرد، همان‌طور که پدران یزید، اسلام را سحر می‌پنداشتند و به کمک اسلام رسوا شدند، کربلا هم فرهنگ نمایش اسلام است، آنگاه که در قلب انسان‌هایی مخلص، جای می‌گیرد. راستی چه توانی به انسان می‌دهد! و چه روحیه‌ای به مسلمانان می‌بخشد! و چه زیبا چشم مسلمانان را به حقارت دشمنان اسلام می‌اندازد! - دشمنانی که با نفی اسلام، امید به احیاء ارزش‌های دوران جاهلیت دارند - و چه با اطمینان، پیروزی را تضمین می‌کند. نمونه آن حضرت زینب علیها السلام است، آری؛ حضرت زینب علیها السلام نمایش قدرت اسلام است که چگونه یک زن داغ‌دیده، قهرمانی را با همه ابعاد قهرمانی به ظهور می‌رساند، کربلا نشان داد چیزی برتر از قدرت هست و آن ایمان است و بنی‌امیه هرگز این را نفهمید، همچنان که دشمنان شیعه هرگز این را نمی‌فهمند.

انسان در فرهنگ کربلا و در فرهنگ شهادت به روش امام حسین علیه السلام هرگز مرعوب دشمن نمی‌شود. شما در برخورد حضرت زینب علیها السلام با یزید در آن خطبه مشهور این روحیه را ملاحظه خواهید کرد. بزرگان شیعه امروز هم اصلاً مرعوب آمریکا نیستند، ولی روشنفکران بی حسین علیه السلام مرعوب آمریکا هستند.

حال با دقت تمام به خطبه حضرت زینب علیها السلام در برابر یزید توجه کنید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَ صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ

يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوَايَ إِنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»

«آتش، پایان کار آنان بود که کردار بد کردند، آنها برای ارضاء نفس خود آیت‌های خدا را دروغ خواندند و آن را مسخره نمودند و با بی‌اعتنایی نسبت به آنها، از آنها گذشتند».

سپس فرمودند:

یزید! چنین می‌پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردی، ما خوار شدیم و تو عزیز گشتی؟ گمان می‌کنی با این کار قدر تو بیشتر شده است که این چنین به خود می‌بالی و بر این و آن تکبر می‌کنی؟ وقتی می‌بینی اسباب قدرت آماده و کار پادشاهی منظم است از شادی در پوست نمی‌گنجی. نمی‌دانی این فرصتی که به توداده‌اند برای این است که نهاد خود را چنان که هست آشکار کنی؟ مگر گفته خدا را فراموش کرده‌ای که فرمود: «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ». (کافران مپندارند این مهلتی که به آنها داده‌ایم برای آنان خوب است. ما آنها را مهلت می‌دهیم تا بار گناه خود را سنگین‌تر کنند، آنگاه به عذابی می‌رسند که خواری و رسوایی است).

دقت کنید ببینید برخوردار حضرت زینب علیها السلام برخورداری است الهی و تذکری عزتمند. دلیلش هم این است که در پایان سخنرانی آن حضرت یزید به چه ذلتی افتاد. حالا اگر زینب علیها السلام از اوّل می‌فرمود: ای مردک فاسد، خدا تو را لعنت کند و چنین جملاتی را به کار می‌برد، در پایان جلسه چه کسی ذلیلانه بیرون می‌رفت؟ این که انسان به گونه‌ای حرف بزند که عزّت خودش و حقارت دشمن در صحنه بماند، کار بسیار سختی است که آن را در حکمت ابا عبدالله علیه السلام می‌بینیم و زینب علیها السلام یکی از ارکان این حکمت است. در فرهنگ مارکسیستی که از سال‌ها پیش به کشور ما آمده و هنوز هم هست اگر برخوردار من با دشمن برخوردار زینب گونه باشد آن فرهنگ می‌گوید تو از سر ضعف و ترس این چنین حرف می‌زنی. یعنی فرهنگ مبارزه مارکسیستی فرهنگ مبارزه بین دو قدرت است. شعارهای این فرهنگ، غضب زده و بی‌تعداد و بی‌حکمت است. در حالی که در فرهنگ کربلا حکمت و تعادل تمام آن جبهه را فرا گرفته است و در عین این که هتّاکی در کار نیست، ولی ذلتی هم در کار نیست، سراسر عزّت است و حق، هر چند فهم و شناخت این برخوردار مشکل است.

وقتی ما نوار صحبت‌های امام خمینی (رحمة الله علیه) را که در سال‌های ۴۲ شاه را نصیحت می‌کردند گوش می‌دادیم، ناراحت می‌شدیم، می‌گفتم مگر شاه نصیحت کردنی است که امام او را نصیحت می‌کنند؟ علت ناراحتی ما این بود که فرهنگ کربلا را نمی‌شناختیم و حرکات و حرف‌های امام خمینی (رحمة الله علیه) را با فرهنگ مارکسیستی یا بگو روشنفکری مارکسیست زده، که در سال‌های ۵۳ و ۵۴ ذهن نیروهای سیاسی را متأثر کرده بود، ارزیابی می‌کردیم. تا این که امام خمینی (رحمة الله علیه) آمدند و از طریق انقلاب به لطف خدا فکرها را تصحیح کردند. هر چند ما هنوز در جامعه گرفتار آن بینش مارکسیستی هستیم. البته این که با صفا و وارستگی دشمن را حقیر کنیم و عزت خودمان را هم حفظ نماییم کار سنگین و مشکلی است و هنوز در زندگی ما جا نیفتاده است.

حضرت زینب علیها السلام در خطاب به یزید «یا بنی الطلقاء» می‌گویند که منظور از طلقاء کسانی هستند که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکه را فتح کردند به عده‌ای مثل ابوسفیان گفتند: شما خیلی بدی کرده اید و من هم شما را بخشیدم، ولی بروید که جلوی چشم ما نیاید تا با حضور خود یادآور آن خباثت‌ها نباشید. لذا جمله‌ای که حضرت زینب علیها السلام می‌گویند، یادآوری آن حادثه است و این به اصطلاح فحش نیست، اگرچه یزید از این طریق تحقیر می‌شود. زینب علیها السلام ادامه می‌دهد:

یا بنی الطلقاء! این عدالت است که زنان و دختران و کنیزکان تو در پس پرده عزت بنشینند و تو دختران پیامبر را اسیر کنی، پرده حرمت آنان را بدری، صدای آنان را در گلو خفه کنی و مردان بیگانه آنان را بر پشت شتران از این شهر به آن شهر بگردانند؟ نه کسی آنان را پناه دهد، نه کسی مواظب حالشان باشد، نه سرپرستی همراهی‌شان کند و مردم از این سو و آن سو برای نظاره آنان فراهم شوند. اما راستی از کسی که سینه‌اش از بغض ما آکنده است جز این چه توقعی می‌توان داشت؟ می‌گویی کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند این‌جا بودند و هنگام گفتن این جمله با چوب به دندان پسر پیغمبر می‌زنی؟ ابداً به خیالت نمی‌رسد که گناهی کرده‌ای و منکری زشت مرتکب شده‌ای. چرا نکنی؟ تو با ریختن خون فرزندان پیغمبر و خانواده عبدالمطلب که ستارگان زمین بودند دشمنی دو خاندان را تجدید کردی. شادی مکن، چه، به زودی در پیشگاه خدا حاضر خواهی شد، آنوقت است که آرزو می‌کنی کاش کور بودی و این روز را نمی‌دید. کاش نمی‌گفتی پدرانم اگر در این مجلس بودند از

خوشی در پوست نمی‌گنجیدند. خدا یا: خودت حق ما را بگیر و کینه ما را از آن که بر ما ستم کرده بستان.

دقت کنید حضرت زینب علیها السلام باز مسئله را به خدا برمی‌گرداند، یعنی تو خودت را با خدا به جنگ انداختی - من نیستم و تو - خداست و تو. این یک موضع بسیار مهمی است که همه تلاش حضرت این است که این صحنه از بین نرود. نگاه حسینی حیات انسان را تا ابدیت می‌کشاند و سپس موضع‌گیری می‌کند.

### به خدا؛ پوست خود را دریدی و گوشت خود را کندی

نمی‌گویند پوستت را می‌درم، بلکه کار را قیامتی می‌کند و او را با خدا رو در رو می‌بیند. روزی که رسول خدا و خاندان او و پاره‌های تن او در سایه رحمت خدا آرمیده باشند، تو با خواری هر چه بیشتر پیش او خواهی ایستاد. آن روز، روزی است که خدا وعده خود را انجام خواهد داد و این ستم‌دیدگان را که هر یک در گوشه‌ای به خون خود خفته‌اند گرد هم خواهد آورد، او خود می‌گوید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». اما پدرت معاویه که تو را این چنین به ناحق برگردن مسلمانان سوار کرد؛ آن روز که دادخواه محمد صلی الله علیه و آله و دادگر خدا و دست و پای تو در آن دادگاه گواه می‌باشد، خواهد دانست کدام یک از شما بدبخت‌تر و بی‌پناه‌تر خواهند بود.

حضرت زینب علیها السلام این مقدمات را چیدند و سپس با قاطعیت مطالبی را بیان می‌کنند. قاطعیت پیامبران، یعنی ظهور حق. به همین دلیل، حق اگر پایدار شود قاطعیت پایدار می‌شود. اما ظهور غضب، غضب منهای کنترل حق، معلوم نیست که سقوط دشمن را به دنبال داشته باشد. به عنوان نمونه در نهضت امام خمینی (رحمة الله علیه) شما این را می‌دیدید که امام خمینی (رحمة الله علیه) هر قدمی برمی‌داشت شاه به سقوط نزدیک‌تر می‌شد. شاید یادتان باشد که شاه آمد و گفت: صدای انقلابتان را شنیدم. این جمله یعنی قبول کردیم که شما انقلاب کردید و ما هم موظفیم کوتاه بیاییم و امام با قاطعیت گفتند: شاه باید برود. البته به نحوی می‌گفتند که ادب اسلامی و صفای برخورد، از بین نرود.

حضرت زینب علیها السلام در ادامه فرمودند: «یزید ای دشمن خدا! به خدا تو در دیده من ارزش آن را نداری که سرزشت کنم یا تحقیرت نمایم. اما چه کنم اشک در دیدگان حلقه زده و آه در سینه زبانه می کشد. پس از آن که حسین علیه السلام کشته شد و لشکر شیطان ما را از کوفه به بارگاه گروه بی خردان آورد، تا با شکستن حرمت خاندان پیغمبر پاداش خود را از بیت المال مسلمانان که حاصل دست رنج زحمت کشان و ستم دیدگان است بگیرد، پس از آن که دست این دژخیمان به خون ما رنگین و دهانشان از پاره گوشت های ما آکنده است، پس از آن که گرگ های درنده بر کنار آن بدن های پاکیزه جولان می زدند، تویخ و سرزنش تو چه دردی را درمان می کند؟ اگر گمان می کنی با کشتن و اسیر کردن ما سودی به دست آورده ای به زودی خواهی دید، آنچه سود می پنداشتی جز زیان نیست. آن روز جز آنچه کرده ای حاصلی نخواهی داشت.

### نه انزوا، نه چاپلوسی

عموماً اگر در جنگی دشمن، ما را شکست بدهد، ما یا صوفی گری و انزوا پیشه می کنیم، و یا چاپلوسی دشمن را شروع می نماییم. ولی در کربلا هیچ کدام از این ها نیست، نه آن چنان شکستی است که دیگر حرف نزنند و نه آن چنان خوردشدنی که التماس کنند، این ها از معجزات کربلاست. یک زن در برابر یزید در حال اسارت ایستاده است و می گوید: ای یزید! در واقع تو شکست خوردی، با این قدرت سخن گفتن پشتوانه ای به همراه دارد که خبر از یک حکمت خاص و یک شعور عمیق می دهد.

تو پسر زیاد را به کمک خود می خوانی و او از تو یاری می خواهد و تو و پیروانت در کنار میزان عدل خدا جمع می شوید، آن روز خواهی دانست بهترین توشه سفر که معاویه برای تو آماده کرده است این بود که فرزند رسول خدا را کشتی. به خدا من جز از خدا نمی ترسم و جز به او شکایت نمی کنم. هر کاری می خواهی بکن، هر نیرنگی که داری به کار ببر! هر دشمنی که داری نشان بده! به خدا این لگه ننگ که بردامن تو نشسته است هرگز سترده نخواهد شد.

سپاس خدا را که کار سادات و سرور جوانان بهشت را به سعادت پایان داد، بهشت را برای آنان واجب ساخت. از خدا می‌خواهم مقام آنان را فراتر ببرد و رحمت خود را بر آنان بیشتر گرداند چه، او کاردانی تواناست. (پایان خطبه حضرت زینب علیها السلام)

چنین گفتاری از جگری داغدار و سرشار از ایمان و تقوی سرازیر می‌شود. معلوم است که سخت‌ترین دل‌ها فرو می‌شکند و همه تصمیماتی که کار را به این‌جا کشانده است، متزلزل می‌شود. حتی اگر آن تصمیم گیرنده مرد فاجر و سنگ‌دلی مانند یزید باشد. چرا که کربلا فرهنگی نیست که برای رقیب خود قدرتی باقی بگذارد. یزید در مقابل این همه تزلزلی که پیدا کرد گفت: «خدا بکشد پسرمرجانہ را، من راضی به کشتن حسین نبودم».

تو با این همه هیبت که در اسیران کربلا می‌بینی، به قدرت حکمت حسینی آگاه شو، که حرکتی است بی‌شکست. چرا که در این حکمت و نهضت کشته شدگانند که فرمان می‌رانند و قاتلانند که در زیر بار کارهای ننگین خود قد خم کرده‌اند، و در واقع این‌ها در روح و روان اسیران کربلا اسیر و گرفتار افتاده‌اند. این‌جا یزید است که اسیر دست زینب است و نه تنها شهر شام برای حضور او تنگ شده، که کاخ او دیگر تحمل او را ندارد، حتی او از خود بیزار است. معلوم نیست به حيله یا به واقع، ولی بالأخره گفت: «حاضر بودم یکی از فرزندانم کشته شود و حسین کشته نشود»، مهم نیست به حيله بگوید و یا به غیر حيله، مهم این است که بفهمی این جمله یعنی شکست یزید و یعنی شکست‌ناپذیری نهضت کربلا. و هر کس به اندازه‌ای که به نهضت و حکمت حسین علیها السلام نزدیک شود از پوچی‌ها می‌رهد و در همه جبهه‌ها، بی‌شکست خواهد بود.

سلام بر حسین علیها السلام و بر یاران او که خوب فهمیدند چه کاری را به عهده گرفته‌اند و راستی چه کار پربرکتی بود، کار حسین و یارانش؛ چه آن‌ها که با او کشته شدند و چه آن‌ها که در قافله اسیران، ادامه‌دهنده کار عاشورائیان بودند، چقدر عجیب است کار حسین علیها السلام در کاخ یزید به زبان زینب؛ خدا می‌داند اگر چنین چیزی اتفاق نیفتاده بود، ما باور نمی‌کردیم که واقع شدنی است. دوباره به جملات زینب به ظاهر شکست‌خورده در مقابل یزید به ظاهر پیروز شده، فکر کن و به من بگو کاری بزرگ‌تر از این در تنگنای زمین ممکن است؟ یک زن و نه مرد، داغ فرزندان و عزیزان دیده، و نه یک زن در شرایط عادی، اسیر در چنگال بی‌رحم‌ترین



کشته‌شدگانی که فرمان می‌رانند.....۱۳۷

قاتلان، و نه در بین دوستان و نه بر اریکه قدرت، حال در چنین شرایطی و این همه سخن بزرگ گفتن که وسعت آن به وسعت همه تاریخ است، راستی معنی حکمت حسینی چقدر ژرف و عمیق است؟ بگذار تو را در ساحل این اقیانوس بیکرانه که یک موج آن سخنان زینب است، تنها بگذاریم تا شاید تو توان نگاه کردن پیدا کنی، من که فقط می‌توانم به این افق غیرقابل دسترس نظاره کنم.

خدایا! چشم ما را از کربلا باز مگیر! و خدایا! قدرت نگاه کردن درست به این کار بزرگ را به ما عطا کن. یا رب العالمین

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



## جلسه نهم

### حسین علیه السلام دریچه کشف اسرار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ﴾

﴿وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ﴾

﴿الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ علیه السلام﴾

امام و اصحابش؛ عزیزانی هستند که به ما نشان دادند در هر شرایطی و هر زمانی حرکت دینی و حیات دینی بهترین راه و سعادت بخش ترین مسیر است و در هر حال هیچ بهانه‌ای برای ترک کردن زندگی دینی نمی‌ماند، حتی اگر حیل‌های معاویه با آن همه پیچیدگی حاکم باشد و زشتی‌های یزید به صحنه بیاید.

در جلسات گذشته عرض شد که حکمت و فرهنگ حسینی علیه السلام حکمت و فرهنگی است که دشمنانش را اسقاط می‌کند و در این فرهنگ کوتاه آمدن نسبت به فرهنگ زشت دشمن هرگز وجود ندارد، هر چند قوه غضبیه در این فرهنگ میدان‌دار نیست بلکه تعادل حسینی اساس این نهضت است، چه در حادثه کربلا و چه در روز عاشورا و چه در کاروان اسراء و چه در دربار یزید و مقابله حضرت زینب علیها السلام با او، در هیچ‌یک از مراحل این نهضت غضب

میدان‌دار نیست. عمده آن است که فرهنگ حسینی خوب شناخته شود تا شکست‌ناپذیری آن روشن گردد. البته؛ شناختن این فرهنگ بسیار سخت است. اگر حضرت نوح علیه السلام چشم پیامبری دارد - که دارد - و حقایق تاریخ را می‌بیند، متوجه می‌شویم گریه حضرت نوح علیه السلام برای امام حسین علیه السلام پیام بزرگی به همراه دارد، و آن این که باید پرده‌های ظاهر را کنار زد تا مقام حسینی را یافت. <sup>۱</sup> همچنان که قبلاً اشاره شد، اگر خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: باید نزد بنده صالحی به نام خضر علیه السلام بروی و از علومی که ما به او داده‌ایم بیاموزی و حضرت موسی علیه السلام چنین می‌کنند و اولین چیزی که بین این دو انسان بزرگ مراد می‌شود قصه امام حسین علیه السلام است و اشک هر دو برای امام حسین علیه السلام جاری می‌شود؛ این مسئله برای ما پیام دارد، یعنی برای درک مقام و حکمت حسینی باید در معبد اولیاء الله وارد شد تا بتوان از این حقایق درک و فهمی صحیح به دست آورد.

### راه اتصال به عالم اسرار

این روشن است که همواره گوهرهای گرانمایه را به راحتی نمی‌توان به دست آورد، خضر اسرار‌دان می‌خواهد تا حتی موسی را به اسرار کربلا آشنا کند. لذا در خبر داریم اولین چیزی که بین حضرت خضر و حضرت موسی مذاکره شد، آن بود که معلم راه، یعنی خضر پیامبر، برای حضرت موسی از کربلا گفت و هر دو سخت گریستند که؛ مقام اتصال به عالم اسرار با گریستن بر حسین علیه السلام امکان‌پذیر است. یعنی فهم حکمت حسینی پیر راه می‌خواهد و کربلا اسراری است نهفته در دل اولیاء که باید همت کرد تا از آن بی‌بهره نباشیم.

نمی‌خواهیم باب بحث را در این جا مفصل باز کنیم، شما حتماً دقت کرده‌اید که در روز و شب قدر و ایام الله، چه در روز عرفه، و چه در شب قدر، به عنوان یکی از آداب عبادت، زیارت امام حسین علیه السلام مطرح است. یعنی در چنین روزهایی که راه‌های آسمان گشوده است،

۱ - «خصائص الحسينیه»، جعفر شوشتری، ص ۲۱۷ و ۲۱۸ (این کتاب تحت عنوان «اشکی روان بر امیر کاروان» به فارسی

ترجمه شده است).

رفتن به سوی اسرار عالم غیب به مدد روح حسینی ممکن است و حسین علیه السلام دریچه کشف اسرار الهی است.<sup>۲</sup>

### نتیجه بصیرت دینی

این است که باز می‌گوییم اسلام در کربلا خود را به نمایش گذارده است تا معلوم شود انسان مسلمان چه توانی به وسیله اسلام به دست می‌آورد و تا معلوم شود چقدر زیبا حقارت دشمن به چشم می‌آید و از خود بیگانگی تماماً از مسلمانان بیگانه می‌شود و انسان مسلمان در مسیر حکمت حسینی به قدرتی باورنکردنی دست می‌یابد.

خودتان یک سیر تاریخی بکنید، ببینید در طول تاریخ، مسلمانان وقتی مشکل داشته‌اند که دشمن دین خود را حقیر ندیده‌اند و این حکمت حسینی است که به ما بصیرتی می‌دهد تا عظمت و عزت مؤمنین، و حقارت و ذلت دشمن را درست بینیم و قدرت خود را در مسیر زندگی اسلامی بیازماییم. هرگاه ما این چشم و حکمت را از دست بدهیم ارزش‌های کاذب دشمن را برای خودمان ارزش می‌کنیم و مرعوب دشمن می‌شویم و حیات اسلامی‌مان را از دست می‌دهیم و این‌جا اول سقوط است. اگر می‌بینید پدران و مادران ما با حکمت حسینی همواره در نشاط دینی ماندند، به این جهت بود که حکمت حسینی، دشمن را حقیر می‌کرد و قدرتی فوق‌العاده در آن‌ها پدید می‌آورد، و اگر امروز عده‌ای مرعوب دشمن اسلامند، به دلیل فاصله گرفتن از حسین علیه السلام و حکمت حسینی است.

### حکمت حسین علیه السلام، یا قدرت یزید؟

حسین علیه السلام در آن‌روزگار چه دیده بود که به اهل خیم خود گفت: نگران نباشید، بعد از من چیزی نمی‌گذرد که شما را با احترام به موطن‌هایتان می‌رسانند و خود آنها ذلیل می‌شوند. آری؛ چه دیده بود که یزید دستور داد با احترام با ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد کنید.<sup>۳</sup> چراکه سراسر وجود او را شکست فرا گرفته است، و هیچ راهی برای فرار از این شکست

۲- همان.

۳- «مقتل ابی مخنف»، ص ۲۰۲.

نمی‌یابد. این است که باید حسینی عمل نمایی تا یزید را در چنگال خود این چنین خوار و ذلیل کنی، و باید حسینی فکر کرد تا دشمن را حقیر بینی و نه قدرتمند، و باید بیشتر از آن که حسرت یزید بودن داشته باشی، حسرت حسین شدن در تو شعله‌ور باشد. هرچند با روانی کوفی صفتانه، آرزوی عزت حسینی داشتن نیز یک آرزوی واهی است و هرگز محقق نمی‌شود!

دل به عزت یزیدی سپردن نه چاره راه است و نه رسیدن به مقصد. یعنی نمی‌شود برای پیروز شدن و به مقصد رسیدن، گفت ای کاش من قدرت یزید را داشتم؛ بلکه باید بخواهی حکمت حسین علیه السلام را داشته باشی تا در همه صحنه‌ها پیروز بمانی.

پی بردن به این نکته که قدرت یزیدی اصلاً قدرت نیست و نمی‌تواند دارنده آن را به مقصد برساند و این حکمت حسینی است که همه چیز را به مقصد و به ثمر می‌رساند، نیاز به بحث و بصیرت زیادی دارد. در حکمت حسینی قدرت اسلحه‌ها نقش محدودی دارد. حضرت اباعبدالله علیه السلام بی اسلحه نبودند، بی جنگ هم نبودند، گردنشان را هم به شمشیرها نسپردند، نمی‌خواستند هم بی قدرت باشند، اما در شرایطی از اندیشه و ایمان به سر می‌بردند که قدرت اسلحه‌های یزیدی چیزی نبود. لطف امام حسین علیه السلام باید شامل حالمان شود تا در حسرت قدرت یزیدی به سر نبریم و طالب حکمت حسینی باشیم. در حکمت حسینی اسلحه‌ها نقش اصلی را ندارند و همه امید به قدرت اسلحه‌ها بسته نشده است تا اگر قدرت نظامی مان کافی نبود از تحرک باز بمانیم و از ادامه حیات دینی مأیوس گردیم و در نتیجه مقهور دشمن شویم. نگوییم ای کاش ما قدرت یزید را داشتیم تا به خدمت حسین علیه السلام می‌رفتیم، بگوییم ای کاش ما حسینی می‌اندیشیدیم تا یزید در چشم ما حقیر باشد. البته حاکمیت اسلامی بر جامعه برای اباعبدالله علیه السلام چیز مطلوبی بود اما نه یک حاکمیت تسلیحاتی و نظامی صرف مثل یزید.

### اسلام؛ یک دین یا یک حکومت؟

یکی از نکاتی که باید به آن توجه داشت، این است که معاویه چه کرد؟ معاویه به کار بسیار عجیبی انجام داد. او اسلام را به عنوان یک حکومت نشان داد نه به عنوان یک دین. البته توجه دارید که اسلام به عنوان یک دین کامل دارای حکومت هم هست، اما اسلام فقط حکومت

نیست. این مسئله آنقدر ظریف است که بسیاری از مردم نفهمیدند معاویه دارد چه کار می‌کند. اهل بیت بودند که خطر این فکر و کار معاویه را فهمیدند. همیشه این خطر بوده است و عشق به کربلا و امیرالمؤمنین علیه السلام است که ما را از این خطر نجات می‌دهد. چراکه در آینه کربلا آن‌چه اصل است دین است و یکی از ابعاد دین، حاکمیت آن است در اجتماع، نه این که دین فقط حاکمیت باشد.

شامیان - با حيله معاویه - اسلام را به عنوان يك حکومت می‌شناختند و نه به عنوان يك دین.<sup>۴</sup> و شاید بگوییم این بزرگ‌ترین ظلمی بود که بر اسلام در شام و بر مردم شام رفته بود و اصلاً گمانشان این بود که اسلام در مدینه و سایر بلاد اسلامی همان اسلام در شام است و لذا روز ورود اسیران به شام را جشن گرفتند چون حکومتشان بر دشمنان خود پیروز شده بود. و فکر می‌کردند نزاع و درگیری بین دو حکومت است، یک طرف پسر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان مخالف و یک طرف پسر یزید به عنوان یک حاکم. اما راستی چه شد که از طریق حکمت حسینی، شام نیز به حوزه اسلامی پیوست و آن‌چنان بیدار شد که پذیرای روزهای آخر عمر زینب علیها السلام گشت. و دیگر این یزید نیست که در شام حکومت می‌کند، بلکه حسین علیه السلام است که در قلب‌ها جای گرفته است.

امروز بسیاری از مردم شام معاویه (یعنی کشور سوریه امروزی) ادعای شیعه بودن دارند و حداقل در ادعا حسینی شده‌اند و حتی «حافظ اسد» خود را شیعه می‌داند و قبر معاویه هم بی‌نام و نشان گشته و کسی به آن عنایتی ندارد، در حالی که حرم حضرت زینب علیها السلام مورد توجه و زیارت آن‌ها قرار گرفته است. قلب‌ها همیشه دنبال حق است، قلب کل بشر امروز هم به معاویه نظر ندارد، ولی اباعبدالله علیه السلام اگر در دنیای کفر هم بود به عنوان این که قلب‌ها در هوای حق می‌تپد، برای آن‌ها یکی از قدیسان به شمار می‌آمد.

گفتیم که معاویه دین را به حکومت تبدیل کرد و کربلا به صحنه آمد که بگوید دین اصل است و حکومت یکی از شئون دین است و معاویه می‌خواهد با عمده کردن حکومت، دین را ذبح کند که گویا بشر بیش از آن که نیاز به دین دارد و باید نسبت به دین خدا حساس باشد، به حکومت توجه کند و این حيله فوق‌العاده خطرناک است، چراکه؛

۴ - در این باره می‌توانید به کتاب «تاریخ تحول دولت و خلافت» از حجت‌الاسلام رسول جعفریان رجوع فرمایید.

وقتی دین به معنی حکومت شد، دیگر از حاکمان انتظاری جز حکومت نمی‌ماند و این جاست که هم مردم از حکومت دینی محروم می‌شوند، و هم حاکمان غیردینی در امتیّت خواهند بود، و انتظارهایی که از یک والی اسلامی هست دیگر از حاکم غیردینی نخواهد بود.

### حکومت؛ وجه جدایی ناپذیر دین

شما ببینید چرا ملکه انگلستان و درباریان آن‌ها در حالی که زشت‌ترین کارها را می‌کنند کسی به آن‌ها اعتراض نمی‌کند. چون با ملاک دین است که در مقابل هر زشتی می‌توان اعتراض کرد. ولی وقتی جای حقیقت و دین را حکومت تعیین می‌کند، دیگر دینی نمانده است که بتوان بر اساس آن به انحراف‌هایی از دین اعتراض کرد که چرا ملکه و پسر و شوهرش تن به چنین هرزگی‌هایی می‌دهند؟ بنابراین حکومت را حق، و حق را همان حکومت می‌دانند. لذا باید بیدار بود و دید که معاویه چه کار کرد و فرهنگ غرب امروز چه کار می‌کند و برخورد اباعبدالله علیه السلام با معاویه چگونه بود؟ تا روشن شود برخورد ما با فرهنگ غرب که حیات جامعه جهانی را تهدید می‌کند، چگونه باید باشد.

شیعه چنین نیست که دین را در حدّ یک حکومت بشناسد و بر آن اساس دین را بپذیرد، چون شیعه علی علیه السلام آن انسان معصوم را به عنوان والی و حاکم پذیرفته است، و دینی را می‌شناسد که حکومت وجهی و بُعدی از آن دین است، و لذا حکومتی را جز حکومت دینی نمی‌پذیرد، می‌گوید: دین باید در جامعه و روابط بین انسان‌ها حاکم باشد، نه این‌که حکومت یک چیز مستقل و جدای از دین قلمداد شود. و اگر در کشور شیعه حاکمیتی غیر از حاکمیت دینی پیشنهاد شود، به زودی آن حکومت با اعتراض مردم خود روبه‌رو می‌گردد. و این آرزویی است واهی که بخواهیم مردم را به حکومت غیردینی وارد کنیم - چه رسد به حکومت ضدّ دینی - و دینداری را امری فردی و شخصی بپنداریم و نه اجتماعی.

عده‌ای می‌گویند باید حکومت غیر دینی حاکم باشد چون معتقد به پلورالیسم دینی یعنی کثرت‌گرایی دینی هستند. در کثرت‌گرایی دینی برای هر کس دین خودش حق است و چون دین هر کس برای او حق است، هیچ دینی نباید حاکم باشد و لذا بی‌دینی باید حاکم باشد، ولی در اسلام واقعی، یعنی اسلام شیعی باید حکومت دینی حاکم باشد تا مردم آداب زندگی



زمینی شان را با آسمان حقایق هماهنگ کنند و از زندگی زمینی بهره لازم را ببرند و پیام حسین علیعلیه و کربلا همین است و بس و حیلۀ معاویه هم بریدن حکومت است از عالم قدس. پیامبر اکرم ﷺ اولین جایی که پایشان محکم شد - یعنی در مدینه - حکومت تشکیل دادند. اینها می گویند اگر دموکراسی حق است، دموکراسی دینی هم، حق است و دموکراسی، یعنی هر کسی حقی دارد، پس دموکراسی دینی هم یعنی هر کس با هر دینی حق است؛ پس در نظام دموکراسی دینی نباید هیچ دینی حاکم باشد. نتیجه چنین اندیشه‌ای بی‌رنگ شدن دین، و حاکمیت لیبرال دموکراسی به جای دین است، آن‌چنان که در اروپا به وجود آمد. اینها متوجه نیستند که اسلام و شیعه غیر از مسیحیت و کلیساست. شیعه راه ارتباط حکومت را با عالم قدس به کمک ائمه معصومین علیهم السلام آموخته است و لذا جایی برای مأیوس شدن از حکومت قدسی در پیش ندارد، پس جا ندارد که شیعه را با مسیحیت یکی بدانیم و فکر کنیم آنچه بر اروپای مسیحی رفت، حتماً بر ما نیز خواهد رفت.

### یک مقایسه غیر منطقی

مگر واقعه قرن ۱۸ و پیروزی سکولاریسم اروپا، در ایران انجام شدنی است؟ مگر بقیه حوادث ایران با روند دین‌زدایی اروپا تطبیق دارد؟ مگر انقلاب اسلامی در همان راستایی به پیروزی رسید که امور اروپا در آن راستا جلو رفته و می‌رود؟ و یا برعکس؛ انقلاب اسلامی نشان داد که آن روند در کشور شیعه محقق‌شدنی نیست. رضاخان و آتاتورک را بنگرید، رضاخان در ایران منفور و مضمحل است و با این‌که غربیان بسیار تلاش کردند و خود او هم بیست سال جان کند و با دین مبارزه کرد تا خود را پایدار کند، اما ملت شیعه او را مثل آب دهان از کشور بیرون انداختند. ولی آتاتورک در کشوری که حسین علیعلیه ندارد - ترکیه - هنوز به عنوان ارزش مطرح است. ما از نظر فرهنگ دینی با ترکیه که مسلمان هم هست، منطبق نیستیم چه رسد با اروپا، که روشنفکران ما می‌خواهند ولایت فقیه را با کلیسا مقایسه کنند و همان روند اروپا و حذف کلیسا را با حذف ولایت فقیه برای این‌جا بجویند. برعکس؛ ولایت فقیه آن روند را هم که در اروپا حاکم است، برمی‌گرداند. یعنی باید اروپا هم به زندگی دینی برگردد، ولی نه به کلیسا و مسیحیت، بلکه به اسلام و قرآن، آن هم اسلامی که ولایت فقیه در آن نقش اساسی داشته باشد و نه نقش نظارتی و تشریفاتی و ان‌شاءالله

حکومت جهانی اسلام دارد پایه‌ریزی می‌شود و در این راستا تلاش‌های سکولاریست‌ها پوسیده و پوچ می‌گردد.

پس همان‌طور که معاویه با نقشه‌های - به زعم خود بسیار حساب‌شده - خواست حکومت را از دین جدا کند و کاری کند که ارزش‌های دینی در حکومت بر مردم نقشی نداشته باشد ولی با فرهنگ حسین علیه السلام همه چیز خنثی شد، باز با حسین علیه السلام معادلات جهانی به نفع حکومت اسلامی و حاکمیت حکم خدا به هم می‌خورد و در آینده سکولاریسم نه به‌عنوان یک راه و رسم حکومت، بلکه به عنوان یک حيله برای ملت‌ها مطرح می‌گردد.

### باز نگاهی به کوفه

بعد از واقعه کربلا حضرت زینب و امّ کلثوم (سلام الله علیهما) از مسئله کوفیان به سادگی عبور نمی‌کنند. لذا اشاره دیگری به کوفیان می‌کنیم تا کوفیان را به عنوان آینه‌ای عبرت‌آموز در پیش روی خود قرار دهیم و حیات خودمان را بررسی کنیم و بینیم حیاطمان چقدر در آینه کوفیان منعکس است و چقدر در آینه امام حسین علیه السلام؛ چراکه کوفیان هدف ارزش‌مندی را دنبال می‌کردند، ولی خود را برای آن مقصد مجهز نمودند.

اگر انگشت اشاره دُرّیه پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه کوفیان نبود، و اگر آن عزیزان از کوفیان گذشته بودند، ما هم انگشت را از معاویه و یزید و عبیدالله به جای دیگر نشانه نمی‌رفتیم و مطلب را با حقارت یزید به پایان می‌بردیم و همواره تأکید می‌کردیم که فرهنگ اموی-شامی معاویه را بشناسید تا به کمک حکمت حسینی با آن درگیر شوید و خود را سعادتمند و آن فرهنگ را رسوا کنید. اما هنوز نیم‌نگاهی به کوفه داریم و بعد از این نگاه حرفمان را تمام می‌کنیم که در این مرحله، دیگر تماشاگری بس است، باید بازیگری را شروع کنیم. گیرم که تا حالا به این مطلب رسیدی که باید با حکمت حسینی زندگی را ادامه داد، ولی نمی‌دانم خود را برای چنین کاری آماده کرده‌ای، آیا می‌دانی اگر تمنای خود را تصحیح کنی ولی شخصیت خود را برای تحقق آن تمنّا نیروورانی چه خطر بزرگی در پیش روی؟

کوفیان، حسین علیه السلام را نزد خود خواندند و به او وعده یاری دادند و بعد که با عبیدالله روبه‌رو شدند، وعده‌های خود را فراموش کردند. راستی؛ آیا ارباب عبیدالله آن‌چنان بود که حجتی برای کوفیان باشد تا به یاری حسین علیه السلام نیایند و آن یاری را غیرممکن بپندارند؟ تاریخ‌گواه

است که چنین حجّتی نداشتند، آری؛ به هیچ وجه چنین حجّتی نداشتند و حتّی پشتیبانی شام از عیدالله هم به گونه‌ای نبود که آن‌ها از ترس شام، بهانه‌ای برای یاری نکردن حسین علیعلیه داشته باشند (معادلات آن زمان، چنین تحلیلی را اجازه نمی‌داد، زیرا آن‌ها می‌توانستند عیدالله را با ۱۳ نفر همراهش بکشند و حاکمیت کوفه را به دست بگیرند، از طرفی معاویه هم مرده بود. تازه از نظر مسافت، شام کجا و کوفه کجا؛ و از نظر کیفیت و جلب آرای مردم، عیدالله کجا و حسین علیعلیه کجا!) این جاست که نمی‌توان از کوفیان گذشت و نمی‌توان معنی کوفیگری را به عنوان یک فرهنگ منحط در جامعه شیعه نشناخته رها کرد و چنین آفتی را بر درخت تناور تشیع نادیده گرفت. با مسلم بن عقیل، با آن همه شور بیعت کردند، بعد به دشمن امام پیوستند و برای خشنودی دشمن، امام را کشتند و یا درهای خانه را به روی خود بستند تا خبر کشته شدن امام را نشنوند. (عجب؟!!!) حال بر خود نمی‌لرزی اگر تمنّای حاکمیت امام معصوم را داشته باشی ولی خود را مطابق آن تمنّا نیاراسته باشی چه می‌شود؟ از سرنوشت کوفیان باید عبرت گرفت.

مدینه را بگو که یک سال بعد، جزای یاری نکردن امام را دید، آنگاه که سربازان شام در شهر ریختند و غارت کردند و به زن‌هایشان تجاوز نمودند و قتل عام کردند و رفتند. اما قصّه کوفه، قصّه دیگری است. با مرگ معاویه به امام نامه نوشتند، ولی یاریش نکردند و با مرگ یزید، آتش انتقام در بین آنها سر به آسمان برداشت، اما دیگر شرمنده‌تر از آن بودند که باز به امام سجّاد علیعلیه نامه بنویسند و از او دعوت کنند.

شمشیرها را بی‌پروا از غلاف بیرون آوردند و به هر شکلی کشتند، هم آن را که باید بکشند و هم آن را که باید نکشند، هم آن طور که باید بکشند و هم آن طور که باید نکشند، هم آن طور که باید کشته شوند و هم آن طور که باید کشته نشوند. این است سرنوشت شیعیانی که از حکمت دینی فاصله می‌گیرند و به عمل زدگی و قبیله‌گرایی و بانده‌بازی می‌افتند. کوفه یک خبر و عبرت بزرگ برای ما دارد. عبرت از کوفه؛ یعنی اگر می‌توانی این گونه آدم‌ها (شیعه بانده‌باز بی حکمت) را اصلاح کن، و اگر نمی‌توانی از آن‌ها فاصله بگیر و مواظب باش اگر می‌خواهی راه سعادت را که راه حکمت حسینی است، پیشه کنی؛ باید از اوّل چون اصحاب کربلا در راه حسین علیعلیه پاکباز باشی، آری؛ علاقه‌مندی به حسین علیعلیه کافی نیست، باید در راه حسین علیعلیه پاکباز بود، مطمئن باش سنّت جاری امتحان الهی جای تو را به تو نشان می‌دهد. اگر صادقانه اسلام را پذیرا نشوی، یک مرتبه خود را در کنار عمر سعد خواهی

دید و اگر صادقانه علاقه به حسین علیه السلام را پیشه نکنی، یک مرتبه خود را در کنار کوفیان می‌یابی و اگر صادقانه به دنبال حق باشی و راه را گم کرده باشی یک مرتبه حرگونه خود را کنار امام حسین علیه السلام خواهی یافت و اگر از اول سعی کنی امام خود را بشناسی و برای او پاکبازانه جان دهی، همواره در کنار حسین علیه السلام خواهی بود، گمان مبر در گردونه امتحان از صحنه خارج خواهی ماند؛ پس، از کربلا و از سرنوشت کوفیان، عبرت بگیر.

## عبرت را!

عبرت را، عبرت را! سر حسین علیه السلام را نزد عبیدالله آوردند، سر عبیدالله را نزد مختار، سر مختار را نزد مصعب، سر مصعب را پیش روی عبدالملک نهادند و ده سال چنین گذشت، و این گوشه‌ای بود از آنچه حسین علیه السلام درباره کوفیان خبر داد. اَمّیت از کوفه و بصره، بلکه از سراسر عراق رخت بریست، هیچ کس از هیچ کس راضی نبود؛ همه، دشمن هم بودند، هم مردم نسبت به مردم، و هم حاکمان نسبت به مردم، و هم مردم نسبت به حاکمان، و در این حال کار مشکل تر هم شد. «حجاج بن یوسف ثقفی» بر کوفه گمارده شد، تفتیش عقاید، جاسوسی، اتهام، دستگیری، زندان، شکنجه، قتل و اختناق بر کوفه سایه افکند. او کوفیان را مجبور به جنگ با مردم بصره کرد و عده زیادی از مردم کوفه در این جنگ کشته شدند. بیست سال، آری بیست سال در زیر سایه حجاج بر کوفیان چه گذشت، مگر گفتنی است؟ وقتی حجاج مرد، به نقل از مسعودی در مروج الذهب به جز کسانی که در جنگ‌ها کشته شده بودند، صد و بیست هزار نفر به دست او کشته شدند، و تعداد پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان‌های او زندانی بودند، که شانزده هزار نفر از این زنان برهنه بودند. مسعودی می‌گوید: حجاج زن و مرد را در یک محل زندانی می‌کرد و زندان‌های وی سقف نداشت تا آفتاب و سرما و باد و باران بر آنها بیارد.<sup>۵</sup> غذای زندانیان مخلوطی از آرد جو و خاکستر و نمک بود که زندانیان به سبب این غذا و به سبب تابش آفتاب به صورت یک سیاه پوست درمی‌آمدند.<sup>۶</sup>

۵ - «مروج الذهب»، ج ۳، ص ۱۳۷.

۶ - «سفینة البحار»، ج ۱، ص ۲۲۲.

راستی؛ کوفیان به یاری امام نیامدند تا چه چیزی را حفظ کنند؟ آیا توانستند؟ و اگر به یاری امام آمده بودند چه چیزی را از دست می دادند که بعد از دست ندادند؟ معنی و نتیجه جداشدن از امام و پاکباز نبودن در راه اسلام، چه چیز خواهد بود، جز آنچه واقع شد.

برادران و خواهران! توجه داشته باشید که اگر در خدمت اسلام و انقلاب اسلامی پاکباز نباشید، چیزی را که می خواهید به دست نمی آورید و آنچه را که دارید از دست می دهید. و بالأخره هم نسل کوفیان تماماً برچیده شد. هم حجاج مرد و هم کوفیان. اما روح کربلا نمرد، همچنان که فرهنگ کوفیان نمرد، و همچنان که فرهنگ یزیدی و فرهنگ امثال حجاج بن یوسف ثقفی نمرد.

باز کربلا، و باز حسین علیعلیه و درخشندگی گوهر ایمان، و باز یزید و حقارت، و باز حجاج ... و باز کربلا، و باز حسین علیعلیه و درخشندگی گوهر ایمان ... و حجاج و ... و باز درخشندگی گوهر ایمان و باز بسیجیان.

و باز درخشندگی گوهر ایمان، و باز کربلا، باز حسین، باز باقی بودن بر عهد امام خمینی (رحمة الله علیه)، باز بسیجیان.

کربلا حادثه ای نیست که فقط در سال ۶۱ هجری تحقق پیدا کرده باشد. کربلا هر سال هست و همواره باید به کربلا نظر داشت و گرنه زندگی دینی مان را از دست می دهیم. هر کس به اندازه ای که در دین عمیق شود کربلا برای او عمیق و شکوفا می شود. به همین دلیل پیشنهاد ما این است که این سلسله بحث ها را به طور عمیق بخوانید تا ان شاء الله در یچه ای برای معرفت به امام حسین علیعلیه شود. و امام حسین شناسی یعنی در زیر این آسمان، ایمانی زندگی کردن و از پوچی ها آزاد شدن. و کربلا یعنی:

### مبارزه با پوچی ها

آن وقت مگر کربلا یک بار اتفاق افتاده است که این نوشتار را می خواهی یک بار بخوانی؟ باز بخوان و سال دیگر نیز دوباره، که حکمت حسینی دیر دسترس است. ان شاء الله پس از آن که مطالب آن را به قلب خود بنشانی و عزمت، عزمی حسینی شد، به جلد دوم رجوع بفرمایید که ان شاء الله راز و رمزهایی در کار است.

«والسلام علیکم و رحمته الله و برکاته»



سلسله مباحث «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» را در جلد دوم به لطف الهی ادامه خواهیم داد، ولی قبل از آن، به یک نمونه‌ای از این که کربلا شکست‌بردار نیست، و نمی‌توان از آن گذشت، می‌پردازیم.

از اوّل کتاب تا حال از زوایای مختلف این نکته را گوشزد کرده‌ایم که در حکمت حسینی، شکست معنی ندارد و پایداری و بقاء، جزء اصلی این حکمت است و در دل مباحث روشن شد که حتّی در دربار یزید، آثار زنده ماندن کربلا نمایان شد. حال در تاریخ با نمونه‌ای بسیار متعالی و روشن و پر رمز و راز؛ یعنی اربعین شهدای کربلا روبه‌رو هستیم.

انسان به‌واقع از حیرت نزدیک است قالب تهی کند، که هنوز چهل‌روز از آن قلع و قمع‌ها نگذشته است، و هنوز صدای شادی پیروزی بر حسین علیه السلام از در و دیوار کوفه و شام به گوش می‌رسد که اربعین شهدای کربلا به پا می‌گردد و بانگ بلند حسین علیه السلام در روز عاشورا پس از چهل‌روز در آسمان تمام شهرهای اسلامی گوش‌ها را پر می‌کند.

داستان آمدن «جابر بن عبدالله انصاری» و «عطیه» به کربلا یک حادثه نیست، یک فرهنگی است که تاریخ، قصّه این دو بزرگوار را به‌عنوان نمونه ذکر کرده است.

آری؛ ما باز به «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» می‌پردازیم، ولی قبل از ادامه آن مباحث در جلد دوم، نگاهی به زیارت اربعین می‌کنیم. این زیارت چه از نظر محتوا و چه از نظر موقعیت تاریخی، حجت قاطعی است بر این که تنها راه مقابله با پیچیده‌ترین و مخوف‌ترین توطئه‌ها علیه اسلام عزیز، راه حسین علیه السلام است، تا هم خودمان نفله نشویم و هم اسلام عزیز بماند.

شما را از طریق «زیارت اربعین» با حسین علیه السلام تنها می‌گذاریم تا روشن شود آیا پس از

مباحثی که گذشت، می‌توانید با حسین علیه السلام سخن بگویید؟





## جلسه دهم

### زیارت اربعین، پایداری بر عهد حسینی

#### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اربعین، سنت شیعیان بیداردلی است که گذشت زمان، وفاداری آن‌ها را نسبت به امام حسین علیه السلام از بین نمی‌برد. لذا کسی که به حق، مؤمن است، نمی‌تواند به حقیقت مجسم، یعنی اباعبدالله علیه السلام مؤمن نباشد و کسی که همواره به یاد حق است، همواره به یاد حقیقت مجسم است، هر چند غوغای زمان چیزی غیر از حق را بخواهد. غوغای زمان و تبلیغات یزیدی تلاش کرد که اباعبدالله علیه السلام را از صحنه ذهن‌ها و خاطره‌ها پاک کند و آن همه تهمت‌ها و تلاش‌های سوء برای این بود که ذهن‌ها از یاد اباعبدالله علیه السلام پاک شود. ولی اربعین که از نشانه‌های مؤمن شمرده می‌شود<sup>۱</sup>، نشان داد که در زیر این آسمان کسانی هستند که غوغای زمانه نمی‌تواند آن‌ها را از وفاداری به حقیقت مجسم یعنی امام معصوم، غافل کند، و سنت اربعین سنت انسان‌هایی است که اسیر حکومت یزیدی نشدند و تحت تأثیر تبلیغات نظام کفر از تعهدی که با حق داشتند دست نکشیدند.

---

۱ - امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: علامت مؤمن پنج چیز است؛ پنجاه و یک رکعت نماز گزاردن در هر شب و روز و زیارت اربعین، انگشتر به دست کردن و جبین را در سجده به خاک گذاشتن، بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن، «مفاتیح الجنان».

## حسین علیه السلام؛ قطب دل‌های سالم

به حق و حقیقت، کهنگی بردار نیست و شامل مرور زمان نمی‌شود. کسانی که می‌خواستند رنگ حسینی را بی‌رنگ کنند و آن‌هایی که تسلیم بی‌رنگی شدند و حسین علیه السلام را از یاد بردند، هیچ کدام مؤمن نیستند. این که امام معصوم علیه السلام فرموده است: «زیارت اربعین، یکی از نشانه‌های ایمان است» یعنی اربعین ادامه عهد مؤمن است با حسین علیه السلام که تجسم اسلام است و قطب دل هر انسانی که می‌خواهد دلی فعال و زنده داشته باشد، هر چند حاکمان ستمگر تلاش کنند که این عهد و وفاداری و میثاق با امام را، از بین ببرند. چرا که مؤمن در عالمی از ایمان و حالی از معنویت به سر می‌برد که هیچ شرایطی نمی‌تواند آن حال را از او بگیرد و در واقع اربعین و زیارت اربعین استحکام آن حال ایمانی است. آن کس به حسین علیه السلام پس از شهادتش پشت می‌کند که آن حال ایمانی را نشناسد.

این یک قاعده است که همیشه ستمگران وقتی حق و حقیقت اسلام و دین را تحمل نکردند، سعی می‌کنند مظاهر اصلی دین را محو و نابود کنند. سعی می‌کنند با تبلیغات و غوغاسالاری و کشتار و تهمت زدن، حق را از صحنه جامعه و خاطره‌ها پاک کنند. و این شیعه اربعین‌شناس است که تحت تأثیر این غوغاسالاری‌ها قرار نمی‌گیرد. این که شخصیت جابرین عبدالله‌انصاری برای ما بسیار ارزشمند است و با توجه به او سنت اربعین را عزیز می‌داریم به جهت کار بزرگی است که او کرده است. همیشه شیعیان از برکات اربعین بهره‌مند شده‌اند.

شما فراموش نکنید که پس از واقعه عاشورا در کنار آن تبلیغاتی که امام علیه السلام را به عنوان یک خارجی معرفی کردند، چنان جوّ اربعایی در کشور حاکم نمودند که کسی جرأت یاد آوری حسین علیه السلام را نداشته باشد و از این طریق برای همیشه سنت حسین علیه السلام و سنت محمد صلی الله علیه و آله از صحنه خاطره‌ها و سینه‌ها محو شود و یزیدیان به راحتی بتوانند خود را تبلیغ کنند، و حالا معلوم می‌شود در چنین شرایطی، احیاء اربعین حسین علیه السلام چقدر کارساز بوده، در واقع با اربعین همه طمع دشمن خنثی و بی‌نتیجه شد.

به عنوان نمونه بقاء همین انقلاب اسلامی هم از برکات سنت اربعین است. در شب پانزده خرداد سال ۴۲ وقتی امام خمینی (قدس سره) را دستگیر کرده و به زندان بردند، فردای آن روز مردم به خیابان‌ها آمدند و بدون هیچ ترسی فریاد اعتراضشان بلند شد. «فردوست» در خاطراتش می‌نویسد: «در آن روز آن قدر آدم آمده بود و آن قدر ما این‌ها را کشتیم که خودمان ترسیدیم». تاریخ می‌گوید این‌ها مسلسل‌ها را در صحن حضرت معصومه علیها السلام گذاشتند و بسیاری از مردم را کشتند. شاه حساب کرده بود وقتی امام خمینی (رحمة الله علیه) را تبعید کرد، و مردم وفادار به امام را هم کشت، دیگر بقیه این ملت برای همیشه وفاداری خود را نسبت به امام و انقلاب پس می‌گیرند و لذا آنچه باید بکند کرد. اما امام خمینی (قدس سره) را بعد از چهل روز آزاد کردند و به روستایی در حاشیه شهر به نام داودیه بردند که در واقع ایشان را به آنجا تبعید کنند. مورخین می‌گویند مردم آن قدر به دیدار امام (قدس سره) رفتند که جاده داودیه پر از ماشین شده بود.<sup>۲</sup> این چه سنتی و چه دل و شعوری است که بعد از این همه کشته دادن، به دیدار امام (قدس سره) می‌رود. حضور حماسی مردم وفادار به امام و آزاد از رعب نظام شاهنشاهی همه حیل‌ها را خنثی کرد. بعد امام را به قیصریه آوردند و از آن جا هم به قم بردند. اگر به نهضت کربلا و نهضت امام خمینی (قدس سره) نگاه دقیق و عمیقی بکنید شباهت‌های بسیاری بین این دو نهضت می‌بینید. یعنی با همان فرهنگ و حکمت حسینی، نهضت اسلامی شکل گرفته است.

شاید سیزدهم محرم بود که خبر شهادت امام حسین علیه السلام به مدینه رسید، امویان تمام خانه‌های بنی‌هاشم را در مدینه خراب کردند. یعنی دیگر بنی‌هاشم باید از صحنه تاریخ پاک شود. «جابر بن عبدالله انصاری» به همراه «عطیه» بدون آن که مرعوب جو پلیسی نظام یزیدی شوند، به سوی کربلا حرکت می‌کنند تا ثابت کنند که روح ایمانی و وفاداری به امام حسین علیه السلام جو پلیسی را به چیزی نمی‌گیرد و شامل مرور زمان هم نمی‌شود، چیزی که یزیدیان نمی‌فهمیدند. وفاداری به امام و دین، تجدد و روشنفکری هم بر نمی‌دارد، همیشه باید حق برای قلب مؤمن حی و حاضر باشد. این است که جابر، سنت اربعین را به توصیه معصوم، پایه‌گذاری کرد و برای همیشه فرهنگ کربلا با سنت اربعین جهان را تغذیه خواهد کرد، و

۲ - «تحلیلی از نهضت امام خمینی (رحمة الله علیه)»، سید حمید روحانی.

عهد حسینی بر خلاف جوّ پلیسی و رعب و وحشت، جای خود را باز می‌کند و راه خود را ادامه می‌دهد.

دشمنان این همه تلاش کردند تا همین وفاداری به امام از بین برود، و گرنه کشتن امام به وسیله آن همه لشکر که عمر سعد جمع کرده بود، هنر نیست. آن‌ها می‌خواستند این وفاداری که جابر و امثال او نشان دادند برای همیشه نابود شود، وفاداری عاشقانه‌ای که کربلایان را سمبل دین می‌کند. در واقع عهد حسینی با اربعین حفظ شد و امروز هم من و شما سنت اربعین را تکرار می‌کنیم، یعنی ای حسین، شما همیشه حق هستید و ما بنا داریم ارتباطمان را با حق یگانه کنیم و وفاداری به حق را هیچ‌گاه از دست ندهیم، و مرور زمان و غوغای زمانه و تبلیغات یزیدی نمی‌تواند ارتباط ما را با شما قطع کند. هر سال اربعین گرفتن آن‌گونه که امام صادق علیه السلام در زیارت اربعین به ما آموختند و با حسین علیه السلام حرف زدن، چیزی گرانقدر و ارتباط بزرگی است.

در این زیارت، ارتباط با امام را این‌گونه شروع می‌کنیم:

﴿السَّلَامُ عَلٰی وَلِيِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ﴾

سلام بر ولیّ خدا و حبیب خدا!

این سلام یعنی ظهور ارادت به امام، یعنی هنوز حسین بن علی علیه السلام، زنده و حبیب و ولیّ خداست، نه یزید و یزیدیان؛ و هنوز دل ما به ولیّ و حبیب خدا نظر دارد و تبلیغات یزیدی در طول تاریخ نتوانسته است ما را طعمه خود کند. شما دیده‌اید آدم‌هایی را که با یک مسئله کوچک تمام تعهداتشان را نسبت به انقلاب و اسلام و امام و ارزش‌ها از دست می‌دهند، چون این‌ها شیعه واقعی نیستند و با شدت گرفتن جوّ تبلیغاتی زمانه و غوغاهای دشمن، تمام ارتباط قبلی خود را با اسلام و انقلاب از دست می‌دهند، چون به حقیقت وفادار نیستند و اسیر جوّ زمانه هستند.

مر سفیهان را زباید هر هوی ز آن‌که نبوّدشان گرانی قوا

آدم‌های بی‌اصول با هر بادی به لرزه درمی‌آیند، چون که از نظر معرفتی قوی نیستند و ریشه محکم ندارند. ریشه انسان مؤمن، وصل به حق است؛ لذا غوغای زمانه نمی‌تواند او را به لرزه درآورد و برآید. مثلاً در زمان رضاخان که او دستور داده بود زنان باید چادرها را از سرشان

بردارند، کسانی که اربعین را نمی‌شناختند، سریعاً چادرشان را از سر برداشتند و به اسم مقتضیات زمانه رنگ اصیل خود را از کف دادند، و رنگ ضد انسانی حکومت غیرالهی رضاخان را پذیرفتند، ولی فرهنگ اربعین چیز دیگری به ما می‌آموزد و آن عبارت است از پایدار ماندن به عهد الهی خود و این با اعلام ارادت به امام معصوم علیه السلام محقق می‌شود لذا می‌گوییم:

﴿السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَ نَجِيهِ﴾

سلام بر خلیل و نجیب خدا!

یعنی سلام بر تو که خودت را برای خدا از هر خودیتی خالی کردی و سلام بر بنده نجیب خدا! که هیچ عصیانی در مقابل خدا نداشت. با ارتباط قلبی می‌توان این سلام‌ها را حل کرد و جهت جان را در جهت ارادت و رزی به اباعبدالله الحسین علیه السلام انداخت و از اثرات مثبت این ارادت و رزی بهره برد، هر چه بهره هست از توجه دادن روح است به امام معصوم علیه السلام، آن هم ارادت به امامی که همه فرهنگ رومی معاویه، می‌خواهد نور او را محو کند، حالا شما روبه‌روی او ایستاده‌ای و برخلاف آن همه غوغا با او با تمام وجود گفتگو می‌کنی.

﴿السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيِّهِ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ﴾

یعنی سلام بر بنده با صفای خدا، دوست برگزیده و خالص او که فرزند خانواده باصفایی است، سلام بر حسین مظلوم شهید.

ملاحظه کنید دلی که توجهش به امامش دائمی است، چه بهره‌هایی از این توجه می‌برد این سلام و این تعهد اجازه نمی‌دهد که جو زمانه، ما را فراگیرد. تعهد با اباعبدالله علیه السلام در واقع تعهد با خداست، تعهدی که در «عهد آلت» بستیم. هر کس تعهد با ائمه علیهم السلام و اسلام و ارزش‌ها را شکست باید بداند که با خودش قهر کرده و نقض پیمان نموده و باید بداند که خود را از دست داده است، قرآن در مورد آنها می‌فرماید: «وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجَنِّثِ الْعَظِيمِ»<sup>۳</sup> یعنی؛ این‌ها بر شکستن عهد عظیمی اصرار می‌ورزند. این زیارت‌ها و سلام‌ها احیای خود اصیل انسان‌ها است تا از اصل خودمان جدا نشویم و عهد خودمان را با امام علیه السلام هرگز نشکنیم.

ارتباط با امامی مظلوم و شهید، یعنی گشودن دریچهٔ جان به سوی ذاتی مقدّس که در رهگذر یافتن حیات معنوی به راحتی از حیات بدنی می‌گذرد، در این حالت انسان نسبت به خود بی تفاوت نخواهد بود تا هرچه را زمانه بر سرش می‌آورد بپذیرد و امیدش از دست‌یابی به خود برین ناپود شده باشد. راستی که ارادت به چنین شهید مظلومی، چه زیبا جرقه‌های حیات را از لابه‌لای خاکستر روزمرگی‌ها به چشم می‌نمایاند تا از آن جرقه‌ها مشعلی فراهم آورد و نگذارد در ظلمت زمانه مأیوس و چروکیده و افسرده بماند.

### ﴿السَّلَامُ عَلَىٰ أَسِيرِ الْكُرُبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ﴾

یعنی سلام بر کسی که در تنگنای گرفتاری‌ها اسیر شد و کشتهٔ اشک‌های روان گشت. سلام بر شما که گرفتار سختی‌ها شدید و دشمنان اسلام، صحنه را برای شما تنگ کردند و مانع انجام وظیفهٔ امامت شما شدند. شما کشتهٔ اشک هستید؛ یعنی کشته شدنی که آه و اشک به دنبال دارد، یک کشته شدن عاطفی و روحانی، نه سیاسی و افراطی، بلکه کشته شدنی ناب و اصیل.

زائر و عاشق اباعبدالله علیه السلام را نگاه کنید که چگونه با امام خود ارتباط برقرار می‌کند، این رابطه یک رابطه پراگماتیستی و سودانگاری دنیایی نیست، بلکه یک ارتباط قلبی و روحی است، اصلاً بقای ایمان زائر به این نوع ارتباط عاطفی است. چراکه انسان‌ها پیش از آن که با عقلشان زندگی کنند با قلبشان زندگی می‌کنند، و لذا زائر امام با قلبش امام را زیارت می‌کند، عقل به ما کمک می‌کند که مقصد خود را درست بشناسیم، ولی وقتی عقلاً متوجه شدیم که بیراهه نرفته‌ایم و به محبوب واقعی دست یافته‌ایم، دیگر قلب است که باید غم جدایی خود را با محبوبش در میان آورده و از طریق قلب، این جدایی به وصل تبدیل می‌شود و هر چه محبوب، پر جلال تر باشد، قلب باید بیشتر برای وصل تلاش کند و اگر اشک به کمک نیاید، جلالت محبوب، سالک را پس می‌زند و لذا او اشک را به میان می‌آورد و همه چیز درست می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام قبل از واقعهٔ عاشورا، حسین علیه السلام را به عنوان «قتیل العبرات»؛ یعنی کشتهٔ اشک‌ها معرفی می‌کردند و در اشاره با همین سخنان، حضرت اباعبدالله علیه السلام در معرفی خود فرمودند: «انا قتل العبرات» من کشتهٔ اشک‌ها هستم. پس معلوم است که رسالت عظیم حسین برای حفظ اسلام با اشک عجین شده و این نهضت با اشک به بار می‌نشیند و نتیجه مورد نظر

حسین علیه السلام پدیدار می‌گردد و لذا نباید از اشک بر حسین علیه السلام به راحتی گذشت و آن را از اصل نهضت و هدف آن جدا نمود و مسلّم مسئله بسیار مهم‌تر از این است که در این سطور بگنجد. عمده آن است که وقتی در زیارت اربعین به امام سلام می‌دهیم و می‌گوییم: سلام بر کشته اشک‌ها؛ از این سلام سرسری نگذریم.

نهضت امام علیه السلام نهضت به جنبش در آوردن قلب‌هاست و از این پایگاه است که هم به امام علیه السلام سلام می‌دهی و متذکر تنگناهایی می‌شوی که بر امام علیه السلام تحمیل کردند و هم اشکی که جان انسان از این توجّه طلب می‌کند، سرازیر می‌شود.

﴿اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَابْنُ وَلِيِّكَ وَصَفِيُّكَ وَابْنُ صَفِيِّكَ الْفَائِزُ بِكَرَامَتِكَ أَكْرَمَتَهُ

بِالشَّهَادَةِ وَحَبَوْتُهُ بِالسَّعَادَةِ﴾

خدایا شهادت می‌دهم که او ولیّ و نماینده خاصّ تو و فرزند ولیّ تو و صفی و جانشین تو و فرزند جانشین تو است، کسی است که به کرامت تو نایل شده و او را با شهادتی که نصیبت کردی بزرگش داشتی و به کرامت خاص رساندی و به سعادت خاص مخصوصش گردانیدی.

### آنگاه که بزرگ‌نمایی ستم، نقش بر آب می‌شود

خدایا من شهادت می‌دهم و بر سر این شهادت پایدارم و جوّ زمانه نمی‌تواند مرا عوض کند. خدایا ما شهادت امام علیه السلام را هدیه و اکرام تو می‌دانیم. یزیدیان بی‌خود تصور می‌کنند که قدرت‌نمایی کرده‌اند، یزیدیان را خداوند از این طریق رسوا کرد. کسانی که حسینی نیستند عموماً مرعوب تبلیغات دشمن می‌شوند. مثلاً با این که حق را قبول دارند یک دفعه می‌گویند ممکن است پیروز نشویم. یعنی می‌رسند به این حرف شیطانی که چون با پایداری در مسیر حق، پیروز نمی‌شویم؛ پس باطل را می‌پذیریم. در صورتی که بینش حسینی این است که هر کس با روش حق، مقابل ستم بایستد، پیروز است. کسی که می‌ترسد در پیروی از بینش حسینی و فرهنگ شهادت و مبارزه با ستم ضرر کند او در حقیقت نه ضرر را می‌شناسد و نه نفع را، و اصلاً تمام وجودش ضرر است. کربلا؛ یعنی حساب سودانگاران نکرده‌اند. نمونه‌اش این است که شما در این زیارت می‌گویید: خدایا! تو امام را اکرام کردی که به مقام شهادت رساندی. حالا این

بینش را مقایسه کنید با بینش کسی که می‌گوید اگر در مقابل آمریکا ایستادگی کنیم، ضرر می‌کنیم و دنیا برای ما ارزش قائل نمی‌شود.

بزرگ‌نمایی قدرت آمریکا برای کسی است که حسین ندارد. ولی کسی که دل به حسین داده است آمریکا و دنیا داران در نظرش سبک و هیچ هستند. از این جا روشن می‌شود که چرا امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند زیارت اربعین نشانه مؤمن است. معلوم می‌شود که هر دلی به صرف ادعای ایمان، نمی‌تواند در فرهنگ تبلیغاتی کفر وفادار به ابوالفضل علیه السلام بماند. چه کسی می‌تواند بگوید که خدایا امام حسین علیه السلام با کرامتی که به او دادی، به نتیجه و ثمر رسید و او را با شهادت گرامی داشتی و به سعادت خاص رساندی؟ آن که فرهنگ حسین علیه السلام را شناخته باشد، و زیارت اربعین یعنی فرهنگ حسین علیه السلام را به قلب خود القا کردن.

کسی که در کربلا در زیر سم اسب‌ها، کرامت حسین علیه السلام و اصحاب او را توسط خدایی که عالم در قبضه اوست، می‌بیند، چقدر خوب می‌بیند، برعکس؛ سربازان عمرسعد که این کرامت را ندیدند و نفهمیدند، و اگر زینب و خیم حسین علیه السلام این کرامت را نمی‌دیدند، مسلم از فرط مصیبت، قالب تهی می‌کردند و اگر مدد روحی و تصرف ملکوتی امام سجاد علیه السلام در جان مصیبت‌زدگان نبود، مگر می‌شود تحمل کرد؛ اصلاً مگر می‌شود بدون نظر امام زمان علیه السلام کارهایی همچون کربلا را به وجود آورد و آن را ادامه داد؛ مگر جنگ هشت‌ساله منهای نظر مبارک حضرت بقیة الله الاعظم (ارواحنا فداه) عملی بود؟!

﴿وَاجْتَبَيْتَهُ بِطَيْبِ الْوَلَادَةِ وَجَعَلْتَهُ سَيِّدًا مِنَ السَّادَةِ وَقَائِدًا مِنَ الْقَادَةِ وَذَائِدًا مِنَ الذَّادَةِ وَ  
أَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ﴾

خدایا! او را به پاکی نسل و پاکیزگی طینت برگزیدی و او را بزرگی از بزرگان عالم و پیشوایی از پیشوایان الهی قرار دادی، و مدافعی از مدافعان دین مقرر داشتی و موارث همه پیامبران را به او عطا کردی.

خدایا تمام خوبی‌ها را برای ائمه علیهم السلام قرار دادی و این‌ها را گلچین کردی. در صحنه اربعین در چنین حال و مقامی هستیم، صحنه‌ای که چهل روز از عاشورا گذشته است یعنی تکه‌تکه شدن بدن‌ها را دیده‌ایم، جشن و غوغای حکومت یزیدی را دیده‌ایم، رعب



و وحشتی را که به صحنه آوردند دیده‌ایم، تهمت‌ها را شنیده‌ایم، با این همه بعد از چهل روز هنوز حق را از باطل تشخیص می‌دهیم و هنوز به جبهه حق و امام حسین علیه السلام وفادار هستیم و هنوز امام علیه السلام را پیشرو و رئیس و سرور و راهنمای خود می‌دانیم و اعتقادمان این است که خدایا تو ارث انبیاء را به امام دادی و ما با وجود این همه تبلیغات و رعب و وحشت، از حسین علیه السلام دل نمی‌کنیم و جرأت دفاع از او را در جان خود داریم، اصلاً کربلا مکتب ادامه چنین جرأت و شجاعت است.

هر چه یزیدیان می‌خواهند بگویند، و هر کاری می‌خواهند بکنند ما فهمیده‌ایم چه کسی را بپذیریم و به دنبال چه کسی برویم. انسانی که پیش از آن که ظاهر کاخ‌ها خیره‌اش کرده باشد، به درون معنوی خود خیره شده و راه به عالم ماورا برایش باز شده است، چگونه می‌تواند به امام معصوم علیه السلام نظر ندوزد و تبلیغات دنیاگرا، دل او را از جایگاه اصیل خود بر کند؟ امام در تمام ابعادش، چه با بودنش و چه با شهید شدنش، انگشت اشاره به عالم لایتناهی دارد، و می‌تواند عالم درون خودت را به تو بنمایاند و در آن صورت خود را به واقع یافته‌ای، خودی بسیار متعالی.

با ارتباط با امام است که انسان می‌فهمد آن بُعدی از ما که جدای از امام، راه خود را طی می‌کند، ناخود ماست و لذا در فراز دیگر زیارت می‌گوییم:

﴿ وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِنَ الْأَصْفِيَاءِ ﴾

خدایا تو آن امام را از جانشینان پیغمبر و حجّت خودت بر خلقت قرار دادی. خدایا هنوز هم امام حسین علیه السلام را حق می‌دانیم، و می‌گوییم: ای امام، تو با دعوتی که کردی، حجّت را برای بشریت تمام نمودی.

هنوز که هنوز است امام حسین علیه السلام حجّت خدا در هستی است و یزید و یزیدیان شکست‌خورده تاریخ هستند، این همان پیروزی حقیقی و اصیل است. تحلیل‌های غیر شیعی و غیر اربعینی است که امام حسین و حضرت علی علیه السلام را شکست خورده می‌بیند و می‌گوید اگر حضرت علی علیه السلام حق است، چرا بر معاویه پیروز نشد و اگر حسین حق بود، چرا یزید او را شکست داد. نوع نگاهتان را به حوادث باید دقیق و درست کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام با آن همه عصمت و فوق آلودگی زمانه بودن و بر فراز متعالی‌ترین ارزش‌ها، انسانیت را به نمایش

گذارند. و معاویه با آن همه نکبت و سیاه‌رویی خود را به نمایش گذاشت؛ آن‌هایی که پیروزی علی علیه السلام بر معاویه و پیروزی حسین بر یزید را نمی‌بینند، معلوم نیست کجا زندگی می‌کنند و چه می‌بینند! معلوم نیست مرز حیات خود را تا کجا تعیین کرده‌اند!

﴿فَاعْذَرِ فِي الدُّعَاءِ وَ مَنَحَ التُّصْحَ وَ بَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسَتْ فِدَا عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةٍ

### الضَّلَالَةِ ﴿﴾

پس ای خداوند! امام در دعوت خود قطع عذر کرد، و حجّت را تمام نمود و در خیرخواهی دریغ نکرد و جانش را در راه تو بذل نمود تا بنده‌های تو را از جهالت و گمراهی و سرگردانی برهاند.

در واقع می‌گوییم: ای امام! تو با نصیحت‌هایت به بشریت بخشش‌ها کردی و راه زندگی را به آن‌ها نشان دادی. ای اباعبدالله! آیا ما چیزی با برکت‌تر و بلندتر از این کشته شدن و شهید شدن به دست می‌آوریم که تصور کنیم دشمن شما پیروز شده است؟ شما خون جانان را بذل کردی تا راه نجات را به بشریت یاد دهی و او را از سرگردانی و گمراهی و جهالت نجات دادی و بشریت تا ابد فهمید که چگونه زندگی کند و چگونه بمیرد و هرگز سرگردان و حیران نماند؟ آیا باز ما دشمن تو را پیروز بدانیم، یا او شکست‌خورده‌ترین مغلوبان تاریخ است؟

یکی از بحث‌های مطرح در دنیا این است که چرا بعضی از آدم‌های مذهبی که حتی کتاب‌های مذهبی هم می‌نوشتند، یک‌مرتبه حق را کنار می‌گذارند و به اصطلاح، نان به نرخ روز می‌خورند. بنده فکر می‌کنم چون جوّ زمانه این‌ها را فرا می‌گیرد و پیرو جوّ زمانه می‌شوند و لذا دینشان را کنار می‌گذارند و پس از مدّتی این نان به نرخ روز خوردن، آن‌ها را بیچاره می‌کند. شما در جریان انقلاب اسلامی، چنین افرادی را دیده‌اید که چند روزی طرفدار انقلاب بودند و پس از مدّتی انقلاب را رها کردند. این‌ها در واقع آن روزی هم که طرفدار انقلاب بودند به جهت حق بودن انقلاب نبود، بلکه به دلیل این که جوّ آن روز بیشتر جوّ انقلابی بود، این‌ها طرفدار انقلاب بودند و به تعبیر دیگر این‌ها طرفدار جوّ غالب زمانه بودند. چنین افرادی نمی‌توانند نجات پیدا کنند چون حسینی نیستند. امام حسین علیه السلام می‌خواستند به ما یاد بدهند همیشه حقّ، حق است و شما باید به حق وفادار باشید حتی وقتی که جوّ یزیدی تمام جامعه را

فرا می‌گیرد، حتی اگر بناست کشته شوی، باز هم به حق وفادار باش. وفاداری به حق است که تو را نجات می‌دهد.

ما اگر قبول داشته باشیم ایده‌آل‌های معنوی واقعی‌ترین و حقیقی‌ترین ابعاد زندگی انسان‌ها به‌شمار می‌آیند، هیچ‌وقت از حسین علیه السلام و حکمت او به چیز دیگری دل نمی‌بندیم، چون می‌دانیم اگر چنین کنیم به غیر حقایق و واقعیات دل بسته‌ایم.

البته؛ در وفاداری به حق، خیلی هم نگران نباشید که برای من و شما شرایطی مثل شرایط امام حسین علیه السلام به وجود آید. چنین شرایطی خیلی مرد می‌خواهد و آن هم فقط امام حسین علیه السلام بود و تعداد خیلی از خانواده و اصحاب او. این که تصوّر کنید اگر بر سر حق پایدار مانند یک مرتبه صحنه کربلا برایتان پیش آید و شما تک و تنها بمانید و یک جهان کفر، مقابل شما و حالا ندانید چه کار کنید، نترسید برای ما و شما این خبرها نیست. عارفی به مریدش گفته بود نعمت گرسنگی را به یاران حضرت محمد صلی الله علیه و آله دادند، و چنین نعمت‌هایی نصیب من و تو نمی‌شود. ما می‌ترسیم شرایط آن‌قدر سخت شود که با یک عدد خرما بخواهیم زندگی کنیم، تازه یک نفر خرما را بمکد و بعد به دیگری بدهد. البته نگران نباشید چنین افتخاری به این زودی‌ها نصیب ما نمی‌شود، این افتخاری بود که در صدر اسلام نصیب عدّه خاصی شد. پس حداقل بیاید به حق وفادار باشیم. مگر می‌شود جهان انسان‌های معمولی تماماً بر ضدّ یک اندیشه قد برآورد؟! اگر چنین شد این اندیشه باید خیلی بزرگ باشد. می‌خواهم عرض کنم اگر امام حسین علیه السلام را درست بشناسید در همین زندگی معمولی و شرایط عادی‌تان نجات پیدا می‌کنید. اکثر مردم، روی زمین صاف به زمین می‌خورند، چه رسد که بخواهند روی بند و طناب راه بروند. اگر به امام حسین علیه السلام نظر کنید و زندگی را آن‌گونه که ایشان یاد می‌دهند، فرا بگیرید از همه گمراهی‌ها نجات پیدا می‌کنید.

گم‌شدنی بالاتر از این نیست که معنی زندگی از دست برود، وقتی ما به حکمت حسینی وفادار ماندیم فوق روزمرگی‌ها خواهیم شد و آن‌وقت در واقع به خود واقعی دست یافته‌ایم و این کار رسیدن به دروازه هدایت است.

﴿ وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَّهُ بِأَرْذَلِ الْأَذْنَىٰ وَشَرَىٰ آخِرَتَهُ بِالْثَمَنِ

### الْأَوْكَسِ ﴿

در حالی که در مقابل آن هدایت‌گری امام علیه السلام کسانی که دنیا فریبشان داده بود، پشت به پشت هم داده بودند و بهره آخرت خود را به کمترین قیمت و با بهره ناچیز فروختند. شما با این جملات توجه‌تان را به دشمنان امام می‌اندازید که چه کسانی بودند و چه خصوصیتی داشتند. کسانی که دنیا آن‌ها را فریب داده بود و بهره زندگی دنیایی خود را به پست‌ترین چیزها فروختند و به کمترین قیمت آخرتشان را باختند و آمدند در مقابل اباعبدالله علیه السلام ایستادند. بهره واقعی زندگی دنیایی معاشقه با حق و یاری کردن امام حق است ولی این‌ها نتوانستند از این زندگی دنیایی بهره واقعی ببرند، دشمنان امام گوهر انسانی خود را از دست داده بودند که نتوانستند الهی زندگی کنند، فراعنای وجود امام را نفهمیدند، چون شخصیت آن‌ها با تنگی و تنگ‌نظری وجود یزید مناسبت یافته بود. معنی زندگی روی زمین را که همان بندگی است گم کردند و در مقابل بنده محض حق ایستادند. انسانی که به گوهر خود دست نیابد، خود را فدای دنیا می‌کند و به پست‌ترین بهره‌ها خود را از دست می‌دهد.

﴿ وَتَعْطَّرَسَ وَتَرَدَّىٰ فِي هَوَاهُ وَاسْحَطَّكَ وَاسْحَطَّ بَيْتِكَ وَأَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّقَاقِ وَ

### التَّفَاقِ وَحَمَلَةَ الْأَوْزَارِ الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارِ ﴿

ستم کردند، و در پیروی هوای نفس هلاک شدند و تو را و پیغمبرت را به خشم آوردند، و از کسانی پیروی کردند که اهل ظلم و نفاق بودند، در حالی که آن‌ها حامل بار سنگین گناه و مستوجب آتش‌اند.

در این قسمت از زیارت می‌گویید جبهه مقابل اباعبدالله علیه السلام در عین این که انسان‌های هوس‌بازی بودند، جبهه‌ای است که خشم تو را ای خدا و خشم پیامبرت صلی الله علیه و آله را بر خود روا داشتند.

کسانی مقابل امام ایستادند که کارشان شقه کردن و شکاف دادن بین بندگان خدا و پروردگارشان بود، کسانی از اهل نفاق که چهره کفر را زیر ظاهر ایمانی پنهان کرده بودند، جبهه‌ای با همه خباثت‌ها، رودرروی امام علیه السلام بود، و با توجه به این جملات است که شیعه به

ارزیابی نهضت ابا عبدالله علیه السلام می نشیند - نه با ارزیابی یزید و یزیدیان - از طریق این جملات است که انسان جبهه خودی را از جبهه غیر خودی در جامعه از هم جدا می کند تا یزیدیان تبلیغ نکنند که ما خودی و غیر خودی نداریم. در این جمله ندای آسمانی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» زیر پا گذارده می شود و آیه «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ، أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ»<sup>۴</sup> که می فرماید: اهل آتش و اصحاب بهشت مساوی نیستند، اصحاب بهشت از رستگارانند، نادیده گرفته می شود.

﴿فَجَاهِدْهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُّحْتَسِبًا حَتَّىٰ سَفِكَ فِي طَاعَتِكَ دَمَهُ وَاسْتُبِيحَ حَرِيمُهُ﴾

پس سخت مبارزه کرد در راه تو، با صبر و حسابگری کامل، تا آن که خونش را در مسیر طاعت تو ریختند و هتک حریم مطهرش را مباح شمردند.

امام حسین علیه السلام با صبر و حوصله بسیار و با محاسبه دقیق، در حدی که خونش هم ریخت به صحنه آمد. و ما یک چنین ارادتی به امام داریم. کسانی خون امام را حلال شمرده و آن حضرت را به قتل رساندند. حضرت هم در راه خدا با آنها جهاد کرد و از این خون دادن نهراسید تا برای همیشه معنی زندگی را بفهماند. و بشریت بفهمند در منطق سفاکان «بی گناهی کم گناهی نیست» ولی آنهایی که پایداری بر پاکی را پیشه کرده اند، حاضرند برای حفظ حریم آن پاکی، از خون خویش مایه بگذارند.

راستی وقتی انسان متوجه حیات بی مرز خود شد، چگونه مرگ سیاه می تواند او را در جای خود نشانند و خود را در حیات حیوانی خلاصه کند، و امام در این بی مرزی حیات خود، همه بشریت را پاره تن خود می یابد و نمی تواند سیاه روزی و گمراهی آنها را که به دست فرهنگ یزیدی پایه ریزی می شود تحمل کند و لذا در قلّه عبودیت و طاعت می فهمد که در راه خدا مجاهده کردن و خون خود را نثار کردن چه برکاتی به همراه خواهد داشت و ما به چنین سیر و مسیری وفاداریم.

﴿اللَّهُمَّ فَالْعَنُوهُمْ لُعْنًا وَبِيْلًا وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾

خدایا! لعنشان کن، لعنی شدید با محرومیتی بزرگ، و عذابشان کن، عذابی الیم و عمیق.

خدایا! من هیچ ارادتی به فرهنگ اموی و زندگی به رسم و روش آن‌ها ندارم بلکه نسبت به آن‌ها تنفر محض دارم.

این لعنت‌ها دل ما را زنده و بیدار نگه می‌دارد و جهت می‌دهد و آن‌را از علاقه‌مندی‌های پوچ می‌رهاند. در شرح زیارت عاشورا<sup>۵</sup> به لطف خدا عرض شد که چرا «صد لعن» را قبل از «صد سلام» باید گفت. و عرض شد؛ دلی که تماماً از کفر تنفر پیدا نکرده و هنوز ذره‌ای محبت نسبت به کفر دارد نمی‌تواند نجات پیدا کند و بصیرتی را که لازمه سعادت اوست نمی‌تواند به‌دست آورد. چراکه شیطان از دریچه همین محبت به کفر در دل انسان نفوذ می‌کند. لذا باید «لعنت» را قبل از «سلام» گفت. امروز هم اگر لعنت به فرهنگ و روش جهانی یعنی آمریکا نداشته باشید، نجات پیدا نمی‌کنید. بعضی‌ها می‌گویند مرگ بر آمریکا گفتن فایده‌ای ندارد، این‌ها اگر دقت کنند می‌فهمند که اولین فایده آن بیرون کردن توجه به کفر، از دل خودشان است و آن تنفر تنظیم گرایشات آن‌ها را به همراه دارد. مگر ملت‌هایی که در دام تبلیغات آمریکا گرفتار شدند، گرفتاری آن‌ها از کجا شروع شد؟ از فراموشی دشمنی دشمن بود. لعن و مرگ موجب توجه انسان به دشمنی دشمن است و لذا در مورد لغزش آدم هم مفسران می‌فرمایند:<sup>۶</sup> علت این که آدم توسط شیطان اغفال شد، فراموشی دشمنی دشمن - یعنی دشمنی شیطان - بود، چراکه دشمن هم مثل دوست حرف می‌زند، و حرف‌هایی هم می‌زند که می‌داند ما با آن حرف‌ها نرم می‌شویم و اگر ما دشمنی او را فراموش کنیم حرف‌های او را می‌پذیریم و از طریق همان حرف‌هایش دشمنی‌اش را بر ما تحمیل می‌کند، لذا باید هرگز دشمنی دشمن فراموش نشود تا فریب حرف‌ها و تبلیغاتش را نخوریم. در این راستا، این لعن‌ها و مرگ‌ها در تصحیح مسیر، خیلی مفید است.

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ﴾

سلام بر شما ای فرزند رسول خدا! سلام بر شما ای فرزند سرور جانشینان پیامبر! یعنی فرزند

امیرالمؤمنین علیه السلام.

۵ - زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام از همین نویسنده.

۶ - «المیزان»، ذیل آیات ۳۳ الی ۳۸ سوره بقره.

بعد از آن لعنت به کافران، اظهار ارادت نسبت به اباعبدالله علیه السلام را شروع می‌کنید. این ارادت‌ها بعد از آن لعن و تنفر خیلی مؤثر است. قلبی که بتواند به اباعبدالله علیه السلام دل ببندد نجات پیدا می‌کند. شما قلبتان را بررسی کنید ببینید آیا واقعاً می‌توانید به اباعبدالله علیه السلام دل ببندید؟ آدمی که از کار حرام به تمام معنا متنفر نباشد آیا می‌تواند به اباعبدالله علیه السلام علاقه قلبی داشته باشد؟ کسی که تصور می‌کند می‌توان به اباعبدالله علیه السلام دل بست و مثلاً رباخواری کرد، اصلاً دل بستن به اباعبدالله علیه السلام را نمی‌فهمد. در هر صورت دل سالم دلی است که قطب داشته باشد، تا با توجه قلبی به آن قطب معصوم خود را همواره سرپا و زنده نگهدارد، ارادت به امام معصوم شهید مظلوم آزاده‌ای چون امام حسین علیه السلام در سراسر وجود ما یک بعثت و انگیزش به سوی خوبی‌ها ایجاد می‌کند و افق روح را به سوی عالی‌ترین انگیزه حیات متوجه می‌کند، و در این حال است که تمام ابعاد انسانی ما سر حال می‌شوند و به بهترین تصمیمات می‌توان دست یافت، و اراده‌هایی فوق زمان و برتر از شکم و شهوت و غریزه را می‌توان به بدن و به کل زندگی حمل نمود.

﴿ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَأَبْنُ أَمِينِهِ عِشْتَ سَعِيداً وَ مَضَيْتَ حَمِيداً وَ مِتَّ فَقِيداً مَظْلُوماً شَهِيداً ﴾

گواهی می‌دهم که تو امین خدا و فرزند امین حق بودی، همه عمر نیکو و سعید زندگی کردی، و در حمد الهی و ثنای پروردگار، در حالتی بی‌مانند در گذشتی و در راه حق، مظلوم و شهید گشتی.

جو زمانه این بود و این طور تبلیغ شده بود که دوره امام علیه السلام گذشته است و حرف‌هایشان تمام شده است و دوره، دوره یزید است. اما شما امروز در این زیارت می‌گویید ای اباعبدالله علیه السلام! شما امین خدایید، آنچه حق است پیش شماست و شما حق را برای ما آوردید. و سپس به سه نکته اشاره می‌کنید که اولاً؛ شما خوب زندگی کردید و نمونه خوب زندگی کردن بودید. ثانیاً؛ مرگتان یک مرگ خیلی حمید و پسندیده بود. چرا که حکمت حسینی از بحث‌های بسیار عمیق است، امام حسین علیه السلام نهضت‌شان را خیلی حکیمانه سیر دادند و این کار بسیار سخت و زیبا بود ولی حضرت انجام دادند. ثالثاً؛ مردن شما مردن عجیبی بود. در مرگ شما یک چیز عادی از دست نرفت، یا اباعبدالله علیه السلام! شما چیز کمی نبودید. رفتن شما روح ما را نسبت به شما ارادتمند کرده و همیشه نسبت به این ارادتمندی پایدار هستیم و

شهادت می‌دهیم که شما مظلومانه شهید شدید، هر چند جوئی که یزیدیان ساخته‌اند، این است که یک خارجی کشته شده است.

﴿وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِرٌ مَا وَعَدَكَ وَمُهْلِكٌ مَنْ خَدَّكَ وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَكَ﴾

و باز گواهی می‌دهم که خدای تعالی به وعده خود نسبت به شما وفا خواهد کرد و در دنیا و آخرت شما را سرفراز می‌دارد و آن‌هایی که شما را یاری نکردند خوار خواهد کرد و قاتلان را نیز عذاب خواهد نمود.

من مثل روز می‌بینم که آنچه خدا به تو وعده داده است عمل می‌کند چون شهادت می‌دهم، یعنی شاهدم و دارم می‌بینم و لذا این مطلب عین روز برای من روشن است. به عنوان مثال از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ تلاش کردند نهضت امام خمینی (رحمة الله علیه) را پنهان کنند و جو سازی کنند که چیز مهمی نبود و دیگر تمام شد در چنین شرایطی چه کسانی را جو نگرفت؟ کسانی که زیارت اربعین را می‌شناختند و معتقد بودند مگر می‌شود راه حسین (علیه السلام)، راهی کهنه شدنی باشد و خدا اجر رهروان آن را نهد و با دشمنانش مقابله نکند. ما از زیارت عاشورا آموخته‌ایم و در زیارت اربعین اقرار می‌کنیم که ای حسین (علیه السلام)! کاملاً برایمان روشن است که شما به همه آن نتایج که می‌خواستید برسید، می‌رسید. و دشمنان تو از همه آنچه می‌خواستند محروم شدند و با همه آنچه از آن حذر می‌کردند، روبه‌رو خواهند شد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَأُتْرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُتُوذَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»<sup>۷</sup> یعنی؛ ما نشان دادیم به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که می‌خواستند نبینند و با آن روبه‌رو نشوند.

یزیدیان فکر کردند وقتی بدن مطهر تو از منظر انسان‌ها گم شد، دیگر همه چیز گم می‌شود، و نفهمیدند تو در صحنه کربلا نمایش حق بودی، و حق هیچ وقت گم نمی‌شود، و هر کس عمل حقی انجام داد، همچون حق می‌ماند و برعکس آن‌هایی که در مقابله با حق پایه‌های خود را محکم می‌کردند به باطل تکیه زده بودند و باطل هم رفتنی است و «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ذَهُوقًا»

﴿أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾



شهادت می‌دهم تو ای امام عزیز به عهد الهی خود وفا کردی.

ای امام! من شهادت می‌دهم که شما به عهد الهی که همان عهد رسول الله ﷺ است وفا کردی، هر چند جوّ زمانه به عهد الهی وفادار نبود. کربلا یعنی وفاداری به عهد محمدی ﷺ. یزید کاری کرده بود که حتی صحابه پیامبر ﷺ به امام حسین ﷺ نصیحت می‌کردند که دوره و عهد پیامبر ﷺ گذشته است و دیگر نمی‌توان کاری کرد. ولی آن‌ها که اربعین شناس هستند می‌گویند: دوره و عهد الهی هیچ وقت نمی‌گذرد و نمونه‌اش همین جلسه ما، که جلسه اظهار ارادت و وفای به امام حسین ﷺ است، نه یزید.

یزید و یزیدیان امروز هم از یزیدی بودنشان خجالت می‌کشند. بنابراین دوره حق، هیچ وقت نمی‌گذرد. ملاک بررسی این قضیه، قلب انسان‌ها است نه گوشت و پوست و استخوان. الآن در قلب بشریت که یک حقیقت غیبی است امام حسین ﷺ زنده است و یزید مرده. قلب من و شما یک بُعد غیبی عالم است، امام حسین ﷺ همان‌طور که در قلب ما حاضر است در عالم غیب - که قلب عالم ماده است - هم حاضر است. حالا ببینید چگونه امام در عالم هستی حیّ و حاضرند. روایت داریم که: «تا آخرالزمان، دو هزار ملک همواره بر امام گریه می‌کنند». در روایت دیگری می‌فرماید: «ملائکه در شب جمعه برای امام گریه می‌کنند؛ یعنی برای عالم غیب و عالم عبودیت محض، عزاداری اباعبدالله ﷺ همواره زنده است. عزاداری اباعبدالله ﷺ برای کسی که خودش زنده و بنده خدا نیست، زنده نیست. چراکه ملائکه زنده و بنده محض خدایند و هر کس چون ملائکه جانش زنده و بنده است، حسین ﷺ برایش زنده است و عزاداری برای آن حضرت را ترک نمی‌کند.

﴿وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ

أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَارَضِيَتْ بِهِ﴾

در وفای به عهد الهی از هیچ مجاهده و مبارزه‌ای در راه خدا از پای ننشستی حتی تا انتهای عمر و تا آن مرحله که با مرگ روبه‌رو شدی، پس لعنت خدا بر آن‌هایی که چنین تویی را کشتند، و لعنت خدا بر آن‌هایی که به تو ظلم کردند، و لعنت خدا بر آن‌هایی که شنیدند با تو چه کردند و نسبت به آن راضی بودند.

تجربه نشان داده است این ارادت‌ها و این اظهار انزجارهای طولانی چقدر نجات‌بخش بوده است. نفرت به دشمنان اباعبدالله علیه السلام همیشه باید در قلب ما زنده باشد. هر کسی همین که بشنود حسین و حسینیان کشته می‌شوند ولی نگران نشود و به این امر راضی باشد، او از رحمت خدا به دور است. دلی که حق و باطل برای او مساوی شد این دل، دل حسینی، یعنی دل سالم و قلب سلیم نیست. قلبی که نسبت به بدان و خوبان مساوی است قلب یزیدی است. نهضت اباعبدالله علیه السلام مردم را نسبت به حق و باطل حساس می‌کند. حساسیت نسبت به حق و باطل یک امر بسیار مهمی است. گاهی ما می‌شنویم کسی را که امر به معروف می‌کند به اصطلاح کوچک و سبک می‌کنند، اگر قلب ما از این امر نگران و آشفته نشود، این قلب، قلب الهی نیست. چون نهضت اباعبدالله علیه السلام، نهضت امر به معروف و نهی از منکر و نهضت مرزبندی بین حق و باطل است. شما دقت کنید در تاریخ، هر وقت استعمار خواست خود را بر ملتی تحمیل کند، اول القاء می‌کند که افراد جامعه باید با همه خوب باشند، تا آرام آرام روح جدایی حق و باطل را در جامعه از بین ببرد و ملت را در مقابله با دشمنانش خنثی و بی تفاوت کند، و بعد که آمد و سوار بر کار شد نهایت دشمنی و ظلم را به ملت می‌کند، این است که ما از طریق ارادت به حق و تنفر از باطل، در تربیتی واقع می‌شویم که از حيله دشمن مصون می‌مانیم.

﴿اللَّهُمَّ أَشْهَدُكَ أَيُّ وَدِيٍّ لِمَنْ وَالَاهُ وَعَدُوٍّ لِمَنْ عَادَاهُ بَابِي أَتَتْ وَأُمِّي يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَجْسَاهَا وَلَمْ تُلْبَسْكَ الْمُدْلَهَمَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا﴾

خدایا من تو را شاهد می‌گیرم که دوستدار کسی هستم که دوستدار حسین علیه السلام است، و دشمن دشمنان حسین علیه السلام هستم، پدر و مادرم فدای شما باد ای فرزند رسول خدا. من شهادت می‌دهم که شما پایه و اساس عصمت هستید در همه حیات بشریت. شروع حیات و نطفه وجود شما از ازل به صورت نوری معنوی در عالی‌ترین بواطن عالم و در پرمنزله‌ترین صلب‌ها، و در مطهرترین رحم‌ها پایه‌گذاری شده و شما مظاهر آن انوار معنوی هستید و هرگز حیات جاهلی غیر توحیدی ساحت مطهر شما را به آلودگی‌اش، آلوده نکرده است و ظواهر ظلمانی دوران جاهلیت، ظواهر شما را نپوشاند.

در روایت آمده است که اولین کسانی که خداوند خلق کرد قبل از این که آدم و عالم را خلق کند، پنج تن آل عبا هستند؛ یعنی این ها پایه های غیب اند و بعداً در دنیا ظهور کردند. این ها هیچ خطا و انحرافی ندارند یعنی هر روز و هر مرحله از تاریخ دُور، دُور اهل بیت است چون این ها صحّت محض اند و کسی که صحّت محض است دُور، دور اوست پس همیشه دور، دورِ محمّد و آل محمّد است. کسی که خطا دارد دوره او می گذرد مثلاً می گوئیم دوره رضاخان گذشت. یعنی خطاهای او معلوم شد ولی عصمت به همراه بقاء است حتّی در زندگی فردی خودمان هم، اگر خطایی کردیم از آن برمی گردیم و خودمان را در شرایط بی خطا قرار می دهیم، ولی وقتی کار درستی انجام دادیم از آن بر نمی گردیم، لذا در این فراها متوجّه مقام غیبی و متعالی و مطهر اهل البیت پیامبر ﷺ می شویم، و توجّه به این مقام، یعنی توجّه به مقام بقاء آنها، یعنی روزگار به خطای خود مغرور نمی ماند و بالأخره از آن خطا پشیمان می شود و لذا توجّه به شما خانواده یعنی ویران نکردن زندگی و از طریق افق نورانی شما، زندگی را از خطاها مصون داشتن، چقدر افتخار بزرگی است که انسان بتواند قلّه های انسانی را بشناسد و به آنها دل ببندد و از آنها بهره بگیرد. این زیباترین آشنایی، بعد از آشنایی با خداست. آشنایی با اسرار انسانیت در مظهری انسانی.

﴿ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ وَ أَرْكَانِ الْمُسْلِمِينَ وَ مَعْقَلِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

شما پایه های دین و ارکان اسلام هستید. شما معقل مؤمنین هستید یعنی از طریق نور شما مؤمنین می توانند جمع شوند و عقال پیدا کنند و برنامه داشته باشند و پراکنده نشوند. اگر مؤمنین کنار اهل البیت نباشند نمی توانند حیات صحیح ایمانی خود را ادامه دهند. راستی اگر مؤمنین پایه های دین خدا و اساس دین و نگهبانان ایمان خود را گم کنند، چگونه در اردوگاه دینداری می توانند استوار باشند؟

راستی اگر انسان به وسعت امامش دست نیابد، مگر می تواند در این عالم درست زندگی کند و همه جوانب انسانی خود را بارور سازد؟ این گونه اظهارات در زیارت امام، یعنی توجّه به افقی که باید هر مؤمن در پیش روی خود بیابد و از آن روی برتابد.

﴿ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّيْبِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ ﴾

می‌بینم و شهادت می‌دهم که تو پیشوای نیک، با تقوا، پسندیدنی، دارای صفات پاک و ذات پاکیزه و هدایت‌کننده خلق و هدایت‌یافته به حق هستی.

ای امام! تو همه خوبی‌هایی وفاداری ما به تو، ابدی است، دیگر هر کس هر چه می‌خواهد بگوید.

بسیار خوشحال شدم وقتی شنیدم امسال در روز چهارده خرداد مردم در مرقد امام خمینی (قدس سره) بیشتر از سال قبل به طور محسوسی حاضر بودند. یعنی مردم حرفشان این است که هر کس هر چه می‌خواهد بگوید و هر شلوغی که می‌خواهد بکند، وفاداری ما به تو ای امام خمینی (قدس سره) ابدی است. چون تو همه خوبی عصر ما بودی. این مردم شاگرد کربلا هستند، و گرنه به هر کسی که وفادار نیستند. مثلاً اگر اندکی فشار را از مردم مسلمان ترکیه بردارند نه تنها به آتاتورک فحش می‌دهند بلکه قبر او را آتش می‌زنند. یعنی قلب مردم مسلمان نمی‌تواند به غیر مؤمنین وفادار باشد این‌ها فکر می‌کنند فشارها و تبلیغاتشان تأثیر ابدی دارد. روح انسان اگر معنوی شد از جو سازی روزنامه‌ها و رادیوهای بیگانه متأثر نمی‌شود و از حق فاصله نمی‌گیرد و در این فراز زیارت، شیعه دارد بر فراز آن همه تبلیغات که ضد اسلام و ائمه شده می‌گوید: تو ای امام معصوم شهید مظلوم، همه خوبی‌هایی که می‌شود در کسی سراغ داشت در تو به طور کامل هست و اظهار چنین کلماتی عین وفاداری است.

﴿ أَشْهَدُ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَعْلَامُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ

#### الدُّنْيَا ﴿

گواهی می‌دهم که امامان بعد از تو، این استوانه‌های عصمت، همه فرزندان تو هستند، همان کلمه‌های تقوا و شاخصه‌های هدایت ورشته‌های محکم ایمان خلق و حجّت خدا بر تمام اهل دنیا.

زیارت اربعین اثبات وفاداری ماست به امام، لذا شروع می‌کنید خصلت‌های حبیب خودتان را مرتباً می‌گویید تا قلبتان بیدار بماند. باید برای قلبمان معنی داشته باشد که چرا این وفاداری کهنگی‌پذیر نیست. چون با چنین امامی که کعبه و قبله هر قلب بیداری است، روبه‌رو است.

﴿ وَ أَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِيَا بَابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَايِعِ دِينِي وَ حَوَاتِيمِ عَمَلِي ﴿

شهادت می‌دهم که من به امامت و حقانیت شما ایمان، و به رجعت و برگشت شما یقین دارم، این عقیده‌ای است که به شرایع و راه‌های دینم و انتهای عملم بر آن استوارم.

با این کلمات قلب زائر به جایی می‌رسد که امام را راحت می‌پذیرد. ما باید به قلبمان رجوع کنیم. اگر تسلیم امام نیستیم باید این قلب را اصلاح کنیم. شما اگر با کسی بی‌جهت قهر باشید می‌روید با او آشتی می‌کنید هر چند کمی فشار به شما می‌آید. اما بالأخره باید قلب را نسبت به خارج شدن از آن کینه، تربیت و اصلاح کرد. مثلاً شما اگر دیدید در قلبتان حسادت وجود دارد ریشه آن را پیدا می‌کنید و آن را آرام‌آرام از قلبتان خارج می‌کنید. یک‌وقت است که این قلب هنوز امام را تمام حقیقت نمی‌داند باید رجوع کند به مباحث امام‌شناسی و قرآن و روایت و تاریخ تا این قلب آرام شود و باور کند که ائمه روی این زمین حجّت الهی هستند، اگر این چنین قلبتان امام را پذیرفت، این قلب را می‌گویند قلب سلّم.

شما در این زیارت عرض می‌کنید که به شما ایمان دارم و قلبم تسلیم شماست؛ یعنی تمام معارف و دستورات شما برای من مورد پذیرش است. به تعبیر دقیق، سخن و سنت و عمل شما مبادی فکر و میل من شده است، مثل این که بدیهیات مبادی تفکر انسان قرار می‌گیرد.

﴿ وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلْمٌ وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مَتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ أَرْوَاحِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ وَظَاهِرِكُمْ وَبَاطِنِكُمْ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴾

قلبم تسلیم قلب پاک شما، و همه کارم پیرو امر شماست، یاریم برای شما آماده است و منتظر اذن خدا هستم، پس البته با شما هستم نه با دشمنان شما، درود و صلوات خدا بر شما و بر جسم و جان پاک شما باد، صلوات الهی بر حاضر و غایب و ظاهر و باطن شما. ای پروردگار عالمیان این تقاضا را مستجاب بفرما. ما شما خانواده را و شما گروهی که فرهنگ و صحنه کربلا را به بار آوردید با تمام وجود قبول داریم و صلوات خدا را بر شما می‌فرستیم.

باز همان نکته می‌ماند که یک وفاداری کامل نیاز است برای اثبات زندگی دینی خودمان، چراکه همیشه از این غوغاها در جهان بوده و همیشه جوّی پیش می‌آمده که مؤمنان امتحان بدهند، اکثر مردم هم از این امتحان‌ها موفق بیرون نمی‌آمدند. هم تاریخ بیانگر این مطلب است

هم قرآن و روایت. قرآن می‌فرماید که ما اول یک سختی به مردم می‌دهیم بعد این‌ها دست به دامن دین می‌شوند ما پیامبر می‌فرستیم، نهایتاً قرآن می‌فرماید هیچ وقت نشد که ما پیامبری بفرستیم و بعد از مدتی این‌ها حرف پیامبر را رها نکنند. یعنی جو سازی می‌کنند تا پیامبر و حرف‌هایش فراموش شود. بعد می‌فرماید ما یک فشاری به این‌ها می‌آوریم. ﴿لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ﴾ بلکه به تضرع بیفتند و به سوی خدا برگردند. ولی اکثراً بعد از این فشار دوباره یادشان به هوس دنیا می‌افتد. سپس ما آن‌ها را به عذاب خود می‌گیریم: ﴿فَأَخَذْنَاَهُمْ بَعْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.<sup>۸</sup> یعنی آن‌ها را چنان می‌گیریم و زمین می‌زنیم که اصلاً نمی‌فهمند از کجا ضربه خوردند.

امام حسین علیه السلام همین را می‌خواستند به ما یاد بدهند که وفاداران به عهد دینی اندک‌اند؛ ولی فقط همین‌ها نجات یافتگانند. امام حسین علیه السلام این گونه ما را نجات می‌دهد.

زیارت اربعین؛ زیارت وفاداری به اهل‌البیت علیهم السلام است، در جوی که آن جو می‌گوید دوره معنویت و دینداری و دوره اهل‌البیت علیهم السلام گذشته است و همین پایداری بر عهد دینی است که ما را حفظ می‌کند، چراکه حقیقت کهنه نمی‌شود، و هر کس به اندازه باقی ماندن بر روی حقیقت، فرسودگی و افسردگی به زندگی‌اش سرایت نمی‌نماید، و بر عهد حسینی ماندن، یعنی همواره رو به سوی حقیقت داشتن؛ و زیارت عظیم و عزیز اربعین یعنی همین. زیارت را تکرار کن، باز تکرار کن، تا خود را تکرار کرده باشی. تا روزمرگی و فرسودگی و افسردگی به سراغ تو نیاید، تا با عهد حسینی، بر عهد محمدی صلی الله علیه و آله پایدار باشی، تا همواره دور، دور تو باشد، چون تا قیام قیامت، دور، دور محمد و آل محمد علیهم السلام است، همه کهنه می‌شوند، الا هم او که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ» است و مقصد خلقت است.

خدایا به پایداری محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، ما را از گم شدن و ناپایداری نجات بخش!

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

## جلسه یازدهم

### کربلا؛ تابلوی امیدواری در خطرناکترین شرایط

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام بر حسین علیه السلام که مظهر احیای همه فضیلت‌ها است و مسلم اگر جامعه‌ای بی حسین شد، در مرگ انسانیت فرو خواهد رفت و در واقع پوچی خودش را زندگی می‌پندارد و از زنده بودن هیچ بهره‌ای نمی‌برد.

#### اهمیت تحلیل حادثه کربلا

همه عزیزانی که ما در خدمتشان هستیم - یعنی شیعه‌های مکتب اهل بیت علیهم السلام - کم و بیش حادثه کربلا را می‌شناسند. ائمه علیهم السلام از ما خواسته‌اند که در باره کربلا فکر کنیم، به ما دستور داده‌اند که حتی اگر دو نفر کنار هم می‌نشینید از فرهنگ اهل بیت صحبت کنید. به فرموده علماء دین آنچه که در توجه به واقعه کربلا ما را نجات می‌دهد، تحلیل حادثه کربلاست. همان روزی که

واقعه کربلا به وقوع پیوست، عیدالله بن زیاد کربلا را تحلیل کرد و گفت: «خدا می‌خواست که ما پیروز شویم»، و این هم نوعی تحلیل است! یعنی دشمن نمی‌گذارد که ما تحلیل مناسب کربلا را به راحتی به دست آوریم؛ همه می‌دانند در کربلا چه گذشت، اکثر اخباری که از کربلا به دست ما رسیده است، شیعه و سنی قبول دارند و در متون تاریخی فریقین مطرح است. اشکال کار در تحلیل غلط کربلاست. اگر می‌خواهید به این نسل و خودتان خدمت کنید، روی سه نکته باید حساس باشید؛ یکی این که از خود حادثه کربلا به خوبی شناخت و تحلیل صحیحی داشته باشیم تا با تحلیل‌های غلط، چیزی را حذف یا اضافه نکنیم، بلکه تماماً با خود کربلا روبه‌رو باشیم. دیگر این که باید به این نکته توجه کرد که کربلا را چه کسی به وجود آورده است؟ آیا صرفاً یک آدم خوب آن نهضت را به وجود آورده، یا امام معصومی که تمام حرکات و سکناش باید برای ما ملاک باشد و به ما الگو بدهد در آن نهضت نقش اصلی را داشته؟

گاندی می‌گوید: «من به حسین علیه السلام اقتدا می‌کنم». آری این نکته قابل تقدیری است ولی آیا شیعه هم مثل گاندی امام حسین علیه السلام را قبول دارد؟ شیعه می‌گوید: «حسین حق است» و گاندی می‌گوید: «حسین خوب است». در نظر گاندی کار حسین علیه السلام خوب است، اما آیا حق هم است؟ اگر می‌خواهید از کربلا محروم نشوید، باید متوجه باشید که کربلا را چه کسی به وجود آورد؟ کربلا را یک امام بر حق به وجود آورد و نه یک انسان خوب، خوب بودن کافی نیست، اگر امام را فقط خوب دانستید، حق امام اداء نشده است.

کربلا را نمی‌توان از چشم مورّخین تحلیل کرد. به‌عنوان مثال؛ «طبری» امام علیه السلام را آدم خوبی می‌دانسته و از این زاویه وقایع کربلا را ذکر نموده است، اما «طبری» کربلاشناس نیست، او یک شافعی است. پس؛ از این نکته غفلت نکنید که کربلا توسط یک امام حق، ساخته و پرداخته شده است.

نکته سوم این که؛ کربلایی که یک امام معصوم آن را به وجود آورده است، چرا به وجود آمده؟ چه پیامی دارد؟ بنیاد آن چیست؟ بعد از آن چه شد؟ می‌بینید که هزاران نکته در این جا نهفته است.



مسئله حائز اهمیت این که کربلا، جهان انسانی را از پوچی نجات داد و به همین جهت هم برای این سلسله بحث نام «کربلا، مبارزه با پوچی‌ها» برگزیده شد. در نگرش به حادثه کربلا، بنده روی شخص یزید تأکید ندارم، روی معاویه تأکید دارم.<sup>۱</sup> معاویه؛ فرهنگی است که حادثه کربلا را به وجود آورد و یزید فرزند نادانی بود که نفهمید پدرش چه کار خائنانه‌ای کرد.

## جبهه‌ای که آسمانی است

اصل پوچی از آن جا است که بشر ریسمانی را که او را به آسمان غیب وصل می‌کند، پاره نماید، از این رو در کل تاریخ بشر دو جبهه بیشتر نیست، یکی جبهه انبیاء که با اتصال انسان به عالم غیب و عالم معنا، بشر را از بی‌معنایی و پوچی می‌رهاند و یکی هم جبهه‌های مقابل سنت انبیاء که هرچه باشد جز پوچی و نیستی بشر چیزی به همراه ندارد، در کربلا این دو رویارویی به عنوان صفحه نمایش همه تاریخ در ابعاد بسیار جامع خود ظهور کرده است، در یک طرف جبهه‌ای که با تن دادن به شهادت می‌خواهد با پوچی مبارزه کند و در طرف دیگر جبهه‌ای که ناخودآگاه پوچی خود را استحکام می‌بخشد و کربلا با چنین جامعیتی می‌تواند تاریخ را تغذیه کند و این به شرطی است که دقیق به آن بنگریم و این چیزی است که سعی شده است در اصل تحلیل کربلا همواره مد نظر باشد.

هر حرکتی که آسمان مقصد اصلی آن نباشد، حرکتی شیطانی است، حال ممکن است کسی شش هزار سال عبادت کند اما به خود سجده کند، او شیطان می‌شود، و ممکن است کسی همچون حضرت قاسم بن حسن، هنوز به سن تکلیف نرسیده ولی آن قدر عشق به حقایق قلبش را پُر کرده باشد که وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام از ایشان می‌پرسند، مرگ را چگونه می‌بینی؟ می‌گوید: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» از عسل شیرین‌تر. در انسان‌ها دو دیدگاه وجود دارد: یک دیدگاه همه حقیقت را در ارتباط با عالم غیب می‌جوید و دیدگاه دیگر چشمش به

۱ - در مورد معاویه و روش او در تغییر نظام ارزشی اسلام در متون تاریخی منسوب به اهل سنت، نکات قابل توجهی هست. به طوری که مسعودی در تاریخ خود در وقایع سال ۲۱۲ هجری داستان مُطَرِفِ بْنِ مُعَيَّرَةَ بْنِ شُعْبَةَ ثَقَفِي را آورده که پدرش نقل می‌کند: «در حین اذان چون مؤذن نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول خدا شهادت داد، معاویه به مُطَرِفِ رو می‌کند و می‌گوید: سوگند به خدای که من از پای نمی‌نشینم تا این نام را در اعماق زمین دفن کنم». حال؛ دشمنی با علی علیه السلام را هم در راستای دفن همین مظاهر ارزشی اسلام باید دانست.

دنیاست، اگر چه نماز می‌خواند ولی به خودش سجده می‌کند. یکی چشمش به آسمان است و دیگری چشمش به زمین.

شیعه خیلی بیدار است و لذا ظرایفی را می‌بیند که دیدن و پذیرش آن برای دیگران غیر ممکن است، شیعه می‌گوید: ابابکر یار غار پیامبر ﷺ یک جبهه است، علی علیه السلام هم یک جبهه، می‌گوید همین که حضرت علی علیه السلام را حذف نمودند در حقیقت، حق را حذف نمودند، و شما متوجه می‌شوید که شیعیان چه فهمیده‌اند. گاهی متوجه نمی‌شویم که در فرهنگ شیعه چه چیزهایی داریم و چگونه توانسته‌ایم جریان حقی را که به حمدالله در بین مسلمانان صدر اسلام مطرح بود، بشناسیم و لذا نادانسته می‌گوییم که علی علیه السلام خوب است، خلیفه اول هم که بد نیست، پس هر دو خوبند. ولی شیعه متوجه است که علی علیه السلام حق است و چنین تشخیصی فوق‌العاده کارساز است.

شما به افق فرهنگ انسان‌ها نگاه کنید، مردم سوئد شاید در طول سال یک دروغ نگویند! تا بتوانند زیبا زندگی کنند. زندگی کنند که خوب بخورند و خوب لذت ببرند و... آن وقت یک آدم نادان هم می‌گوید: عجب مردم خوبی! یک دروغ هم نمی‌گویند. آخر شما افق فرهنگی این مردم را ببینید کجاست. یک فرهنگ چشمش به آسمان است و یکی چشمش به زمین و تماماً از حقیقت جداست، یعنی همان حرکت‌های مقابله با سنت انبیاء. این فرهنگ هر چه باشد و به هر شکل و با همه نظم‌ش، جز پوچی و نیستی چیزی به همراه ندارد.

مگر کسانی که با امام حسین علیه السلام جنگیدند، نماز نمی‌خواندند؟ بله می‌خواندند، در این فکر باشید که امروز فریب نخورید، کربلا متعلق به امروز ماست، و حسین علیه السلام در همه دوران‌های تاریخ، غذای حیات دینی همه بشریت است. امروز هم باید توجه کنید، صحبت‌های من، شما را به کجا دعوت می‌کند؟ به آسمان یا به زمین؟ تلاش کنید فرهنگ اهل بیت را در کربلا به دست آورید. حضرت امام (رحمة الله علیه) در نجف اشرف در جمع عده‌ای از علماء گفتند: اسلام این نیست که ما فهمیدیم، یعنی اسلام افق خیلی بلندی است، سعی کنید چشم خود را به افق‌های بلند اسلام بیندازید. شما از من پرسید که مرا به کجا دعوت می‌کنی؟ به آسمان و عالم معنا، یا به زمین و عالم سرگردانی؟

## حضور همه تاریخ در کربلا

همه تاریخ در کربلا جمع شده، همه خوبی ها در وارث همه انبیاء یعنی حسین علیه السلام و همه بدی ها در وارث شیطان، یعنی یزید. همه زندگی بشر در همه خوبی ها یعنی زهیر و بُریر و .... و همه بدی ها در خولی، شمر و .... تمرین می شود. دوباره به این جمله با دقت بنگرید: «در کربلا این دو رویارویی به عنوان صفحه نمایش همه تاریخ، در ابعاد بسیار جامع خود ظهور کرده است»، در یک طرف جبهه ای است که با تن دادن به شهادت می خواهد با پوچی مبارزه کند، و در طرف دیگر جبهه ای است که با ماندن، پوچی خود را ادامه می دهد. عجب! آدم عموماً این طور فکر می کند که باید نمیرد تا بماند ولی کربلا می گوید: بمیر تا بمانی! این موضوع را شنیده اید که طرز فکر بعضی از آدم ها این است که آن چه برای من نباشد بیخود و بیهوده است، ولی کربلا می گوید: این من مادون هم مال من نباشد، تا من باشم. «در دو چشم من نشین، ای آن که از من، من تری». این کدام «من» است که «من» تراست که باید این «من مادون» نماند تا آن «من» بماند؟ شما تماشا کنید که در کربلا، آدم زن و فرزند و آبرویش را به مهلکه می آورد، برای این که پوچ نشود، گفتند حسین بن علی فرد خارجی و ضد دین است، نظام فرهنگی آن زمان هم تا حدی این حرف را پذیرفت، ولی قبول دارید که تمام مردم در آن زمان با همه چیزشان پوچ بودند. پسر سعد می خواست برای این که پوچ نباشد، مُلک ری را داشته باشد و حسین علیه السلام ثابت نمود که این ها با داشتن همه چیز پوچ هستند.

## ماندند و نماندند

آری! در یک طرف جبهه ای است که با تن دادن به شهادت، می خواهد با پوچی مبارزه کند و در طرف دیگر، جبهه ای که ناخود آگاه پوچی خود را استحکام می بخشد و هر چه بیشتر خود را ادامه داد بدتر شد، چه یزید، چه عمر سعد و چه بقیه. کوفیانی که با حضرت می جنگیدند برای این که بمانند و از شمشیر عبیدالله بن زیاد در امان باشند، ماندند و نماندند. آیا پوچی از این بدتر، برای کسانی که ماندند و نماندند ولی تمام وجودشان بیهوده شده بود، سراغ دارید؟ شما به خودتان توجه کنید، مگر وقتی که به آسمان

وصل نیستید، احساس نمی‌کنید که از خودتان راضی نیستید و خودتان هم خودتان را نمی‌خواهید؟ یعنی در واقع خود آدم برای خودش هم پذیرفتنی نیست. علتش این است که ناخودآگاه از فرهنگ کربلا، فرهنگی که انسان را به آسمان معنا و معنویت وصل می‌کند دور شده‌ایم.

کربلا با جامعیتی که دارد می‌تواند تاریخ را تغذیه کند و این به شرطی است که به آن دقیق بنگریم و این همان دلیلی است که باید بگوییم: «کربلا مبارزه با پوچی‌هاست».

شما جبهه کربلا را خیلی وسیع کنید، در زیارت وارث می‌گویید: ای حسین علیه السلام تو وارث همه پیامبران هستی، مگر تمام پیامبران نیامده‌اند که ما را به عالم معنا وصل کنند، عالم معنا یعنی عالم غیب، عالم معنا، آدم را با معنا می‌کند و برعکس آن، هر کس از فرهنگ انبیاء جدا شد بی‌معناست، آن فرهنگ هر چه می‌خواهد باشد فرق نمی‌کند؛ در رژیم شاه، فرهنگ، فرهنگ بی‌معنایی بود و مردم ما تا آمدند در فرهنگ ایثار و شهادت، مفهوم معنادار بودن را احساس کنند، هشت سال جنگ هم تمام شد و بعد از جنگ هم که دوباره فرهنگ با نشاط معنوی مان را گم کردیم.

*امام معصوم در تمام افق‌های حیات بشری حاضر و ناظر است و با این نگاه است که تلاش می‌شود از حرکت امام علیه السلام غذایی برای جان خود بگیریم و لذا باید سخت در فلسفه حرکت امام فرو رویم تا از کمک امامان و هدایت حضرت محروم نمانیم.*

شما با یک احساس روحانی و در حالت حضور، ناخودآگاه از خود می‌پرسید که آیا امام حسین علیه السلام راضی هستند که ما این جا بنشینیم و سینه بزنیم؟ آیا امام زمان علیه السلام راضی هستند که ما این غذا را بخوریم؟ این‌ها یعنی چه؟ یعنی این که شما متوجه‌اید که امام در صحنه‌های حیات شما حاضر و ناظر است و خودتان را بر اساس وجود حضوری امام علیه السلام ارزیابی می‌کنید و با این نگاه است که در شیعه تلاش می‌شود تا از حرکت امام روحمان را تغذیه کنیم و لذا باید سخت در فلسفه حرکت امام فرو رویم که از امامان و هدایت او محروم نشویم.

## حرکت حسین علیه السلام ماوراء تحلیل‌ها

یکی از ظلم‌هایی که به خود می‌کنیم غفلت از این است که متوجه نشویم امام معصوم در کربلا چه می‌دیدند. ابن عباس قبل از حرکت امام به سمت کربلا می‌گفت که شما کشته می‌شوید و زن و فرزندان اسیر می‌شوند، همه حرف‌های ابن عباس هم درست درآمد،<sup>۲</sup> اما ای حسین! تو چه دیدی که فوق فکر عبدالله بن عباس‌ها با این که می‌دانستی شهید می‌شوی و زن و فرزندان اسیر می‌شوند، این حرکت را ادامه دادی؟

اگر شما بایک فکر روشنفکری صرفاً مادی و با تحلیل سیاسی، تاریخی و اجتماعی نگاه کنید، می‌گویید کوفی‌ها امام حسین علیه السلام را فریب دادند. در حالی که بچه‌های دبستان سیاست هم می‌دانستند که حرکت به سوی عراق و کوفه مساوی با کشته شدن است، روی حساب دو دو تا چهارتا، شکست قطعی است، یا باید بگویی عجب کوفی‌های نامردی! یا در فلسفه حرکت امام بیشتر دقت کنی و بگویی عجب حسینی که همه را به نمایش کشید، حتی فکر کوفی‌گری را! عجب صحنه‌ای در کربلا به نمایش درآمد! نمایش آدمیت! شیطان شش هزار سال عبادت کرد ولی قرآن می‌گوید «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»<sup>۳</sup> او از اول کافر بود ولی کفرش پیدا

---

۲- ابن عباس خدمت امام آمد، و گفت: «ای پسرعمو! مردم شایع کرده‌اند شما به سوی عراق می‌روی.» امام فرمودند: «تصمیم دارم به کوفه بروم.» ابن عباس گفت: «از این کار به خدا پناه می‌برم. بفرمایید آیا به طرف قومی می‌روی که امیرشان را کشته‌اند و شهرهایشان را در اختیار خویش گرفته‌اند و دشمنان‌شان را از شهرها بیرون کرده‌اند؟! اگر اینطور است، اشکالی ندارد به طرف آنها حرکت کنید. می‌گویید: پسرعمو! کجا داری می‌روی؟! این‌هایی که به طرفشان می‌روی، همه زیر حاکمیت والی یزیدند، اینها هنوز کاری نکرده‌اند که تو می‌خواهی به طرفشان بروی! نه امیرشان را کشته‌اند، نه شهرشان را آماده کرده‌اند. انتظار ابن عباس این است که امام وقتی به سوی شهری برود و حکومتش را تشکیل بدهد که مردم آن شهر آماده آماده باشند. می‌گوید: بفرمایید ببینیم این کارها را کرده‌اند؟! «اگر این کارها را انجام داده‌اند، نزدشان برو. ولی اگر فرماندارشان هنوز به صورت ماهرانه بر آنان فرمانروایی می‌کند و عمال او در شهرها مالیات می‌ستانند، و در این حال از شما دعوت به عمل آورده‌اند، شما را به جنگ و کشتار دعوت کرده‌اند.» حرفش در سطح یک تحلیل سیاسی خوب است؛ می‌گوید: آقا! شما می‌خواهی به یک شهری بروی که خودت جنگ را شروع کنی، پسرعمو! شما صبر کن تا خودشان جنگ را تمام کنند، بعد تو برو حکومت کن. می‌گوید: «شما را به جنگ و کشت و کشتار دعوت کرده‌اند، من می‌ترسم شما را فریب داده به شما دروغ بگویند، و با شما مخالفت ورزیده تنهایتان بگذارند، و ابتدا از شما یاری طلبیده ولی در نهایت، بدترین دشمنان شما گردند.»

نبود. چه کسی کفر شیطان را آشکار کرد؟ آدم اسماء الهی را نشان داد و شیطان سجده نکرد و کفرش پیدا شد. حسین علیه السلام حقیقت آدمیت است، او آدم آدم است. حسین علیه السلام کوفی‌ها را نشان داد، یزید را نشان داد، مقدسان دور از اهل بیت را نشان داد و اهل بیت را نیز نشان داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرصت نشان دادن همه عظمت اسلام را نداشتند، هر چند بنیاد آن را نهادند، از این رو فرمودند: «حُسَيْنٌ مِثِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» یعنی حسین علیه السلام پاره‌ای از من است، یعنی او پاره‌ای از شریعت من است. پس در یک کلمه باید سخت در فلسفه حرکت امام فرو رویم تا از کمک امامان و هدایت او محروم نماییم و حرکت امام، غذایی تازه برای هر روز ما باشد.

### امیدوارترین انسان‌ها

چنانچه با ملاک های دینی و باورهای قلبی در تاریخ اسلام سیر کنیم، می‌بینیم که در ارتباط با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله با یک عالم حضور و بقاء روبه‌رو می‌شویم و امید، همه جانمان را فرا می‌گیرد، حتی اگر در وسط میدان کربلا باشیم و دشمن از همه طرف احاطه‌مان کرده باشد. ولی با ارتباط با معاویه، انسان از همه چیز محروم می‌شود، و این مسئله را اهل بیت از همه بهتر می‌دانستند، ایشان می‌دانستند که بشر با حاکمیت منهای دیانت، به چه برهوت بی‌معنایی هیبوط خواهد کرد و چه اندک بودند آن‌هایی که این محرومیت را می‌فهمیدند. هر چند گاهی عده‌ای که سوسوی این حالت بر قلبشان خورده بود دل در گرو حاکمیت اهل بیت می‌بستند - از جمله کوفیان - ولی چون با عمق جان مسئله را دریافت نکرده بودند حالت طلب، پایدار نمی‌ماند و با اندک سایه ترسی فراموش می‌شد. اما خود اهل بیت علیهم السلام بیش از همه متوجه این محرومیت بزرگ برای بشر بودند و لذا در هر شرایطی سعی در نمایاندن این رحمت الهی داشتند که بشر از معنی اصلی زندگی محروم نماند تا کورمال کورمال بخواهد راه را طی کند.

ما سه نوع انسان داریم، یک نوع آدم بد که هر جا بنشینند در فکر این است که چگونه جیب یک نفر را خالی کند، اگر در جلسه عزاداری امام حسین علیه السلام هم دعوتش کنید می‌گوید چقدر پول می‌دهید. یعنی همه چیزش دنیا است، نوع دوم، آدم‌هایی که خوبند یا این که می‌خواهند خوب باشند اما در عالم غیب به سر نمی‌برند و جان می‌کنند تا در عالم غیب بروند، به یاد غیب هستند ولی حکم دنیا بر آن‌ها جاری است، خطورات ذهنی و کینه‌ها و رقابت‌ها،

آن‌ها را اسیر کرده است. نوع سوم، خود اهل بیت هستند، که دائم در عالم غیب به سر می‌برند و با عالم حضور و بقاء در تماسند. مقام اهل بیت علیهم‌السلام مقام حضور در محضر حق است، تمام وجودشان در محضر حق است و حق در جمال آن‌ها جلوه‌گر است، و *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* ما در کربلا همه این‌ها را با دلیل نشان خواهیم داد. ما از طریق ارتباط داشتن با اهل بیت با یک عالم حضور و بقاء روبه‌رو می‌شویم و در این حال، امید همه جان انسان را فرا می‌گیرد، حتی اگر در وسط میدان کربلا باشیم و اطراف ما را دشمن احاطه کرده باشد، باز هم احساس می‌کنیم که تنها نیستیم. برعکس، در جبهه مقابل، تجربه کرده‌ایم وقتی یک مشکل در زندگی مان به وجود آید می‌گوییم «نکند بدبخت شویم». و اگر کوچک‌ترین عضو دنیای ما خراب شود، می‌گوییم دیگر کارمان تمام است. روانکاوای چنین جبهه‌ای در قرآن مجید به چشم می‌خورد، آنجایی که می‌فرماید: اگر ضرر کوچکی به آن‌ها برسد زود خود را می‌بازند، «*ثُمَّ تَزَعْنَاهَا مِثْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ*» یعنی؛ چون آن رحمت را از او بگیریم حالت یأس و ناسپاسی به او دست می‌دهد، و کربلا آمد تا انسان را از چنین روحیاتی آزاد کند.

شمر می‌گوید وقتی وارد قتلگاه شدم حسین علیه‌السلام می‌خندید. شمر می‌خواهد کار امام حسین علیه‌السلام را تمام کند، وقتی وارد قتلگاه می‌شود که دیگر چیزی از امام حسین علیه‌السلام نمانده است، تیر در سینه حضرت فرو رفته، حضرت می‌خواهند آن را در بیاورند، نمی‌توانند، تیر را از پشت در آوردند، گلوی شان شمشیر خورده است ولی در این حال تبسم بر لب دارند. راوی می‌گوید «هر چه به ظهر عاشورا نزدیک می‌شدیم، چهره حسین علیه‌السلام بشاش‌تر می‌شد» در فرهنگ انسان‌های عادی این‌ها عجیب است، ولی در فرهنگ حسین علیه‌السلام، عجیب این است که تو می‌گویی «این‌ها عجیب است». وقتی که حضرت، همه جوان‌هایشان را از دست دادند، به خیمه آمدند و لباس بلندی که اهل یمن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هدیه داده بودند پوشیدند، یکی از لشکریان ابن سعد وقتی حضرت را با این لباس می‌بیند، می‌گوید «حسین! به دامادی می‌روی؟» به راستی امام حسین علیه‌السلام کجا دارد زندگی می‌کند؟ همه تأکید بنده این است که این چه انسانی است؟ این چه فرهنگی است که فرمانده آن تنهای تنها، همه یاران را از دست داده ولی

امیدوارترین انسان است. راویان حادثه کربلا همه می‌گویند: در ظهر عاشورا امید، تمام وجود حسین علیه السلام را گرفته بود. امام حسین علیه السلام در حالی که تشنگی و بی‌خوابی را تحمل می‌کردند و در آن حال در تمام روز جسد هر کدام از شهداء را تا پشت خیمه گاه می‌آوردند، وقتی که حضرت به لشکر عمر بن سعد حمله کردند، این لشکر سی هزار نفری را عقب راندند و همه فرار کردند، در این حال عمر بن سعد فریاد زد: چرا ایستاده‌اید؟ این پسر قاتل عرب است، همه حمله کنید! همه حمله کردند، شمشیر و سنگ زدند، امام حسین علیه السلام روی پایشان نمی‌توانستند بلند شوند، کمی بلند می‌شدند و می‌افتادند، دوباره بلند می‌شدند، دشمن حمله می‌کرد، حضرت با همان حالت خون‌آلود و زخم خورده یک نهب می‌زدند و تمام لشکر عمر سعد عقب نشینی می‌کرد. آنها در چهره حسین علیه السلام چه می‌دیدند؟ فرهنگ امام حسین علیه السلام فرهنگی است که امید و قدرت و نپوسیدن، تمام شخصیت این فرهنگ است، حتی در ظاهر حسین علیه السلام، در عصر عاشورا، این نمایان است، اگر کربلا به وجود نیامده بود هیچ کس در ذهنش هم نمی‌توانست تصور کند که چنین آدمی با این همه کشته که داده است، این قدر امیدوار و بشاش باشد.

### جبهه جهل

چنانچه با ملاک های دینی و باورهای قلبی در تاریخ اسلام سیر کنیم، می‌بینیم که از طریق ارتباط با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله با یک عالم حضور و بقاء روبه‌رو می‌شویم، و امید، همه جان ما را فرا می‌گیرد. این امید، آن امیدی نیست که در روانشناسی مطرح است، امیدی است که وجود انسان را به عالم بقاء متصل می‌کند و این فقط در یک فرهنگ الهی نهفته است و آن فرهنگ، فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است، چنین امیدی را فقط فرهنگ کربلا می‌تواند در جامعه محقق و نهادینه نماید تا در نهایت، زندگی بشر مرعوب زورداران نباشد. اما در طرف مقابل، ارتباط با معاویه، انسان را از همه چیز محروم می‌کند و این مسئله را اهل بیت از همه بهتر می‌دانستند و غصه می‌خوردند که چطور مردم به این خانواده غیبی و معنوی متصل نمی‌شوند و در نتیجه بدبخت می‌شوند. یعنی می‌دانستند که بشر با حاکمیت منهای دیانت به برهوت بی‌معنایی و



بی‌هویتی هبوط خواهد کرد و چه اندک بودند آن‌هایی که این محرومیت را فهمیدند.<sup>۵</sup> هر چند عده‌ای که سوسوی این حالت بر قلبشان خورده بود، دل در گرو حاکمیت اهل بیت می‌بستند - از جمله کوفیان - ولی چون با عمق جان مسئله را دریافت نکرده بودند، این حالت و این طلب پایدار نمی‌ماند و با اندک سایه ترس، فراموش می‌شد، اما خود اهل بیت بیش از همه متوجه این محرومیت بزرگ برای بشر بودند. کدام محرومیت؟ محرومیتی که اگر اهل بیت بر جامعه حکومت نکنند آن جامعه پوچ است و لذا در هر شرایطی سعی در نمایاندن این رحمت الهی داشتند که بشر از معنی اصلی زندگی محروم نماند و بخواهد کورمال کورمال راه را طی کند.

در فرهنگ معاویه‌ای آدم‌ها ابزار بودند، در کتاب تاریخ مروج الذهب مسعودی آمده است که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی در شام ناقه‌اش (شتر ماده) را گم کرده بود، کسی هم از کوفه با جمل (شتر نر) به شام آمده بود آن شخص یقه این فرد را گرفت که این شتر تو ناقه من است و باید به من برگردانی، دعوای این دو فرد به معاویه کشیده شد آن فرد شامی پنجاه مرد را به‌عنوان شاهد آورد و همگی گواهی دادند که این ناقه متعلق به مرد شامی است و معاویه هم علیه مرد کوفی حکم کرد و دستور داد شتر را به مرد شامی بدهند، مرد کوفی گفت: *أَصْلَحَكَ اللَّهُ، اى معاویه! این شتر من جَمَل است و اصلاً ناقه نیست - شتر نراست، نه شتر ماده - چگونه این پنجاه نفر شاهد، گواهی بر ناقه بودن این شتر دادند ولی تو خلاف این‌ها حکم کردی؟ معاویه گفت: اى مرد، این حکمی است که صادر شده است و قابل برگشت نیست. معاویه بعد از این قضیه مخفیانه آن مرد کوفی را طلبد و گفت قیمت این جمل تو چقدر بود؟ گفت ۱۰۰ دینار. معاویه گفت این ۲۰۰ دینار را بگیر و برو. این شخص بیشتر تعجب کرد که آیا معاویه هم نمی‌فهمد که این جمل است و ناقه نیست؟! معاویه به صاحب جمل گفت برو به علی بگو با این افرادی که بین جمل و ناقه فرق نمی‌گذارند به جنگ تو می‌آیم. یعنی این‌ها، آدم‌هایی هستند که عقل ندارند و من هم نمی‌گذارم عقلشان رشد پیدا کند. یعنی اى علی تو می‌خواهی مردم را در حدی بیاوری که حق را از باطل بتوانند تفکیک کنند ولی من، فرهنگ*

۵ - صاحب کتاب انساب الاشراف در ج ۲ ص ۱۸۳ می‌نویسد: «سلمان از این‌که علی علیه السلام زنده است و مردم از او بهره نمی‌جویند، تأسف می‌خورد و می‌گفت: به‌خدا سوگند؛ پس از او هیچ‌کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد.»

و گروهی را به صحنه می‌آورم که نتوانند برنامه‌های تو را درک کنند و فرهنگی را حاکم می‌کنم که حرف تو در فضای آن فرهنگ، معنا و مفهومی نداشته باشد و اصلاً تو حرفی برای گفتن نداشته باشی - البته این نکته دیگری است که آیا خداوند اجازه داد که معاویه به آرزویش برسد یا نه - آنچه مهم است این است که بدانیم، ملتی که زیر حاکمیت غیر اهل بیت است، نمی‌تواند شعور پیدا کند و حق را بشناسد و خلاصه در حاکمیت غیر الهی زندگی چیزی جز تمام شدن فرصت حیات در جهالت نیست.

فرهنگ حسین علیه السلام و اهل بیت یک فرهنگ جامع است که خودش یک عالم دارد، باید تلاش کنیم تا با ارادت به حسین علیه السلام وارد عالم حسینی شویم. بیش از این از ما نخواسته‌اند! حالا فکر می‌کنید اگر من و شما در صحنه کربلا بودیم آیا رنگمان نمی‌پرید و تا آخر می‌ماندیم؟ البته امیدوار هستیم ولی بنده تصور ماندنش را برای خود نمی‌توانم بکنم، آری! امیدوار هستم، چون اعتقاد من این است که امام حسین علیه السلام در کربلا با تصرفی که انجام دادند، به اصحابشان یک لطف خاص کردند و یک توانایی تکوینی به قلب این انسان‌های شایسته دادند تا این اصحاب توانستند در کربلا ظهور و تجلی کنند و گرنه امکان نداشت. از ما خواسته‌اند کربلا و فرهنگ کربلا را بفهمیم و بتوانیم بگوییم: «إِنِّي سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ» تا وارد دنیایی دیگر شویم. این ذوات مقدسه و انوار مطهره برای نگاه ما به عالم اعلی و برای پوشش ما از معنویت خاص، هدایت خودشان را شروع نمودند. ما باید با دقت هر چه بیشتر آن‌ها را بفهمیم، آری باید تلاش کنیم تا آن‌ها را بفهمیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

## جلسه دوازدهم

### محبت اهل بیت عامل تحرک اصحاب کربلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام خدا بر حسین و اصحابش، و لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان راستین بر آنهایی باد که با خودخواهی و دنیا دوستی خود، حق واقعی مردم را که داشتن حاکمانی معصوم بود، ضایع کردند.

#### تصوّر معنویت همراه با حسین علیه السلام

«اگر کهکشان در آسمان، راه کعبه را نشان می‌دهد، حسین علیه السلام و اصحاب او در آسمان انسانیت کهکشانی هستند که راه قبله را می‌نمایانند.»<sup>۱</sup> واقعه عاشورا دروازه‌ای از نور است تا

---

۱ - «فتح خون»، شهید آوینی.

مردم به ظلم آباد زندگی دل نیندند و اگر حسین علیه السلام و اشاره‌های او در زندگی ما نباشد، خورشید گرما بخش ایمان می‌میرد و وای اگر ایمان بمیرد.

شما مقایسه کنید بین کسانی که واقعاً نور حسین علیه السلام را دارند، با کسانی که به هر دلیلی از این نور محرومند. آیا کسانی که بدون محبت حسین علیه السلام به سر می‌برند، می‌توانند در عالم معنا وارد شوند؟ با مختصر اطلاعاتی که دارم، به نظر می‌رسد که حتی در بین هزار نفر از اهل سنت، یک نفر هم نمی‌تواند «عالم معنا» را درست حس کند و شاید از هر ده هزار نفر مردم غیر مسلمان هم یک نفر نتواند «عالم معنا» را درست حس کند، البته حس کردن غیر از فهمیدن است، و معتقدیم در شیعه، مسئله حس کردن «عالم معنا» به این کمی‌ها نیست. البته این طور نیست که همه شیعیان «عالم معنا» را حس می‌کنند، چرا که ورود به دبستان معارف اهل بیت علیهم السلام خیلی تلاش و کوشش می‌خواهد. آنچه که سعی داریم عزیزان به خوبی متوجه شوند این است که «احساس معنا» یک عالم و فرهنگی است با حال و هوای خاصی که در رابطه با خانواده پیامبر گرامی اسلام به دست می‌آید.

شما نظری به عرفای اسلامی بیندازید، حتی عرفای اهل سنت معترف هستند که هر چه از این راه به دست آورده‌اند مدیون سلسله‌ای هستند که به امیرالمومنین علی علیه السلام ختم می‌شود. عارف یعنی کسی که معنا را حس می‌کند، ما با عارفان دروغین کاری نداریم، حرف ما این است که اگر یک عارف واقعی در اهل سنت باشد - به ادعای خودشان - این احساس معنا را با سر ساییدن مکرر و ممتد در خانواده پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت او به دست آورده است و بحمدالله شیعه بسیاری از موانع دست‌یابی به عالم معنا را پشت سر گذاشته و وارد این دبستان شده است، حال باید درس بخواند. بسیاری از ما شیعیان قیمت و ارزش حضور در محضر اهل بیت علیهم السلام را نمی‌شناسیم، شما گفتار برخی از این عرفا را مطالعه کنید، می‌گویند متوجه شدم که اسلام خیلی عزیز است و به همین جهت وارد اسلام شدم ولی تا به اهل بیت نزدیک نشدم، به مطلوبم نرسیدم و این نزدیک شدن به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام خود بحث مفصلی دارد که از این

مقال بیرون است،<sup>۲</sup> عمده این است که توحید را بفهمیم آن وقت نور حق خودش را نشان می‌دهد، آن که نور حق را شناخت می‌بیند آن نور کجا هست و کجا نیست.

دیده آن باشد که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس یعنی عالم معنا در یک فرهنگ به نام فرهنگ اهل بیت علیهم السلام جای حقیقی خود را پیدا کرده و اهل بیت صاحب اصلی این مقام‌اند. شیعه برای این که بفهمد چرا شیعه است باید بفهمد که در این خانواده چه چیزی وجود دارد؟ اگر کسی بگوید «هر کس به کسی نازد، ما هم به علی نازیم» و خدای ناکرده در ورای این حرف یک شعور معنوی نباشد - بلکه احساس گروهی باشد - این فایده ندارد! جانم به قربان این جمله! اما آیا قلبت می‌فهمد که «ما هم به علی نازیم» یعنی چه؟ آیا تو احساس عالم معنا را در این خانواده یافته‌ای و آن را بر قلبت جاری کرده‌ای؟ اصلاً حس معنوی را می‌شناسی و آن را داری؟ دارایی غیر از دانایی است. شما اگر شیعه نباشید و قرآن بخوانید می‌توانید از آن استفاده کنید ولی این که قلب شما محل حکم قرآن شود چیز دیگری است. اعتقاد به این که قیامت هست، سخت نیست، شیطان هم به خدا گفت: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»<sup>۳</sup> یعنی خدایا تا قیامت به من فرصت بده، پس شیطان هم می‌فهمد قیامت هست. ولی فهمیدن این که قیامت هست، دینداری نیست بلکه دین‌دانی است. این که بدانیم قیامت هست کربلا به وجود نمی‌آورد، احدی هم غیر از اهل بیت نمی‌تواند کربلا را درست کند،

۲ - به شرح خطبه ۲ نهج البلاغه رجوع شود. علامه آیت‌الله تهرانی در کتاب «روح مجرد» از قول مرحوم آیت‌الله سیدعلی آقا قاضی می‌فرماید: وصول به مقام توحید و سیر الی‌الله بدون امامان شیعه محال است و شاهدی از اشعار ابن‌فارض می‌آورند که گفته:

ذَهَبَ الْعُمْرُ ضِيَاعًا وَانْقَضَى      بَاطِلًا إِذْ لَمْ أَفْزَ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ  
غَيْرُ مَا أُورِثْتُ مِنْ عَقْدِي وَلَا      عَشْرَةَ الْمُبْعُوثِ حَقًّا مِنْ قُصَيِّ

یعنی؛ عمر من ضایع و باطل گشت، چرا که به هیچ وجه به حقیقت شما نرسیدم و کامیاب نشدم. غیر از عقد و گرهی ولایت عترت برانگیخته شده‌ی به حق از اولاد قُصَیِّ (عترت و خاندان محمد بن عبدالله.... ابن قُصَیِّ) که آن به من رسیده است.

یعنی؛ نتیجه یک عمر سیر و سلوک الی‌الله، وصول به ولایت عترت طاهره است که به صورت بخشش به من عطا شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده‌ام. (روح مجرد، ص ۳۲۸ و ۳۲۹).

برای این که این‌ها در مستی شوق حضرت حق هستند و این مستی غیر از آن چیزی است که ما بدانیم مثلاً قیامتی هست. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً» یعنی اگر پرده‌ها کنار رود چیزی به یقین من اضافه نمی‌شود. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید که این حرف‌ها، منحصر به علی علیه السلام است. منظور او از منحصر کردن به حضرت علی بن‌ابی‌طالب علیه السلام شخص خود ایشان نیست، بلکه منحصر به مکتب امامان شیعه است، شیعه یک فرهنگ و مکتب است. این چه نگاهی است که می‌تواند بگوید اگر پرده‌ها عقب رود چیز جدیدی نمی‌بینم. شما از طریق مکتب شیعه و اهل‌بیت می‌توانید به آن طرف میدان دنیا قدم نهید، این مشکل بزرگی است که گاهی شیعیان به دنبال آن گوهر تشیع نیستند. قرآن می‌فرماید مودت اهل بیت اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است. قرآن نفرمود احترام به اهل بیت مزد رسالت است. به عنوان مثال شما اگر بخواهید به بنده احترام بگذارید جلوی پای بنده بلند می‌شوید اما اگر بخواهید من را دوست داشته باشید از یک طرف من باید دوست داشتنی باشم، از طرف دیگر دل شما باید حرکت کند تا من را بپذیرید و به من وصل شود و این هم کار مشکلی است، قرآن فرمود باید به اهل بیت مودت ورزید. یعنی؛ اگر می‌خواهی وارد میدان حقیقی دین اسلام شوی باید از خود درآیی و به اهل بیت وصل شوی و این اتصال و یگانگی با محبت ممکن می‌شود و داستان محبت خود سر دیگری است! شنیده‌اید که شیعه مکتب عشق است. ولی در این میان این که این عشق را خودمان تجربه کنیم چیز دیگری است.

### کربلا را مکتب محبت به وجود آورد

با کمی دقت در حرکات و حالات یاران امام حسین علیه السلام متوجه می‌شویم که محال است کربلا جز با مکتب محبت به وجود آید. ای شیعیان! اگر سوسوی ضعیفی از محبت خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله به قلبتان رسیده باشد، از شادی این که راه درستی را می‌روید، فریاد بزنید. مکتب محبت و مودت، مکتبی است که اگر کسی آن را نفهمد، نه کربلا و نه اسلام را می‌فهمد، و وای به حال کسی که کربلا را نفهمد، دیگر هیچ چیزی ندارد.

در نیابد حال پخته، هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام  
این که ائمه به ما می فرمایند بیایید در محضر این مکتب سر بسایید و زحمت بکشید، به  
خاطر آن است که به دنیای محبّت اهل بیت علیهم السلام وارد شویم، ابتدا باید از خود در آییم تا آنها  
را همان بدهند.

گفت که شیخی و سری، راهرو و راهبری      شیخ نیام پیش نیام، امر تو را بنده شدم  
گفت که با بال و پری، من پر و بالت ندهم      در هوس بال و پرش بی پر و پرکنده شدم  
گفت که تو شمع شدی، قبله این جمع شدی      شمع نیام، جمع نیام، دود پراکنده شدم  
یعنی باید به مرحله ای برسی که هیچ خودی از تو در میان نباشد تا نور محبّت خانواده  
عصمت و طهارت در جان تو تجلی کند.

ما نمی دانیم که آیا واقعاً وارد دنیای اهل بیت شده ایم یا نه؟ اصلاً نمی دانیم که در این جاده  
هستیم یا خیر! حالا اولش باشیم باز خوب است، آخرش بماند، اما این را می دانم که اگر  
شهادی کربلا به مقامی رسیدند که امام معصوم در زیارات به آنها سلام می کند، از محبّت به  
اهل بیت بود. شما در آخر زیارت عاشورا سلام می فرستید «الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ  
عَلَيْهِ السَّلَام» به کسانی که خونشان را کنار امام حسین علیه السلام ریختند: آن وقت این زیارت را امام  
معصوم بیان می کند و گریه می کند، امام معصوم نظر می کند به کسانی که کربلا را درست  
کرده اند. عزیزان من کربلا فقط در مکتب اهل بیت ممکن است و مکتب اهل بیت، مکتبی  
است که شما را آرام آرام در مرحله اول به این حقیقت می رساند که امامی معصوم در عالم  
هست. یعنی باید معرفت خود را به کار اندازید و به این نکته برسید که زیر این آسمان همیشه  
یک انسان مطلق هست که مغز انسانیت است و خلیفه مطلق خدا و جامع همه کمالات است و  
قرآن در وصفش فرموده «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و آن امام است و در مرحله دوم جایگاه امام  
را در هستی بفهمیم، بفهمیم که امام چه مقامی دارد؟ بفهمیم که واسطه فیض یعنی چه؟<sup>۵</sup> وسعت  
مطلق انسانیت و انسان کامل یعنی چه؟ و در مرحله سوم، تمرین محبّت به امام را در خودمان

۵ - در رابطه با معنی واسطه ی فیض بودن امام علیه السلام، به کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» از همین نویسنده رجوع فرماید.

ایجاد کنیم، این کار بسیار مشکلی است ولی خداوند دل ما را طوری ساخته است که محبت به امام در آن حکم شده است. دل نداریم اگر محبت به امام نداریم.

إن شاء الله به لطف خداوند و منتی که خدا بر سر ما می‌گذارد، در جاده محبت جامع این خانواده قرار می‌گیریم آن وقت به حسین علیه السلام قسم که معنی زندگی را خواهیم فهمید و گرنه هیچ نمی‌فهمیم:

ما چو کورانہ عصاها می‌زنیم لا جرم، قنديل‌ها را بشکنیم  
یعنی زیبایی عالم به وجود امام معصومی است که اولاً: ملاک حق و باطل است. ثانیاً: عامل  
جهت‌دهی محبت انسان‌هاست، تا انسان‌ها به چیزهای دروغین دل‌نسیارند. لذا است که  
می‌گوید:

صد هزاران گوشها گر صف‌زنند جمله مشتاقان چشم‌روشنند  
یعنی جهان بشری احتیاج به انسان کاملی دارد که عامل اصلی هدایت و جهت‌دهی زندگی  
انسان‌ها است.

مکتب اهل بیت، مقام دیگری است که انسان وقتی وارد آن شد، وارد مکتب محبت شده  
است، آن وقت است که اول شور زندگی است و تازه متولد می‌شوید، گفت:

مُردہ بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمدو من دولت پاینده شدم  
چیزهایی را می‌بینید که قبلاً نمی‌دیدید. بعضی از چیزها را که دیدنی می‌پنداشتید و ارزش  
نظر کردن نداشت، دیگر نمی‌بینید.

با این مقدمه، اکنون روی کربلا فکر کنید، شما مثل اصحاب کربلا چقدر سراغ دارید؟ این  
همه تیر به سوی آن‌ها پرتاب می‌شود ولی اصلاً نگران نیستند و محکم و استوار به‌عنوان سپری  
که تیرها به حضرت نخورد، جلوی اباعبدالله علیه السلام می‌ایستند. آقای عمّان سامانی در کتاب  
خوب خود یعنی «گنجینه الاسرار» شب عاشورا را این‌گونه ترسیم می‌کند که حضرت خیمه‌ها  
را به هم راه دادند و یاران‌شان را در آن‌جا جمع کردند، «خلوت از اغیار شد پیراسته» بعد از  
صحبت‌هایی که حضرت داشتند در انتها به اصحاب می‌فرمایند:

رهرو ما را، هوای خانه نیست هر که جست از سوختن، پروانه نیست  
نیست در این راه غیر از تیر و تیغ گو میا هر کس ز جان دارد دریغ



آیا حضرت علیه السلام در شب عاشورا نفرمودند که ما همه کشته می شویم، پس بروید؟ بحمدالله قبلاً این نکته را اشاره کردیم که آری حضرت فرمودند ولی هیچ کس هم نرفت، چون فهمیدند که این مردن، یک مردن خاص است که نباید از دست داد، ببینید آن صحابه آن قدر تیر خورده است که پس از اتمام نماز حضرت، بر زمین می افتد و وقتی حضرت سر ایشان را بر زانوی خود می گذارند او می گوید «أَوْفَيْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» آیا من به شما وفا کردم؟

خنک آن قمار بازی که باخت هر چه بودش و نماند هیچش الا، هوس قمار دیگر آری کسی که وارد مکتب محبّت شد:

نی خدا را امتحانی می کند نی در سود و زیانی می زند

یک مقدار روی این ها فکر کنید، لااقل کربلا را طوری ببینیم که برای ما ابهام نداشته باشد که این چه مکتبی است که آدم می ایستد جلوی رهبرش تا رهبرش کشته نشود و بعد هم خود را بدهکار بداند و بگوید ای اباعبدالله آیا وفا کردم؟! مگر تو دنبال چه بودی؟ می گوید دنبال این بودم که خودم را به اباعبدالله ببازم! حالا می خواهم ببینم که باختم یا خیر؟.... چرا این گونه است؟ مگر این بزرگان، اصحاب کربلا - رُوْحی فِدَاهُمْ - چه چیزی به دست آورده اند که این گونه عمل می کنند؟ و این گونه در مرگ سبقت می گیرند؟ هر کدام از اصحاب که بلند مرتبه ترند، عاشق پیشه ترند. نمونه آن حضرت ابوالفضل علیه السلام که برای ما بسیار بزرگ و با ارزش است به طوری که آن جا که دست حضرت بر زمین افتاده است برای ما یک مقام است، یعنی شما از طریق ارادت به این دست، در غیب به قلبتان باز می شود، خوب کربلا این طوری است که هر قدر انسان بزرگ تر باشد در آن صحنه عاشق پیشه تر است، چون جای عشق ورزیدن است. من ابداً نمی خواهم بگویم که من و شما می توانیم کربلا بسازیم، از خدا بخواهید بتوانیم به کربلا ارادت بورزیم تا ان شاء الله وارد مکتب محبّت شویم، مکتب محبّت، مکتب جامعیت است یعنی:

عقل گویدش جهت حدّ است و دیگر راه نیست عشق گوید راه هست و رفته ایم ما بارها

شما تا در مقام عقل قرار گرفته اید می گوید که شش جهت بیشتر نداریم. حق هم دارید و درست هم می گوید، چون در ساحت عقل، جهت هفتمی در عالم وجود ندارد. حالا از شما می پرسم که محبّت چند جهتی است؟ اصلاً محبّت جهت دارد؟ محبّت، تو را از جهت ها خارج

می‌کند. نگاه به مکتب محبت، نگاه ورود به جامعیت است. از خداوند این محبت را بخواهید، ممکن است که این محبت را نفهمیم ولی باید از خدا بخواهیم چرا که خداوند در قرآن عزیزش این راه را در برابر ما قرار داده است که اگر خواستی مزد رسالت پیامبر من را بدهی باید اهل بیت او را دوست داشته باشی، فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»<sup>۶</sup> پس تو حق داری که این دوست داشتن را طلب کنی، با ورود به این مکتب از تمام معصیت‌ها و ضعف‌ها و نگرانی‌ها و یأس‌ها و خطورات ذهنی مزاحم و سرگردانی‌ها، آزاد می‌شویم. داشتن این مصیبت‌ها و در آن غوطه ور شدن به این دلیل است که ما هنوز بیرون دبستان محبت اهل بیت ایستاده‌ایم. شما نگاه کنید به افرادی که وارد دنیای محبت اهل بیت شده‌اند، آیا مسائل زندگی گرفتارشان کرده است؟ این آدم‌ها هم مثل ما زندگی می‌کنند اما گرفتار زندگی نیستند گرفتار محبت به این خاندان با کرامت هستند و زندگی هم می‌کنند. عکس این موضوع بد است که آدم هیچ محبتی به این خانواده نداشته باشد و عجیب هم گرفتار زندگی می‌شود، این گرفتاری است، این بی‌رمقی است. در روایت داریم که «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»، یعنی؛ در قلب‌های مؤمنین نسبت به حسین عليه السلام محبتی عمیق و ریشه‌دار وجود دارد.

### کلماتی ماوراء حروف و الفاظ

برای درک حرکات و سکانات ائمه عليهم السلام باید با زبانی دیگر آشنا شویم، چرا که ائمه با زبان عادی حرف نزده‌اند، یعنی حروف کربلا، حروفی نیست که فقط در کتاب‌ها نوشته شود، حروفش خود آدم‌ها و اعمال آن‌هاست. حروف کربلا؛ حرکات، سکانات و گفتار اصحاب کربلاست. به عنوان مثال ببینید که انسان چگونه نماز می‌خواند، کمی می‌ایستد، پس از آن به رکوع، بعد سجده می‌رود، می‌بینید که در نماز حرکات، فوق الفاظ معنی می‌دهد. به حادثه غدیر خم توجه بفرمایید، در آن هوای گرم؛ پیامبر صلى الله عليه وآله دستور دادند جهاز شترها را بر روی هم سوار کنند، پس از آن خودشان به همراه علی عليه السلام بالای جهازها می‌روند و دست علی عليه السلام را

به قدری بالا می‌برند که به نقل تاریخ، سفیدی زیر بغل هر دوی آنها پیدا می‌شود، این کارها برای چیست؟ مگر نمی‌توانستند بدون این حرکات، حرف خود را بزنند و بگویند علی علیه السلام نایب بعد از من است؟ سؤال این است که چرا این حرکات را انجام دادند. آیا به صورت نقل کلمات نمی‌شد؟ نه، چون در سیره پیامبر و ائمه علیهم السلام فقط حرف نیست، یک سلسله حرکات با معنائی، کنار آن حرف‌ها هم مشاهده می‌شود. نمونه عجیب‌تر آن مراسم حج است، اگر یک نفر بیرون از دایره مسلمین به حج نگاه کند، می‌گوید آخر چرا مسلمانان این کارها را انجام می‌دهند؟ به این سه ستون، سنگ می‌زنند و می‌گویند شیطان است!! عقلشان کجا رفته است! این‌ها که شیطان نیست، سنگ است، بعد هم از این طرف صفا به آن طرف مروه حرکت می‌کنند و قسمتی را به صورت هروله می‌دوند، این‌ها یعنی چه؟ بعد هم دور یک خانه خالی می‌گردند! یعنی اگر از بیرون عالم دین به این حرکات نگاه کنید هیچ چیز نمی‌فهمید، شما چون در فرهنگ دین هستید این‌ها را می‌فهمید و پیام آنها را احساس می‌کنید. یکی از دانشمندان می‌گوید: «اگر با مؤمنان نباشی، هرگز بیرون از دایره ایمان، هیچ چیزی از حیات ایمانی را نخواهی فهمید».<sup>۷</sup>

چرا برای شما این قدر مهم است که به مکه مکرّمه بروید و دور این خانه خالی بگردید و به اوج انسانی برسید؟ برای این که فقط گفتن، دینداری نیست. شما به حج دقت کنید؛ ظاهرش که مشخص است، یعنی آیا می‌شود به قول کاراته‌کارها در حالت «ذن» بروی و ذهنت را متمرکز کنی و فرض کنی شیطانی در جلویت ایستاده است و بعد به آن سنگ بزنی؟! آیا انسان با این کار به جایی می‌رسد؟ مسلّم نه، باید در یک سلسله اعمال، سنگی با اندازه خاص پیدا کنی و بعد به ستونی که نماد شیطانی است بزنی تا به آن نتایج عالیّه دست پیدا کنی. چون در دل نظام انسانی علاوه بر معانی و گفتار، حرکاتی وجود دارد که انسان را در یک عالم متعالی وارد می‌کند.

وقتی متوجه باشیم حقایقی در هستی وجود دارد که چون به صورت لفظ و کلمه در آیند، دیگر آن حقایق نیستند و کلمات ظرف مناسبی برای ارائه آنها نخواهند بود، آنگاه متوجه می‌شویم که در کربلا چه گذشته است و چرا کربلا ذخیره‌ای نیروبخش برای حیات بشری

۷ - «علم و دین»، ایان باربر، فصل زبان دین.

است. چراکه در حرکات و سکنات امام علیه السلام و اصحاب بزرگوارشان حقایق ناگفتنی ولی عمل کردنی هست که به اندازه قامت همه انسانیت بلند است و انسان هوشمند باید تمام اندیشه خود را به کارگیرد تا از آن حقایق سر در آورد و این جاست که ما اصرار داریم باید از همان ابتدا، نوع نگاهمان را به کربلا مشخص کنیم؛ آیا کربلا حادثه‌ای است که اتفاقی پیش آمده یا صحنه آرای انسانی متعالی است تا ناگفتنی‌ها را با عمل بگویید و بشریت را به چیزی فراتر از محتوای کلمات بکشاند؟

شما در نماز، سجده نکن و بگو «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» آیا این ذکر بدون صورت سجده، به تمام معنا انجام شدنی است؟ یا تا به سجده نروی و این لفظ را نگویی، واقعیت «أَعْلَى» بودن حضرت حق به قلبت جاری نمی‌شود؟ چون بدون عمل سجده، خاک نشده‌ای تا اَعْلَى بودن حق، تماماً معنی پیدا کند. این جا لفظ به تنهایی نمی‌تواند پیامش را برساند، وقتی این موضوع را متوجه شدیم که تنها الفاظ در مقام معنا کافی نیستند متوجه خواهیم شد که در کربلا چه گذشته است و چرا کربلا ذخیره‌ای نیرو بخش برای حیات بشریت است؛ الفبای کربلا، فوق کتاب دائرةالمعارف است، کربلا قرآن مجسم است. شنیده‌اید در روز عاشورا حضرت یک سر به خیمه‌ها می‌آمدند و پس از آن به طرف میدان می‌رفتند بعد که همه اصحاب و بنی‌هاشم کشته شدند حضرت فریاد زدند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» آیا حضرت نمی‌داند که کسی باقی نمانده است تا به کمک او بیاید؟ او چه می‌خواهد بگوید؟ منظورش چیست؟ عزیزان باید دقت داشته باشند که زبان امام، زبان ارائه حقایق است فوق الفاظ و باید تمام کربلا واقع بشود تا آن حقایق ظهور پیدا کند. پس این را بدانید که در هر کلامی و حرکتی حتی در کوچکترین حرکات کربلا معانی تو در تویی وجود دارد که نباید از آن ساده گذشت.

### کشف اسرار کربلا در گرو شناخت آن

بنده در آن بحث «نگرشی به کربلا با چشم عقل و عاطفه» تلاشم این بود که بگویم، امام حسین علیه السلام مأمور ساختن این صحنه است و این جا می‌گویم که این صحنه پیام دارد، به این صحنه با دقت نگاه کنید، آن قدر نگاه کنید تا به ناگفتنی‌ها یعنی به سیرالله برسید، اگر

می خواهید به سرّالله برسید حداقل طلب و آمادگی شما این باشد، تا در کربلا از حرکات و سکنات امام علیه السلام به سرّالله برسید، آن وقت خواهید رسید. در کلام مبارک خود اهل بیت علیهم السلام است که «أمرنا سرّ فی سرّ»<sup>۸</sup> شما سرّالله بخواید، آن ها هم به شما خواهند داد، این جاست که یک قدم از فکر و اندیشه پا را باید بالاتر بگذارید و وارد میدان محبّت شوید و مطمئن باشید برای این که به این میدان وارد شوید خودشان شما را به اشک می رسانند، تا این راه را درست تر و آسان تر طی کنید و ناگفتنی ها را در اعمال بیابید. إن شاء الله

صحنه کربلا صحنه ظهور حکمت حسینی است، نهضت حسینی، حکمت حسینی است

حکمتی که می خواهد انسان را از پوچی و بی خودی و سردی و سرگردانی نجات دهد.

خواهش من این است به این نکته دقت کنید که نعوذ بالله امام حسین علیه السلام یک آدم عصبانی نیست که می خواهد یزید را بکشد، حسین علیه السلام حکیمی است که می خواهد انسان را نجات دهد و در این شرایط برای نجات انسان بهترین کار را انجام داده است و راه محبّت و عشق را که مغز اسلام است به شور و غلیان آورد. شما این را بدانید که بدتر از حکومت یزید وجود نخواهد داشت و آنگاه است که هر کس به جبهه مقابل آن نظر بیندازد می تواند به سرّالله برسد، خودش باشد و کربلا. تلاش کنید و تصمیم بگیرید که به کربلا نگاه کنید تا آرام آرام إن شاء الله به آن مقامی که باید و شایسته است برسید. مقامی که قابل توصیف نیست، ولی قلب انسان آن را درک می کند. برای این که منظورم روشن شود مثالی می زنم. شما به این نوری که در این اطاق هست نگاه کنید، چه می بینید؟ هیچ چیز نمی بینید، اما آیا نور هست یا نیست؟ شما نور را نمی بینید اما واقعیت این است که نور هست، در خصوص دین نیز موضوع همین طور است.

از آیت الله مطهری (رحمة الله علیه) نقل شده که ایشان گفته اند خدمت جناب آقای هاشم حدّاد - از عرفای بزرگ و شاگرد آیت الله قاضی طباطبایی - رسیدم، آقای حدّاد به من فرمود که: شیخ مرتضی چگونه نماز می خوانی؟ گفتم: آقا! روی معانی الفاظ تمرکز می کنم و حواسم را جمع می کنم، آقا فرمودند: پس کی نماز می خوانی؟ تو که معنا می خوانی؟ شهید مطهری به آیت الله حسینی تهرانی فرموده بودند، بعد که از محضر آقا بیرون آمدم، فکر کردم، دیدم که

ایشان راست می‌گویند، راستی پس من کی نماز می‌خوانم؟ من و شما کی نماز می‌خوانیم؟ اگر تصمیم بگیریم و با فکر نماز بخوانیم، آیا نماز می‌خوانیم؟ من اگر گفتم «الله اکبر»، اگر فکر کنم می‌دانم که گفته‌ام «الله اکبر»، ولی از این طریق که با ذات کبریایی الله ارتباط برقرار نمی‌شود، چرا که تصمیم گرفتم تا بگویم «الله اکبر»، پس چکار کنم؟ هیچ، فقط نماز بخوانم، شما از اول جلسه تا حالا در حال گوش دادن به من بودید، آیا دائماً تصمیم می‌گرفتید گوش بدهید یا همین‌طور گوش می‌دادید؟ کربلا خودش، خودش را برای شما روشن می‌کند، شما فقط بگردید کربلا را پیدا کنید، شما بروید رو به سوی خدا بایستید و نماز بخوانید. این کلمات انگشت اشاره است، نه مقصد، شما وقتی در نماز می‌گویید «الله اکبر» دیگر خود را در حضور حس می‌کنید، نه این که در الفاظ مانده باشید. باید برسید به آن مقامی که وقتی می‌گویید «الله اکبر»، آماده عروج در نماز باشید.

دربارهٔ حالات یکی از عرفا داریم که می‌گویند آن قدر پیر شده بود که اصلاً نمی‌توانست روی پای خودش بایستد، فقط وقت نماز که فرا می‌رسید، بلند می‌شد و نماز خود را می‌خواند و پس از آن دوباره روی زمین می‌افتاد، در روز قیامت هم همین‌طور است. یعنی می‌بینیم که آن نمازهای واقعی که خوانده‌ایم ما را به جلو می‌برد و آن حرف‌های بیهوده‌ای که کنار هم نشسته‌ایم و زده‌ایم به ما فشار می‌آورد، اطرافمان را تاریک می‌کند و باز نماز است که به سراغمان می‌آید و دستمان را می‌گیرد؛ شما إن شاء الله در نماز به لطف خدا به جلو می‌روید، در کربلا موضوع همین‌گونه است، کربلا خودش یک حقیقت بزرگ است. مگر این موضوع را در روایات نشنیده‌اید که قبل از این که واقعهٔ کربلا به وجود آید، وقتی جبرائیل به یاد کربلا می‌افتاد بغض گلویش را می‌گرفت و گریه می‌کرد؟ یا این که ملائکه این ذوات مقدّس غیبی از روزی که کربلا واقع شد تا قیامت گریه می‌کنند؟ این‌ها یعنی توجّه همه مقامات غیبی متعالی به سوی کربلاست. هر دل زنده‌ای در صحنه کربلا در حال توجّه و اشک و محبت و شور است و ادامهٔ یک سیر متعالی، و برای همین هم معتقدم زیارت عاشورا یک سیر متعالی است.

پس تأکید ما این است که کربلا یک حقیقت است و اگر آن را درست بشناسیم و به آن توجه کنیم، اسراری به ما خواهد داد، آن وقت است که امام خمینی (رحمة الله علیه) - بنیان‌گذار جمهوری اسلامی - را به خوبی می‌فهمیم چون او شاگرد کربلاست، عظمت این انقلاب هم به کربلایی

بودنش است نه به ساخت پارک و میدان! باید تلاش کنید تا کربلایی‌ها را خوب بشناسید در غیر این صورت رهرو کسانی می‌شوید که پشت به قبله مسلمین کتاب و مقاله می‌نویسند. آری با پشت کردن به قبله مسلمین می‌نویسند. فرهنگ کربلا چشم آدم را به یک دنیای دیگری می‌گشاید و انسان قدرت فهمیدن حق و باطل را به دست می‌آورد، کربلا حقیقتی شکست‌ناپذیر است، امام خمینی (رحمة الله علیه) چه موقع شکست خورد؟ آیا اصلاً شکست برای امام خمینی (رحمة الله علیه) معنی می‌دهد؟ چرا شکست برای فرهنگ‌های غیر حسینی معنا می‌دهد ولی برای امام خمینی (رحمة الله علیه) معنا نمی‌دهد؟ هر بلایی که می‌خواستند سر امام (رحمة الله علیه) آوردند، زندان و تبعیدشان کردند، حتی راضی نشدند که امام در نجف بمانند، با همه این احوال کسی که کربلایی شد شکست نخواهد خورد. در بحث «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» همه حرف این است که در فرهنگ کربلا که ظهور حکمت حسینی است، شکست مطلقاً وجود ندارد، چون فرهنگ کربلا، فرهنگ ارتباط با سرالله است هر چند که عبیدالله بن زیاد بدبخت خودش را پیروز می‌داند و حسین را شکست خورده می‌پندارد، اصلاً در حکمت حسینی شکست وجود ندارد و امید دارم همه ما وارد آن حکمت شویم و به اسرار آن دست پیدا کنیم.

آری! صحنه کربلا، صحنه ظهور حکمت حسینی است حکمتی که می‌خواهد انسان را از پوچی و سرگردانی نجات دهد، حسین علیه السلام نیامده است تا صرفاً یزید را بکشد، حسین علیه السلام حکیمی است که می‌خواهد انسان را نجات دهد و برای نجات انسان بهترین کاری را که ممکن بود، انجام داد.

سلام ما بر حسین علیه السلام و یارانش.

«والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته»





## جلسه سیزدهم

### راه تحقق حاکمیت دینی در آینده تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾  
﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾  
﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

#### کربلا، هفتصد بطن دارد

مقام امام همچون قرآن دارای ظاهر و باطن است و به فرمایش پیامبر خدا ﷺ قرآن دارای هفتصد بطن است و هر کس از ظاهر به سوی باطن قرآن سیر کرد، در هر مرحله‌ای از این سیر، باطنی از قرآن روبه‌رو خواهد شد به طوری که نه ظاهر را حذف می‌کند و نه به ظاهر بسنده می‌کند، و از آن جایی که هر مرحله از ظاهر قرآن حکایت از باطنی دارد و این سیر به سوی باطن همچنان ادامه دارد، هر چه با ظاهر آن بیشتر انس داشته باشیم ولی در ظاهر آن متوقف نشویم، به حقایق عالیّه باطنی می‌رسیم. حال اگر یقین داشته باشیم که قلب امام، مقام قرآن است و همان است که خود قرآن در باره‌اش فرمود: با مقام غیبی قرآن تماس ندارند مگر

مطهرون «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۱</sup> متوجه خواهیم شد که قلب امام هم ظاهری دارد و باطنی، و حرکات امام ظاهر آن باطن است، وظیفه ماست که نه ظاهر را به اسم باطن رها کنیم و نه ظاهر را بگیریم و از هفتصد بطن مقام امام محروم شویم، در این حال است که یقین پیدا می‌کنیم به کربلا باید با یک آمادگی عمیقی، توجه و نظر کرد.

مهم آن است که بدانیم کربلا چه درجاتی دارد، آنگاه هرکس به اندازه‌ای که آمادگی رسیدن به عمق این سرالله را داشته باشد، از طریق نظر به کربلا، با اسراری از عالم وجود آشنا می‌شود. این که می‌بینید کربلا برای هرکس به یک اندازه پیام ندارد برای این است که کربلا یک پدیده محدود اعتباری نیست، جنگ «چالدران» نیست، اصلاً جنگ نیست، یک مأموریت است برای این که حضرت حق «جَلَّ جلاله» از طریق حسین علیه السلام دین خود را در همه ابعاد به بشریت نشان دهد. اگر در قرآن فرموده است که بدون ولایت، دین "تمام" است ولی "کامل" نیست، فرمود: «أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»<sup>۲</sup> یعنی؛ نعمت خودم را که عبارت باشد از قرآن، به انتها رساندم و آن را تمام کردم. ولی بدون ولایت صحبت از «أَكْمَلْتُ» نیست. ولایت، در کربلا یک ظهور متعالی دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قبل خبر آن را داده بودند، آن‌جا که فرمودند: «حُسَيْنٌ مِثِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»، یعنی من به عنوان رسول خدا و کسی که دارای رسالت است با حسین معنا می‌شوم و کربلا هم با من معنا می‌شوند، یعنی کربلا در کنار رسالت و رسالت در کنار کربلا یک جامعیت متعالی است تا انسان به آن نوری که باید وصل شود، وصل گردد.

### کربلای بی تحلیل مثل قرآن بی تفسیر

وقتی به این نکته پی بردیم که کربلا سرالله است و خودمان را به طرف آن باطنی کشیدیم که ظاهر حرکات امام علیه السلام از آن حکایت دارد، آرام آرام به لطف خدا هر زمان چهره‌ای و بطنی از آن برای ما روشن می‌شود؛ به همین دلیل است که کربلای بدون تحلیل فقط یک

۱ - سوره واقعه، آیه ۷۹.

۲ - سوره مائده، آیه ۳.

جنگ است، کربلای بدون تحلیل مثل قرآن بدون تفسیر است و قرآن بدون تفسیر فقط لفظ است، کسی که خودش را به اسرار کربلا نکشاند مثل کسی است که قرآن را بدون تفسیر می خواند و خودتان قبول دارید ظاهر الفاظ قرآن چیزی به انسان نمی دهد. یک فردی که سواد عربی دارد ولی بنای سلوک و تزکیه ندارد و طالب سیر غیبی نیست، هر چند که آیات قرآن را بخواند، هدایت و رحمت و برکت به دست نخواهد آورد. کسی که طالب سیر غیبی است از قرآن هدایت می گیرد و آرام آرام هم باطن آن برایش روشن می شود، کربلا هم برای طالب اسرار آن، آرام آرام حقیقتش را می نمایاند، قرآن تفسیر می خواهد و پس از آن تأویل می خواهد و بعد هم یک دل، و دگر هیچ، دقیقاً کربلا هم همین طور است، کربلای بی تحلیل کربلا نیست.

حضرت اباعبدالله علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام همه اصرار و تأکید شان بر این است که ما از کربلا اسراری بیابیم تا برای ابد هدایت شویم، بنابراین همه عزیزان باید برای سیر در کربلا و کشف سیر آن، آماده شوند و غیر ممکن است کربلا در حد وسعت وجود ما، اسرارش را برای ما نگشاید. در خصوص کربلا ذکر دو نکته ضروری است: اولاً: کربلا سیر و بطن طولی دارد، یعنی هر کس به اندازه رشد و تعالی اش با یک مرتبه از کربلا روبه رو می شود و ثانیاً: کربلا کمالات عرضی دارد، یعنی شما را در یک موضع، یک شکل تغذیه می کند و در موضع دیگر، به شکل دیگر. اگر می خواهی جامعه را اصلاح کنی، فقط با کربلا و با توجه به برکات حاکمیت امام معصوم می توانی، اگر می خواهی قلبت را تغذیه کنی، فقط با کربلا می توانی، اگر می خواهی تعلیم و تربیت یاد بگیری، فقط با کربلا می توانی، یعنی کربلا عرض عریضی دارد که در هر مرتبه ای در همه استعدادها و زمینه های طلب کمال و حقایق با تو روبه رو می شود و نیز یک طولی دارد که از این رهگذر «جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود» و هر چه متعالی شدید و عظمت اباعبدالله علیه السلام برای شما روشن شد. آنگاه به وادی حیرت قدم خواهید نهاد. *إن شاء الله.*

## رهایی از قدرت عنان گسیخته

بحثی را که می‌خواهیم در این جلسه مطرح نماییم اشاره به این موضوع دارد که بشر با چه فکر و فرهنگی می‌تواند از قدرت عنان گسیخته حاکمان رهایی پیدا کند. اصولاً همه شما قبول دارید که جامعه حاکم می‌خواهد و حاکم هم قدرت می‌خواهد، نه می‌شود جامعه را بی حاکم گذاشت و نه از ترس این که اگر حاکم قدرت پیدا کرد دیکتاتور می‌شود، می‌توانیم بگوییم که حاکم قدرت نداشته باشد، که در این صورت در واقع جامعه را بی حاکم گذاشته‌ایم؛ پس قدرت، لازمه هر حاکمیتی است و اجتماع هم حتماً نیاز به حاکمیت دارد. مشکل جوامع از اول تاکنون قدرت عنان گسیخته حاکمان بوده است، یعنی ابتداء حاکمی بر سر کار می‌آمده است که نسبت به مردم خیلی متواضع بوده، ولی وقتی پایه‌های قدرتش محکم می‌شده عنان گسیخته می‌گشته است. این بلایی است که عموماً بر سر جوامع انسانی آمده، اما راه نجات چیست؟ اگر در جواب بگوییم که هیچ‌وقت حاکمیت نمی‌خواهیم، در این صورت همه عنان گسیخته می‌شوند و قانون جنگل حاکم می‌شود، یا ممکن است بگوییم هیچ راه درمانی وجود ندارد. یعنی حالا که از داشتن حاکم گریزی نیست، و حاکم هم قدرت عنان گسیخته دارد، پس ما هم ذیلان محکوم به سرنوشت اضمحلال در مقابل قدرت‌های حاکم هستیم. ولی دین الهی راه دیگری را به ما معرفی می‌کند. کربلا که متمم و مکمل دین است. برای این به وجود آمده است که هر چیزی را در جای خود قرار دهد، کربلا به ما آموزش می‌دهد که اگر مردم از مرزها و دیواره‌های مرگ بگذرند، پوچی حاکمان، در عنان گسیختگی‌شان روشن می‌شود و لذا حاکمیت برای ملتی که از مرزهای ترس بگذرند، حاکمیت عنان گسیخته نیست، ولی حاکمیت هست و دیگر آن حاکمیت، یک حاکمیت دنیوی صرف نیست، چون وقتی قدرت‌ها و حکومت‌ها از ارتباط با آسمان خالی شدند خودشان خدایی خواهند کرد و حسین علیه السلام آمد تا چنین فاجعه‌ای را گوشزد کند و حاکمیت بر بندگان خدا را در راستای هرچه بیشتر بندگی حاکمان، شکل دهد. عاشورا اعتراض به همه حکومت‌هایی است که برخلاف برنامه الهی بر مردم حکومت می‌کنند و در سایه امن سکولاریسم ادامه حیات می‌دهند، در حالی که حق حاکمیت از آن خداست و حکومت از آن جهت که یک نحوه تصرف در امور مردم است،

حق الهی است جهت سعادت مردم. حکومت با سرنوشت مردم سروکار دارد و خداوند در این مورد بی تفاوت نبوده تا هر حاکمی فکر کند حق حکومت دارد.

این که می‌گویند شیعه، حکومت نهایی زمین را به عهده می‌گیرد، شما از همین الان می‌توانید تالوهایش را مشاهده کنید، چه ما باشیم و چه نباشیم تئوری آینده جهان تئوری حذف قدرت های عنان گسیخته است. هم اکنون به دموکراسی حاکم بر جهان نظری بیندازید، هنوز پانصدسال از عمر لیبرال دموکراسی نگذشته است ولی می‌بینید که چگونه در مهد دموکراسی، یأس از دموکراسی خود جهان غرب را فرا گرفته است. امروزه دانشمندان غرب به دموکراسی، بی‌وفا و بی‌اعتماد شده‌اند. می‌گویند دموکراسی را با تمام وجود ایجاد کردیم و تمام ساز و برگ‌های آن را در نظام اجتماعی مان محقق نمودیم و تمام عوامل اجرای دموکراسی را فراهم کردیم و مردم را به رأی دادن تشویق نمودیم، اما نتیجه عکس آن چیزی شد که ما به دنبال آن بودیم.<sup>۳</sup> حرفشان این است که؛ ما گفتیم حالا که شاهان عنان گسیخته، هوس خودشان را حاکم می‌کنند، ما رأی مردم را اصل می‌گیریم تا مقابل دیکتاتوری حاکمان بایستیم! اما امروز حرفشان چیست؟ می‌گویند ما امروز به اسم دموکراسی با هوس‌های سرگردانی که در اختیار اربابان تبلیغات و تراست‌های رسانه‌ای است روبه‌رو شده‌ایم! و راستی مگر دموکراسی امروز جهان غیر این است؟

بحث بر سر این نیست که مردم حقوقی دارند و باید به آن حقوق وفادار بود، بلکه بحث این است که آنچه در مهد دموکراسی واقع شد و حقوق بشر را مقابل حقوق الهی قرار دادند، نتیجه عکس داد چون قدرت سیاسی را نباید از اخلاق و شریعت تفکیک کرد. پس متوجه باشید که آینده جهان، آینده حفظ این دموکراسی برای زمینیان نیست. به طور کلی آیا این آرمان در دموکراسی بود که اگر مردم عاقل فهمیده، رأی بدهند، رأی این‌ها بهترین نظر است؟

---

۳- در کنفرانس «اسلام و دموکراسی» که توسط «مؤسسه آمریکایی صلح» در ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۷۱ تشکیل شد تا نظام سیاسی، فرهنگی لیبرال دموکراسی خود را ارزیابی کنند، اکثر سخنرانان خبر از شکست آن دادند، از جمله آقای آن‌مایر می‌گوید: حقوق بشر وقتی حقوق الهی را نادیده می‌گیرد دچار تناقض می‌شود، چراکه میلیاردها انسان قائل به ترجیح حقوق خدا بر حقوق انسان‌اند. و با دیوید لیتل در همان جلسه می‌گوید: آموزه مدرنیست‌ها در بارهٔ محو دین، کاملاً اشتباه بود.

این طرح در مجموع و به ظاهر حرف قابل قبولی است، ولی از خودشان نپرسیدند نفس اماره را چگونه در این طرح کنترل کرده‌اند و راستی اگر رأی مردم عاقل فهمیده مطرح است که این همان اریستوکراسی اصلی است که قبلاً بود ولی توسط اشراف، خراب شد. قبلاً اساس حکومت‌ها این بود که می‌گفتند متفکران جامعه گرد هم جمع شوند و تکلیف جامعه را تعیین کنند، این روش خوبی بود ولی در نهایت چگونه شد؟ اشراف و سرمایه‌دارها جای متفکرین نشستند و اریستوکراسی یعنی اشرافی‌گری به وجود آمد، بعد گفتند حالا که این طرح جواب نداد، پس تحت عنوان دموکراسی همه مردم برای تعیین نظام حکومتی و تصمیمات کشور رأی بدهند و می‌بینید که نتیجه چه شد.

آری الهی بودن حکومت با مقوله نظارت مردم بر حکومت دینی و پاسخ‌گو بودن حکومت و حق سؤال از حکومت دینی هیچ مغایرتی ندارد، اتفاقاً کربلا ثابت کرد حکومتی که هیچ مشروعیت الهی ندارد نمی‌تواند صادقانه خادم مردم باشد و ملزم به رعایت عدالت و حقوق مردم نیست. اساساً حق انتقاد به حاکمان، یک حق دینی است و نه یک حق سکولار، این همان امر به معروف و نهی از منکر است. ولی تئوری دموکراسی مدعی رعایت حقوق مردم هست ولی در عمل پیرو نفس اماره می‌باشد. یکی از آقایان تحقیق کرده بود که ریگان رئیس جمهور امریکا چهار میلیون دلار به فیلم بردار صحنه مناظره بین خود و رقیبش داد و در نتیجه بر رقیبش پیروز شد، به این صورت که در فیلم به کمک نور و زاویه تصویر برداری، ریگانی که چندین سال از رقیبش پیرتر و واخورده‌تر بود، جوان‌تر و با نشاط‌تر نشان داده شد. امروز در دنیا مبنای رأی مردم همین‌طور است و شاید شما در کشور خودمان آن جایی که ملاک‌های دینی ضعیف شود، نمونه‌هایی از این نوع رأی‌دادن‌های سرگردان را سراغ داشته باشید.

دموکراسی در تئوری به ظاهر بد نیست، اما در عمل وقتی انسان در تربیت دینی قرار نگیرد و نفس اماره کنترل نشود، همین است که می‌بینید، برای مردم اندیشه می‌سازند تا بر اساس نظر ارباب تبلیغات رأی بدهند، چون مردم در وهم‌اند و از مرز ترس از مرگ نگذشته‌اند؛ تأکید ما این است که جامعه باید به جایی برسد که از مرزهای ترس از مرگ بگذرد تا سرنوشتش به دست خودش باشد. نظام بشری حکومت می‌خواهد ولی اگر حکومت عنان گسیخته باشد، مردم پوچ و بی خود می‌شوند. مگر امروز مردم دنیا گرفتار «پوچی» نیستند؟ بشریت از پوچی

بدش می آید ولی حاکمیت عنان گسیخته به گونه‌ای است که پوچی می آورد، اگر حاکمیت هم نباشد، همه عنان گسیخته می شوند، بنابراین ما در آینده حاکمیتی می خواهیم که عنان گسیخته نباشد و مسلم آینده جهان متعلق به حسین علیه السلام است، چون بقیه طرح‌ها با همه ظاهر فریبی اش امتحان شده است.

### پناه به دشمن از ترس دشمن

اگر پذیرفته باشید که بشریت همواره از «قدرت عنان گسیخته» در زحمت بوده و هست و جهت انسانیت را حاکمان مغرور همواره به خطر انداخته‌اند و از طرفی هم این قدرتمداری چیزی نیست که بتوان آن را به راحتی از صحنه حیات انسان‌ها محو نمود، باید پرسید بشر با چه فکر و فرهنگی می‌تواند از این معضل نجات یابد؟ در فرهنگ عاشورا، فرهنگ پوچ انگاشتن چنین قدرتی - با عبور از دیوارهای مرگ - روشن می‌شود تا انسان‌ها به جای آن که نسبت به رهایی از چنگال چنین قدرتی مأیوس شوند، راه منحل کردن آن را بشناسند و از ترس دشمن به خود دشمن پناه نبرند.

به حکومت‌های دنیا نظری بیندازید، حاکمان ظالم شما را از این نکته که بتوانید حاکمیت آن‌ها را زیر پا بگذارید مأیوس می‌کنند و ناخودآگاه وقتی از نابودی حاکم ظالم مأیوس شدید به حاکم ظالم پناه می‌برید و به ثناگویی او می‌نشینید؛ جنس بشر بدون حسین علیه السلام همین است، ولی با حسینی شدن از این مسائل نجات پیدا می‌کنیم.

### پوچ شدن، علاج پذیر است؟

نکته بعدی بحث این است که چرا کربلا آینده فرهنگ بشر است؟ ابتدا این سؤال را مطرح می‌کنم که آیا پوچ شدنی که حاصل حاکمیت قدرتمداران به جای حق مداران است، علاج پذیر است؟ این سؤالی است که امروزه جواب آن در دنیا منفی است، جوابشان این است که امروزه تقریباً بعد از سه دوره حاکمیت جهانی (دوره آتن، دوره روم و دوره قرون وسطی) بشریت به این نتیجه رسیده است که بیش از این سه دوره نمی‌توانیم داشته باشیم. ابتدا دوره آتن بود که حکیمان و فیلسوفان حکومت می‌کردند یعنی دوره حاکمیت فکر منقطع از وحی، و دیدند که

چه مشکلاتی به وجود آمد. افلاطون می‌گوید: زشت است که حاکمان، زن اختصاصی داشته باشند، فرماندهان و فرمانداران و سربازان نباید زن اختصاصی و پول اختصاصی داشته باشند، باید تعدادی از زن‌ها، زن همه آنان باشند، بچه‌ها نباید پدر و مادرشان را بشناسند، بنابراین باید تحویل شیرخوارگاه شوند.<sup>۴</sup> در بعضی از برهه‌های تاریخ، حاکمان بر اساس تئوری فیلسوف آنتی حکومت کردند، بعد دیدند که عجب نکبت‌کده‌ای به وجود آمد. دوره دیگر یعنی دوره رومی‌ها آمد، دوره عیاشی؛ این فیلم‌های گلا دیاتوری که ملاحظه کرده‌اید، این‌ها یک فکر بود، این قدر عیاشی کردند که دیگر از هیچ چیز راضی نمی‌شدند مگر این که ناظر باشند که برده‌ها همدیگر را بکشند و این‌ها لذت می‌بردند؛ بعد دیدند که این دوره هم جواب نداد. دوره قرون وسطی و دین آمد. اروپایی‌ها در قرن چهارم طلب مسیحیت کردند ولی بعد در مسیحیت هم گرفتار شدند چون به جای این که غربی‌ها مسیحی شوند، مسیحیت را به رنگ فرهنگ غرب در آوردند یعنی محور دین را که بندگی بود به قدرت تبدیل کردند، حالا با مسیحیت و به اسم مسیحیت اعمال قدرت کردند و به جهت همین برخورد غلط با دین مسیحیت، گرفتار شدند. حالا دنیای غرب به این نتیجه رسیده است که با این سه دوره حاکمیت جهانی یعنی دوره‌های «آتن» و «روم» و «دین» که نتوانستیم نتیجه بگیریم، پس حاکمیت برای پوچ نشدن انسان‌ها محال است!! این نتیجه‌ای است که امروزه دنیای غرب به آن رسیده است و به همه مردم جهان آن را القاء می‌کند و بر همین اساس است که عده‌ای تن به بدی و پلشتی می‌دهند و می‌گویند حالا که نمی‌شود از پوچی نجات یافت پس «حالی خوش باش و عمر بر باد مده!!» دوباره به سؤال نظر می‌اندازیم:

آیا پوچ شدن زندگی که حاصل حاکمیت قدرت مداران به جای حق‌مداران می‌باشد علاج‌پذیر است؟ آیا راه‌هایی که جهت علاج آن پیشنهاد شده است نتیجه بخش بوده است؟ مدّعی ما این است که آری آن پوچی، درمان‌پذیر است و تنها درمانی که در همه ابعاد نتیجه می‌دهد درمانی است که امام حسین علیه السلام در نهضت خود پیشنهاد فرمود. عمده آن است که متوجه باشیم همچنان که انسان بی‌خدا در واقع زندگی دروغین دارد، در همین راستا انسانی هم که خود را در کنار امام حسین علیه السلام جهت رهایی از این پوچ شدن احساس



نکند و یک وحدت شخصیتی با آن حضرت به دست نیاورد، از خدای رهاننده انسان از

بی معنا شدن زندگی، یعنی از خدایی که اساس همه معانی است، بهره لازم را نمی برد.

سخن ما این است که آری آن پوچی، درمان پذیر است و تنها درمانی که در همه ابعاد نتیجه می دهد درمانی است که حسین علیه السلام در نهضت پر شکوه خود پیشنهاد فرمود. شاید بگویید این هم که امتحان نشده است، ولی این طرح چه در مسیحیت و چه در اسلام هر وقت حتی به طور محدود هم که به صحنه آمده، جواب داده است. شما به دین مسیحیت، نظر بیندازید. این دین، پیامبر خدا یعنی یحیی را دارد که شهید این دین است و به اصطلاح حسین دین مسیحیت، حضرت یحیی است و متذکر جدیت عالم معنی است. و مردم به اصطلاح مسیحی موقعی ضرر کردند که مسیحیت تحریفی دنیازده، گرفتارشان کرد و ما در اسلام حسین علیه السلام را داریم و به همین جهت می گوئیم اسلام حسین نجات دهنده است نه اسلام اهل سنت. جوان های اهل سنت همان قدر برای نجات از پوچی مأیوس هستند که اروپایی ها مأیوس هستند و برای همین است که می بینید عربستان سعودی این قدر که می تواند به آمریکایی ها نزدیک شود نمی تواند به ما به عنوان کشور مسلمان شیعه، نزدیک شود، چون با ما هم زبانی ندارد.<sup>۵</sup>

دین آمده است که ما را با معنا کند، دین حاکمیت آورده است و حاکمیت دینی با «معنا کردن» ما همسرخ است. حالا اگر حاکمیت باشد ولی دینی نباشد، این حاکمیت، پوچی برای مردم و عنان گسیختگی برای خودش به بار می آورد و اگر بخواهید پوچ نباشید و حاکمیت داشته باشید باید بتوانید در این حاکمیت «حسینی» باشید. شما دولت مرحوم شهید رجایی را در خاطر دارید که همراه با بسیجی ها، در وحدت با حسین بن علی علیه السلام زندگی می کردند و در این حاکمیت بود که هیچ کس احساس نمی کرد کارش بیهوده است، همه اعم از معلم و کارگر و کارمند احساس می کردند که با معنا هستند. شما همین روزها را که الحمدلله هنوز بدنه های معانی در کشور ما هست با آن روزها مقایسه کنید، اکثراً در مقایسه با آن روز، احساس رضایت مندی نسبت به حیات خود ندارند و آن نشاط اول انقلاب در روحشان از بین رفته

---

۵ - البته روحیه جوانان کشورهای مسلمان که متوجه اسلام امام خمینی (رحمة الله علیه) شده اند متفاوت است و این همان

اسلام حسین علیه السلام در قرن اخیر است.

است، آن روزها همه احساس می‌کردند که در شرف تعالی هستند، و این را به عنوان یکی از اسرار کربلا بدانید که؛ شهید رجایی بدون کربلا، همان بنی صدر است. جوانان بسیجی منهای حسین علیه السلام همان لشکر شاه هستند. بسیجی لشکر شمشیر به دستی است که حسین علیه السلام در زندگانش نقش دارد، ما باید در ارتباط با کربلا، یک نوع وحدت شخصیت با حسین علیه السلام پیدا کنیم و این هم چیزی نیست که بشود از آن گذشت. اگر مهاتما گاندی می‌گوید: من به حسین علیه السلام اقتدا می‌کنم، به همان اندازه که به حسین علیه السلام اقتدا کرد، موفق بود و به همان اندازه هم که اقتدا نکرد، فرهنگ مهاتما گاندی پوچ شد و دیدید که فرزند و نوه‌اش چگونه در صحنه حاضر شدند، و نتوانستند آن نشاط و امیدی را که مهاتما گاندی به مردم هند داد نگه دارند و ادامه بدهند.

پس انسان به اندازه‌ای که با «وحدت با حسین» در صحنه باشد از خطر پوچی رها می‌شود و حاکمیت ایجاد کننده معنا به وجود می‌آید و در آن حال همه احساس معنا داری می‌کنند.

### کربلا و نجات از اکنون‌زدگی

ما گاهی به چیزهایی که هیچ پایه‌ای ندارد خوش بین می‌شویم، این به جهت نشناختن کربلا است، همچون عبیدالله بن زیاد که می‌گفت: خدا ما را بر شما پیروز کرد، به این روحیه اصطلاحاً «اکنون‌زدگی» می‌گویند، فقط حالا را دیدن صفت کودکان است. روح جدا شده از حسین علیه السلام روح اکنون‌زده و خوش بین به حال زود گذر است. روح حسینی، عمیق نگاه کردن به حادثه‌هاست، این حسین علیه السلام است که می‌بیند در متن این شهادت، همه ابعاد حیات نهفته است، لذا به خواهر گرانقدرش می‌فرماید که زمانی نمی‌گذرد که شما با احترام به وطنتان بر می‌گردید، و دیدیم که همین‌طور شد. مگر یزید نگفت که خدا عبیدالله را بکشد من کی گفتم حسین علیه السلام را بکشد، اگر پسر خودم کشته شده بود بهتر از این بود که حسین علیه السلام کشته شود؟ البته دروغ می‌گفت. ولی نهضت حسین علیه السلام آن‌چنان است که یزید را به «غلط کردن» می‌اندازد، یعنی به پوچ شدن، چون این نهضت فوق اکنون‌زدگی است. حالا ممکن است انسان ساده‌ای همچون عبدالله بن عمر پیدا شود و بگوید که این‌ها خوب هستند، یزید که کاری نمی‌خواست انجام دهد و عده‌ای بدبخت‌تر هم گفتند خوب حالا دیگر یزید توبه کرده است.

مگر ندیدید وزیر امور خارجه آمریکا در رابطه با برخورد آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۱ به «غلط کردن» افتاده است و مدعی‌اند ما اشتباه کردیم که دولت قانونی مصدق را سرنگون کردیم، هر چند دروغ می‌گوید، مثل یزید که دروغ می‌گفت. ولی شما این عزت را از بسیجی‌هایتان دارید که در مکتب حسین علیه السلام پروریده شده‌اند، نه از آن روشنفکرانی که به آمریکا سجده می‌کنند. شما هم قدرت نهضت حسین علیه السلام را ببینید که می‌تواند یزید را به «غلط کردن» وادار کند، هم بصیرت زینب علیها السلام را بنگرید که می‌فهمد این‌ها بازیچه هوس هستند و اساس و هیبتی برای آنها قائل نیست.

### خوش‌بینی بی‌جا و یأس پایدار

خوش‌بینی به روش و نهضت حسین علیه السلام یک واقع‌شناسی عمیق است که همواره جواب می‌دهد ولی امید به نتیجه رسیدن حاکمیت معاویه‌ای و یزید، یک خوش‌بینی کودکانه «اکنون زده» است و حکمت حسینی توان ارائه چنین نکته‌ای را دارد تا ما با یک خوش‌بینی بی‌جا ناگهان با یک یأس پایدار روبه‌رو نشویم.

چرا انقلاب اسلامی ایران نتیجه داد؟ مگر شاه فکر نکرد حرکت امام خمینی (رحمة الله علیه) در سال ۴۱ با جوئی که ضد امام ساختند تمام است؟ ولی اشتباه کرد، بعد که دید حرکت امام تمام نشد شروع به سرکوب کردن نمود. و به دنبال آن جریان ۱۵ خرداد ۴۲ به وجود آمد، و پس از آن در سال ۴۳ امام را تبعید کرد و فکر کرد انقلاب تمام است، پس از آن یک‌مرتبه در سال ۵۶ در مقابله با تجلیل مردم از رحلت حاج آقامصطفی مقاله «رشیدی مطلق» را در توهین به امام نوشت. و آن‌چنان مردم به جهت توهین به امام با رژیم مقابله کردند که شاه شوکه شد. شاه قبلاً فکر می‌کرد انقلاب تمام شده است ولی متوجه شد که ملت به امام خمینی (رحمة الله علیه) وفا دارند و یک‌مرتبه کشور منفجر شد، دستور داد که مردم را بکشید لذا خودش نابود شد. آیا می‌شود که نهضت حسین علیه السلام موفق نشود؟ اگر کسی معنی نهضت و روش حسین علیه السلام را فهمید، محال است به نتیجه نرسد، البته بصیرت حسینی لازم است تا موفقیت روش حسینی را ببینیم و گرنه ممکن است یک آدم ساده بگوید امام را که تبعید کردند، پس کار تمام شد ولی مسئله چیز دیگری است. بنابراین از این جمله به آسانی نگذرید، که خوش‌بینی به روش و نهضت

حسین علیه السلام یک واقع‌شناسی عمیق است که همواره نتیجه می‌دهد ولی امید به نتیجه رسیدن حاکمیت معاویه‌ای و یزیدی یک خوش بینی کودکانه «اکنون زده» است. کسانی مثل رضاخان و پسرش و حسن البکر و صدام را دیدید که با خوش بینی کودکانه گفتند ما موفق شدیم. حکمت حسینی توان ارائه چنین بصیرتی را دارد تا در چنین شرایطی فریفته نشویم و با یک خوش بینی بی‌جا ناگهان با یک یأس پایدار روبه‌رو نگردیم.

نکته‌ای که شایسته است عزیزان روی آن دقت کنند این است که متوجه باشند شاید نمود درصد مردم دنیا، امروز در یأس زندگی می‌کنند و شاید اگر خود شما در جان خودتان خوب دقت کنید می‌بینید گاهی در یأس به سر می‌برید و تحرک زندگی همراه با یک نشاط، برای رسیدن به نتایج متعالی در شما وجود ندارد. نهضت حسینی می‌گوید: اگر من را بشناسی، با یأس پایدار روبه‌رو نخواهی شد. چقدر بصیر هستند کسانی که خوش بین نیستند به آنچه باید خوش بین نباشند، و امیدوارند به آنچه باید امیدوار باشند. دو نکته را در نظر داشته باشید: اول این که؛ چقدر عاقلانه است آدم متوجه باشد راه غیر حسین علیه السلام هیچ وقت و به هیچ وجه نتیجه نمی‌دهد و دوم این که راهی که بتوان از آن نتیجه گرفت، وجود دارد. این نکته‌ای است که دنیا در فهم آن مشکل دارد، شما به کتاب‌های «علوم اجتماعی دنیا» نگاهی بیندازید، همه دم از ناامیدی می‌زنند به این جمله دقت کنید که می‌گوید: «حالا که هیچ راه دیگری وجود ندارد، پس باید همین را که هست بپذیریم» این خیلی بد است مثل این است که بگویم حالا که هیچ غذایی وجود ندارد باید این غذای گندیده را بخورم!! آقا جان مریض می‌شوی، مسموم می‌شوی، می‌گوید: راه دیگری نیست. شما هم اگر به حسین علیه السلام متصل نبودید همین طور بودید، حکمت حسینی می‌گوید: راه دیگری هم هست.

### افزایش قدرت کفر و درخشندگی عمیق‌تر ایمان

بدبینی به حاکمیت پوچی‌ها و روزمرگی‌ها، و در چنین شرایطی، خود را فریب ندادن نسبت به حادثه‌ای که در شرف تکوین است، عین واقع‌بینی است و اما در این حال خود را نباختن و به فکر چاره بودن، هنر حکمت حسینی است، چراکه روشنی، آنگاه می‌درخشد که تاریکی یکسره بر آسمان چیره شده باشد، و افزایش قدرت کفر، شدت یافتن تاریکی است،

تا روشنایی، عمیق‌تر بدرخشد و چشم‌ها تا عمق روشنایی سیر کنند، این معنی حرارتی است که حسین علیه السلام در نهضت خویش همواره با خود دارد و آن را به ارادتمندان خود منتقل می‌کند، او می‌فهمد و می‌فهماند که بزرگی را در حوزه‌های جدید نیز می‌توان یافت و نباید در غم خاکستر شدن آنچه در گذشته بود، حال و آینده را نیز به خاکستر مبدل کرد.

از وقتی که ما از روح بسیجی جدا شدیم، حسین علیه السلام دیگر به ما حرارت و شور نمی‌دهد، و می‌خواهیم با امید به غرب و بورس لندن و بانک جهانی و به نتیجه رسیدن برنامه سوم، چهارم و پنجم و... حرارت پیدا کنیم، در حالی که این یک خوش‌بینی کود کانه است، شیطان تا این جا با شما راه می‌آید، برای شما تئورسین می‌شود، دلیل می‌آورد که بین برنامه‌ها نتیجه نداد، ولی راه حلی که پیشنهاد می‌دهد مرگ و یأس و ناامیدی است. اما در این حال خود را نباختن و به فکر چاره بودن، هنر حکمت حسینی است. معاویه کارش این بود که ما را نسبت به زندگی دینی به یأس بکشاند تا امید تعالی را از فرهنگ بشر بگیرد و حسین علیه السلام در چنین شرایطی بسیار قهرمانانه عمل کرد، چرا که در اوج یأس معاویه‌ای، می‌گوید خیر، راه نجات وجود دارد. چند نفر در زیر این آسمان، باورشان می‌آمد که بعد از معاویه راهی برای نجات جهان اسلام هست؟ اگر تاریخ را مطالعه کنید به غیر از شیعیان، بسیاری دیگر فهمیده بودند که معاویه اسلام را نابود کرد، ولی مشکل‌شان این بود که می‌گفتند راه دیگری نیست. یکی از مسئولین امور مذهبی اهل پاکستان گفته بود که بیایید بپذیریم که حسین علیه السلام اسلام را زنده کرد نه شیعه را. این جمله را یکی از اهل سنت می‌گوید و انصافاً هم همین طور است، امروز همه جهان اسلام قبول دارند، بن‌بست‌هایی که معاویه از طریق مایوس کردن مردم از حیات دینی در جامعه به وجود آورده بود، حسین علیه السلام از بین برد. کربلا چیزی نیست که ما همین طور از آن بگذریم و بگوییم دیگر کاری از آن نمی‌آید، کربلا غذای امروز شماست و از همه غذاها مقوی‌تر و نتیجه بخش‌تر است.

من غصه می‌خورم از این که کسانی برای حسین علیه السلام گریه می‌کنند ولی به هنر حکمت حسینی توجه نمی‌کنند، آن وقت از حرف‌های یک روزنامه یا کسی که به مبانی این انقلاب حمله می‌کند، زود مایوس می‌شوند. به نظر شما مگر این هجوم فرهنگی برای پاشیدن بذره‌های

یأس در جان مردم و جامعه ما نیست؟ و مگر کسی که حکمت حسینی را می‌شناسد مأیوس می‌شود؟ این دشمن است که باید مأیوس شود. چرا که در حکمت حسینی یأس وجود ندارد.

«روشنی آنگاه می‌درخشد که تاریکی یکسره بر آسمان چیره شده باشد» آیا تاریک‌تر از این داریم که عبیدالله بن زیاد و از آن بدتر یزید رئیس مملکت اسلامی باشد؟ و یزید و عبیدالله با آن همه صفات زشتشان که فکر می‌کنم بدی همه بدان عالم با همه خصوصیاتشان در آنها جمع شده بود، حاکم شده بودند. متأسفانه بعضی از ما در این شرایط مأیوس می‌شویم، در اوائل انقلاب که بنی صدر رئیس‌جمهور بود، با بعضی از دوستان دور هم می‌نشستیم، می‌گفتیم که ای عجب! انقلاب از دست رفت ولی حالا به گفته خودمان می‌خندیم که چیزی از دست نرفت. شما آن‌چه در کربلا می‌بینید این است که سیاه‌تر و ظلمانی‌تر از زمان یزید نیست، ولی درخشان‌ترین زمان هم برای نشان دادن اسلام همان زمان است و درخشش حسین علیه السلام همه را برای حاکمیت حق امیدوار می‌کند. هیچ‌وقت نگوییم که قصه تمام شد. رضاخان قلدر که بر سر کار آمد عدّه زیادی گفتند، تمام شد، دیگر ریشه دین برای همیشه از این کشور کنده شد. مگر زمان رضاخان غیر از این بود؟ ولی باید دین را در یک حوزه دیگر نیز تمرین کرد، یک عدّه هم ایستادگی کردند و گفتند، رضاخان که تا حالا نیامده بود، حالا حسین علیه السلام یک بار دیگر قدرت‌نمایی می‌کند. رضاخان خانه‌هایی که در آن به صورت مخفیانه عزاداری می‌کردند، از بین می‌برد، ولی این را بدانید اگر آن جلسات سوگواری پنهانی زمان رضاخان قبل از اذان صبح برای اباعبدالله علیه السلام نبود ما امروز نمی‌توانستیم به حسین علیه السلام در این فضای معنوی دست پیدا کنیم، حسین علیه السلام بود که رضاخان را در هم شکست.

حسین علیه السلام می‌فهمد و می‌فهماند که بزرگی را در حوزه‌های جدید نیز می‌توان یافت و نباید در غم خاکستر شدن آنچه بود، حال و آینده را نیز به خاکستر مبدّل کرد.

آیا این موضوع را حسین علیه السلام به ما یاد داده است که معاویه و یزید نباید آن‌چنان غم وجودشان را به دل ما بیندازند که ما حال و آینده مان را خاکستر کنیم. شما این روایت‌ها را مطالعه کنید، ببینید آیا اباعبدالله علیه السلام تا قیام قیامت را می‌دید؟ امام حسین علیه السلام کربلا را به گونه‌ای به وجود نیاورده که سر و ته آن یک روز تمام شود، این طور فکر کردن چشم بستن به واقعیت کربلا است، حال آیا انصاف است که شما حسینی‌ها، کربلایی نگاه نکنید و امیدوار به حیات

دینی در روی زمین نباشید؟ چرا که ما حسین علیه السلام و قرآن داریم و هر روز اسرارشان پیش از پیش روشن می‌شود، آیا این واقعیت‌هایی که حالا از کربلا روشن شده است، ۵۰ سال پیش هم بود؟ خیر نبود، هر چه به جلو برویم کربلا بیشتر می‌درخشد، چرا که ما قبلاً امام خمینی رحمة الله علیه را نداشتیم و حالا داریم و دیدیم که چگونه حسین وار عمل کرد و پیروز شد. چون او از حسین علیه السلام آموخت که بزرگی را در حوزه‌های جدید نیز می‌توان تمرین کرد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»





## جلسه چهاردهم

### وقتی شمشیرها دیگر نمی‌توانند بترسانند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

قبل از هر چیز برای خودم و عزیزان از حضرت ابا عبدالله علیه السلام که مقام ظهور رحمت حق است، این تقاضا را دارم که اولاً: به ما کمک کنند که وقتی قلبمان به زیارت آن حضرت می‌رود، زائرانه این زیارت را انجام دهد و واقعاً قصد زیارت آن حضرت را بنماییم، ثانیاً: «وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ» و همواره در عهد و زیارت حسینی باشیم.

### کربلا سرّ الله اکبر

قبلاً نیز عرض شد که کربلا از طریق یک امام معصوم تدوین شده است. و بنده تقاضا دارم که از این نکته غفلت نکنید، همچنان که قرآن کریم از طریق خدای حکیم - مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ - ظاهر شده است، کربلا هم از طریق یک امام معصوم - که قلبش قرآن است - ظاهر شده است. پس

همچنان که قرآن ظاهر و باطنی دارد تا هفتصد بطن، عیناً کربلا و سیره ائمه علیهم‌السلام هم، بطن‌هایی دارد و همچنان که اگر فقط به ظاهر قرآن بسنده کنید، کم‌ترین ثواب و نتیجه نصیبتان می‌شود، در مورد کربلا نیز همین موضوع صدق می‌کند. درست است که قرآن این قدر برکت دارد که نگاه به خطوطش هم ثواب دارد، ولی این قرآن نیامده که فقط به خطوطش نگاه کنیم، کربلا هم، بطن و اَبطن و بَطون بعد از بَطون دارد. اگر روی این قضیه التفات دارید حالا این مهم پیش می‌آید که نگاهمان به کربلا - مثل نگاهمان به قرآن - نگاهی باشد که طلب ارتباط با بطن‌های پنهانی و نهانیش را داشته باشد.

پس با این مقدمه تقاضا دارم از تأکید بنده بر این نکته غفلت نکنید که کربلا سِرُّالله است. حتماً با این دید به آن نگاه کنید تا آهسته آهسته به لطف الهی اسرار آن برای شما پیدا شود. سر؛ چیزی نیست که قلب بتواند در یک کلمه، در یک روز و بالای یک منبر، بگیرد. این‌ها که ما می‌گوییم همه‌اش اشاره است تا بلکه انسان خودش بتواند آن سر را به دست آورد. اگر به کسی بگویید از کربلا چیزی بگوید، ممکن است بگوید چیزی برای گفتن ندارم. ولی اگر بگویی: چقدر به آن باور داری؟ می‌گوید که شدیداً باور دارم. اصلاً سر یعنی همین، شما اگر بخواهید تفسیر قرآن بگویید، آنچه که می‌گویید نسبت به آنچه که قلب می‌گیرد خیلی کم است، با توجه به این نکات است که من هم در حدّ توان، اصرار به نظر کردن عمیق به کربلا دارم ولی ابداً امید ندارم که با چند کلمه بتوانم حق مطلب را ادا کنم، شاید کلمات من تنها اشاره‌ای باشد به این که بفهمیم کربلا تدوین صحنه همه حیات بشر است که توسط وارث آدم تا خاتم، صورت پذیرفته. چرا مستحب است شما زیارت وارث بخوانید؟ برای این که شما در زیارت وارث متوجه هستید که همه پیامبران س‌الله‌هم‌س‌تند و کربلا وارث و حاصل تمام اسرار پیامبران است، روی این مطلب باید وقت و دقت قلبی گذاشت تا به خوبی بتوانیم کربلا را درک کنیم و مواظب باشیم این فهم قلبی از دست نرود.

شما نگاه یک انسان عمیق دقیق و لطیف‌القلب را به وجود امام زمان علیه‌السلام ببینید، اگر کسی این نگاه عمیق لطیف را نداشته باشد به راحتی وجود امام را منکر می‌شود. اگر کسی، قلبش شدیداً سقوط کرد، نه تنها چیزی از وجود امام زمان علیه‌السلام را نمی‌شناسد، بلکه آن‌هایی هم که یک معنویت و ارتباط خاصی با حضرت دارند، از منظر این فرد، آدم‌های جاهلی جلوه

می‌کنند. در مورد کربلا نیز همین طور است، خطر این که ما کربلا را نفهمیم خیلی زیاد است، هر قدر آدم حسی شود، از کربلا چیز کمتری خواهد گرفت و نتیجه‌اش این است که آهسته آهسته ارادتش کم می‌شود. اگر ارادت کسی به کربلا کم شد، پاره‌ای از رسالت را نمی‌تواند بفهمد، چون «حُسَيْنٌ مِثِّي» را متوجه نمی‌شود و نمی‌فهمد که «مِثِّي» یعنی او قسمتی از رسالت رسول‌الله ﷺ است. بنابراین عزیزان به دنبال این باشید تا بفهمید این «سرالله بودن کربلا» چیست؟ و چرا ملائکه تا قیام قیامت برای کربلای حسین علیه السلام می‌گریند؟ و این تازه، یک بُعد ماجراست. چرا همه ائمه و پیامبران به کربلا نظر دارند؟ من ابداً نمی‌خواهم بگویم که این مطالب را بدون دلیل بپذیرید، آنچه که از ما خواسته‌اند معرفت مناسب با آن واقعیت است، ولی وقتی واقعیت بزرگ است و دارای اسرار غیبی است نباید آن سرسری گرفته شود.

### وقتی انسان خود را به دشمن می‌سپارد

*ناامیدی از خویشتن بدترین بلایی است که اگر به جان انسان بیفتد همه وجود او را در هم می‌پیچد. در این حال گمان می‌کنیم شرارت دشمن است که ما را می‌رباید و به وحشت می‌اندازد و می‌پنداریم دست‌های قدرت دشمن است که ما را به زوال می‌کشاند، درحالی که چون ما از خدای عالم و آدم، غافل شده‌ایم خود را به دامن شراره‌های دشمن می‌سپاریم و نهضت حسینی از آن ناگفتنی‌هایی است که این مسئله را به ما آموخت و راهی بود تا انسان در این بلا گرفتار نشود، و نه تنها عناصر کوچک و حشت، که بزرگترین حيله‌های خشونت بی‌تأثیر گردد.*

اگر انسان امید رسیدن به هدفی را که می‌طلبد، نداشته باشد به تضاد می‌افتد، چراکه از طرفی این هدف را می‌خواهد و از طرف دیگر نمی‌تواند آن را به دست آورد. و این حالت خیلی کشنده است چون انسان می‌پندارد این شرارت دشمن است که او را می‌رباید و وی را به وحشت می‌اندازد. این یک پندار بسیار خطرناک است. اولین سؤالی که باید برای شما پیش بیاید این است که آیا آنچه ما را در حوادث می‌شکند، پیچیدگی حادثه است یا از دست دادن امید ایستادگی در مقابل پیچیدگی حادثه؟ آیا فکر کرده‌اید که امام حسین علیه السلام در خود چه دید که این همه توصیه برای نرفتن به کوفه و پیش‌بینی‌های به ظاهر صحیحی که اتفاقاً همان طور که

آن نصیحت کنندگان به امام می‌گفتند واقع شد - به معنای شکست خوردن - را به چیزی نمی‌گیرد و حرکت خود را آغاز می‌کند؟ این سرّ عجیبی است که امید داریم به حق حسین علیه السلام برای ما روشن شود. اگر تاریخ را خوب مطالعه کرده باشید می‌بینید که همه متفکران مذهبی زمان، مثل ابن عباس و عبدالله بن جعفر و ابن حنفیه به امام حسین علیه السلام گفتند: «حسین! اگر به کوفه بروی کشته می‌شوی» «حسین! اگر می‌روی لاقبل به طرف عراق نرو»، «حسین! اگر می‌روی، لاقبل زن و فرزندان را نبر». حسین علیه السلام چه چیزی در خودش می‌بیند و چقدر به پشتیبانی حق در مسیری که برای احیاء دین حق انتخاب کرده، اطمینان دارد که همه این پیشنهادها را به چیزی نمی‌گیرد؟ حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «شما ناصح خوبی برای ما بودید» نفرمودند: «شما دروغ می‌گویید» آنها هم دروغ نگفتند، مگر به حضرت نگفتند که خودت را می‌کشند و زن و فرزندان را اسیر می‌کنند و مگر این طور نشد؟ چه چیزی فوق حادثه‌هاست که حسین علیه السلام چنین توانی را در خودش می‌شناسد که فوق حادثه‌ها و تحلیل‌ها زندگی کند؟ کسی که به الفبای کربلا نزدیک شده به این نکته توجه دارد که این دشمن نیست که شرارت‌هایش، انسان را می‌رباید، بلکه این انسان است که طعمه شرارت دشمن می‌شود و چون از خدای عالم و آدم غافل شد، خود را به دامن شراره‌های آتش دشمن می‌سپارد.

کمی فکر کنید ببینید، طبیعی‌ترین موضع‌گیری در حادثه کربلا این بود که اباعبدالله علیه السلام در آن جا بگوید که ما تسلیم شدیم و موضوع تمام می‌شد. او چه چیزی می‌بیند که می‌گوید اولاً: تسلیم نمی‌شویم و ثانیاً: تا آخرین نفس می‌جنگیم؟ تا آخرین نفس جنگیدن اباعبدالله علیه السلام، غیر از تا آخرین نفس جنگیدن رزمندگان ما در جبهه‌هاست! رزمندگان ما جلوی خودشان، تمام یاران راکشته نمی‌دیدند و همه قدرت را در دشمن نمی‌دیدند هر چند مطمئناً جبهه‌های ما از یک زاویه ظهور «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا» است، ولی ما در متونمان داریم «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ». ای حسین هیچ روزی مثل روز تو نیست.

### کربلا، فوق تحلیل‌های عافیت‌طلبانه

کربلا وسعت دیگری را می‌خواهد نشان دهد، دشمن می‌خواست به باور حضرت این مطلب را بنشانند که تحرک شما هیچ فایده‌ای ندارد ولی حضرت امام سجاد علیه السلام که حرکت

امام حسین علیه السلام را خوب می‌شناسد فرمودند: ما رفتیم کربلا و با پیروزی برگشتیم. این دیدگاه را نگاه کنید! دیدگاهی است که عرف سیاسی و معادلات بشری آن را نمی‌فهمد و نمی‌پذیرد و حسین علیه السلام هم می‌داند که این فرهنگ، فرهنگی فوق معادلات سیاسی است. نوع نگاه امام حسین علیه السلام مثل نگاه مختار ثقفی نبود. مختار وقتی که دید محاصره دارالعماره سه ماه به طول انجامید به افراد لشکرش گفت اگر درب دارالعماره را باز کنند ما را می‌کشند، پس بیاید حمله کنید تا کشته شویم، ۱۴ نفر از افراد پشت به پشت هم دادند، کشتند تا کشته شدند. این دیدگاهی است که می‌گوید حالا که ما را می‌کشند پس ما هم می‌کشیم تا کشته شویم، در حالی که در دیدگاه اباعبدالله علیه السلام تمام حرکت، حیات فرهنگی است، اباعبدالله علیه السلام می‌آیند روی بلندی می‌ایستند و فریاد می‌زنند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنصِرُنِي»، آیا حضرت نمی‌دانست کسی نیست که به او یاری برساند و اگر کسی می‌آمد مگر چند نفر می‌آمدند؟ بله او می‌دانست، ولی فرهنگی را پایه‌گذاری می‌کنند تا انسان را فوق تحلیل‌های سیاسی عافیت‌طلبانه، و فوق تحلیل همه جبهه‌های غیردینی و جبهه‌های دینی غیرحسینی، بکشاند.

شما می‌بینید در کربلا بزرگترین حمله‌ها واقع شد و نهضت حسینی و حکمت حسینی مقابله با این حمله‌هاست. قوی‌ترین، منظم‌ترین، کلاسیک‌ترین و مستمرترین حمله توسط عبیدالله بن زیاد سیاستمدار جهان آن روز در کربلا پیاده شده است. عبیدالله، پسر زیاد است، زیاد، متفکر عرب است، سعی دارد ظاهرش را مذهبی و قرآن‌خوان نشان دهد. او حتی در برخورد با اسراء اهل بیت به آیه قرآن تمسک می‌جوید. سعدابن ابی وقاص صحابه پیامبر و پسرش، عمر بن سعد که از تابعین به حساب می‌آید، امام جماعت شهر هستند و در ظاهر آدم‌های مقدّس به تمام معنایند. شما فکر نکنید که حسین علیه السلام بایک عدّه آدم بی‌تربیت و نفهم روبه‌روست و چنین افرادی حادثه کربلا را به وجود آوردند. این‌ها همه‌اش مظلومیت کربلاست که دشمنانش به زبان و آداب دین سعی می‌کنند ظاهر شوند ولی موفق نمی‌شوند تا نقشه خود را کامل پیاده کنند.

شما در تحلیل حرکت امام حسین علیه السلام مواظب باشید آناشیت‌گری را با نهضت حکیمانه حسینی یک شکل ندانید، «آناشیت» در اصطلاح سیاسی به کسی گفته می‌شود که حق یا باطل، همین که انسانی را ظالم دانست سریعاً او را می‌کشد. در حرکت آناشیتی حکمت و

همه جانبه نگری نیست، یعنی تئوری شخصِ آنارشویست این است که ما باید قوی شویم و کسی را که به نظرمان ظالم رسید بکشیم. شما افراد انقلابی را که در مقابله با دشمنان حکمت و همه جانبه‌نگری ندارند ملاحظه کرده‌اید. در تاریخ نظر کنید، ببینید هر کس شعور و حکمت مبارزه با ستم را در دستگاه دینی - که تجلی آن حسین علیه السلام است - نداشته باشد، با انگیزهٔ مقابله با ستم، ثناگوی ستمگر می‌شود!! با امید شکستِ ستمگر، به پای ستمگر سجده می‌کند!! نمونهٔ بارز آن، کشورهای شوروی سابق است، این‌ها امروز در اروپایی شدن از همدیگر سبقت می‌گیرند. بسیاری از شخصیت‌های زمان شاه که نظام شاه را اداره می‌کردند اول مارکسیست بودند، این‌ها جزء مخالفین شاه بودند ولی پس از مدتی ثناگوی شاه می‌شدند. برخی از روشنفکرهای زمان ما که حسینی نیستند، چون قدرت را در آمریکا می‌بینند - علی‌رغم عقیده‌شان - قبله‌گاشان آمریکا شده است. در حکمت حسینی است که شمشیر بُران نه تنها، انسان حسینی شده را ساقط نمی‌کند، بلکه می‌پروراند. و انسان‌های ضد ظلمی که معنی به کار بردن حکمت را در کنار طلب عدالت نمی‌شناختند، خودشان طعمه آن ظلم شدند و در دستگاه ظالم قرار گرفتند. (قبل از انقلاب یک کاریکاتور سیاسی پر پیامی بود؛ موشی را نشان می‌داد که تراکتی به دست گرفته بود و بر روی آن عکس گربه‌ای را کشیده بود. یعنی نظام شاه، کاری کرده که قربانیان نظام او ثناگوی نظام و فرهنگ شاهی شده‌اند). و من می‌خواهم بگویم غیر از حکمت حسینی، همیشه همین‌طور است.

### چگونه حسین علیه السلام دشمنانش را به زانو درآورد

خود کامگان، به هنگام ناامیدی ما، از خویش شدت عمل نشان می‌دهند و حسین علیه السلام ماورای خود کامگی دشمن، او را بررسی و واریسی می‌کند تا به زانویش درآورد. اما هشدار! و صد هشدار که نهضت حسینی حکمتی است بسیار دقیق. مواظب باش خود را فریب ندهی و هر حرکت ضد ظلمی را شبیه نهضت حسینی ندانی که «حکمت حسینی» لازمهٔ «نهضت حسینی» است و کسی که آن حکمت را نیاموخته چگونه می‌تواند با انگیزهٔ مقابله با ظلم، دشمن را به زانو درآورد و خود در مقابل او به زانو در نیاید. همواره دیده‌ای و باز هم خواهی دید که در حرکت‌های تند و شتاب زده و عاری از حکمت حسینی، انسان‌ها

بیش از آن که دشمن را به زانو در آورند خود در مقابل دشمن به زانو در می‌آیند. پس هشدار! و هرگز غفلت نکن که نهضت حسینی با حکمت حسینی همراه است.

نظر ما این است که حضرت اباعبدالله علیه السلام عیدالله و یزید را به زانو در می‌آورد، چون نقشه‌هایشان را از بین برد، آنها قدرت خویش را در نویدی حسین علیه السلام از قدرت خویش جستجو می‌کردند و اشتباه فهمیده بودند. در تاریخ خوانده‌اید که عیدالله به جایی رسید که گفت خدا شمر را لعنت کند، او مرا تحریک کرد، بعد هم از عمر سعد، تنفر خود را اعلام کرد. همچنان که قبلاً هم عرض شد؛ از همه چیز عجیب‌تر، وقتی قافله کربلا به شام رسید جمله یزید این بود که خدا عیدالله را بکشد، اگر پسری از من مرده بود بهتر از این بود که حسین کشته شود. این کار و فرهنگ حسین علیه السلام است که دشمنانش را به زانو در آورد و آنها را از نظر فرهنگی بی‌هویت کند. من و شما ابداً با کشته شدن عادی نمی‌توانیم این کار را بکنیم اما با حکمت و روش حسینی می‌توانیم. او می‌داند که باید دشمن را بررسی کرد که چگونه به زانو در می‌آید و چه چهره‌ای پشت این اسلحه‌ها پنهان کرده و چه وضعی را پوشانده است.

اهل دل می‌دانند و اعتقاد خود من هم این است که اسم نهضت حسینی را باید «فَصُّ حِكْمَةِ رَحِيمِيَّةٍ فِي كَلِمَةِ حُسَيْنِيَّةٍ» گذاشت. یعنی باید از جان و دل تلاش کنیم تا بفهمیم این حکمت بلورین، در دل این حرکات، چگونه است. شما دیده‌اید که یک لباس حریر هرچه نازک‌تر، ظریف‌تر و غیر مرئی‌تر است، قیمتی‌تر است. گوهر بلورین حکمت حسینی هم چنین است که دارای حقیقتی است نامرئی و متعالی که در دل حرکات و گفتار حسین علیه السلام پنهان است. حکمت حسینی را دیدن، حتماً نتیجه می‌دهد به شرطی که حسینی عمل کنیم. ولی هر حرکت ضد ظلمی، حکمت حسینی نیست چراکه حکمت حسینی لازمه نهضت ضد ظلم حسینی است.

### آیینه را شکستند

کسی که حکمت حسینی را نیاموخته، چگونه با انگیزه مقابله با ظلم می‌تواند دشمن را به زانو در آورد و خود در مقابل دشمن به زانو در نیاید؟ اصلاً متعجب نشوید که بسیاری از دشمن ستیزان، پس از مدتی مدیحه‌گویان دشمنشان می‌شوند، در کربلا آن شخص گوشواره

فرزند امام حسین علیه السلام رامی‌کند، و گریه می‌کند، فرزند امام به او می‌گوید چرا گریه می‌کنی؟ می‌گوید: برای مظلومیت شما، دوباره می‌گوید: پس چرا گوشواره را می‌کنی؟ می‌گوید: اگر من گوشواره را نکنم، یک نفر دیگر این کار را می‌کند!! یعنی حیطه شخصیت غیر حکیمانه چنین است که هم می‌خواهد رئیس خود را راضی کند - با کشتن حسین علیه السلام - و هم می‌داند این کارش خلاف آن باوری است که دارد.

«تضاد بین عقیده و عمل» یکی از مسائل مهم تاریخ است که در کربلا اتفاق افتاده است. عقیده‌اش این است که حسین بن علی «علیهما السلام» فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است و این‌ها فرزندان رسول خدا هستند، مظلوم هستند، حقّ می‌گویند و حقّ حکومت با آنهاست، ولی عملش این است که آنها را بکشد. چرا بکشد؟ برای این که از دست خودش راحت شود. این چه حسینی است که نمایش دهنده خباثت کسی است که تضاد بین عقیده و عمل پیدا کرده و به این مرحله رسیده است که حسین علیه السلام را بکشد، تا آئینه را بشکند، یعنی حال که خود را نمی‌تواند حسینی کند، لااقل آئینه نمایش خباثت وجودی خود را که ضد عقیده‌اش می‌باشد بشکند. شما باید خیلی دقت کنید، این قصّه همیشه و همه وقت اتفاق افتاده است، وقتی کسی حسینی نباشد ضد عقل خودش عمل می‌کند. همین امروز هم؛ آن‌هایی که قبله‌شان آمریکا است خبیث‌بودن آمریکا را می‌دانند، ولی چاره‌ای جز مدیحه سرایی ندارند و اگر میدان عمل پیدا کنند چنان مدیحه سرایی برای آمریکا می‌کنند که برای امام‌زمان علیه السلام نخواهند کرد. این مسئله را شما باید در کربلا ببینید، حسینی باشید و حکمت حسینی را بشناسید تا نجات پیدا کنید و بدانید که فقط روح ضد ظلم داشتن برای نجات از چنگال ظالم کافی نیست.

### اسلحه‌ها برای کشتن یا ترساندن؟

نکته دیگر این که؛ فکر می‌کنید اسلحه برای کشتن است یا برای ترساندن؟ اصلاً معنی اسلحه‌ها در چیست؟ - مقدمه بحث را دقت داشته باشید- اسلحه‌ای که بکشد بی‌آبروست، اسلحه‌ای که بترساند آبرومند است. همیشه جباران دوست داشتند که اسلحه‌هایشان بترسانند و حیات همه حکومت‌های غیر انسانی، چه حکومت‌های مدرنیته امروز، چه حکومت‌های فتودالیه و چه حکومت‌های دیکتاتوری، حیات همه حکومت‌های ظالم، ترساندن به وسیله اسلحه است. حیات



امروز دنیا به برق اسلحه‌هاست نه به اعمال قدرت آن‌ها. حالا به کربلا نگاه کنید؛ در کربلا درست عکس این بود. کربلا، اسلحه‌ها را مجبور کرد که به کار بیفتند. شمشیری که از دور برق بزند، انسان را می‌ترساند و سر جای خود می‌نشانند ولی کربلا شمشیرها را مجبور به بریدن کرد. یکی از شعارهای حضرت این بود: «فَإِسْیُوفُ خُذِیْنِی»، ای شمشیرها فرود آیید و مرا بگیرید! در نهضت حسینی دیگر اسلحه‌های دشمن قدرت ندارند. مگر عبید الله بن زیاد چند نفر از مردم کوفه را کشت که همه را برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام روانه کربلا کرد؟ وقتی که در کوفه اعلام کردند که همه باید به جنگ حسین علیه السلام بروند شخصی به کوفه آمده بود تا قرضش را بگیرد و برگردد. به او گفتند: چه کار داری، گفت: آمده‌ام قرضم را بگیرم، دیدند که اگر او را بکشند، هیچ دردمسری به وجود نمی‌آید. چون کوفه مثل بیشتر شهرهای آن زمان، قبیله‌ای بود هر کس را می‌کشتند با قبیله او درگیر می‌شدند و این شخص نه قبیله‌ای داشت و نه پشتیبانی، لذا او را کشتند و جسدش را به دیوار شهر کوفه آویزان کردند و گفتند؛ هر کس به جنگ با حسین علیه السلام نرود چنین سرنوشتی دارد. دقت کنید این‌ها یک نفر را کشتند ولی همه ترسیدند. یعنی اسلحه‌ها بیش از آن که بکشد، ترس را به دل کوفیان می‌اندازد و در حکمت حسینی این مسئله خوب روشن شده است که قدرت و آبروی اسلحه‌ها تا حدی ترساندن است، ولی وقتی بریدند معلوم می‌شود قدرتی ندارند.

تا حکمت حسینی در صحنه حیات بشر نیاید، آینده از آن شما نیست و آینده حتماً از آن شیعیان واقعی است که به حسین علیه السلام اقتدا کرده‌اند، چرا که در فرهنگ شیعه، اسلحه‌ها کاره‌ای نیستند. یزید نفهمید که پدرش - معاویه - چگونه این همه مدت حکومت کرد، معاویه با برق اسلحه‌ها حکومت کرد، ولی یزید اسلحه‌ها را به کار انداخت و کار خود را خراب کرد و یا بگو حسین علیه السلام شرایط را مساعد دید و یزید را از تعادل خارج کرد و لذا او را مجبور کرد تا اسلحه‌هایش را به کار اندازد.

### کربلا و بی‌رمقی اسلحه‌ها

در نهضت حسینی، دیگر اسلحه‌های دشمن، قدرت حکومت ندارند، چون دشمن حسین علیه السلام نمی‌تواند آن‌ها را از دور نشان دهد و رعب ایجاد کند، بلکه این تن اصحاب

کربلاست که خود را به اسلحه‌ها می‌زند تا روشن شود آن وقت که انسان خود را به خدا باخته باشد، چقدر اسلحه‌ها بی‌رمقند! آری وقتی انسان از بی‌معنایی خود نگران شد، دیگر برق اسلحه‌های از دور به نمایش درآمده، نمی‌توانند او را در سایه بی‌معنای ترس، پوچ و بی‌معنا کنند، بلکه فریاد بر می‌آورد «فَیَا سَیُّوْفُ خُدَیْنِی» ای شمشیرها مرا بگیرید.

بعد از واقعه عاشورا از یکی از لشکریان عُمر سَعْد پرسیدند که شما چطور فرزندان رسول خدا را کشتید؟ در جواب می‌گوید: ما با کسانی روبه‌رو بودیم که زیر بار هیچ تعهدی با یزید نمی‌رفتند و به شدت ایستاده بودند تا کشته شوند، عمر سعد با تعجب می‌پرسد: چرا می‌گویید که ما این‌ها را کشتیم؟ این‌ها خودشان را به اسلحه‌های ما زدند...

من و شما از چه چیزی می‌ترسیم؟ ممکن است کسی از این بترسد که امشب غذا به دست نیاورد، یا حقوقش زیاد نشود، یا بترسد که از اداره بیرونش کنند، یا همه مردم شهر بگویند او آدم بدی است، و یا او را بکشند! چنین کسی اصلاً شیعه نیست. شیعه کسی است که می‌فهمد بی‌معنی شدن حیات یعنی چه؟ و تمام نگرانی و تلاش او آن است که حیاتش بی‌معنی و پوچ نباشد، که کل مباحث «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» هم روی این محور است.

انسان‌ها اگر در فرهنگ اسلام نمانند، بی‌معنا خواهند شد. دیده‌اید که بعضی‌ها چقدر بدبختند، می‌بینید که طرف چقدر خوشحال است از این که وقتی دیروز از اداره به خانه می‌آمد رئیس اداره خنده‌ای کرد، که یعنی من از تو راضی‌ام! آیا این فرد می‌تواند معنی زندگی را بفهمد تا از بی‌معنی بودن بترسد؟ این‌ها نمی‌توانند کربلا را بفهمند. اول باید متوجه باشیم که بی‌معنی بودن، همه خطر یک زندگی است. دیده‌اید که درس می‌خوانید، کار می‌کنید، خانه‌داری می‌کنید، اداره می‌روید، کتاب می‌خوانید، ولی آن معنا و حرارتی که تو را در انسانیت قائم نگه دارد، وجود ندارد، آیا از خودتان سؤال نمی‌کنید که چرا زندگی و عمل ما، حرارت صعود انسانی را ندارد؟ باید برسیم به آن جایی که بدانیم برای همه‌مان خطر بی‌معنا شدن وجود دارد. چه چیزی به ما اجازه نمی‌دهد که بلند شده و اراده‌ای آهنین در پیش گیریم؟ می‌ترسیم.... به عنوان مثال: اگر کسی بگوید می‌خواهم دقیقاً اسلام را رعایت کنم تا حدی که اگر در جلسه‌ای نشستم و دیدم غیبت می‌کنند، بلند شوم، آبرویم هم که برود، اشکالی ندارد. حالا وقتی در چنین شرایطی قرار گرفت چرا جرأت نمی‌کند؟ برای این که جو

او را می‌گیرد، سایه ترس از این که به او بگویند اُمْلُ است، اجازه نمی‌دهد تا او یک انتخاب انسانی بکند. حالا شما حساب کنید برق اسلحه‌ها نمی‌گذارد که انسان انتخابی بکند مناسب آنچه باید بکند. بنابراین فقط کسی که از بی‌معنا شدن می‌ترسد می‌تواند کاری بکند که از سایه سیاه اسلحه‌ها نترسد. یادتان باشد که سایه اسلحه‌ها در هر زمان یک معنا می‌دهد. امروز؛ اراده انسانی جهان زیر سایه ترساننده اسلحه‌ها سقوط کرده است و حسین علیه السلام است که می‌تواند جهان را نجات بخشد. اگر کسی از مرز ترس از قدرت‌ها فراتر نرود، مدیحه‌سرای قدرت‌هاست. اوایل انقلاب همه افراد، یک معنای عالی از حیات داشتند، بعضی از عزیزان می‌گفتند که ما در زمان شاه خیلی فعالیت دینی کردیم ولی در این زمان کار برایمان خیلی معنا دارد و معنی خودمان را در کار برای این انقلاب احساس می‌کنیم، همه همین طور بودند. وقتی انسان شجاعت حسینی پیدا کرد، نفس کشیدنش هم معنادار خواهد بود. حالا برعکسش کنید، اگر کسی ترسید، دیگر چه تغییری برای او می‌شود به کار برد و چه معنایی برای خود می‌شناسد؟ ترس از سایه‌ها را ترس و همی گویند و چقدر زندگی بی‌معناست وقتی ترس‌هایش و همی و بی‌معنا شد.

### آفت روشنفکری جدای از حسین علیه السلام

آری، وقتی انسان از بی‌معنایی خود نگران شد، دیگر برق اسلحه‌های از دور به نمایش درآمده، نمی‌تواند او را در سایه بی‌معنای ترس، پوچ و بی‌معنا کنند، بلکه فریاد بر می‌آورد که «فَيَاسُيُوفُ حُذَيْبِي»، ای شمشیرها مرا در بر گیرید. حسین علیه السلام در کربلا می‌گوید: ای عبدالله بن عباس، درست می‌گویی که اگر من به کربلا بروم کشته می‌شوم ولی ای متفکر مذهبی غیرحسینی، تو در مکه، یعنی محل اجتماع سیاستمداران مذهبی آن زمان، چه می‌کنی که اگر من هم کار تو را بکنم بهتر از آن کاری که در پیش دارم به حساب آید؟ همه آن‌ها هم قبول داشتند که یزید و معاویه فاسق‌اند ولی حالا چکار می‌کنند؟ هیچ. ای عبدالله بن زبیر، مصعب، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، شما این جا در مکه چه کار می‌کنید؟ حالا که یزید بد است، ما هم دور هم زیر سایه کوه بنشینیم و بگوئیم یزید فاسق است، همین و بس! بلای روشنفکری از حسین علیه السلام جدا مانده، خود خوردن است و چون شمع زیر سایه افکار

خود هیچ و پوچ شدن. اکثر مذهبی‌های انقلابی در زمان شاه به پاریس رفته بودند، چون در ایران آن‌ها را می‌کشتند، امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) هم به پاریس رفتند، اما امام به ایران آمدند و بسیاری از روشنفکران برنگشتند. به نظر من در دوران تاریخ جدید یکی از نکته‌هایی که امام فرمود این بود که ای روشنفکران، اگر از مرگ بترسید، دائم سیاست‌ها و تئوری‌های خودتان را بلغور می‌کنید و در زیر این جملات نظری ضد رژیم خفه می‌شوید. امام (رحمة‌الله‌علیه) تعداد زیادی از روشنفکران ما را نجات داد، شما نگاه کنید، الان در کشور ما، عده‌ای روشنفکر هستند، ولی حسینی نیستند، جوانان عزیز ما بدانند که یکی از خطرات بزرگی که در کنار ما خوابیده، این است که ما روشنفکر بشویم ولی حسینی نشویم. عبدالله ابن عباس را که متفکرترین شخصیت آن زمان است در نظر بگیرید، او از جبهه حسین بیرون است. شما حرف‌هایش را در تاریخ مطالعه کنید، همه حرف‌هایش درست از کار در آمد ولی در زندگی روشنفکری خود بدون هیچ کار اساسی مُرد. جناب آقای ابن عباس! توجه کردی؟ یزید فاسق است که چی؟ ایستادی و گفתי یزید فاسق است و دور هم نشستید و از سایه‌ها هم ترسیدید و مردید، هیچ کاری هم برای بشریت نکردید. امام حسین علیه السلام گفت: یزید فاسق است، اما به بشریت راه نجات را نشان داد، روشنفکری که حسینی نیست در همان پوچی که یزید مرد، می‌میرد.

خدایا! به حق حسین علیه السلام اسرار کربلا را از ما پوشان و نور حسین علیه السلام را در زندگی ما بیفشان تا با حکمت حسینی نهضتی برای نجات بشر برپا کنیم و شرایط را برای ظهور نور چشممان آماده نماییم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

## جلسه پانزدهم

### مکتب حسین علیه السلام فرهنگ نجات از حقیقت کُشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

مطلب عمده‌ای که در خصوص کربلا همواره باید متوجه باشیم و در هر جلسه متذکر آن شویم، این است که کربلا اسرار و عمقی دارد که نباید آن اسرار را نادیده گرفت. همین طور که قرآن باطنی دارد و حیف است که فقط در حد ظاهر قرآن از قرآن استفاده کنیم، کربلا هم باطنی دارد و نوری است برای حیات کلی انسان و حیف است که شرایطی فراهم نشود تا به باطن این واقعه بزرگ الهی نزدیک شویم، و اساساً هر قدر جامعه سطحی شد، به سطح واقعه کربلا مشغول می‌شود و اگر خیلی به سطح واقعه کربلا نزدیک شد این دُرّ گرانمایه را آهسته آهسته زمین می‌گذارد و لذا از بهترین درجه هدایت محروم می‌شود. کربلا سرالله است، باید آماده شد تا خداوند سر الهی را آرام آرام به قلب ما برساند. اگر سر در کلام آمد، سر نیست و اگر سر است دیده سرین باید آهسته آهسته گشوده شود.

## ترس از اسلحه، مانع انتخاب آزاد

در نهضت حسینی، حکمت و بصیرت نهفته است و در این نهضت یک تن، یک فرهنگ است و همه چیز، و در طرف مقابل این نهضت سی هزار تن، هیچ‌اند هیچ، و همین بینش است که توان رویارویی را به ملت‌ها خواهد داد، چون آن که بیشتر اسلحه دارد زودتر از طریق انبوه اسلحه‌هایش به سوی مرگ می‌رود. پس در حکمت حسینی یک جان نیست در مقابل جان‌ها، تا ترس، جایگزین هر انتخاب منطقی شود، یک حکمت است که از زمین و زمان و گوشت و خون گذشته است تا ماوراء همه این‌ها، انسان را از پوچی برهانند و در این حال «ترس» دیگر محو می‌شود و برق اسلحه‌های از دور به نمایش درآمده دیگر نمی‌تواند حکومت کنند، بلکه مجبورند نزدیک شوند و تن‌ها را بشکافند و سرها را بپزند تا معلوم شود از آن‌ها کاری بر نمی‌آید و ایجاد ترس که همه قدرت اسلحه‌ها است جایی پیدا نخواهد کرد. آری اسلحه‌ها را برای ترساندن ساختند و نه برای بریدن و حالا در کربلا اسلحه‌ها؛ بریدند و شکافتند ولی نترساندند و کربلا یعنی ماوراء ترسِ دروغین اسلحه‌ها، آنچه باید اراده شود، اراده می‌شود.

## جرات انتخاب، همه انتخاب

در کربلا دو جبهه روبه‌روی هم هستند؛ یکی جبهه حکیم‌ترین انسان‌ها و دیگری جبهه انبوه آدم‌های بی‌حکمت. جبهه حکیمانه‌ای که از جسم و پوست و گوشت و استخوان و زمین و زمان می‌گذرد و برق اسلحه‌ها متوقفش نمی‌کند و در نتیجه وقتی اسلحه‌ها نتوانست انسان را در این جبهه متوقف کند، انسان می‌تواند آنچه را که باید اراده کند اراده کند. شما به این نکته از حیات و سلیقه و خوی بشری توجه کنید که بسیاری وقت‌ها بشر آنچه را که باید انتخاب کند و می‌داند که باید انتخاب کند، انتخاب نمی‌کند. به عنوان مثال فرض کنید شما می‌پذیرید که نماز شب خواندن شأن شماست. وقتی به شما پیشنهاد می‌شود نماز شب بخوان، اراده می‌کنید، ولی خوابتان می‌برد. اما در حالتی دیگر ممکن است وقتی به شما خواندن نماز شب پیشنهاد شود اصلاً نپذیرید و بگویید: ما از صبح تا شب کار می‌کنیم، دیگر نمی‌توانیم برای نماز شب بیدار شویم!! شما در این حالت جرات انتخاب ندارید که نمی‌پذیرید، کسی که بنا ندارد در

جرگه نماز شب خوانها در آید، او آنچه را باید انتخاب کند، انتخاب نمی کند، ولی آن که خوابش برد جزء نماز شب خوانهاست. این فردی که به شما اعتراض می کند که چرا مرا به افق نماز شب خواندن دعوت می کنی؟ این آدم خستگی روز را بهانه می کند، چون نمی خواهد انتخاب کند.

### کربلا و گذر از برق اسلحه‌ها

در مسئله کربلا هم صحبت از این جا شروع می شود: «انسانی که از برق اسلحه‌ها نگذرد سایه سیاه ترس، او را در شرایطی قرار می دهد که نمی تواند انتخاب کند»، نه این که انتخاب می کند ولی انتخابش عملی نمی شود. کربلا قدرت گذر از سایه ترس را به انسان می دهد، وقتی که مقتدای شما، امام حسین علیه السلام شد، یعنی وقتی به این مقام رسیدید که نظر به او کنید و بگویید «وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ» یعنی من به ملاقات وجود شما آمده‌ام و طلب تماس با مقام شما را دارم، خدا من را از ادامه تماس با مقام معنوی شما محروم ننماید، در این حال حضرت را به عنوان امام خود انتخاب کرده‌اید. آنگاه تحقق عهد انسان با امامش، به معنی وارد شدن در دنیای گذر از ترس است.

اگر ما در صحنه کربلا بودیم چه می کردیم؟ وقتی روی این سؤال عمیق شویم ممکن است از خود بپرسیم آیا ما تاب ماندن در کنار امام را داشتیم؟ آیا صرف این که می خواستیم در کنار امام باشیم کافی بود که مثل بقیه اصحاب امام عمل کنیم؟ می خواهیم بگوییم: آری؛ وقتی شما جرأت انتخاب در کنار امام را در آن شرایط به دست آوردید، دیگر بقیه راه را خود تصرفات امام حل می کند.

در نهضت حسینی حکمت و بصیرت نهفته است و یک تن یک فرهنگ است و همه چیز، و در طرف مقابل سی هزار تن هیچ اند، هیچ. این قصه همه تاریخ است و همین بینش است که توان رویارویی را به ملت‌ها خواهد داد، به عنوان مثال شما دیدید که امام خمینی (رحمة الله علیه) توانست در این دنیا درست بماند. شما یک رهبر غیر حسینی در طول تاریخ به من نشان بدهید که توانسته باشد درست بماند، همه را جو رعب اسلحه‌های مدرنیت به رکوع و سجود در مقابل قدرت دنیا کشانده است. از آن طرف هم در این مسئله غفلت نکنیم، آن کشوری که اسلحه

بیشتری دارد زودتر از طریق انبوه اسلحه هایش به سوی مرگ می‌رود - که این خود بحث مفصلی است - به قول یک دانشمند سوئدی «از روزی که اسلحه‌های مخوف ساختیم، امنیت خودمان را از دست دادیم، و بعد اسلحه‌های بیشتر ساختیم تا قدرت اسلحه‌های مخوف را خنثی کنیم و خودمان قربانی اسلحه‌ها شدیم» و در نگاهی عمیق به کربلا این قاعده را می‌توانی ببینی که چه کسی قربانی اسلحه‌هایش شد.

در حکمت حسینی یک جان در مقابل جان‌ها نیست تا «ترس» جایگزین هر انتخاب منطقی شود. آیا می‌شود شما یک نفر باشید و سی هزار نفر شما را تهدید به مرگ کنند و بتوانید انتخاب برین را عملی کنید؟ مگر در طول تاریخ چنین چیزی به غیر از مکتب حسینی عملی شده است؟ شما قهرمان سازی‌های دروغین تاریخ را واقعیت ندانید، اگر سایه‌های اسلحه‌ها با حکمت حسینی بی‌مقدار نشوند، اسلحه‌ها حکومت می‌کنند و قهرمانان قلابی به فرهنگ بشر تحمیل می‌گردند. در حکمت حسینی یک جان نیست در مقابل جان‌ها، تا «ترس» جایگزین هر انتخاب منطقی شود، بلکه هر انسانی خودش را ادامه سلسله حکمت حسینی می‌بیند و لذا می‌تواند انتخاب منطقی بکند. تعبیر من همیشه این بوده‌است که امام خمینی (رحمة الله علیه) و مقام معظم رهبری هدیه خدا هستند، چرا که توانسته‌اند با حکمت حسینی سایه ترس اسلحه‌ها را به هیچ بگیرند. حکمت حسینی است که توانسته است از زمین و زمان و گوشت و استخوان بگذرد تا ماورای همه این‌ها، انسان را از پوچی برهاند و در این حال، «ترس» محو می‌شود و برق اسلحه‌های از دور به نمایش در آمده دیگر نمی‌تواند حکومت بکند، بلکه مجبورند نزدیک بشوند، در حالی که تا دور بودند رعب ایجاد می‌کردند و در کربلا نتوانستند از دور رعب ایجاد کنند و حسین علیه السلام را به زانو در آورند.

### شمشیر یزید در اسارت حسین علیه السلام

علت این که بعضی‌ها در تحلیل واقعه کربلا مانده‌اند و یک بُعدی به آن می‌نگرند، که بالاخره امام حسین علیه السلام می‌خواست کشته شود و یا می‌خواست حکومت کند، به این دلیل است که متوجه نیستند حسین علیه السلام نمی‌خواهد خود را به کشتن بدهد ولی طوری عمل می‌کند که اسلحه‌ها مجبورند به حسین علیه السلام نزدیک شوند. مثل دو نفر قلدر نیست که به جنگ همدیگر



رفته باشند تا آن که زورش بیشتر است تسلیم کسی شود که زورش کمتر است. چرا که فرهنگ زور، با زور کنار می آید و شما در تاریخ دیده‌اید که یزید از عبدالله بن زبیر نترسید چون عبدالله بن زبیر خود یزیدی است ضد یزید. همان‌طور که آمریکا از قدرت‌هایی که با او هم‌افزاند، نمی‌ترسد، آنها خودشان یک آمریکای ضد آمریکا هستند و عموماً مرعوب آن قدرتی می‌شوند که قدرتش از آنها بیشتر است و به آن پناه می‌برند. ولی امام خمینی (رحمة الله علیه) این‌گونه نیست و دفاع هشت‌ساله نشان داد که شیعه مرعوب اسلحه‌ها نمی‌شود و در مقابل آنها به سجده نمی‌افتد. این‌جاست که اسلحه‌ها مجبورند نزدیک شوند و تن‌ها را بشکافند و سرها را ببرند، تا معلوم شود که از آنها کاری بر نمی‌آید و ایجاد ترس - که همه قدرت اسلحه‌هاست - جایی در حکمت حسینی پیدا نخواهد کرد. خوب دقت کنید؛ حسین علیه السلام خودش را فقط یک تن یا یک بدن در برابر چهل بدن یا چهل هزار بدن نمی‌بیند، بلکه حسین علیه السلام یک حکمت است و تمام تقاضای حسین علیه السلام در شب و روز عاشورا در آن همه نیایش این است که خدایا موفقم کن که آنچه را باید بکنم، بتوانم انجام دهم. خیلی سخت بود کاری که حسین علیه السلام انجام داد. جبهه نبرد حضرت را مجسم کنید؛ حضرت یک بار حمله می‌کنند و لشکر دشمن را می‌شکافند و تا شریعه فرات جلو می‌روند. در همان حمله اول است که یک تیر به دهان مبارکشان می‌خورد و تیر دیگری زیر گلویشان، ولی این‌ها برای حسین علیه السلام چیزی نیست، حضرت بر می‌گردند با خیامشان صحبت می‌کنند، دوباره به میدان می‌روند. در همین موقع یک دعای طولانی می‌خواند گویا امیر مؤمنان است که دعای طولانی کمیل را زمزمه می‌کند. اسمای حسناى الهی را می‌خواند، او چه می‌خواهد؟ امام حسین علیه السلام می‌خواهد که بتواند حکمت خودش را محقق بکند، کاری که در عصر عاشورا می‌خواهد انجام بدهد بسیار بزرگ است و خود امام می‌فهمد که چه می‌خواهد انجام بدهد. بدن مبارکشان مورد اصابت ۳۳ تیر قرار گرفته و ۳۴ زخم شمشیر را بر بدن دارند. یکی از تیرها به سینه مبارک حضرت خورد، حضرت دیدند از جلو نمی‌شود بیرون کشید، ناچار از پشت تیر را بیرون کشیدند. پس از آن سنگ بزرگی به پیشانی مبارک حضرت برخورد کرد که خون از آن پیشانی قدسی جاری گردید، پیراهنشان را به طرف بالا کشیدند تا خون‌ها را پاک کنند در این هنگام تیری به زیر نافشان اصابت می‌کند، ولی می‌بینید که این قدر قدرت و تحرک دارند که وقتی رفتند با حرم

خداحافظی کند، عُمر سَعَد به لشکریانش می‌گوید: اگر برگردد، میمنه و میسره‌تان - یعنی تمام لشکرتان - را در هم می‌پیچد، پس همگی به او حمله کنید. امام در این حالت از خداوند تقاضا دارد که بتواند آن کاری را که باید انجام دهد، انجام دهد. برای همین هم اصلاً اسلحه‌ها در برابر امام حسین علیه السلام چیزی نیست. آری اسلحه‌ها را برای ترساندن ساخته‌اند، نه برای بریدن، و حالا در صحنه کربلا بریدند و شکافتند ولی ترساندند و کربلا یعنی: «ماورای ترس دروغین اسلحه‌ها آنچه باید اراده شود، اراده شود» این کار بسیار مشکلی است. ما کسی را نمی‌شناسیم که در کارهای بزرگ، بدون مکتب حسینی آنچه را که می‌خواهد انتخاب کند، انتخاب کند. بلکه همیشه انسان بر اساس شرایطی که دشمنان ایجاد می‌کنند انتخاب می‌کند، و این مسئله حتی آن وقتی هم که پیروز می‌شود وجود دارد.

در شرح حال لنین داریم که هنرش این بود که دائم انتخاب خود را عوض می‌کرد، اصلاً در ابتدا او بنا نداشت حکومت مارکسیستی ایجاد کند، ولی او در همان اوایل نهضت بلشویک‌ها حساب کرد که باید تغییر نظر بدهد و نظر به حکومت مارکسیستی کرد. این صفت همه است، فقط مخصوص لنین نبود. فقط کسی که می‌خواهد فوق قصه‌های زمانه زندگی کند، این گونه عمل نمی‌کند. اسلحه‌ها مال بدن‌ها هستند و حسین علیه السلام بدن‌ها را مقابل خودش نمی‌بیند. این یک مأموریت الهی است که ما به اندازه نزدیک شدن به حسین علیه السلام در آن مأموریت الهی با او شریک هستیم، ان شاء الله.

در جلسه قبل عرض کردم که با حسین علیه السلام، وحدت شخصیت پیدا کردن، قصه کربلاست و راه نجات هم همین است. در بحث‌های عرفانی، بحث خوبی به نام «انتخاب آزاد» داریم ما معتقدیم که غیر از معصوم کسی نمی‌تواند انتخاب آزاد بکند و بقیه به اندازه‌ای که به معصومین نزدیک شوند، می‌توانند انتخاب آزاد بنمایند. یک نمونه ساده آن وقتی است که آمریکا کشور ما را محاصره اقتصادی کرد، دیدیم که چگونه راحت روی پایمان ایستادیم، چون امام خمینی رحمة الله علیه فرمودند: «ما به حسین علیه السلام اقتدا می‌کنیم» و عرض کردیم که ما شیعیان، ناخود آگاه در عالم اتحاد با امام حسین علیه السلام نفس می‌کشیم و متوجّه این نکته نیستیم.

## کربلا، رسوایی خشم بی هدف

ترس از حال و آینده، انسان‌های معمولی را مجبور می‌کند تا حقیقت را زیر پا بگذارند و همین ترس، همچنان جان آن‌ها را از حقیقت خالی می‌کند و به هیچ و پوچ تبدیل‌شان می‌کند و عجب این‌که در آخر از همین حقیقت کُشی خود ناراضی خواهند بود. و نهضت و حکمت حسینی، رمز و راز رهیدن از این پوچی و پوسیدگی و بی‌حقیقتی است. چه انبوه انسان‌هایی که در جنگال ترس، زندگی می‌کنند و جرأت زندگی برتر را به خود نمی‌دهند؛ یا پلنگ‌وار با خشمی بی‌هدف بر همه چیز می‌شورند و نمی‌دانند با چه کسی باید جنگید و یا چون سگ به لیسیدن کفش ارباب، دل خوش می‌کنند و یا با ناامیدی و بدون اطمینان به راهی که در آن قدم گذاشته‌اند با دشمن خود می‌جنگند، تا شاید چیزی بشود، و نهضت حسینی هیچ کدام از این‌ها نیست.

«ترس» به طور طبیعی با آدم کاری می‌کند که حقیقت را زیر پا می‌گذارد. شما می‌دانید وقتی که امام حسین علیه السلام در گودال قتلگاه افتادند، دو گروه از کشتن امام حسین علیه السلام امتناع می‌کردند، یک گروه که می‌دانستند او مردی الهی، مقدس و باطن‌دار است و اگر او را بکشند دنیا و آخرتشان خراب می‌شود! گروه دیگر هم چون جرأت نمی‌کردند، به امام نزدیک نمی‌شدند. در اخبار اهل تسنن از سوی مورخینی که با قاتلان امام حسین علیه السلام صحبت کرده‌اند، نقل شده که عده‌ای می‌گفتند: ما نرفتیم امام حسین علیه السلام را بکشیم، چرا که او پسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و باطن‌دار است. ولی به هر جهت آن کسانی که ترسیده بودند بالاخره بعد از مدتی که دیدند اباعبدالله علیه السلام نمی‌توانند روی پای خودشان بایستند، جلو رفتند و وی را به شهادت رساندند، تنها شمر هم نبود، چند نفر با هم شرکت نمودند. این قاعده بعد حیوانی بشر است، نه قاعده بعد انسان متعالی آرمانی. بعد حیوانی بشر **اولاً**: زیر سایه ترس، حقیقت را زیر پا می‌گذارد، **ثانیاً**: با زیر پا گذاردن حقیقت، خودش پوچ می‌شود و **ثالثاً**: از این‌که پوچ می‌شود ناراضی می‌شود. حالا کربلا آمده است تا این قاعده حیوانی انسان‌ها را رسوا کند.

به راستی چرا حکومت معاویه توانست در فرهنگ پوچی بماند؟ من و شما هم اگر به خود نیاییم و حسین علیه السلام را از دست بدهیم به راحتی گرفتار همان بلایی می‌شویم که کوفیان شدند. شما به وقایع مختلف دنیا نگاه کنید. همیشه وقتی عوامل استکباری می‌آمدند و در جایی ترس

را حاکم می‌کردند، کسانی که در ظاهر ادعای انقلابی بودن و اسلامی بودن داشتند تملق‌گوی نظام حاکم می‌شدند. در زمان رضا خان در شرایط ترس رضاخانی، دو نوع روحانی را می‌بینید، یکی «مدرس» که چون حسینی فکر می‌کند اصلاً رضاخان را به چیزی نمی‌گیرد و یکی هم امثال «تدّین» و «تقی‌زاده» که هر دو تملق‌گو و هماهنگ‌کننده برنامه‌های رضاخان هستند. چرا شهید مدرس و امثال او تا لحظات آخر در برابر رضاخان قلدر می‌ایستند، ولی بقیه نه تنها نمی‌ایستند، بلکه متملق هم می‌شوند! آقای «محمدعلی فروغی» یک دانشمند ادبیات و فلسفه است، ولی وقتی به گفتارش در مراسم تاجگذاری رضاخان توجه کنید، می‌بینید که چقدر تملق گفته است! شما به وزیر دربار رضاخان - یعنی «تیمور تاش» - نظر بیندازید. او یک نبوغ عجیبی دارد، یک زبان شناس ایده آل است، آبروی او در بین دربارهای دولت‌های خارجی از رضاخان بیشتر بود ولی یک متملق بود. این یک قاعده کلی است، من و شما بدون حسین علیه السلام، از فروغی و تیمور تاش بالاتر نیستیم. دوباره به این قاعده التفات بفرمایید! که جباران وقتی دیدند تفکر ما عادی شد و نه متعالی، اول ما را می‌ترسانند، بعد که ترسیدیم، همان چیزی را که بدان معتقدیم زیر پا می‌گذاریم و پس از آن، احساس پوچی و نارضایتی می‌کنیم، و حسین آمده است تا بشریت را از این قاعده بُعد حیوانی انسان‌ها - که جباران از آن استفاده می‌کنند و انسان‌ها را مجبور به حقیقت‌گویی می‌کنند - نجات بخشد و گرنه همیشه گرفتار این قاعده پست حیوانی هستیم.

اگر می‌خواهید که در آینده گرفتار و مرعوب قدرت‌نمایی و بمب‌اتم‌نمایی حاکمان مدرنیته نشوید، باید معنی حسینی ماندن را برای خود حل کنید. در خاطرات «سولیوان» - سفیر امور خارجه آمریکا در ایران - می‌خوانیم که می‌گوید: در سال ۱۳۵۷ به دربار محمدرضا شاه رفتم، او گفت: اگر ما از این ماه محرم بگذریم، سرمان از خطر گذشته است، و دیدید که نتوانستند بگذرند. شاه هم این را می‌فهمد که با وجود کربلا است که می‌شود شاه و قدرت اسلحه‌هایش را ندید. آن سرهنگی که در جزیره هاوایی نگهبان شاه بود، می‌گفت من اصلاً باورم نمی‌آید او چطور این مدت در ایران حکومت کرده است، چرا که او از یک کودک ترسو تر است و دیدیم که ملت به خوبی نشان داد که هویت شاه چیست و این به کمک کربلا عملی شد. ابتدا

به خود شاه نشان دادند که ما مرعوب قدرت اسلحه‌هایت نیستیم و این چیزی نبود جز بصیرتی که نهضت حسین علیه السلام به ما داد.

## ترس از مرگ و حقیقت کُشی

ترس از حال و آینده، انسان‌های معمولی را مجبور به زیر پا گذاشتن حقیقت می‌کند و همین «ترس»، پیوسته جان آن‌ها را از حقیقت خالی و به هیچ و پوچ تبدیل می‌کند، به طوری که دست به کشتن حقیقت می‌زنند، و عجب این‌که در آخر، از همین حقیقت کُشی خود ناراضی خواهند بود. تا این‌جا همه آدم‌ها همین‌طور هستند و نهضت و حکمت حسینی، رمز و راز رهیدن از این پوچی و پوسیدگی و حقیقت کُشی است. چه انبوه انسان‌هایی که در چنگال ترس، زندگی می‌کنند و چون از حسین علیه السلام دورند جرأت زندگی برتر را به خود نمی‌دهند؛ حالا به سه صورت در دوری از حسین علیه السلام خود را مضمحل می‌کنند، یا پلنگ وار با خشمی بی‌هدف بر همه چیز می‌شورند و نمی‌دانند با چه کسی باید بجنگند، (اگر ما هم از نهضت حسینی جدا شویم ممکن است احمقانه و خشمگینانه و پلنگ وار به جان هم بیفتیم و بی‌هدف بر همه چیز بشوریم) یا چون سگ به لیسیدن کفش ارباب، دل خوش می‌کنند و یا با ناامیدی و بدون اطمینان به راهی که در مقابله با دشمن در آن قدم گذاشته‌اند، می‌جنگند بلکه به جایی برسند. این حالت سوم بسیار خطرناک است، چرا که ما گاهی با ابهام مبارزه را شروع می‌کنیم.

متأسفانه عده‌ای با سطحی شدن نشان اجازه نمی‌دهند جلسه‌هایی برای فهم ابا عبدالله علیه السلام تشکیل گردد. آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله» فرمودند: «مراسم و جلسه عزاداری فقط شیپور و طبل و آهن شده است، باید آهن را به آهن تبدیل کنیم» به کمک آهن است که آدمی می‌فهمد ای وای چقدر از حکمت متعالیه حسینی دور شده است و حجاب‌ها از جلوی چشمش کنار می‌رود. یکی از نکاتی که باید حواسمان را نسبت به آن جمع کنیم این است که ما غرایز و افکار سطحی خودمان را به نحوی به جامعه می‌کشانیم، اما جهت حسینی به آن‌ها نمی‌دهیم و یا فعالیت‌هایی در جهت عزاداری برای امام حسین علیه السلام می‌کنیم، اما این فعالیت‌ها را در مسیر حکمت حسینی قرار نمی‌دهیم و در نتیجه، آن نتایجی که بسیار هم می‌تواند برزگ باشد از عزاداری‌هایمان نمی‌گیریم.

این جا بحث عمیقی نیاز است تا برسیم به این که حضرت حسین علیه السلام ذخیره حیات دائمی ملت‌های مسلمان است تا پوچی و تملق، وسیله حاکمیت حاکمان ظالم بر کشورهای اسلامی نگردد. ما معتقدیم آینده از آن فرهنگ شیعه و حسین علیه السلام است ولی به شرطی که فرهنگ حسین علیه السلام را بشناسیم. یقین پیدا کنید که اگر شما فرهنگ حسین علیه السلام را شناختید، دیگر رضاخان‌ها، صدام‌ها و... کاری از دستشان بر نمی‌آید. شما به دو برهه تاریخ نگاه کنید، انقلاب مشروطه و نتایج آن را با قلدری رضاخان از دست مردم گرفتند و انقلاب سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ با رهبری آیت‌الله کاشانی را با قدرت نمایی ژنرال زاهدی گرفتند ولی به جهت روح تشیع ملت ایران، نتوانستند حکومت کودتای محمدرضا شاه را نگه دارند. تا شما روحیه حسینی و حکمت حسینی داشته باشید، نمی‌توانند انقلاب اسلامی را از شما بگیرند، چون هم حسین علیه السلام را دارید و هم تجربه‌های تاریخی گذشته را. رمز گذر از این همه توطئه که برای انقلاب اسلامی چیدند، که بعضی از آن‌ها پشت انسان را می‌لرزاند، همه و همه به جهت نهضت و حکمت حسین علیه السلام است.

### حسین علیه السلام مقاومتی به اندازه همه موحدان تاریخ

ملت‌هایی که در تن پیشوایان خود می‌شکنند، به جهت آن است که به رهبرانی توخالی دل سپرده‌اند و در نهضت حسین، این دشمن است که درهم می‌شکند و به بی‌تعادلی کشیده می‌شود.

در آخرین ساعات روز عاشورا، حسین علیه السلام - عصاره همه یارانش - به عنوان آخرین نفر، تنهای تنها، بالاترین معنای مقاومت را می‌نمایاند تا همه برای همیشه بفهمند در جبهه حسین علیه السلام بودن یعنی چه؟ و بفهمند در این جبهه هرگز پیشوایان در هیچ شرایطی درهم نخواهند شکست، حتی وقتی که فقط و فقط خود باشند و انبوه دشمن. راستی در چه نهضتی است که پیروان آن هرگز به پوچی گرفتار نخواهند شد، حتی اگر همه کشته شوند؟

امام حسین علیه السلام عصاره یاران خود در کربلا بود. اگر حضرت وقتی که تنهای تنها شدند کوتاه می‌آمدند در حدی که حضرت را اسیر کنند و به دارالعماره ببرند، دیگر کربلا تمام بود و خون آن ۷۲ تن هم ضایع شده و دیگر چیزی به نام کربلا و نهضت حسین علیه السلام به عنوان هدیه

خدا - که ادامه نبوت نبی اکرم است - نداشتیم. نگاه من در این جا به مبانی تکوینی قضیه کربلا نیست، به تشریح و انتخاب حسین علیه السلام است. حسین علیه السلام فرماندهی است که یاران حسین در حسین شکست نخوردند، یعنی فرماندهی است که در تنهایی از همه یارانش بیشتر شجاعت نشان داده است. خیلی علاقه مند هستم شما وقایع بعد از ظهر عاشورا را از زبان غیر دوست بخوانید، از زبان کسانی که می خواهند کربلا در اوج خود به نمایش تاریخ نرسد. شنیدن این سخنان از زبان غیر دوست برایمان غرور آفرین است، آن ها می گویند ما ندیدیم و نمی توانستیم تصور کنیم که یک انسانی بعد از این همه خستگی و تشنگی این همه قدرت نشان بدهد. عُمر سعد می گوید: اگر به حسین مهلت بدهید میمنه و میسره لشکر را به هم می پیچاند. گویا حسین علیه السلام بعد از کشته شدن یاران و برادران و خاندانش، یک تنه بنا دارد با نیرویی برابر نیروی همه انبیاء و اولیاء در طول تاریخ بر همه شرک حمله کند و لقب «وارث آدم تا خاتم» را یک جا به نمایش بگذارد. انگیزه مقابله با کفر را که در همه موحدان طول تاریخ بود، یک جا در خود جمع کرده و امیدی را که در پیروزی خود تا آخر تاریخ به دست می آورد، به دست آورده و با همه انگیزه توحیدی ممکن و همه امید ممکن، بر سر دشمن، یعنی همه شرک با پنهان ترین چهره اش، می تازد که به واقع اگر در کل آفرینش فقط همین صحنه آفریده شده بود ارزش آفریدن انسان را توسط خدای حکیم داشت. خوشا به حال اصحاب حسین علیه السلام که به پیشوایی دل سپردند که در او نشکستند، بلکه پروریدند، به پروریدن همه موحدان تاریخ.

خدا می داند تنها و تنها قاعده این است که اگر می خواهید نجات پیدا کنید، فقط با رهبران حسینی می توان نجات پیدا کرد. ملت هایی که در تن پیشوایان خود می شکنند به جهت آن است که به رهبران تو خالی دل سپرده اند، اگر کمی دقیق تر تاریخ را نگاه کنیم همه ملت ها از این واقعه نگرانند که نکند آرمان هایشان توسط رهبران شان لگد مال شود و همیشه هم لگد مال شده است. در تاریخ برای این مورد، نمونه های بسیاری هست، «لنین» را ببینید، «استالین» را با آن پنجه های آهنین و اراده آهنی مارکسیست ها در نظر بیاورید. «استالین» رهبر دولت کارگری که باید چون کارگران زندگی کند وقتی بعد از جنگ جهانی با «چرچیل» و «روزولت»، با هواپیمای اختصاصی اش به ایران آمد، گاو مخصوصش را آورد تا در ایران از شیر غیر گاو مخصوصش نخورد، در حالی که همیشه می گفت: ما طرفدار خلق زحمت کشیم!

این یک موضوع بسیار روشن است، همیشه همین طور بوده است که آرمان ملت‌ها توسط فرماندهانشان لگدمال می‌شود. به نظر شما تبعات این حرکات چیست؟ ملتی که نسبت به رهبران خود نگران باشد به نشاط نمی‌آید. همیشه همین طور بوده که رهبران می‌نشستند با همدیگر گپ سیاسی می‌زدند و اهداف ملت‌ها را زیر پا می‌گذاشتند. شیعیان چون عموماً با رهبران معنوی روبه‌رو بوده‌اند تاکنون خیلی کارد به استخوانشان نخورده‌است. ولی حکومتی که ما در آینده می‌خواهیم تشکیل بدهیم اگر حسینی نباشد، با حيله دشمن از بین می‌رود. فکر می‌کنید چرا دشمن به شهید رجائی امید ندارد ولی به بنی صدر امید دارد؟ برای این که شهید رجائی در مکتب حسین علیه السلام پروریده شده است، از این رو دشمن به او هیچ امیدی ندارد. اما هر کس به غیر حسین علیه السلام نزدیک شود، دشمن می‌تواند روی او برنامه ریزی کند و واقعاً به او امیدوار می‌شود. چرا دشمن عموماً به روحانیت شیعه امیدوار نیست؟ چون این‌ها در مکتب حسین علیه السلام پروریده شده‌اند.

### ملت‌هایی که در تن پیشوای خود می‌شکنند

ملت‌هایی که در تن پیشوایان خود می‌شکنند به جهت آن است که به رهبران تو خالی دل سپرده‌اند و در نهضت حسین علیه السلام دشمن است که در هم می‌شکند و به بی‌تعادلی کشیده می‌شود و در آخرین ساعات روز عاشورا، حسین علیه السلام - عصاره همه یارانش - به عنوان آخرین نفر، تنهای تنها، بالاترین معنای مقاومت را می‌نمایاند، تا همه برای همیشه بفهمند در جبهه حسین بودن یعنی چه و بفهمند در این جبهه هرگز پیشوایان در هیچ شرایطی در هم نخواهند شکست. خوب دقت کنید، حضرت با تمام قدرتشان به صحنه می‌آیند تا آن چیزی را که برایش می‌جنگند، تحقق دهند. جملات حضرت در این باره خیلی دقیق است به راستی حضرت، این یک شب مهلت را برای چه می‌خواهد؟ مگر قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله نگفت که بیدار شدن در شب، تو را نیرو می‌دهد؟ «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَأَقْوَمُ قِيلاً»<sup>۱</sup> من فکر می‌کنم حضرت اباعبدالله علیه السلام که بنا دارند عالی‌ترین برنامه را به عالی‌ترین شکل ایجاد کنند، آن شب را



نیاز دارند تا دعا و تضرع کنند، چرا که می دانستند کار بزرگی بر عهده شان است. حضرت تنهای تنها باید عصاره و برآیند همه اصحاب باشند. حالا به اصحاب حضرت بنگرید، به بُریر این پیرمرد موی سپید کربلا بنگرید که در اولین صحنه جنگ دو نفر از قدرتمندان سپاه دشمن را می کشد، به بقیه اصحاب نگاه کنید، همه پر امید، در برابر دشمن جسور، حالا حسین عصاره بُریر، حبیب، مسلم و...، عصاره همه اصحاب شدن و عصاره همه موحدان تاریخ شدن، شب بیداری می خواهد، دعا و التماس به درگاه حق را می طلبد، تازه عصاره نیایش کسانی شدن که آنها هم در شب بیکار نبوده و برای هر چه بیشتر موفق شدن، به عبادت مشغول بودند. اصحاب کربلا هر چه در روز دارند از شب دارند و حسین علیه السلام نیز.

در این جبهه هرگز پیشوایان در هیچ شرایطی در هم نخواهند شکست، نمونه آن امام (رحمة الله علیه) بنیانگذار انقلاب، که از جنگ ۸ ساله حادثه ای سخت تر نبود، ولی او نشکست، چون حسین علیه السلام داشت. و عکس این قضیه را خودتان بهتر می دانید، چه بسیار کسانی که ادعای انقلابی بودن داشتند و با یک سیلی که به صورتشان خورد برای همیشه عقب نشینی کردند. راستی در چه نهضتی است که پیروان آن هرگز به پوچی گرفتار نخواهند شد، حتی اگر همه کشته شوند؟ آیا شما نمی ترسید از پوچ شدن؟ آیا نمی ترسید از نفله شدن؟ آیا نمی ترسید از بیخود شدن؟ آیا نمی ترسید از شکسته شدن خود با شکسته شدن رهبران خود؟ نجات از این پوچی ها با مکتب کربلا ممکن است.

«والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته»



## جلسه شانزدهم

### امام؛ حافظ قداستها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبْدَ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾  
﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾  
﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

یکی از شیوه‌های سلوک که شریعت محمدی ﷺ را برای ما قابل فهم و قابل عمل می‌کند، شیوه سلوکی امام حسین علیه السلام است. از این قاعده غافل نباشید که اجرای دین باید یک تجسم و تعین خارجی داشته باشد که اصطلاحاً به آن سبک و شیوه سلوک در آن دین می‌گویند. مشرب بسیاری از عرفا به قنبر، غلام حضرت علی علیه السلام ختم می‌شود، یعنی قنبر به کمک مولایش امیرالمومنین علیه السلام روشی را در پیش گرفته که این روش به قدری مفید است و قدرت رساندن دارد که عرفا به کمک آن به مقصود خود می‌رسند. متأسفانه گاهی از این نکته غافل می‌شویم که روش خود ابا عبدالله علیه السلام در رساندن ما به مقصودمان خیلی مهم است، و بر همه ما واجب است تا با تدبیر در حرکات حضرت ابا عبدالله علیه السلام و تحلیل نهضت کربلا راه نجات را پیدا کنیم.

### نفی مقدّسات، عامل شهادت حسین علیه السلام

یکی از مواردی که باید روی آن دقت کنیم این موضوع است که از زوایای متعدد متوجّه روحیه‌های مختلفی که به جنگ امام حسین علیه السلام آمده‌اند باشیم و این که این‌ها دارای چه خصوصیات عمده‌ای بوده‌اند؟ همیشه ما بر اساس مبانی خاصی، تصمیم‌گیری می‌نماییم، اگر ملاحظه کنید مبنای روحیه‌ای که در مقابل امام حسین علیه السلام قرار می‌گیرد، روحیه نفی مقدّسات است. یعنی بعضی‌ها با وجودی که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، ولی چیزی را که نه تنها نمی‌فهمند بلکه بر نفی‌اش تلاش دارند، مقدّسات است. نمونه بسیار روشن آن را هم اکنون شما در روحیه وهابی‌ها می‌بینید. آن‌ها نمی‌گویند که نماز نخوانید، روزه نگیرید، ولی می‌بینید که مقدّسات را به چیزی نمی‌گیرند و چیزی را مقدّس نمی‌شمرند. آنچه را که شیعیان واقعی در قبور ائمه علیهم السلام می‌بینند، آن‌ها نه تنها نمی‌بینند، بلکه شیعه را به خاطر مقدّس شمردن قبور آن بزرگواران نفی می‌کنند. ممکن است بگویید وهابی‌ها که خدا و قیامت را قبول دارند، پس چرا نفی مقدّسات می‌کنند؟ مگر قیامت و خدا همان مقدّسات نیستند؟ در جواب می‌گوییم شما عکس این موضوع را در نظر بگیرید تا مطلب روشن شود، اگر کسی قیامت را قبول دارد از آنجایی که قیامت یک حقیقت مقدّس است پس هر کس که به قیامت نزدیک تر می‌شود، مقدّس تر است و اگر پیامبر و ائمه علیهم السلام، به قیامت نزدیک‌ترند پس مقدّس‌ترند. حالا فکر وهابی‌ها نه تنها شما را مسخره می‌کند، بلکه نفی می‌کند، می‌گوید: استغفرالله، پیامبر مُرد و تمام شد و در قیامت دوباره زنده می‌شود، اصلاً از نظر آن‌ها حقیقت پیامبر منتفی است.

شما از این موضوع ساده نگذرید، فکری در دل اسلام ظاهر گردید که این فکر از آداب و ظواهر دین جدا نشد ولی مقدّسات برایش چیزی نبود. اگر این جریان فکری، روشن شود، می‌فهمید چرا حسین کُشی برای کلّ جهان اسلام - به‌خصوص در همان سال ۶۱ هجری قمری - به‌جز برای شیعه، چیز مهمی نیست - نه این که این‌ها بگویند کشتن حسین علیه السلام کار خوبی بود حتی یزید هم گفت: خدا عیدالله را بکشد چرا حسین را کشت؟ - در دیدگاه آنان اتفاقی نیفتاده است، فقط یک آدم خوب کشته شده است. حالا از دیدگاه این‌ها چرا امام حسین علیه السلام آدم خوبی است؟ برای این که راست می‌گوید، نماز می‌خواند و مثل آدم‌های خوب اهل سنت است. باید دقت کنیم

که به طور کلی «خوب» در دیدگاه شیعه غیر از «خوب» در دیدگاه غیر شیعه است. «خوب» از نظر اهل سنت، خوبی است که قالب شریعت را دارد، ولی «خوب» واقعی از نظر شیعه کسی است که شدت وجود دارد و دارای مقام قُرب بیشتری است. ملاصدرا (رحمة الله علیه) می‌گوید: شما از دو منظر می‌توانید پیامبران را ببینید، یکی این که مثل سنگی که آن را طلا می‌گیرند، یعنی پیامبر آداب دین را دقیقاً رعایت می‌کند، نماز را سر وقت می‌خواند، تمام الفاظ نماز را با دقت می‌خواند، معنی اش را هم می‌فهمد. دیگر این که، سنگی است که طلا می‌شود. این جا دیگر قلب پیامبر ﷺ نماز است، نه این که پیامبر ﷺ یک آدمی است مثل بقیه آدم‌ها که فقط ظاهرش به آداب دین آراسته شده است. در فرهنگ اهل سنت و عوام مسلمانان کسی که آداب دین را رعایت می‌کند تا در روز قیامت نجات پیدا کند و کسی که آداب دین را رعایت نمی‌کند، این‌ها ذاتاً دو نوع آدم نیستند که یکی مقدّس و آسمانی باشد و دیگری غیر مقدّس و زمینی، بلکه ذاتاً تفاوتی ندارند فقط در رعایت و عدم رعایت آداب دین تفاوت دارند. یعنی تفاوت در ظاهر است و نه در ذات.

از دیدگاه شیعه واقعی، انسان متدین می‌خواهد از طریق رعایت آداب دین، باطن خود را همین حالا به قیامت وصل کند و با غیب برین ارتباط پیدا کند، لذا چنین انسانی، ذاتاً با انسان غیر متدین تفاوت دارد. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «الآن قیامت قائم» یعنی قیامت من همین حالا برپاست. یعنی قلب و جان پیامبر تماماً قیامت و قیامت است.

متأسفانه ما گاهی تصور می‌کنیم که انسان متدین و انسان غیر متدین هر دو آدم هستند، با این تفاوت که انسان متدین آدم خوبی است، آداب دین را به خوبی انجام می‌دهد تا بعداً در قیامت خوش باشد، این فکر مقدّس‌گش است و نفی مقدّسات می‌کند. از این جا مبانی فرهنگ شیعه و اهل سنت با هم فرق می‌کند که فرهنگ اهل سنت آدم خوب و آدم بد، هر دو را، دو تا آدم عادی می‌داند که قالبشان با هم فرق می‌کند و نه قالبشان. شما در فرهنگ اهل سنت دقت کنید، دغدغه‌هایی که در شیعه می‌بینید مثل آنچه در سخنان حضرت امام سجاد (علیه السلام) به ابو حمزه ثمالی داریم که می‌فرمایند: اگر کسی حضور قلب نداشته باشد عبادت ندارد. در فرهنگ اهل سنت به این شکل، چیزی نداریم، فرهنگی است که در آن تزکیه و تغییر انسان برای متعالی شدن به عنوان جزئی از دین وجود ندارد، و از همین جا است که متوجه می‌شوید

چرا فرهنگ اهل سنت می‌تواند عمر را تحمّل کند و علی بن ابی طالب علیه السلام را کنار بگذارد. شما اگر آن فرهنگ را بشناسید و خود را در آن عالم قرار بدهید، متوجّه خواهید شد که عمر به راحتی قابل تحمّل است، چراکه از دیدگاه آنان علی بن ابی طالب علیه السلام دارای یک وجود عالی متعالی نمی‌باشد که عمر از آن محروم باشد، از نظر آن‌ها، حضرت علی علیه السلام و عمر هر دو آدمند که فقط این یکی، نمازش هم بهتر است اما به هر جهت دو تا آدم هستند که هر دو صحابه پیامبرند و حتی چون ابوسفیان هم صحابه پیامبر است شما حقّ ندارید در زیارت عاشورا او را لعن کنید و لذا اگر او را لعن کردید حکم شما قتل است و می‌بینید که به خوبی خلفاء را تحمّل می‌کنند. در آن فرهنگ اگر خلیفه اموی و عباسی شراب بخورد، مسئله‌ای نیست، این یک آدم مسلمان است که آدابش بد است، امام حسین علیه السلام هم یک آدم مسلمان است که آدابش خوب است. ولی در فرهنگی دیگر، امام حسین علیه السلام یک انسان مقدّس است، یک حقیقت عالی و متعالی است که تمام وجودش معناست و آن فرهنگی که سیلی به صورت فاطمه زهرا علیها السلام می‌زند، به این دلیل است که او را یک زن خوب می‌داند که حالا بدی کرده است، نه یک حوراء انسیه که حضور آسمانی‌اش بسیار بیشتر از حضور زمینی‌اش است.

### انسان کاهش یافته

در جهان همیشه مشکلی بوده و هست و آن فرهنگی است که انسان کاهش یافته را به عنوان انسان کامل می‌پذیرد، این فرهنگ، حسین‌گش است. یعنی انسانی که خیلی متقی نیست، تقوا و کمال قلب و نورانیت دل برایش مهم نیست، همین که یک آدم است، حقّ آدم بودن دارد و این حقّ را باید رعایت کرد!! بهترین انسان، انسان است، بدترین انسان هم انسان است، هر کدام حقّ بشری دارند و این حق بشری هم در انسان‌ها فرقی نمی‌کند. در این فرهنگ انسان‌های متعالی و حتی پیامبران با آدم‌های عادی به یک اندازه ارزش دارند و آداب شریعت هم حکم قوانین را دارد که انسان خوب آن است که آن را رعایت کند، مثل رعایت قوانین رانندگی و این گونه یک فرهنگ، مقدّس‌گش می‌شود.

برای شناخت زمان معاویه و یزید، باید خیلی وقت صرف کنیم تا فضای حاکم آن زمان را بشناسیم. حرف ما این است در آن زمان، فضای حاکم فضای نفی مقدّسات است، یعنی

می‌گوید حسین علیه السلام متعالی‌تر از یزید نیست و هر چند خود یزید هم شک ندارد که حسین علیه السلام به عنوان انسان مقید به آداب دین بهتر از او است. ولی می‌گوید ما دو نفر انسان هستیم و متصل بودن به پیامبر و یا معصوم بودن ارزشی نیست که حسین علیه السلام را مهم‌تر کند. به‌راستی در این فرهنگ چه چیزی را به جای مقدسات گذاشتند که توانستند مقدسات را به چیزی نگیرند؟ این یک سؤال مهم است. از این جا به بعد فرهنگ‌های مختلف موجود در دنیا در جایگزین کردن با هم تفاوت دارند، یک فرهنگ پول را جایگزین مقدسات می‌کند و فرهنگ دیگر زمین را. عمده مطلب این است که متوجه باشیم برای حذف امور مقدس حتماً چیزی را جایگزین می‌کنند تا به وسیله آن بتوانند مقدسات را نفی کنند و از این رو است که حسین گمشده قابل تحمل می‌شود.

شما این موضوع را به وضوح می‌توانید حس کنید که گاهی زمانه به گونه‌ای می‌شود که تدبیر و تقوا دیگر ارزشی ندارد، منظور ما این نیست که به هر کس تقوای بیشتری دارد، حقوق بیشتری بدهیم، خیر، اتفاقاً این بدترین برخورد با تقواست و می‌بینیم که حتی امام‌الموحدین حضرت علی علیه السلام ما را به همین نکته متذکر می‌شوند که هر کس تقوای بیشتر دارد نباید از بیت‌المال بیشتر ببرد. آن‌ها می‌خواهند شما را آلوده به بی‌تقوایی کنند، آن هم با بهانه متقی بودن، یعنی این که چون این آقا با تقواتر است بیشتر حقوقش بدهید تا برود دنبال کارش و مثل اهل دنیا بشود تا از دست اهل تقوا راحت شوند. این تقواگوشی است، ارزش تقوا این‌ها نیست، این است که انسان واقعاً در قلبش بپذیرد که انسان متقی، فهم و ارزش وجودیش بیشتر است، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله یک سخن ندارد و یک آدم معمولی هم یک سخن، یعنی ابوسفیان و پسرش در عرض امیرالمومنین علیه السلام و پسرش نیستند، این مشکلی است که در هر زمانه‌ای ظهور کرد، قداست‌گوشی شروع می‌شود. آری یک وقت حق، حق فرد است، مثلاً ابوسفیان حق دارد هر فرشی که می‌خواهد بخرد، امیرالمومنین علیه السلام هم حق دارد که هر فرشی می‌خواهد بخرد، ولی یک وقت است که می‌گویند: کدام می‌تواند یک حرف حق بزند، کدام یک ارزششان در نظام هستی بیشتر است، این جاست که اگر این حق گم شود، نظامی به وجود می‌آید که مقدسات در آن نفی و حتی مسخره می‌شود، این یک روحیه‌ای است که روبه‌روی حسین علیه السلام ایستاده است.

مشخصه جبهه مقابل امام حسین علیه السلام نفی مقدّسات است، و در کنار اباعبدالله علیه السلام روحیه و فرهنگی است که با فرهنگ یزیدی و معاویه‌ای مقابله می‌کند تا مقدّسات را حفظ کند. باید روی این مطلب هم فکر کنیم که به‌راستی امام حسین علیه السلام می‌خواست چه کار بکند؟ گاهی ما چون نمی‌دانیم حضرت می‌خواستند چه کار بکنند، هر یک از کارهای حضرت را یک کار جدا می‌گیریم. باید به این نکته برسیم که چه شد دشمن به این نتیجه رسید باید حسین علیه السلام را بکشد؟ هم چنین متوجّه شویم امام حسین علیه السلام نیامده تا دشمن را بکشد. او آمده است که بشر را نجات بدهد آن هم از طریق نشان دادن عمق انحراف روحیه‌ای که مقدّسات را نفی می‌کند، حتی اگر لازم باشد در این راستا نشان بدهد که ببینید من را دارند می‌کشند! یعنی با نمایش شهادت خود و هفتاد و دو تن چنین انحرافی را گوشزد می‌کند.

### وقتی کربلا گم می‌شود

این نکته را در نظر داشته باشید و با برخی از این برداشت‌های کاهش یافته از کربلا، مقایسه کنید، ببینید چقدر عظمت کربلا را پایین می‌آورند در حدّی که با شهید مطهری (رحمة الله علیه) مقابله می‌کنند و به آن شهید متفکر ایراد می‌گیرند که چرا می‌گویید حسین علیه السلام برای کشته شدن خودش هم برنامه داشت. نویسنده کتاب شهید جاوید خیلی تلاش می‌کند تا این فضای حفظ قداست توسط حسین علیه السلام و نفی قداست توسط دشمنان حسین علیه السلام را نبیند، یا اصلاً نفی نکند. خیلی حیف است که آدم در کربلا گم بشود، که این آغاز بدبختی است. به نظر من بدون کربلا بشریت بدبخت است، در کربلای کاهش یافته - در کربلایی که رسالت حسین علیه السلام گم شود- انسان نمی‌تواند نجات پیدا کند. خدا شهید مطهری را رحمت کند به قول خودش مسئله کربلا چیز بسیار دقیق و پیچیده‌ای است به طوری که با یک نگاه سطحی نمی‌توانیم مسائل آن را دریابیم. ان شاء الله بحثی را که در کتاب «زیارت عاشورا اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام» آمده است مطالعه نمایید، که به لطف خدا اشارات خوبی در آن جا به عنوان توجه به مقام قدسی برنامه‌ریزان کربلا مطرح شده است. امام باقر علیه السلام در این زیارت از آن طرف روحیه‌ای را که مقابل حسین علیه السلام ایستاد به خوبی ترسیم کرده است «إِلْعَاصِبَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ» امام می‌گوید: ای انسان‌ها اگر می‌خواهید رسالت حسین علیه السلام را بفهمید، یادتان باشد که چه فرهنگی



در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاده است، حسین علیه السلام می‌خواهد بفهماند که خطر حسین‌کشی چیست؟ روی این نکته تأمل کنید، برای حضرت امام حسین علیه السلام فرقی نمی‌کند که عمر سعد بمیرد یا نمیرد، یزید بمیرد یا نمیرد، چرا که او امام است و در افقی بالاتر از این حرف‌ها به انسان می‌نگرد.

إن شاء الله ما به لطف خدا به جایی برسیم که برایمان فرقی نکند که فلانی بمیرد یا نمیرد، مهم این است که آن بیماری خطرناکی را که این‌ها به آن دچار شده‌اند بشناسیم، و امید من این است که همه عزیزان فکر و ذکر و ذهن خودشان را صرف بررسی کربلا کنند و کتاب ابی‌مخنف که اخیراً از دل تاریخ طبری در آورده‌اند و کتاب قیام حسین از آقای شهیدی، و کتاب ارشاد شیخ مفید و امثال این‌ها را مطالعه نمایند. مهم این است که حادثه‌ها را ببینیم و زود نگذریم، یعنی چه که امام حسین علیه السلام با خُرّ این‌گونه مدارا می‌کنند، چرا امام در روز عاشورا لشکر عُمر سعد را این قدر نصیحت می‌کنند؟ چرا به سادگی از این حرکات می‌گذرید. فهمیدن این مسائل به اندازه فهم عمق شریعت، کار می‌خواهد که آدم بفهمد چرا امام حسین علیه السلام این کار را می‌کند. بله با یک تحلیل ساده می‌توان از آن گذر کرد و خود را راحت نمود به همان نحوی که حرکات آدم‌های عادی را تحلیل می‌کنیم. در این صورت نجات ما به وسیله حسین علیه السلام چه می‌شود؟ «حُسَيْنٌ مِّنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» چه می‌شود؟

### حسین علیه السلام و اثبات قداست خود

حسین علیه السلام می‌خواهد نشان دهد که وقتی فکر مقدّس‌کشی و قداست‌زدائی در صحنه بیاید، همه بشریت هلاک می‌شود چون بشر گرفتار زمین می‌شود. او می‌خواهد نشان دهد روحیه‌ای که در سقیفه شروع شد، کارش به این جا رسید که یک انسان مقدّس و متعالی را کشت. پس حسین علیه السلام باید دو کار انجام دهد اول این که ثابت کند که او یک انسان مقدّس و متعالی است، دوم این که به جامعه بگوید شما آن‌چنان شده‌اید که من را می‌کشید. آیا صحبت‌های حضرت را در ظهر عاشورا خطاب به لشکر عُمر سعد دیده‌اید، می‌فرماید آیا زیر این آسمان غیر از من، پسر پیغمبری وجود دارد؟ بعد شروع می‌کند به نام‌بردن بعضی از افراد لشکر عمر سعد و سؤال کردن، که آیا شما نشنیده‌اید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: حسن و حسین دو سید

شباب اهل جنت‌اند؟ و بدین وسیله می‌خواهد ثابت کند که من مقدس‌ترین آدم زیر این آسمان هستم. اگر خوب فکر کنید به این نتیجه می‌رسید که امام معصوم که مأمور هدایت جامعه است می‌خواهد بگوید ای مردم! خطری شما را تهدید می‌کند که کارتان به جایی می‌رسد که فداست‌کشی می‌کنید. ما امروز هم باید بسیار هوشیار باشیم، اگر دیدید که در جامعه، انسان‌های مقدس واقعی با بقیه افراد برای شما ارزششان مساوی است، باید بدانید نطفه حسین کشتی در این جامعه شروع شده است به همین علت است که امام خمینی (رحمة الله علیه) می‌فرمودند: نگذارید رزمندگان، در ادارات مورد بی‌مهری قرار گیرند. این هشدار دادن به همان خطر است، روحیه و فرهنگی که مقابل فرهنگ یزیدی می‌ایستد، آمده است تا مقدسات حفظ شود حتی اگر کار به جایی کشیده شود که خودش باید در صحنه نمایش کشتن مقدسات، بازیگر اصلی گردد، همه بشریت حیران هستند که چگونه می‌شود عده‌ای، این آدم‌ها را با این خصوصیات بکشند، این‌ها چه کار کردند؟

دکتر ادريس حسینی، استاد تاریخ (اهل تونس) در کتاب «راه دشوار هدایت» می‌گوید: من در زمانی که سنی بودم در حین خواندن تاریخ کربلا یک دفعه متوجه شدم که راستی چرا این‌ها را کشتند؟ یعنی امام حسین علیه السلام کاری کرده است که حتی یک انگیزه ضعیف برای کشتن خودش در دشمن باقی نگذارد، تا آن‌جا که در سخنانش به لشکر عمر سعد می‌فرماید: «اگر می‌خواهید بر می‌گردم». نه این که من از حسین بودم بر می‌گردم، ولی من نیامده‌ام جنگ کنم، شما مرا دعوت کردید، آمده‌ام، اگر می‌خواهید بر می‌گردم نه یعنی از این که یزید بد است و من آمر به معروف و ناهی از منکرم، بر می‌گردم، خیر، حسین علیه السلام طوری عمل می‌کند که دشمن نتواند بگوید چون حسین و یارانش می‌خواستند به شهر ما حمله کنند مقابل‌شان می‌ایستیم. یعنی امام حسین علیه السلام می‌خواهد به تمام معنا، دشمن را خلع سلاح کند از این که انگیزه مقدسی در آن‌ها بماند، حتی به اندازه‌ای که بگویند که چون حسین می‌خواست به شهر ما حمله کند ما جلوی‌ش را گرفتیم. جبهه مقابل اباعبدالله علیه السلام به کمک نور حسینی علیه السلام به ذلتی رسید که ظلمت محض شد. یا بگو ظلمت محض بودنش نمایان شد تا بشریت در تحلیل‌های خود از خود پیرسند: چگونه می‌شود که یک جامعه تا این حد از سقوط پیش رود؟

دکتر ادریس حسینی می‌گوید: پس از این که این سؤال برایم پیش آمد یک مرتبه تکان خوردم و جدم حسین مرا شیعه کرد. کربلا مرا شیعه کرد. چطور می‌شود حسین علیه السلام کاری بکند که هزار و اندی سال بعد، یک تونسسی به این مرحله برسد؟

### آفات ادامه هبوط بر زمین

در زندگی صحیح زمینی اصل در ارزش نهادن به مقدّسات است و این که نگذاریم چیزهایی که به واقع مقدّس‌اند از جایگاه اصلی خود کاهش یابند و گرنه آنچه فوق زمین است در زندگی زمینی مورد غفلت قرار می‌گیرد. هر کس با مقدّسات، عمیقاً دلبری نکند، هبوط خود را ادامه داده است. مگر این نیز قصه ما نیست که «قُلْنَا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعاً»<sup>۱</sup> یعنی گفتیم؛ همه شما از بهشت به سوی زمین هبوط کنید، پس ای آدم‌ها، همه شما زمینی شدید، و به سوی آن هبوط کردید، حالا اگر در زمین به آسمان فکر نکنیم هبوطمان را ادامه داده‌ایم. ما را روی زمین آورده‌اند که ثابت کنیم زمینی نیستیم، و آسمانی هستیم و زمین، منزلگاه ابدی ما نیست. اگر منزلگاه ابدی ما زمین است که نامش هبوط نیست، هبوط یعنی پایین آمدن از جایگاه اصلی. پس اگر انسان به مقدّسات فکر نکند، معنی و فلسفه زمینی بودنش را در مدتی معین از دست داده است. پس هر انسانی که به امور مقدّس دل نسپارد، بی‌راهه می‌رود و کربلا خصوصاً در نشان دادن این واقعیت، بسیار موفق بوده است. کربلا روشن کرد؛ وقتی جامعه‌ای مقدّسات را از دست داد، به بی‌دلیل‌ترین انسان‌ها تبدیل می‌شود و پست‌ترین کارها از او سر می‌زند. به این نکته فکر کنید که آیا می‌شود روی زمین باشیم و فقط به زمین فکر کنیم؟ این که هبوط است، زمین که خودش در معرض نگاه ما هست، در زمین بودن و به غیب برین فکر کردن، معنی زمینی بودن ماست. یعنی ما آمده‌ایم روی زمین برای همین، و گرنه ما گرفتار زمین شده‌ایم. پس باید در زمین، برای ما مقدّسات اصل باشد. ما از قرآن این نکته را می‌فهمیم، اگر انسان به مقدّسات فکر نکند و مقدّسات را نشناسد و مقدّسین را به خاطر قداستشان محترم

نشمارد، بی معنا زندگی کرده است. نتیجه این که، کار ما باید این باشد که مقدّسان را بشناسیم و شدیداً حرمت آن‌ها را نگه داریم و نگذاریم که مورد غفلت و بی حرمتی قرار بگیرند.

به عنوان مثال: همه شما می‌دانید که قرآن مقدّس است ولی اگر قرآن را طوری بفهمید که آن فهم یک فهم پایین و سطحی باشد، این جاست که حسین کُشی یعنی مقدّس کُشی شروع می‌شود. قرآن کتاب مثنوی مولوی که نیست - تازه ارزش مثنوی هم به قرآن است - اگر کسی قرآن را که یک حقیقت مقدّس است طوری تفسیر کند که عظمت آن فرو نشیند، او مقدّس کُشی می‌کند. یک موقع است که او می‌گوید: من همین قدر می‌فهمم، ولی قرآن بالاتر از فهم من است، علماء حقیقی این گونه بوده‌اند و تلاش می‌کرده‌اند که از این حقیقت مقدّس متعالی چیزی بگیرند، این اسمش قرائت نیست که نفی قرائتی دیگر را بکند. ولی شما می‌بینید که گاهی در جامعه تلاش می‌شود که برداشتی از قرآن ارائه دهند که به شدت این حقیقت مقدّس فرو کاسته شود، حدّ قرآن را همین عالم محسوس گرفتن، پایه همان مقدّس کُشی است. من و شما باید شاگرد علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» باشیم که تمام تلاشش این است که پرتویی از عظمت متعالی قرآن را نشان بدهد و بعد هم اشاره کند که عظمت قرآن از این که گفتم خیلی بالاتر است، این همان شناخت مقدّسات و حفظ حریم آن‌هاست. اگر کسی کربلا را طوری معنا کرد که به شدت فرو کاسته شد، این همان مقدّس کُشی است.

امام حسین علیه السلام امام است و امام یعنی حقیقت عالی‌ای که با حقایق عالم قدس ارتباط دارد. تعبیرات متعددی در فرمایش خود ائمه و قرآن در این خصوص داریم، قرآن می‌گوید مقام امامت ابراهیم علیه السلام پس از طی منازل مختلف به او رسید و در رابطه با مقام امام می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۲</sup> آنها را امام قرار دادیم و آن‌ها از موضع و مقام «امر» ما - که مقام «کُنْ فَيَكُون» است - انسان‌ها را هدایت می‌کنند و هم چنین می‌فرماید مقام امامان طوری است که فعلشان، فعل خداست. آری یا چنین مقامی را برای ائمه قبول دارید، یا این که نه فقط قبول دارید که ائمه آدم‌های خوبی هستند. اگر گفتید حسین آدم خوبی است، بدانید که پایه فرهنگی را گذاشتید که نهایتش به حسین کُشی ختم می‌شود. حرمت مقدّسان باید به شدت

حفظ شود، البته فرق مقدّسان و مقدّسات با خرافات این است که خرافات مبانی استدلالی و عقلی ندارد و تقدسشان دروغین است، در صورتی که مقدّسان واقعی، مبانی استدلالی و عقلی دارند، بحث ما روی مقدّسان واقعی است، نه مقدّسان غیر واقعی. البته چون انسان فطرتاً برای مقدّسان حرمت قائل است، ممکن است مصداق‌های واقعی را گم کند و خرافی بشود، ولی چون به انسان‌ها عقل داده‌اند، باید تلاش کند تا به کمک عقل این مسئله را برای خود روشن کند و از این خطر خود را نجات دهد.

### ضرورت تحقق حکومت دینی

وقتی که زمینه کاهش انسانیت فراهم شد، باید بیشتر به انسانیت فکر کرد؛ و آماده شدن حسین علیه السلام برای به دست گرفتن حکومت دینی، یکی از عواملی است که جلوی این کاهش را می‌بندد، هر چند حکومت مقصد اصلی نیست بلکه تعالی انسان مقصود است.

آری از روزی که انسان به مقام خلیفه‌الهی خود پشت کرد، به هر کار سبکی دست زد، حتی به نابودی خودش. روی این نکته فکر کنید که انسان چگونه خودش را به راحتی به رذالت می‌کشانند با این که می‌داند آن کار، رذالت است. فرهنگ امروز دنیا مثل فرهنگ امویان، انسان را به شدت کاهش داده است. شما اگر خواستید که جامعه به بسیاری از رذالت‌ها راضی نشود و حتی به بسیاری از سیاست‌مداران موجود دنیا راضی نشود، باید انسان را از فروکاستن یا به اصطلاح از Reductionism نجات بدهید. چرا جوامع امروزه دنیا حاکمان غیر الهی را تحمل می‌کنند؟ چون امروز مردم دنیا برای خودشان هم یک افق متعالی و مقدّسی قائل نیستند و لذا به راحتی می‌توانند این نوع از حاکمان را تحمل کنند. به فرهنگ شیعه دقت داشته باشید. شیعه خودش را نازله امام خودش می‌داند و لذا از آن جایی که امام شیعه یک انسان معصوم است، شیعه خودش را سبک و سطحی نگاه نمی‌کند. فرهنگی که امامش یک انسان معصوم است، نمی‌تواند سیاست‌مدار غیر الهی را تحمل کند و حاکمان غیر معصوم هم باید بر اساس فرهنگ معصوم حکومت کنند. این است که شما می‌بینید برای این که بخواهند مزدورهای خودشان را به ما تحمیل کنند و ما را از انگیزه‌های متعالی خارج کنند، اول تلاش می‌کنند انسانیت ما را کاهش دهند. ملتی که مشغول تبلیغات تلویزیون و تماشای کارتون و... شد، آرمان‌هایش غیر

الهی می‌شود و لذا به راحتی امثال شاه را تحمل می‌کند، این ملت مرحوم شهیدرجائی را برای چه می‌خواهد؟ و اگر ملت ایران شاه را تحمل نکرد، چون روح تشیع در صحنه بود. شیعه اگر شیعه ماند، نمی‌تواند حاکمان دنیا را تحمل کند، چون خودش فروکاسته نشده است، چراکه امام او، یک انسان معصوم است، یعنی تا وقتی که به امام معصوم نظر دارد فروکاسته نمی‌شود. حالا اگر بخواهید جامعه‌ای را که انسائیتش فروکاسته شده و تقلیل یافته است، نجات دهید، باید حتماً امام معصوم بیاید و حکومت را به دست بگیرد، با موعظه و نصیحت نمی‌توان چنین جامعه‌ای را نجات داد، این است که می‌گوییم: امام آمده است تا حکومت را به دست بگیرد - برای این که الگوهای مردم، ناخودآگاه، حاکمان مردم هستند - حالا اگر حاکمان، انسان‌های فرومایه‌ای باشند انسان‌ها نیز فرومایه می‌شوند، انسانی که فرومایه شد، دیگر نمی‌تواند آسمانی بشود، دیگر دین را نمی‌فهمد، مقدّسات را نمی‌شناسد و فرو می‌رود در همین دنیا، و هبوط کامل می‌کند، آن وقت خداوند هدایتش را از این انسان می‌گیرد. حالا اگر امام حکومت را در دست گرفت، برای او حکومت مقصد نیست بلکه تعالی انسان مقصد است. شما در دوران انقلاب اسلامی دقت کنید، آن زمانی که بحران‌ها خیلی کم بود با این که این همه دشمن داشتیم به این جهت بود که انقلاب اسلامی انسان‌ها را متوجه بزرگی‌هایشان کرد و به همین جهت زمین خواهی و دنیا طلبی برای آن‌ها ارزش نشد و راحت توانستیم زندگانی زمینی خود را سیر دهیم و از آن مشکلات انبوه بدون آن که دچار بحران شویم، بگذریم، ولی وقتی از تعالی انسانی غفلت کردیم، بحران‌ها و حرص‌ها به وجود آمد. شما می‌دانید که إن شاء الله با حضور امام عصر<sup>علیه السلام</sup> در آخرالزمان، همه بحران‌ها از بین می‌رود. چون امام حیّ معصوم، - عصاره همه پیغمبران و امامان - به صحنه می‌آید و اصلاً خواسته بشر را عوض می‌کند، بشری که خواسته‌اش عوض شد، بشری نیست که دیگر بحران‌های مدرنیته را داشته باشد، اصلاً میل و طلبش این‌ها نیست. الان طلب‌های غیر الهی ما، بسیاری از این مشکلات را به وجود آورده است. وقتی طلب شما متعالی شد، بسیاری از این مشکلات و نیازها، مسخره می‌شود و انسان می‌رسد به جایی که باید برسد. موضوعی که بحث آن به جلسه بعدی می‌کشد و لازم است اکنون باب آن را باز کنم این است که در صدر اسلام سه گروه در صحنه هستند، برای گروه اول فقط حکومت مهم است ولو با انجام دادن هر جنایتی، که دیدید حکومت را هم گرفتند. نپرسید که چرا

امیرالمومنین علیه السلام یا امام حسین علیه السلام جلوی این‌ها را نگرفتند؟ چرا که نمی‌توان با کسی که این قدر پست باشد که فقط حکومت برایش مطرح است، هم عرض شد. حکومت باید به قیمت ادامه تعالی انسان به دست گرفته شود، نه به قیمت هم عرض شدن با بنی‌امیه و مردم را با انگیزه‌های فاسد به میدان آوردن و بعد هم به آن‌ها خیانت کردن آن‌طور که بنی‌امیه عمل کرد. اما دو گروه دیگر هم در دل یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنه داریم. گروهی مثل عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او که خیلی تلاش می‌کردند حکومت را به دست بگیرند و یک گروه هم مثل امیرالمومنین علیه السلام که او هم می‌خواست حکومت را به دست بگیرد.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل و کفن می‌نمودند سه گروه بودند. یک گروه در سقیفه بنی ساعده که به تمام معنا حکومت را می‌خواستند، یکی هم عباس و یکی هم امیرالمومنین علیه السلام و این دو ایستاده بودند و غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله را انجام می‌دادند، عباس دلش در سقیفه بود، ولی ادبش حکم می‌کرد در کنار جسد پیامبر صلی الله علیه و آله بماند. امیرالمومنین علیه السلام هم صرفاً دلش در انجام وظیفه بود. در تاریخ داریم که عباس چند بار خطاب به حضرت علی علیه السلام گفت آقا! حق شما را دارند می‌برند. و انتظار داشت که علی علیه السلام غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کند و به حکومت خود بیندیشد. بعداً همین روحیه عباس در فرزندان او سرایت کرد و بنی‌عباس حاکم شدند، این‌ها حکومت را برای حکومت می‌خواستند. هر چند اول ادب دینی داشتند و در سقیفه نرفتند، ولی دلشان، دل حکومت‌خواهی است و در به دست‌گیری حکومت روسیاه شدند.

ائمه شیعه، حکومت را برای تعالی انسان می‌خواهند. بعد از سقوط بنی‌امیه زمینه حاکمیت اولاد امیرالمومنین علیه السلام به صورت احساسی آماده بود ولی امام می‌بیند که اصلاً این زمینه، زمینه‌ای نیست که این‌ها می‌خواهند، یعنی افرادی که آمده‌اند با فرزند امیرالمومنین یعنی امام صادق علیه السلام «علیها السلام» بیعت کنند، حکومت را برای حکومت می‌خواهند، و لذا امام آن صحنه را مناسب حضور خود ندیدند و آینده خوبی برای آن پیش‌بینی نمی‌کردند، این‌جاست که می‌بینیم کربلا برای به دست گرفتن حکومت هست ولی تعالی انسان محور اصلی است، حالا اگر نشد حکومت را دست بگیرند تعالی انسان را که نباید تعطیل کرد. دیدید که امام حسین علیه السلام محور اصلی را رها نکردند و به همین دلیل حضرت موفق است، یعنی امام در تمامی صحنه‌ها آنچه را که مقصدش بود به انجام رسانید و همه صحنه‌ها را به نفع خودش تغییر

داد. در تنگنای ظهر عاشورا همه صحنه‌ها به نفع حسین علیه السلام رقم می‌خورد به معنای این که انسان متوجه شد وقتی انسانیت فرو کاسته شود، پسر پیغمبر هم کشته می‌شود و این پیام بسیار بزرگی است که باید بشر خوب بشنود، تا امروزش غیر این شود که هست و دغل‌کاران او را هلاک نکنند.

همین امسال یکی از علمای اهل سنت پاکستانی در مصاحبه خود گفت که نهضت اباعبدالله علیه السلام اسلام را نجات داد. یعنی اسلام در اهل سنت هم تا آنجا که جا داشت از انحراف اولیه نجات پیدا کرد، برای همین هم اهل سنت آن روحیه بی تفاوتی نسبت به قداست‌ها را تا حدی رها کردند و عنصر عرفان در آن‌ها رشد کرد، برای همین وهابیت و مطرود اکثر اهل سنت هم هستند. استاد عزیزی می‌فرمود: اهل سنت بیشتر از ما شیعیان، وهابیتون را قبول ندارند. چون نهضت کربلا در کل جامعه اسلامی فرهنگ ارادت به مقدّسین شد، و شعاع آن، همه اسلام را روشن کرد. شما نگاهی به تونس، مصر و دمشق بیندازید، آقای حافظ اسد رئیس جمهور سابق سوریه مدعی بود که من شیعه‌ام، یعنی تقریباً همه جهان اسلام قداست اهل بیت علیهم السلام را به عنوان یک اصل پذیرفته است. البته منظورم این نیست که به مقصد رسیده‌اند، این‌شالله خون حسین علیه السلام این‌ها را به مقصد برساند. خلاصه بحث این که: اولاً مشخص شود این دو جبهه چه خصوصیتی دارند؟ مطمئن باشید اگر ما شیعیان به درستی جبهه حسین علیه السلام را بشناسیم و عمل کنیم حتماً امام حسین علیه السلام امروز جهان را نجات می‌دهد. به عبارتی هنوز خود شیعه‌ها بر سر عقل و درایت کامل نیامده‌اند تا نتایج کامل به دست آید. ثانیاً: متوجه شویم؛ گرایش عباسیان چه فرقی با گرایش اهل‌البیت علیهم السلام داشت و چه تشابهی به امویان داشت و امام آمده است تا در بستر حاکمیت دین، انسان فرو کاسته شده را نجات دهد تا از مقدّسات عالم غافل نگردد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



## جلسه هفدهم امام حسین علیه السلام پوچ شناس بزرگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابَاعَبْدَ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾  
﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ﴾  
﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

### خطر غفلت از ابعاد روحانی دین

هنر شیعه از همان ابتداء که با اسلام روبه‌رو شده، این بود که نخواسته تنها به ظاهر اسلام بسنده کند و خود را بفریید بلکه تلاش کرده حقیقت اسلام را بفهمد و خود را نجات دهد. گاهی انسان‌ها با یک حقیقت بزرگ، آن قدر سطحی برخورد می‌کنند که در واقع از آن بهره‌ای نمی‌گیرند. دغدغه انسان مگر غیر از این است که می‌کوشد تا آسمانی گردد و لایق بهشت برین شود؟ و به همین جهت باید از ابزاری که خداوند برای آسمانی و بهشتی شدن او فراهم نموده است، استفاده لازم را ببرد. سؤال این است که ما باید چگونه به اسلام و نهضت اباعبدالله علیه السلام نگاه کنیم تا بهشتی شویم و روحمان، روح ملائکه برین شود؟ اگر از این نکته

غافل شویم، همان بلایی را بر سر اسلام می‌آوریم که خلیفه اول، دوّم و سوّم دانسته و ندانسته بر سر اسلام آوردند. به روانکاوی موضوع دقت بفرمایید، ما اگر از یک نکته مهم غافل شویم دیگر از اسلام و حسین علیه السلام نمی‌توانیم استفاده کنیم و آن این‌که، ما بناست الهی شویم و بُعد روحانی ما بر جنبه جسمانی ما غلبه کند، و اصلاً برای همین روی زمین آمده‌ایم، آمده‌ایم تا شایسته بهشت شویم، چه با اشک، چه با خون، چه با مناجات شبانه و چه در صحنه مبارزه و شکافتن فرق دشمن و یا شهید شدن. وقتی فقط دین مطرح است، دین می‌گوید: نیمه شب از خواب بیدار شو، إن شاء الله بیدار می‌شویم، و نیز می‌گوید: سینه سپر کن و سینه دشمن خدا را بشکاف که إن شاء الله می‌شکافیم. عمده فراموش نکردن این نکته است که با حاکمیت دین بر جان و اراده و فعل ما، روحانیت و معنویت بر ما غالب خواهد شد.

شیطان همیشه می‌خواهد جنبه روحانیت را از ما بگیرد. او نمی‌تواند دین را از ما بگیرد، فرض کنیم امشب شیطان شما را وسوسه بکند که فردا صبح نماز نخوان، خود را خسته کرده است، چون حتماً نمازتان را می‌خوانید. شیطان هم این اندازه می‌فهمد که این‌گونه با ما حرف نزند، ولی در نماز به سراغمان می‌آید و انگیزه الهی را از ما می‌گیرد. نمازی که انسان باید در آن حضور قلب داشته باشد، گذشته و آینده را نبیند و تنها خود را در محضر حق ببیند، این حس حضور معنوی را از انسان می‌گیرد نه خود نماز را. سر این‌که باید انسان در نماز فوق گذشته و آینده باشد، این است که گذشته و آینده برای خدا حال است، خدا حضور است و حقی، و کسی که از گذشته و آینده نگذشته و قلبش در حضور خدا نیست، با خدا نمی‌تواند ارتباط برقرار کند. وقتی شیطان حضور را می‌گیرد، یک مرتبه می‌بینید که در نمازتان، یا غصه دیروز را می‌خورید، یا به فکر فردا هستید. این جاست که نماز از دست می‌رود. هنر این است که با اهمیت دادن به جنبه‌های معنوی مسائل دینی، کاری نکنیم تا نمازمان بی‌روح نگردد و کربلا و اسلام از دستمان نرود.

### تلاش شیطان در مسیر فهم کربلا

شما مطمئن باشید هنگامی که سر سفره نشست‌اید و غذا می‌خورید شیطان خیلی کاری به شما ندارد. ولی وقتی می‌خواهید نماز بخوانید، فعال می‌شود چون از نماز کار بر می‌آید،

بنابراین می بینید که در نماز دچار وسوسه می شوید ولی در غذا خوردن چنین حالتی ندارید. حال، کربلا از نماز مهم تر است و شیطان در سطحی کردن آن فعال تر. یعنی اگر کسی به کربلا برسد نماز و روزه و حجّش و در یک کلام همه چیزش درست می شود، ولی عکس آن نیز صادق است، اگر کسی کربلا نداشته باشد، یقین بدانید که هیچ ندارد و نمونه آن این که در شب قدر - این شب با عظمت - زیارت امام حسین علیه السلام را می خوانیم، در روز عرفه زیارت معروف اباعبدالله علیه السلام را می خوانیم، چرا؟ چون بدون حسین و کربلا به حقیقت شب قدر و روز عرفه نمی توان رسید. این حرف ما نیست حرف خود معصوم است، پس عزیزان، کربلا حقیقتی قدسی، روحانی، متعالی، انسان ساز و شرک برانداز دارد، باید تلاش کنید تا آن را دریابید و مواظب باشید از جنبه روحانی آن غافل نشوید. به سادگی هم این جنبه از کربلا دست یافتنی نیست، اگر به سادگی دست یافتنی بود، کربلا نبود! داستان رستم و اسفندیار بود! اگر به صورت قهوه خانه ای حسین علیه السلام را می شد پیدا نمود، دیگر حسین علیه السلام نبود؟ رستم و اسفندیار بود، با روح و فضای قهوه خانه ای که نمی توان حسین را یافت. عرض من این است که به جان خود حسین علیه السلام، برای این که روح کربلا را به دست بیاوریم، باید از زاویه های مختلف تلاش کرد، و اگر به حقیقت آن رسیدیم، ان شاء الله به لطف و کرم حضرت حق به همه چیز رسیده ایم. و تلاش شیطان را در بی ثمر کردن توجه به حسین علیه السلام فراموش نکنید تا در فهم و درک آن دقت لازم را داشته باشید.

### انگیزه امام حسین علیه السلام در به دست آوردن حکومت

مطلبی که در جلسه گذشته طرح شد و لازم است زوایای آن گشوده شود، این است که یقین داشته باشید، اسلام، منهای حکومت اسلامی نمی تواند آن هدایت جامعی که برای نجات بشریت بر عهده اش می باشد، انجام دهد. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله به محض این که در مدینه مستقر شدند حکومت تشکیل دادند، این مطلبی است که جای شک و شبهه ندارد. به قول استاد شهید مطهری «هیچ یک از علمای اسلامی روی این مسئله اختلافی ندارند که حکومت باید اسلامی شود تا اسلام خودش را در تمام ابعاد حیات انسان نشان دهد» اصلاً این یک مسئله عقلی است و معلوم است که حضرت اباعبدالله علیه السلام هم می روند تا حکومت اسلامی را در

دست بگیرند، یک مسئولیتی به دوش حضرت است، می‌داند که باید حکومت دست مکتب اسلام باشد. برای این که اسلام در مقام حکومت، همه زوایای خودش را می‌تواند نشان دهد. اما یک عده همچون بنی‌امیه دیدند حالا که به اسم شرک نمی‌توانند حکومت را به دست بگیرند، پس به نام اسلام، حکومت را به دست گرفتند. معاویه در اولین فرصت، قتل عثمان را بهانه کرد، و حکومت را قبضه نمود و قضایای بعدی که پیش آمد، مثل تضعیف حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، تحمیل ترک مخاصمه به امام حسن علیه السلام و مسائلی که می‌دانید، همه در راستای همین بود که دین حاکمیت جامعه را در دست نگیرد. پس بنی‌امیه خود حکومت را می‌خواست.

عرض شد که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول غسل و کفن بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، در سقیفه حاکم را تعیین کردند. راوی می‌گوید: <sup>۱</sup> براء بن عازب مرتب از سقیفه خبر می‌آورد و می‌گفت: آقا شما این جا نشسته‌اید، کار تمام شد، عباس عموی پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفت: آقا، از غسل پیامبر صلی الله علیه و آله دست بکش، حقتان از دست رفت. لذا می‌بینید سه گروه مشخص در این هنگامه وجود داشتند، یک گروه در سقیفه و دو گروه در محل غسل پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی علی علیه السلام یکی هم عباس عموی پیامبر. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: من وظیفه‌ام این است که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل دهم. عباس می‌گوید: آقا این کار را رها کن، برو در سقیفه، حکومت را در دست بگیر. در تاریخ داریم که حتی عباس گفت: دستت را بده به من، تا با تو بیعت کنم. <sup>۲</sup> حضرت فرمودند: حالا وقت غسل و کفن است. شاید برای شما سؤال پیش بیاید؛ چرا پیامبر صلی الله علیه و آله را در فرصت دیگری غسل ندادند که این گونه حکومت از دست برود؟ در این جا باید قدری دقیق باشید. سؤال این است که حکومت را برای چه می‌خواهیم؟ حکومت را برای اسلام و انسانیت متعالی و انجام بندگی می‌خواهیم. در شورای تعیین خلافت، پس از مرگ عمر هم چنین صحنه‌ای داریم که عبدالرحمن بن عوف به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید که آقا، من با تو بیعت می‌کنم به شرطی که به روش قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش شیخین عمل کنی. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: خیر، من به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجتهاد خود عمل

۱ - «امام علی بن ابیطالب»، دکتر عبدالفتاح عبدالمقصود، ج اول، بخش ۳.

۲ - همان.

می‌کنم. بسیار خوب؛ علی علیه السلام می‌توانست بگوید که به روش شیخین عمل می‌کنم و حکومت را در دست بگیرد و بعد به روش شیخین، یعنی به روش ابابکر و عمر عمل نکند. به قول ابن ابی‌الحدید،<sup>۳</sup> عثمان گفت که به روش شیخین عمل می‌کنم و به همه حتی به پیامبر صلی الله علیه و آله پشت کرد، علی علیه السلام هم می‌خواست بگوید که به روش شیخین عمل می‌کنم و بعد به روش خود عمل می‌کرد، ولی مگر می‌شد که علی علیه السلام چنین کند، اگر این گونه عمل می‌کرد که علی، دیگر علی نبود، دیگر اسلام نمی‌ماند. آن وقت دیگر چه کسی ما را هدایت کند؟ إن شاء الله عزیزان در این خصوص عرایض بنده را در خطبه شقشقیه مطالعه بفرمایند.<sup>۴</sup>

ما هر وقت غفلت کردیم که از دیدگاه وظیفه به مسائل بنگریم، از تفکر شیعی فاصله گرفتیم، وظیفه امیرالمؤمنین علیه السلام در آن موقعیت این بود که به غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول شوند. چه کسانی روسیاه شدند؟ آن‌هایی که از فرصت به دست آمده سوء استفاده کردند و حکومت را از اهل بیت علیهم السلام گرفتند و مردم را از حاکمیت امام معصوم محروم کردند، یا آن‌هایی که در آن لحظه به وظیفه خود عمل کردند؟ چه کسانی امروز نور ندارند؟ آن‌هایی که در سقیفه در کنار همدیگر نشستند و بعد هم با یکدیگر دعوا کردند، عمر گفت: «بیعت با ابوبکر در سقیفه، اشتباه بزرگی بود که امید است خداوند ما را از شر آن مصون بدارد...»<sup>۵</sup> حال من و شما می‌گوییم خدا را شکر که یک انسانی امام ماست که در جایی که وظیفه‌اش غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله است به حقیقت فکر می‌کند نه به چند روز حکومت.

آری در محلّ غسل پیامبر صلی الله علیه و آله دو نوع تفکر وجود داشت، یکی تفکر عباس و دیگری تفکر امیرالمؤمنین علیه السلام، عباس به چه فکر می‌کرد؟ به حکومت، به این که حکومت از دست بنی‌هاشم بیرون نرود. امیرالمؤمنین علیه السلام هم جزء وظایفش بود که در عین غسل و کفن پیامبر بیاید و حکومت اسلامی را به دست بگیرد تا اسلام را زنده کند و انسان را به آسمان وصل نماید. توجه بیش از حدّ عباس به حکومت سبب شد تا فرزندانش بعد از او حکومت را در دست بگیرند و سلسله بنی‌عباس را تشکیل دهند، و چون توجه آن‌ها بیشتر به حاکم شدن بود و نه از

۳ - «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی‌الحدید، خطبه ۳.

۴ - به مباحث شرح خطبه شقشقیه (خطبه ۳) رجوع فرمائید.

۵ - به کتاب «راه دشوار هدایت» از دکتر ادریس حسینی، ص ۱۸۶، یا به «تاریخ طبری»، ج ۲، ص ۴۴۲ رجوع کنید.

طریق حکومت، وظایف الهی خود را انجام دادن، می‌بینید خباثی که بنی عباس نشان دادند از خباثت بنی امیه کمتر نبود. تاریخ را مطالعه کنید ببینید که چگونه بنی عباس سادات حسنی را می‌کشتند، بنی عباس به اسم خون خواهی حسین علیه السلام آمدند و این همه بدی کردند، چون اصل موضوع را فراموش کردند. اصل موضوع؛ اسلام و نجات انسان و رسیدن به بندگی خدا بود. حالا با این دید به نهضت حضرت اباعبدالله علیه السلام بنگرید تا ان شاء الله بعضی از ابعاد آن برای شما آشکار گردد، کار امام حسین علیه السلام حفظ اسلام است و وصل کردن انسان زمینی به آسمان، نه به دست گرفتن صرف حکومت.

روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر پا شدن سقیفه، علی علیه السلام و عباس - عموی پیامبر - در حین غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو نگران بودند، عباس بیشتر به حکومت می‌اندیشید و علی به کاهش نیافتن دین و کاهش نیافتن انسان؛ و لذا بعداً بنی عباس به هر قیمتی به حاکمیت و حکومت دست یافتند و اهل‌البیت تا آخر، همّت خود را بر کاهش نیافتن دین و انسانیت گذاشتند و از این طریق انسان را از پوچی نجات دادند، در حالی که عباسیان به همان اندازه به پوچی دچار شدند که امویان دچار شده بودند، چون هر دو، حکومت را مقصد گرفته بودند نه وسیله، و اهل‌البیت حکومت را وسیله می‌دانستند و نه مقصد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد دین، دین اموی نشود، چون انسانی که در دین اموی به حکومت اموی راضی باشد دیگر انسان خلیفه‌الله نیست، تنها یک مرده است. امام؛ حکومت را می‌خواهد تا اسلام بدرخشد و انسان در این اسلام اوج بگیرد. شما می‌بینید بعضی از سازمان‌های اداری و بعضی از سیاستمداران فقط می‌خواهند حاکم باشند، تاریخ نشان داده است که این‌ها رسوا می‌شوند، برعکس، بعضی‌ها می‌خواهند کاری را به دست بگیرند تا اسلامیت را به انسان نشان بدهند، این‌ها می‌شوند مثل امام خمینی عزیز (رحمة الله علیه)، بنیانگذار جمهوری اسلامی، او که تا قیام قیامت نور می‌افشاند. پس با این مقدمه روشن شد که امام حسین علیه السلام چه انگیزه‌ای دارند. مواظب باشید که در نگاه به نهضت آن حضرت، انگیزه اصلی آن حضرت گم نشود.

ای عبیدالله بن زیاد! ای پسر سعد ابی‌وقاص! آیا نمی‌گذاری که حسین علیه السلام به کوفه بیاید؟....  
نیاید... حسین علیه السلام کار حسینی‌اش را می‌تواند انجام دهد. این هنر بزرگ امام حسین علیه السلام است

که با همه تنگناهای به وجود آمده، از حسینی بودن و نجات بشریت از پوچی و نجات دادن جامعه ناتوان نگردد.

### رمز شکست ناپذیری امام حسین علیه السلام

پوچی در قلمرو اولیای خدا نیست، همچنانی که شأن خلیفه خدا نیز نمی‌باشد و شناختن پوچی و رهایی از آن نیز در حدّ دقت اولیاء خدا و شأن خلیفه‌الهی آنها است و آن کس که کسوت خلیفه‌الهی را از قامت خود بیرون کند بصیرت پوچی‌یابی خود را نیز فرو بسته است و دیگر نمی‌تواند به علاج پوچی بیندیشد تا به کربلا و حکمت حسینی دل ببندد، او به اکنون می‌اندیشد و لذا از سرمایه عظیم اسمای الهی که در جان او دمیده شده به کلی بی‌خبر است و نه تنها از پوچی فرار نمی‌کند و به علاج آن نمی‌اندیشد بلکه پوچی را زندگی می‌داند، چراکه زندگی ادامه خویشتن خویش است و ادامه انسانی کسی که از خلیفه‌الهی خود به درآمده و به پوچی دل سپرده است، ادامه همان پوچی است و ارزش نهادن به بی‌ارزش‌ترین چیزها.

آن چیزی که نمی‌گذارد حسین علیه السلام شکست بخورد، این است که او هم پوچی را می‌شناسد و هم شرایط پوچ نشدن را. معاویه به فرزند خود وصیت می‌کند که حسین علیه السلام را نکش، چراکه معاویه خوب می‌داند که حسین علیه السلام پوچی را می‌شناسد و لذا به هیچ وجه کشته نمی‌شود چون خوب می‌داند که چه موقع بمیرد. حسین علیه السلام می‌داند وقتی باید بمیرد که بزرگترین ثمره را برای حیات بشریت به ارمغان بیاورد. کسی که پوچی را می‌شناسد می‌تواند درست زندگی کند و درست بمیرد. شما در ابتدای انقلاب اسلامی به خوبی دیدید که مردم به اندازه‌ای که به شهادت نزدیک شدند، پوچی‌هایشان کمتر شد. جنگ تحمیلی ۸ ساله، مسلماً یک جنگ حسینی بود، زندگی همه مردم در آن فضا با برکت شده بود، از معلّم گرفته تا بقال، همه دارای یک زندگی معنی‌دار مفید شده بودند، آیا الان هم همین طور است؟ در جنگ چون حسینی تر بودیم، یک پیرزن احساس می‌کرد زندگی اش معنی دارد، یک کشاورز هم حس می‌کرد زندگی اش معنی دارد، همه حس می‌کردند که در یک زندگی با معنی قرار گرفته‌اند. آیا الان به اندازه زمان جنگ معنی داریم؟ ولی هر چه بود ۸ سال جنگ ما بوی

حسین علیه السلام می‌داد و به همان اندازه نیز، ۸ سال جنگ بوی بی‌ثمری نمی‌داد، بوی ثمردهی می‌داد. در و دیوار این کشور به «وجود» فکر می‌کرد نه به «عدم»، چراکه جنگ ما جنگ حسینی بود و حسین علیه السلام پوچی را می‌شناسد، چیزی که معاویه فکر می‌کند می‌تواند با آن مردم را غافل کند، حسین علیه السلام آن فرهنگ را رسوا می‌کند. فکر می‌کنید معاویه چکار می‌کند؟ در نهایت امر می‌آید به من و شما پول می‌دهد، اگر من و شما پوچی را بشناسیم، می‌گوییم پول را چه کار کنیم؟ اگر پول من و شما زیاد باشد چه می‌کنیم؟ اتاقمان را رنگ می‌زنیم، لباس نو می‌خریم و... این‌ها اگر هدف شد که هم‌ه‌اش پوچی است. اگر کسی پوچی را شناخت تشخیص این امور برایش ساده است، بسیاری از این جوان‌ها را بیدار می‌بینیم چراکه می‌فهمند هم‌چون استخوان در دهان سگ پوچی در حال خرد شدن هستند، دارند دست و پای می‌زنند تا از این ورطه هلاکت خود را بره‌اند و تلاش می‌کنند خود را از این پوچی نجات دهند.

### وقتی انسان؛ «نیست» را «هست» و «پوچی» را «واقعیت» می‌پندارد

راه نجات از پوچ شدن انسان فقط از طریق محبت حسین علیه السلام و معرفت حسین علیه السلام و آن انسان معصوم را، امام خود دانستن و یک نوع اتحاد با او برقرار کردن ممکن می‌باشد، من راه دومی به جز این راه در این قرن سراغ ندارم. نمی‌دانم آیا تاکنون توانسته‌اید پوچی را به خوبی حس کنید؟ اگر شما نگاه کنید به زندگی مردمی که خلیفه‌الاهی خودشان را فراموش کرده و به پلشتی و پوچی افتاده‌اند و اگر آن پوچی را خوب بشناسید و درست تحلیل کنید و برسید که خودتان گرفتار این پوچی شوید و بدانید که تنها راه نجات شما از پوچی، راه حسین علیه السلام است، شاید نهضت کربلا فهمیده شود. فرهنگ معاویه، فرهنگ پوچ کردن انسان‌هاست، فرهنگ ترس و رشوه و شهوت، فرهنگ نابود کردن انسان است و حسین علیه السلام این را خوب می‌فهمد و می‌خواهد به همه بشریت بفهماند که پوچی به حریم اولیای خدا راه ندارد، چون که آن‌ها خدا دارند.

نگاهی به زندگی‌ها بیندازید، سفرهای بیهوده، ارتباط‌های نامقدس، مطالعه برای اطلاعات بی‌ارزش، غم و شادی‌های دروغین، هم‌ه‌اش بی‌معنی است، اولیاء خدا این پوچی‌ها را می‌شناسند این که می‌گویند با علما ارتباط برقرار کنید به این دلیل است که با برقراری ارتباط،



متوجه می شوید بسیاری از چیزهایی که پیش از این برای شما مهم بوده است، ذاتاً بی ارزش است.

«ناصرالدین شاه در سفر خود به سبزوار، به قصد این که خودنمایی کند و بگوید ما با فیلسوفان و عرفا ارتباط داریم به خدمت حاج ملاهادی سبزواری رفته بود، دید که عجب! اتاق مرحوم ملاهادی سبزواری، خشتی است و حتی کاه گل هم روی خشت ها کشیده نشده است. ناصرالدین شاه روی تختی می خوابید که قطعات الماس و برلیان و زمرد فراوانی در آن به کار برده شده بود. ملاهادی هم روی یک نم می خوابید، ملاهادی هنگام ناهار با صدای بلند گفت: غذای من و میهمان را بیاورید. کاسه دوغ را به همراه دو قاشق چوبی و دو نان آوردند، ناصرالدین شاه یکی، دو لقمه غذا خورد، دیگر نتوانست بخورد، گفت: من میل ندارم. آقای ناصرالدین شاه! مطمئن باش بیش از این زندگی در دنیا بی خود است و تو خود بیخود شده ای که به بی خودها دل بسته ای.»

الان که ما این جا هستیم در نظام برتر عالم - یعنی در برزخ و در سینه مؤمنین - چه کسی پوچ است؟ ناصرالدین شاه یا ملاهادی سبزواری؟ تازه، آنچه که ملاهادی سبزواری در سینه داشت، خیلی بیش از آن بود که در کتاب ها نوشت و رفت، طلبه ای می گفت:

در پشت بام مسجد مروی تهران مشغول کیمیاگری بودم، همشهری هایم از شهر فسا آمدند و گفتند بیا با هم به مشهد برویم، با همدیگر حرکت کردیم، به سبزوار رسیدیم، گفتند یک عرض ارادتی هم خدمت ملاهادی سبزواری بکنیم، خدمت حضرت آقا رفتیم، نه من او را تا کنون دیده بودم و نه او مرا، پس از این که همه خواستیم خداحافظی کنیم و برگردیم، به من گفت، بایست، من ایستادم، به من گفت: ای مرد خدا، کیمیاگری در پشت بام مسجد مروی تو را به جایی نمی رساند، برو درست را بخوان.»

یعنی:

آنچه در آئینه جوان ببیند پیر در خشت، بیش از آن ببیند منظور این است که انسان ها می توانند به جایی برسند که «هست» را از «نیست» و «واقعیت» را از «پوچی» تشخیص دهند.

حسین علیه السلام آمده است که نگذارد ما هیچ و پوچ شویم آیا «آن کس که کسوت خلیفه الهی را از قامت خود بیرون کند به جز پوچی، چه چیزی در انتظارش هست؟» به عنوان مثال؛ وقتی

حداً انسان یک «ماشین سواری» می‌شود، این دیگر نمی‌تواند «خليفة الله» باشد، این به راحتی فریب هر شیطانی را می‌خورد و به راحتی تحت تأثیر تبلیغات آمریکا قرار می‌گیرد. به برخی از این دانش‌آموزانی که در المپیادهای مختلف قبول می‌شوند، گفته‌اند اگر می‌خواهید انسان مهمی باشید باید در ریاضیات اول شوید، نه این که خلیفه خدا شوید تا مهم و با ارزش شوید. و لذا آمریکا و برخی دیگر کشورها برای قبول شدگان المپیادها پیغام فرستادند که شما که می‌خواهید مهم شوید بیایید این جا، ما به شما همه امکانات را خواهیم داد، و تعدادی از آنان با خانواده‌هایشان رفتند. آری کسی که بگوید من به جهت دنیا مهم هستم، معاویه او را می‌دزدد. کسی که پوچی را نشناسد، حکومت‌های پوچ، او را و زندگی‌اش را می‌بلعند. حسین علیه السلام آمده است تا ما پوچ نباشیم، پوچ بودن به این است که حسینی زندگی کنیم، یعنی نگذاریم فرهنگ معاویه ما را بدزدد.

### انسان اکنون زده؛ طعمه حيلة معاویه

انسان حسینی، انسانی است که به وسعت روح مجردش، فکر کند و برای خود برنامه‌ریزی نماید، در این دنیا به ابدیت و به بود مقدس خودش که فردا برایش پیدا می‌شود، فکر می‌کند، به مقام اشرقیّت انسانی می‌اندیشد، ما هم باید تلاش کنیم و بفهمیم در صحنه کربلا پیام اصلی چیست و چه چیز باعث شد که عمر سعد خودش را باخت و خودش و بقیه را نیز از بین برد؟ اگر می‌بینیم در کربلا کمتر از صد نفر می‌توانند آن‌چنان ایستادگی کنند، باید به عمق این حادثه بیشتر دقت کنیم، متأسفانه چیزهایی در دل ما خانه کرده است که اگر در صدد علاج آن‌ها برنیاییم به وسیله فرهنگ معاویه‌ای قرن بیستم از دست خواهیم رفت. گاهی توجه می‌کنم ای عجب! ما به همین که «حالا خوشیم» راضی هستیم و به حقیقت طولانی، وسیع و ابدی خود فکر نمی‌کنیم، من فردای خودم را چگونه امروز پایه گذاری کنم؟ من «خود فردایم» را چگونه باید بینم و بشناسم و محکمش کنم؟ من خودم را چگونه بسازم که فردا از آن منتفّر نباشم و از آن فرار نکنم؟ کربلا در صحنه عمل به وسیله امام معصوم علیه السلام به تو نشان داد که خودت را قربانی هوس نکن، یک خود مقدس برای خودت بساز تا در پرتو آن، زشتی فرهنگ معاویه را

بشناسی و بفهمی که برای ساختن چنین خودی، حسین علیه السلام چقدر کمک می کند و فرهنگ معاویه چگونه تو را «اکنون زده» کرده است.

## اکنون زده‌ها

باید با خود جدی بود؛ «اکنون زده»<sup>۶</sup> نشوید. شما به ذهن و روان خودتان دقت کنید، گاهی «اکنون زده» شده‌اید، یعنی همین که حالا هیچ نیستیم، خوشیم، این خیلی خطرناک است، جریان مسلم بن عقیل را در کوفه به یاد آورید، گروهی گفتند: «حالا که زمان، زمان مسلم بن عقیل و حسین علیه السلام است، اسم ما را هم در ردیف یاران آن‌ها بنویسید» و تعداد زیادی اسم نوشتند، چون فعلاً با مسلم بن عقیل بودن خوش است ولی وقتی اوضاع سخت شد، گفتند: «اسم ما را خط بزنید» و تسلیم عیدالله شدند، این‌ها انسان‌های «اکنون زده» هستند، بنابراین شما اگر با خودتان جدی شدید، حسینی می شوید و می توانید با پوچی معاویه بجنگید. «اکنون زدگی» مشی جدایی از حسین علیه السلام است، واقعاً امام حسین علیه السلام می تواند ما را از «اکنون زدگی» نجات دهد. با خود جدی نبودن یعنی از حسین علیه السلام فاصله گرفتن و بیهودگی و بی ثمری را به رسمیت شناختن. شما نگاهی به برخی از اطرافیانتان بیندازید، افرادی که از حسین علیه السلام فاصله گرفته و به بیخودی کشیده شده‌اند از شما به عنوان انسانی که برای کمال خود برنامه دارد بدشان می آید، چرا؟ چون متوجه‌اند شما یاد آور زندگی جدی‌شان هستید و زندگی جدی برای آن‌ها سخت شده است، لذا ارتباطشان را با شما قطع می کنند و می گویند این‌ها مال دوران جنگ و جهاد و ایثار هستند، حوصله ما را سر می برند. آری انسان‌هایی که از جدی بودن با خودشان فاصله گرفته‌اند، از هر سخن جدی بدشان می آید، اسلام جدی است، روحانیت جدی است، معلم دینی جدی است، اسلام یعنی جدیت با خود. زندگی عبارت است از ادامه تفسیری که از حیات خویش دارید. اگر در تفسیر زندگی خودتان جدی نباشید خودتان را به بازی گرفته‌اید و حسین علیه السلام نمی خواهد شما، خود را به بازی بگیرد. گاهی شما تصمیم می گیرید که از امروز جدی شوید و در جلسات دینی عمیق، با اراده قوی شرکت کنید

۶- برای روشن شدن معنی «اکنون زدگی» به جلسه بیست و پنجم رجوع فرمایید.

و دیگر دروغ نگوئید، غیبت نکنید و...، اما باید بدانید کسی می‌تواند این تصمیم‌ها را انجام دهد که علاوه بر این که می‌داند نماز و... خوب است، زندگی را جدی بداند و امام معصوم علیه السلام را به عنوان یک خوب بزرگ، الگوی خود بشناسد و به او اقتدا کند و گرنه تصمیمش را نمی‌تواند ادامه دهد، فقط ادای خوب بودن در می‌آورد و هیچ وقت نمی‌تواند با خودش جدی باشد، برای این که به وضع موجود راضی است و فرهنگ معاویه‌ای هم همین را می‌خواهد. معاویه یک وضع موجود درست کرد و مردم را دعوت نمود و گفت به همین راضی باشید، حسین علیه السلام گفت به آن چه حق است راضی باشیم. اگر وضع موجود حق است، راضی هستیم ولی اگر حق نیست به وضع موجود راضی نیستیم. انسانی که حسین علیه السلام برای او امام است، انسانی است که به افق‌های بلند انسانی فکر می‌کند، در برابر وضع موجودی که دعوت به سقوط ارزش‌ها می‌کند، مقاومت می‌کند و اگر نتوانی مقاومت کنی و خدای نکرده رنگ وضع موجود غیر حق را به خود بگیری مطمئن باش حسینی نیستی.

### برکات نمونه‌های معنوی

افول ارزش‌ها، به جهت ناتوانی در به وجود آوردن نمونه‌های معنوی است و ناتوانی از اندیشیدن نسبت به آن الگویی که باید باشد و نیست. در این حالت است که یأس جای خود را باز می‌کند و انسان به "اکنون" آری فقط به "اکنون" دل می‌بندد و نظاره‌گر تخریب همه بناهای معنوی می‌شود. آرام آرام به بیهوده بودن خود راضی می‌گردد و اگر صاعقه‌ای از عالم معنی بر او نتابد به تدریج بر این باور می‌نشیند که جهان دیگر را بیهوده می‌گیرد و آنچه را می‌گذرد و به همان شکل که می‌گذرد، حقیقت و پذیرفتنی می‌شمارد، یعنی در واقع فلسفه تن دادن به روزمرگی را در خود تدوین می‌کند، و این جاست که می‌توان فهمید چرا نهضت و حکمت حسینی به عنوان نمونه‌ای عملی و اعلا، عامل نجات از این همه بیهودگی است که رنگ فلسفی به خود گرفته، از این همه بیهودگی که تا عمق اندیشه فرو می‌رود.

آیا ما نمونه‌های معنوی داریم؟ آری ما حسین علیه السلام داریم، پس نباید بگذاریم حسین علیه السلام از دست برود، در خانه و محله و همه جا نگذاریم حسین علیه السلام از دست برود، مدیحه سرای بدی‌ها نشویم، اگر رفتید در خانه یک طاغوتی، نگوئید که آن‌ها پیشرفت کرده‌اند و ما عقب افتاده‌ایم، قصه ما قصه آن فرد نشود که گفت:

از دست بوس، میل به پابوس کرده‌ام خاکم به سر، ترقی معکوس کرده‌ام ترقی و پیشرفت کردن حقیقی، یعنی به حسین علیه السلام نزدیک شدن. مواظب باشید شیعه بودنتان را از دست ندهید، به چهار نفر که گرفتار دنیا شده‌اند، نظر نیندازید، به حسین علیه السلام اقتدا کنید. اگر نتوانیم نمونه‌های معنوی را حفظ کنیم حالت یأس جای خود را در تحلیل‌های ما باز می‌کند، نمی‌دانم گاهی با این اشرافی زده‌ها برخورد کرده‌اید، همه آن‌ها پذیرفته‌اند که بدجوری دارند نابود می‌شوند، ولی به بیهودگی خود راضی شده‌اند، اکنون زدگی و پذیرفتن پوچی، خاصیتش این است، این خطرات برای بشر وجود دارد، حسین علیه السلام آدم‌ها را نجات می‌دهد، حسین علیه السلام شیعه را نجات داد، اگر به حسین علیه السلام نزدیک شویم از تمام این مشکلات و انحراف‌ها و بیهودگی‌ها در امان می‌مانیم، حسین علیه السلام کشتی نجاتی است که نمی‌گذارد انسانها به روزمرگی تن بدهند، و همه دیدید که در کربلا، حسین علیه السلام تسلیم چیزی که انسانیت متعالی‌اش را خوار کند، نمی‌شود، پس حسین علیه السلام دوی دردهای ماست، به شرطی که برای فهمیدن پیام او وقت بگذاریم و ان شاء الله، ارادتمان به این نور مقدس خداوند بیشتر شود.

حسین علیه السلام نشان داده است که ای انسان‌ها! تسلیم هر چیزی نشوید، خودتان را صرف هر میل سبک و پستی نکنید، نگویید که چون جامعه امروز در میل منفی افتاده‌است، پس من کاری نمی‌توانم بکنم، در کربلا یک نفر قیام کرد و نشان داد که ای بشریت می‌توان در مقابل انبوه انحراف‌ها قیام نمود، می‌توان در هر شرایطی انسان بود و در هر شرایطی یک انسان معنوی مقدس و متعالی باقی ماند. آری نمی‌شود حسین علیه السلام شد ولی می‌توان حسینی بود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



## جلسه هجدهم انسان هیچ کاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

اگر به این نتیجه رسیدیم که بودن و نبودن شریعت برای سعادت انسان یکسان نیست و انسان نمی تواند بدون شریعت از پوچی ها رها شود، و هر کس که آخرین شریعت را ندارد معنی روی زمین بودنش لغو و پوچ است.

و اگر متوجه شدیم که اباعبدالله علیه السلام واقعاً برای نجات بشریت، پا به عرصه مسئولیت بزرگ خویش گذاشتند، چراکه پیام «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» پیام رسول شریعت است، یعنی همان رسولی که مبعوث شده تا کلّ زمینیان را از خطراتی که زندگانی شان را بی ثمر می کند نجات بخشد، حسین علیه السلام را سخت به خود گره می زند و می گوید: نهضت حسین علیه السلام جزء رسالت من است و رسالت من جزء نهضت حسین علیه السلام است و از طریق این دو عنصر انفکاک ناپذیر ثمردهی انسان ممکن می گردد.

و اگر بر اساس پیام رسول خدا متوجّه شدیم بدون حسین علیه السلام شریعت کامل نیست و «حُسَيْنٌ مِثِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» بدان معناست که این شریعت و امامت از هم جدا نیستند.

این سؤال پیش می‌آید که حسین علیه السلام را چگونه باید ببینیم که از روزمرگی‌ها که بلای زندگی زمینی است نجات پیدا کنیم؟ یعنی اگر حسین علیه السلام کلید نجات انسان است - که هست - چگونه او را تحلیل کنیم که او برای ما کلید نجات باشد؟ ما نمی‌خواهیم بیهوده شعار بدهیم و به جایی هم نرسیم، به تعبیر حضرت امام خمینی (رحمة الله عليه) بعضی از کتاب‌های اخلاقی نسخه هستند نه دارو، طیب روحانی باید کلامش حکم دارو را داشته باشد نه حکم نسخه. اگر بگوییم «حسین کلید نجات بشریت است» کاری از پیش نبرده‌ایم، بحث این است که چگونه باید به این نهضت نگاه کنیم تا از این همه روزمرگی و پوچی نجات پیدا کنیم؟ به راستی نجات دهندگی حسین علیه السلام از چه زاویه‌ای است که اگر بی‌حسین علیه السلام شدیم، از دست رفته‌ایم؟

### اسلام اموی و بلای بی‌خود شدن

اگر کسی فکر کند اسلام فقط همین است که راست بگویند، دزدی نکند و دروغ هم نگوید، وقتی به یک کشور غربی سفر کرد و دید که آن‌ها هم، همین موارد را رعایت می‌کنند، می‌گوید که غربی‌ها هم مسلمان هستند! اگر به راستی اسلام همین است! آن‌ها هم مسلمان هستند، ولی اگر اسلام حقیقت بزرگی باشد که در کنارش دزدی نکردن و دروغ نگفتن هم هست، آن وقت صرف دروغ نگفتن و... اسلام نیست. به عنوان مثال، یک وقت است که می‌گویند، گندم کاشتن، برای کاه داشتن است ولی یک وقت، کاه داشتن کنار گندم داشتن است، ما اگر گندم بکاریم و گندم بخواهیم مسلماً، کاه هم در کنارش به دست می‌آید.

باید خیلی دقت کرد بعضی از اشخاص نوع نگاه و دیدگاهشان نسبت به دین با بی‌دینی فرق نمی‌کند!! و لذا برای دینشان قیمت و ارزش قائل نیستند و از دین به خوبی استفاده نمی‌کنند. اگر من از شدت تشنگی در حال مرگ باشم و فقط هم یک لیوان آب داشته باشم، آن را



آن چنان می گیرم که هرگز از دست نرود، چرا که نجات خودم را به آن می بینم. ولی اگر تشنه نباشم و نجات خودم را به آن آب احساس نکنم، آن را رها می کنم و یا جدیت لازم را در حفظ آن ندارم. چه وقت است که دین به شدت برای ما عزیز است؟ وقتی که بفهمیم چه مشکلی داریم و این دین چگونه این مشکل را حل می کند.

در مورد کربلا هم، همین طور است، باید دغدغه این را داشته باشید که کربلا را بفهمید. ما باید بفهمیم که چه مشکلی داریم و چه خطراتی دیانت ما را تهدید می کند. اسلام اموی که به درد نمی خورد! اسلام ابن عباس، اسلام عبدالله بن عمر و اسلام مسلمانانی که امام حسین علیه السلام را قربة الی الله کشتند، به درد نمی خورد. این چه اسلامی است که خطر اسلام بنی عباس و اسلام کوفیان را ندارد و می تواند انحراف آن ها را هم بشناسد؟ باید این مسئله روشن شود و برای روشن شدن آن، باید دو چیز را فهمید، اول این که اسلام بناست با ما چه کند؟ و دوم این که کاری که اسلام می خواهد انجام دهد، آیا بدون اباعبدالله علیه السلام می شود انجام داد؟ با فهمیدن این دو نکته است که روشن می شود امام حسین علیه السلام ما را چگونه نجات می دهد؟

تأکید بنده این است که تا همه عزیزان به این نکته نرسیم که در زندگی و حیات خود خطر «بی خود» شدن داریم آن هم به شکل های متفاوت، هر چند که نتیجه همه آن ها یکی است، نمی توانیم از اسلام و امام حسین علیه السلام استفاده کنیم، باید با مبارزه با «بی خود» شدن، مسئله مان را حل کنیم. کسانی که از «بی خود» شدن نمی ترسند، از عاشورا فقط طبل زدن را می فهمند، این یعنی «بی خود» شدن، بعضی ها فقط خود را مشغول زدن و زنجیر می نمایند، به فرموده آیت الله جوادی آملی «حفظه الله»، «در عزاداری برای شهیدان کربلا باید آه داشت، نه آهن». کسی که از «بی خود» شدن نمی ترسد در جایی که برای امام حسین علیه السلام عزاداری می کند، او هم یک کاری می کند، ولی تلاش نمی کند که به کمک حسین علیه السلام «بی خود بودنش» را از بین ببرد. کسی که «بی خود» شدن را نفهمد دشمن معاویه نمی شود. معاویه می گوید: ای مردم، من برای شما شهری درست می کنم که در آن امنیت و رفاه باشد و به شما خوش بگذرد. در نظر مردم شام که از قبله بلندی به نام قبله محمدی صلی الله علیه و آله آگاهی نداشتند، معاویه بهترین فردی بود که به عنوان حاکم دیده بودند. به راستی اگر بناست مردم فقط خوب بخورند و در آسایش و آرامش دنیایی باشند. معاویه حاکم بدی نیست!! این مردم مدینه بودند که با توجه به اهدافی که

پیامبر ﷺ در منظرشان قرار داده بودند تا حدّی نمی‌توانستند معاویه را تحمل کنند، و این اهل‌البيت ﷺ بودند که غیر حقّ و حقیقت را تحمل نمی‌کردند، چراکه بندگی خدا را به طور کامل و تام می‌شناختند.

### شناختن پوچی، پوچی می‌آورد

باید دید تن‌دادن به روزمرگی چگونه در انسان‌های یک جامعه نفوذ می‌کند، واقعاً برسید به این که چگونه یک جامعه به پوچی تن می‌دهد و پوچ می‌شود. شما گاهی متوجّه می‌شوید در حال پوچ شدن هستید، باید از این پوچی بترسید و تا حسین ﷺ نداشته باشید نمی‌ترسید. جامعه‌ای که حسین ﷺ ندارد اصلاً نمی‌فهمد که در حال پوچ شدن است، بعد از ۲۰ سال می‌گویند که عجب چرا جوانان ما پوچ می‌شوند؟ شما که ۲۰ سال پیش پوچی را شناختید، برنامه‌هایتان هم که پوچی و روزمرگی را به‌بار می‌آورد حس نکردید، حالا هم با جوانانی روبه‌رو می‌شوید که میل متعالی شدن ندارند. فردا، فردای ماست و شناختن پوچی، روبه‌رو شدن با یک زندگی پوچ‌پوچ غیر قابل‌تحمل است. امروز بزرگترین مشکل تمدن جدید، پوچی و یا به عبارتی نیهیلیسم است و در جمع شیعیان هم، همین مشکل خانه‌کرده ولی فقط یک امید وجود دارد، که اگر آن امید نبود، در این رابطه نمی‌توانستیم صحبت کنیم، و آن امید، چیزی نیست جز نور ابا عبدالله‌الحسین ﷺ، و امید است به کمک این نور از این مشکل جهان‌گیر، رهایی یابیم. ما نباید مثل بسیاری که فکر می‌کنند دیگر برای بشریت نمی‌شود کاری کرد، باشیم. ما خوب می‌دانیم که پوچی و روزمرگی آرام‌آرام مثل مرگ سرد، تمام رگ‌ها و شریان‌های جهان را پر کرده است و در جامعه ما هم خانه‌کرده و دارد رشد می‌کند و به جهت امید به حسین ﷺ است که به راحتی تسلیم این مرگ نیستیم. اگر پوچی را به خوبی بشناسیم و حسین ﷺ را که ضد پوچی است بشناسیم امید رهایی از این هلاکت بزرگ هست و الا نه.

### وقتی زندگی قانع‌کننده نیست

به خودتان نگاه کنید، ببینید آیا ترس از پوچ شدن، بدنتان را نمی‌لرزاند؟ حالا خوشحال هستیم که بحمدلله راحت هستیم، صبح سر کار می‌رویم، نیازهای زندگی مان را تأمین

می‌کنیم، راحت پول به دست می‌آوریم، راحت زندگی می‌کنیم، فرزندانمان را سر و سامان می‌دهیم، تابستان به گردش می‌رویم، ماشین هم که داریم، خوب می‌خوریم، خوب می‌پوشیم، بعداً هم پیر می‌شویم!... و بعدش چی؟... آیا به خود نمی‌لرزید؟ آیا در زمان‌های قبل، این کارها انجام نمی‌شد؟ ولی یک چیزی قبلاً بود که حالا نیست و آن عبارت بود از امید و ارتباط مردم به یک حقیقت پنهان. یعنی زندگی مردم توحیدی، ماوراء گشت و گذار و خوش‌گذرانی‌ها بود، این چیزی است که الآن گم شده است. امروز بشریت آن‌چنان تنزل کرده و از وسعت و تعالی افتاده است که خودش را به «هیچ» می‌گیرد و این «هیچ» را به رسمیت می‌شناسد. باید «هیچ» را خوب بشناسید. اگر می‌بینید در جامعه ما آن فرد، روستا را رها می‌کند و به شهر می‌آید و سیگار می‌فروشد، ولی حاضر نیست گندم در روستا بکارد، و این که می‌بینید راحت خودش را به هروئین می‌فروشد، آیا جز این است که انسان جز پول در آوردن و خرج کردن و سیگار کشیدن و دنبال خوشی رفتن چیز دیگری از خودش سراغ ندارد؟ حالا شما بیایید طرح بدهید که برای این آدم شغل ایجاد کنید. اگر مسئله اصلی‌اش که درست معنی کردن خودش است حل نشود، مشکل او حل نمی‌شود، من نمی‌خواهم بگویم به او شغل ندهید! عرض من این است که باید مشکل اصلی او را حل کرد. آیا فعلاً کسانی که شغل دارند مسئله اصلی حیاتشان حل شده است؟ هر چند که ایجاد شغل و امکانات زندگی، همه یک مقدمه و ایجاد شرایط است، اما آنچه بشر را نجات می‌دهد این‌ها نیست. خطری همچون آتش، در خرمن وجودمان افتاده است که خود را نمی‌نمایاند. شما گل مصنوعی را دیده‌اید؟ در حالی که گل نیست، اما ادای گل در می‌آورد، شما خوشحالید که این گل مصنوعی، عین گل طبیعی است، آن را در اتاق خود می‌گذارید، چند روزی هم با دیدنش لذت می‌برید ولی بعد از مدتی با دیدن آن دیگر به نشاط نمی‌آیید. چون یک گل دروغی است. شما گل مصنوعی را به عشق گل طبیعی خریدید، اما بعد از چند روز می‌بینید که با دیدن این گل دیگر نشاطی ندارید و لذت نمی‌برید، حالا به زندگی‌تان نگاه کنید، اطرافتان را گل‌های مرده فرا گرفته است و لذا آن حیات نشاط بخش را نمی‌یابید تا با آن به سر ببرید. زندگی منهای شور حسین علیه السلام، دکور و ادای زندگی است و لذا قانع کننده نیست.

حکومت معاویه به خاطر رومی زدگی‌اش یک حیات پوچ را به اسلام تحمیل کرد و هنوز هم آن مشکل ادامه دارد بعضی از ما مسلمانان که به غرب نزدیک می‌شویم متوجه نیستیم، چه چیزی را از دست می‌دهیم و چه چیزی را به دست می‌آوریم، غربی که پانصدسال است گرفتار نیهیلیسم و پوچی شده است همه چیز را به شکل مصنوعی در می‌آورد. به عنوان مثال شما به حکم عاطفه و فطرت؛ «مادر» را تاج سرتان محسوب می‌کردید و بدون آن که روز مادر مطرح باشد، پدر و مادرهای پیر هر طایفه، مورد احترام بودند. غرب آمد و گفت می‌خواهیم مادر را تجلیل کنیم. روزی را به نام «روز مادر» نهادند، ولی چون در این کار، فرهنگ پوچ‌گرایی غربی حاکم بود نتیجه این شد که در تجلیل از مادر، آن‌ها را به آسایشگاه سالمندان کشاندند. این جنس فرهنگ غرب است، ادای مادر دوستی در زشت‌ترین بی‌حرمتی‌ها به مادر شکل گرفت و ما هم گریزی از آن نداریم مگر آن که متوجه پوچی فرهنگ غرب شویم و تکلیف مان را با آن یکسره کنیم.

حال نگاهی به فرهنگ اصیل دینی خودمان در گرامی‌داشت مقام مادر بیندازید که احترامات بر مبنای فرهنگ دیگری است و رعایت «وَصَيِّبَا الْاِنْسَانِ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»<sup>۲</sup> در صحنه بود که متأسفانه کم‌کم به فراموشی سپرده می‌شود. حالا در فرهنگ غرب زده که ترس از پوچ شدن مرده است خود را به بی‌خودی‌ها می‌بندیم تا بی‌خود نشویم آن وقت یک گل می‌برد و می‌گوید: «مادر سلام، روز مادر را به شما تبریک می‌گویم» خنده‌های دروغین، محبت‌های مصنوعی، دوستی‌های احساساتی همه در فرهنگ نیهیلیسم است. این آتش از طریق معاویه در خرمن اسلام افتاد. همان‌طور که در بحث‌های قبلی به آن اشاره شد، رومی‌ها مشاور معاویه بودند و معاویه از طریق آن فکر و فرهنگ با ظاهر جذابی که آن فرهنگ داشت، پوچی مخصوص غرب را وارد اسلام کرد. قبلاً، مرشدی می‌آمد - که عموماً مرشدها انسان‌های وارسته و حکیم و دلسوخته‌ای بودند - و از مصیبت‌های اباعبدالله علیه السلام روضه‌ای می‌خواند و ما را در عالمی می‌برد که با اباعبدالله علیه السلام معاشقه می‌نمودیم و از این طریق خط پوچ‌انگاری را از خود می‌زدودیم و خیزش مقابله با ستم را متذکر می‌شدیم ولی وقتی به غرب بیشتر نزدیک شدیم و

از اباعبدالله علیه السلام دور شدیم، گروه تار و ستورشان می آیند و آواز می خوانند و می گویند که ما با همدیگر اور کستر اجرا می کنیم و پوچی را عمیق تر می کنند. قبلاً در دشت و بیابان‌ها به تماشای طبیعت زنده و حیوانات می رفتیم، حالا حیواناتی را که در دل طبیعت زنده هستند، در باغی جمع کرده و می آییم نگاه می کنیم و متوجه نیستیم که این، آن نیست. این باغ پرندگان و این باغ وحش‌ها، نقش همان گل مصنوعی را دارند. در فرهنگ غرب همه چیز دروغین است بدون این که معلوم باشد و فرهنگ غرب همه چیز را تبدیل به «هیچ» و «پوچ» کرده است، آیا شما حس نمی کنید که دارید «هیچ» می شوید؟

### ظهور پوچی در آخر

وقتی بفهمیم تن دادن به پوچی و روزمرگی چقدر ناگوار است، می فهمیم که چرا حسین علیه السلام نجات بخش است و آن وقت می توانیم با اصل نهضت اباعبدالله علیه السلام تماس پیدا کنیم. گاهی این جوان‌ها را می بینیم که حس می کنند چیز دیگری از این زندگی می خواهند و لذا نمی توانند به زندگی دل بدهند ولی نمی دانند دلیل آن چیست؟ یعنی دل زنده جوان هوشیار، می فهمد که تمام آنچه را که فرهنگ پوچی‌ها به او پیشنهاد می کند اگر به دست آورد تازه مثل «صادق هدایت» می شود. صادق هدایت به عنوان یک شاهزاده قاجار به قدری پول داشت که توانست هر کاری را که می خواهد در ایران انجام دهد، بعداً هم به پاریس رفت. شهر پاریس در آن زمان قبله روشنفکران و مرکز فساد جهان بود، آن جا هم هر کاری که می خواست انجام داد، باز دید که نمی تواند این زندگی سراسر پوچ و غرب زده را تحمل کند، در نتیجه در همان جا خودکشی کرد و جوان امروز می خواهد این طور نباشد. فرهنگ معاویه و غرب یعنی همین پوچی، حالا یک عده تا انتهای این فرهنگ را نمی بینند و در پوچی دست و پا می زنند و یک عده انتهای این نوع زندگی را می بینند و نمی توانند به آن دل ببندند. صادق هدایت که در افق زندگی خود، حسین علیه السلام ندارد و انتهای زندگی غربی را دید، خودکشی را انتخاب کرد.

شما دائماً یادتان باشد که حسین علیه السلام در چه شرایطی بود و چه ارزش‌هایی در آن فضا حاکم بود و متوجه باشید در شرایطی که فرهنگ معاویه‌ای حکومت می کند و مردم به «هیچ» خوش هستند و به همین که زنده‌اند راضی‌اند، همین روحیه باعث می شود که بعضی‌ها نبودن

کمال بزرگ انسانی را توجیه کنند و خود را نفله نمایند. این روحیه که «هیچ» را به عنوان زندگی بپذیریم جامعه را در یأس از کمال مطلوب می‌میراند. شما الان به خودتان نظری بیندازید، می‌خواهید یک چیزی باشید... تا این جا خوب است، یعنی این که متوجه‌اید آنچه باید بشوید، نیستید، ولی اگر در افق خود برنامه و الگویی برای نجات از پوچ شدن پیدا نکنید و دل به آن نسپارید، یا با فقر، به امید رفع فقر زندگی می‌کنید و یا اگر اشرافی شدید، کم کم پوچی ظهور می‌کند. آن‌هایی که زودتر از شما اشرافی شده‌اند، می‌بینید که یک ناامیدی و نگرانی نسبت به نشدن آنچه باید بشوند دارند، و کسانی که فقیرند می‌گویند: حالا یک خانه بسازیم و برویم در آن خود را از گرما و سرما حفظ کنیم، ولی هنوز این نگرانی و دلواپسی را ندارند، پس این نشدنی که فقیران دارند، اشرافیان شدنش را دارند، حالا اشرافیان یک نشدن می‌شناسند که نمی‌توانند بشوند و این جاست که پوچی چهره‌اش را می‌نمایاند و عموماً هم وقتی چهره خود را می‌نمایاند که آن‌ها به آخر خط رسیده‌اند.

جوانان مسلمانی که حسین علیه السلام دارند اگر بخواهند می‌توانند آن نشدنی که می‌خواهند بشوند را با داشتن حسین علیه السلام به دست آورند. امام حسین علیه السلام در زندگی ما و برای ما آن نشدنی است که می‌شود بشویم یعنی این که انسان بتواند در شرایط حاکمیت فرهنگ روزمرگی و پوچی، یک انسان بزرگ شود و به همه شرایط جزغاله کردن انسان، نه! بگوید. این، حسینی شدن می‌خواهد.

باید بفهمیم چه آتشی در خرمن ما افتاده است، ما در فضای نامناسب و انسان‌کش و حق‌برانداز و شاهنشاهی، خوب می‌دیدیم که انسان‌ها چگونه پوچ و هیچ می‌شوند و بعد هم نور انقلاب اسلامی را دیدیم که نور حسینی بود که به ملت خورد و دیدیم که ملت چگونه معنادار شد و چه معجزه‌ای بود این معناداری ملت، در آن حال و مقام، و اکنون بعد از دوران جنگ تحمیلی، بوی آن پوچ شدن را دوباره داریم حس می‌کنیم. ترس ما این است که جوانان ما دوباره به پوچی روزمرگی زمان شاه دچار شوند ولی خودشان متوجه نشوند، چون روح انسان وقتی کرخ و بی‌حس شد ندای حسینی و دعوت انقلاب اسلامی را نمی‌شنود و لذا غصه و ناله و فریاد ما هم برای جوانان اینطور می‌شود که:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر      من ناتوان ز گفتن و خلق از شنیدنش

## انواع خودکشی

انسان به آن دلیل خود را می‌کشد که دیگر دوام ضربان قلب و گردش خون و تنفس ریه‌ها برایش معنی نمی‌دهد و آن کس هم که تنها برای زیستن می‌ماند در واقع خود را کشته است و همانند اولی جز بی‌معنایی از زندگی چیز دیگری نمی‌شناسد و فرقی بین این است که اولی این بی‌معنایی را تحمل نکرد و دومی این بی‌معنایی را تحمل می‌کند و به آن سر و سامان می‌دهد. و این بی‌معنایی زندگی، که مساوی کشتن انسان است وقتی واقع می‌شود که آرمان‌های بزرگ از دست بروند و نهضت و حکمت حسینی همان توجه به آرمان‌های بزرگ است تا جلو هیچ کاره شدن انسان در عرصه زندگی را ببندد و در همین راستاست که وفاداران به نهضت حسین علیه السلام به دستور حزب یا دستگاه دولتی به معرکه و مانوری که رئیس فرموده نمی‌آیند تا باز هیچ کاره باشند، بلکه تماماً تحت تأثیر جاذبه‌ای روحانی به عزاداری عاشورائیان وارد می‌شوند تا خود باشند و هیچ کاره نباشند و از این طریق در صدد گریختن از بی‌معنی شدن هستند.

کسانی را می‌بینیم که دیگر ادامه ضربان قلب و گردش خون و تنفس ریه‌ها برای آن‌ها معنایی ندارد و لذا کاری بهتر از خودکشی نمی‌شناسند و به این کار دست می‌زنند. افرادی دیگر هستند که زندگی را همان بی‌معنایی و پوچی می‌دانند و صرفاً برای زیستن ادامه حیات می‌دهند - ولی در واقع خود را کشته‌اند - و این بی‌معنایی را تحمل می‌کنند و سعی می‌کنند به آن سر و سامان دهند. به عنوان مثال دکور خانه را عوض می‌کنیم بلکه معنی انسانیت گم شده خود را پیدا کنیم. گاهی فقط برای این که نمی‌دانید چکار باید بکنید به بی‌خودی خود سر و سامان می‌دهید. این بی‌معنایی زندگی که مساوی کشتن انسان است وقتی واقع می‌شود که فرهنگی در جامعه رخنه کند که در اثر آن آرمان‌های بزرگ از دست برود و نهضت و حکمت حسینی همان توجه به آرمان‌های بزرگ است. مگر قبل از ابا عبدالله علیه السلام اسلام نبود؟ اسلام بود، ولی قدرت و امید رسیدن به اهداف بزرگ انسانی و اسلامی در ملت معاویه زده نبود، نمی‌توانستند بگویند ما هنوز هم می‌توانیم در قله انسانیت بر خلاف فرهنگ معاویه زندگی کنیم، امروز هم دنیا در همین راستا دقیقاً به حسین علیه السلام نیاز دارد.

امروز دنیا آرمان بزرگ را در انسانی بزرگ نمی‌تواند تجربه کند. چون چنین انسانی را نمی‌شناسد و ندارد. حکمت حسینی همان توجه به آرمان‌های بزرگ است تا جلوی هیچ و پوچ شدن انسان در عرصه زندگی را ببندد و در همین راستاست که وفاداران به نهضت حسینی علیه السلام در کربلا به دستور حزب یا دستگاه دولتی به معرکه مانور نیامدند. امروزه تمام کارهای دنیا از بی‌کارگی بشر است، الآن شما توجه بفرمایید که در غرب تورهای مسافرتی تشکیل داده‌اند که بازنشسته‌های آمریکا را برای گردش به کشورهای آسیایی و آفریقایی می‌برد. مردم غرب الان یک مشکل دارند که نمی‌دانند چه کار باید بکنند، آن وقت بازنشسته‌هایشان در وضعیتی بدتر به سر می‌برند. چون وقتی بازنشسته نبودند، لااقل در اداره‌هایشان - مثل اداره‌های کشور خود ما - ادای کار کردن را در می‌آوردند و سرشان گرم بود، ولی الان در موقع بازنشستگی نمی‌دانند که باید چه بکنند. شما به کارهای اداری نظری داشته باشید، اکثراً به دلیل بی‌کاری و سردرگمی این کارها را به وجود آورده‌اند. بازنشسته‌های غربی حقوق دارند و هیچ کاری هم ندارند، بعد یک تعداد شرکت توریستی یهودی این‌ها را شناسایی می‌کنند و به نام برگشت به عهد کهن معنوی به اسرائیل می‌برند برای دیدن آثار باستانی و در نتیجه پول زیادی از آن‌ها دریافت می‌کنند تا پوچی‌شان را برای آن‌ها پنهان کنند.

### پنهان کردن پوچی

قصه آثار باستانی، خود حکایتی دیگر است، شما به راستی فکر می‌کنید گلدان قدیمی مادر بزرگ خیلی قیمتی است؟ یا حیلۀ صهیونیست‌ها این است که آدم‌ها کار حسابی نکنند؟ آمدند گلدان قدیمی را به عنوان عتیقه خریدند و برای من و شما آن را مهم کردند. آن‌ها می‌خواستند ما را مشغول کنند تا کار حسابی نکنیم. آقای دکتر شریعتی به عنوان جامعه‌شناس در کتاب «میعاد با ابراهیم» نوشته است که بزرگترین مشکل جهان غرب، تنهایی زن و مردهایی است که کم‌کم از اداره بازنشست شده‌اند، و برای نشان دادن این تنهایی داستان‌هایی را مطرح می‌کنند. امروزه هیچ‌کاره شدن بلایی است که جامعه را بیشتر از قبل فراگرفته است، آن‌قدر که آدم حاضر است پول‌هایش را به یک شرکت صهیونیستی بدهد و برود یک دور در اسرائیل بزند، تا شاید هیچ‌کاره بودن خود را چند روز دیرتر ببیند. درمان این مسئله خیلی مشکل است. اما



آنچه که بیشتر مشکل است درد شناسی این قضیه است. حداقل این تنهایی و این هیچ کارگی را بشناسید. اگر کسی توانست حسین علیه السلام را بشناسد، دیگر با تبلیغات پوچ گرا به این طرف و آن طرف کشیده نمی شود. آیا از خود سؤال کرده اید چرا در زمان جنگ تحمیلی، یک تابلوی تبلیغی در اطراف شهر نبود؟ به دلیل این که مردم و بسیجیان به جاذبه های روحانی دل داده بودند و عوامل معنی دار شدن انسان را می شناختند در نتیجه، جاذبه های دروغ را نمی پذیرفتند. اول ملت را باید از «معنا» ساقط کرد تا بعد بتوان جاذبه های دروغ به آنها تحمیل نمود. ملتی که می خواهد به هر نحوی خوش باشد جاذبه های دروغ را می پذیرد. اگر بنده نتوانستم با جاذبه های روحانی خوش باشم به سمت پوچی ها کشیده می شوم و می خواهم به صورتی غیر از این صورتی که هستم باشم. این که انسان پذیرفته است ادای دیگران را در آورد و تقلید کند، زمینه است تا با تبلیغات بتوانند او را تحت تأثیر قرار دهند. این جاست که جاذبه های روحانی - یعنی جواب نه! گفتن به دروغ ها و پوچی ها- را از او می گیرند.

این نکته را مطمئن باشید که فرهنگ معاویه ای می تواند با تبلیغات ملتی را که ساقط شده و از اهداف معنوی غفلت کرده است به بازی بگیرد، و ما هر چه بیشتر حسین علیه السلام داشته باشیم یعنی روحیه ای که فضای تبلیغاتی معاویه ای را به هیچ گرفت و به چیزی بلندتر از همه این ها فکر می کرد، بیشتر از فریب آنها در امان خواهیم بود و از طریق اراده حسینی می توان به جاذبه روحانی حضرت حق وصل شد و این است معنی این که می گوئیم امروز بیشتر از دیروز حسین علیه السلام نجات دهنده است چون خودش شده است آن هدف بلند انسانیّت. آری امروز به حسین علیه السلام نیاز داریم، یعنی به قامت بلند معنویت که تا اعماق قیامت قد برافراشته و شهادت را میانه راه خود می داند.

## نظم های پوچ

برای بیشتر روشن شدن معنی پوچی در فرهنگ غربی و جایگزینی های غلط به مثال آخر این بحث توجه کنید. «دیل کارنگی» یک روانشناس آمریکایی است که در کتاب «آئین زندگی» می گوید اگر می خواهید خیلی منظم و با نشاط باشید صبح زود از خواب بیدار شوید، حمام بروید، موهایتان را شانه کنید، معطر شوید، لباس مرتب و اتو کشیده بپوشید، جلوی آینه

بایستید و ده بار این جمله را بگویید «لحظه به لحظه، آن به آن، از همه حیث و هر جهت، بهتر و بهتر می‌شوم»، درصد زیادی از مردم آمریکا به این دستور، عمل کردند، چرا عمل نکنند وقتی هیچ کاری ندارند بکنند؟ این یک نوع نظم است ولی پوچ. و حسین علیه السلام نظم ارتباط بشر با غیب را می‌خواهد پیشنهاد دهد که تمام معنا و معنویت در آن است و معاویه نظم سرد و خشکی جهت رفاه دنیایی انسان به وجود می‌آورد که منظم کار کنند، بخرند، بخورند، بگردند و این نظم عجیبی است ولی برای هدفی پست. اول تمام انگیزه‌های متعالی تو را از تو می‌گیرد و بعد یک نظم ماشینی را به روح و روان تو تحمیل می‌کند، می‌بینی به حوائج دنیایی خود می‌رسی ولی روح احساس گرسنگی می‌کند، نظم‌های عالی ولی در جهت هدفی پوچ. و چنین نظم معاویه‌ای رومی، که خیلی از متدینین آن زمان را جذب کرد و به آن راضی شدند، حسین علیه السلام را فریفته خود نکرد، نظمی که سیگارهای یک کارتن دارند، به طوری که وزن آن‌ها یک گرم متفاوت نیست، نظم عجیبی است ولی برای کدام هدف؟ حسین علیه السلام آمده است تا نظم حقیقی را به دست آوری، یعنی بشر به وسیله ارتباط با عالم غیب می‌تواند زندگیش را معنادار کند و معنادار کردن زندگی، نظم حقیقی است، و حسین علیه السلام این معنا را به ما یاد می‌دهد. نظم معاویه‌ای، نظمی نیست که شما را نجات دهد، شما اولیاء خدا را ببینید، به عنوان منظم‌ترین انسان‌ها، قبل از خوابیدن دعایی، ذکر و نیمه شب هم بلند می‌شوند، کاری می‌کنند که باید بکنند. در این نظم یک غفلت بی‌هدف حاکم نیست، بلکه برعکس، نظم را در خدمت هدفی بزرگ - یعنی رهایی از پوچی - به کار گرفته‌اند. پس گفتیم هم باید پوچی زندگی معاویه‌زده را شناخت و هم راه رهایی از آن را از حسین علیه السلام دریافت کرد، تا در قرنی که پوچی تا مغز استخوان انسان نفوذ کرده ما پیام نجات بشر را از طریق حسین علیه السلام بگیریم و به کار بندیم. در جلسه‌های آینده باید در شناخت بیشتر پوچی و شناخت راه حل ارائه شده توسط امام حسین علیه السلام متمرکز شد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

## جلسه نوزدهم

### نظم معاویه‌ای و نظم حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

از این نکته هرگز نباید غافل بود که ائمه اطهار علیهم السلام فرموده‌اند؛ امور ما بطن‌ها دارد. یعنی سخنان و حرکات آن‌ها معناها دارد که ما به اندازه تدبیرمان با معنای عمیق‌تری از آن حرکات و سخنان روبه‌رو می‌شویم که عقل آن را می‌فهمد. وقتی بیشتر تدبر کردیم به معنایی می‌رسیم که دیگر عقل‌مان توان فهم آن را ندارد بلکه قلبمان می‌فهمد و وقتی جلوتر رفتیم معنایی هست که آن را سرّ وجودمان می‌فهمد نه عقل و قلبمان، یعنی همان‌طور که حسّ ما اصلاً معنا را نمی‌فهمد عقلمان هم آنچه را قلب ادراک می‌کند نمی‌یابد، سرّمان نیز چیزی را درک می‌کند که در حد عقل و قلب نیست بنابراین ما نباید خود را از مراحل عمیق‌تر و عالی‌تر سخنان و حرکات ائمه علیهم السلام محروم کنیم.

## کربلا؛ عامل ایجاد حضور

اگر کسی کربلا را فقط در حدّ یک حادثه بشناسد، همچون کسی است که فقط الفاظ قرآن کریم را فهمیده است، اگر کسی بالاتر آید، سرّ می‌فهمد، اگر بالاتر آمد حقیقی از حقایق آن را می‌فهمد، اگر بالاتر آمد حقیقی بالاتر از آن را می‌فهمد. آیا به این موضوع التفات دارید که آنچه را امام صادق علیه السلام از کربلا می‌فهمد نمی‌شود در اختیار ما بگذارند مگر حدّی محدود از آن را؟ و آنچه امام حسین علیه السلام از حرکت خود فهمیدند کسی غیر از حضرت زینب علیها السلام و حضرت سجاد علیه السلام در آن زمان نفهمید؟ مسلم بن عوسجه و حبیب ابن مظاهر و سایر اصحاب کربلا، از کربلا چیزها و حقایقی را فهمیدند که دیدند کمترین کار، برای ارتباط با آن حقیقت، دادن جان است. شما در تاریخ دارید که اصحاب کربلا، در شب عاشورا به شدت در نشاط بودند. می‌گویند بُریر بن حصین همدانی شخصیتی بوده که در طول عمرش یک بار هم شوخی نکرده بود! یک آدم متین، حکیم و وارسته بود ولی در شب عاشورا شوخی می‌کرد.<sup>۱</sup> ولی مسلماً و با این همه، آنچه را که حسین علیه السلام از نهضت خود می‌فهمد، بُریر نمی‌فهمد. مهمان حقیقت نهضت حسین علیه السلام در آن مرحله فقط حسین علیه السلام است و زینب علیها السلام و سجاد علیه السلام، ما را هم دعوت کرده‌اند به این‌که:

صفت راه مگوی و ز سرانجام بگو	سخن رنج مگو، جز سخن گنج مگو
حال مرغی که رهیده است از این دام بگو	آه زندانی این دام بسی بشنیدیم
که برون است ز اعوان و ز ایام بگو	شرح آن بحر که واگشته همه جانها اوست
سخن خاص نهان در سخن عام بگو	و گر از عام بترسی که سخن فاش کنی
دمبدم زمزمه بی الف و لام بگو	ور از آن نیز بترسی هله چون مرغ چمن

یک چیزهایی است که بی الف و لام و بی نقطه و ادغام - خارج از الفاظ - هستند که باید آن‌ها را در کربلا دید، آیا تا کنون در قرآن دقت داشته‌اید که وقتی چیزی فهمیدید، تعجب می‌کنید که اصلاً چگونه این الفاظ، آن نتایج را می‌دهد؟ یعنی پشت پرده‌های الفاظ، سخن بی

نقطه و ادغام هست، یا به عبارتی فوق الفاظ یک حقیقت است، و فوق حرکات کربلا هم یک اسراری وجود دارد.

ائمه گفته‌اند امور ما بطن دارد، بطن آن هم بطن دارد، یعنی باید خیلی تلاش کنید تا آرام آرام به سر کربلا نزدیک شوید. متأسفانه حدود صد سال است که ملت ما از سر کربلا بسیار فاصله گرفته است، قبلاً این گونه نبود. ملت شیعه در حال حضور و شهود بوده‌اند، ولی متأسفانه کم کم با کمیت گرای، دنیاگرایی و مدرن‌گرایی، چشم دل ملت ما هم مثل چشم دل بقیه دنیا، بسته شده است، البته نه به اندازه آن‌ها، و تنها امید برای این که چشم دل شیعه دوباره باز شود، فقط حسین علیه السلام است و گرنه هیچ نقطه امید دیگری زیر آسمان برای این که بشر به حالت حضور و شهود با حق برسد، بنده سراغ ندارم. شیعه عموماً در حضور و شهود بوده و با حسین علیه السلام زندگی می‌کرده، حدود صد سالی است که خیلی از چیزها، از دست رفته و جهانی شده که الان بحث می‌شود آیا فقه مهم است یا عرفان؟ قبلاً این بحث‌ها نبود، فقیه که می‌گفتید، یعنی نگاه به آداب دینی با دید عرفان و با دید قرآن و در یک کلمه همه و همه یعنی عبودیت. امروز است که یک نفر می‌گوید: «من مقلد عارفانم، نه فقیهان». ۱۵۰ سال پیش اگر کسی این حرف را می‌زد، مسخره‌اش می‌کردند، هر کس به اندازه‌ای که مسلمان بود، عارف و فقیه و مفسر هم بود. امیدوارم که خدا به ما کمک کند تا نسبت به اسرار موجود در کربلا فکر کنیم و از حرکات و الفاظ جلوتر آمده و بفهمیم و رای این حرکات و الفاظ ابا عبد الله علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام چه اسراری وجود دارد. درست است که کربلای بی اشک و عاطفه کربلا نیست، یک دروغ است، مثل آتشی که انسان در مقابلش ایستاده باشد و بگوید سرد است!! ولی إن شاء الله اگر دقت کنیم کربلا عامل باز شدن دریچه‌های غیب است لذا امید به باز شدن و کشف این دریچه‌ها داریم، تا گریه و اشک آن، گریه و اشک عارفانه باشد و درس شهادت به همراه آورد.

## نظم‌های خواب آور

ممکن است معاویه نظم و امنیتی گسترده در سرتاسر مملکت به وجود آورده باشد و ممکن است آن‌هایی که به ماورای زندگی زمینی نظر ندارند، از این نظم و امنیت بتوانند به آرمان

های خود برسند و معاویه برای این مردم باشد و این مردم هم برای معاویه، ولی آن کس که انسان را در گستره غیب می‌خواهد، در این نظم و امنیت سرد و خواب‌آور، آرام نخواهد گرفت، هر چند نظام معاویه‌ای او را آشوب‌گر می‌شناسد ولی او به نظمی برتر می‌اندیشد که در آن نظم، زمین به آسمان و انسان به خدا وصل شود و با این نگاه است که معلوم می‌شود نظم و امنیت معاویه پوچی را تا مغز استخوان انسان‌ها نفوذ می‌دهد و اگر انسان به آسمان غیب نیندیشد بدون آن که بخواند طعمه این پوچی خواهد شد و سرد و غم‌زده خواهد مرد.

جنگ امام حسین علیه السلام در حقیقت با چهل سال حکومت معاویه است، یزید مطرح نیست او تفاله‌ای از معاویه است، معاویه در قلمرو حکومت خویش نظمی به وجود آورده بود که هر کسی بخواند دنیا داشته باشد، می‌تواند و هر کس هم که بخواند به اصطلاح کبوتر مسجد باشد و در گوشه مسجد مشغول عبادت شود، می‌تواند. معاویه شرایط هر دو کار را فراهم کرده بود، او کاری کرده بود که هر کس می‌خواند زمینی باشد و زمینیان را به خود جلب کند بتواند و به خاطر همین موضوع است که بسیاری از افراد معاویه را می‌خوانند. اگر تاریخ را بررسی کنید خواهید دید که حتی کوفیان نیز به خاطر لجاجت و رقابت با شامیان، امام حسین علیه السلام را می‌خواستند، کوفیان برنامه ریزی کردند با دعوت حسین علیه السلام و به دست گرفتن حکومت، پایتخت را از شام به کوفه منتقل کنند. البته روح حاکم بر فرهنگ کوفیان را مورد نظر داریم نه این که بزرگانی که یار واقعی امام بودند در آن صحنه حضور نداشتند. می‌خواهیم روح و معرفت و شعوری را که حسین علیه السلام به بشریت - در مقابل روح معاویه - می‌دهد بشناسیم، مگر روح معاویه چگونه روحی است که حسین علیه السلام در این روح، روحیه‌ای شورشی معرفی می‌شود؟ چرا معاویه می‌تواند اتهام شورشی بودن را به امام حسین علیه السلام بچسباند، مگر چه فضایی بر جامعه غالب شده است؟

عرض کردیم روح حاکم بر آن جامعه روح مردمی است که به غیب نظر واقعی ندارند و در قلمرو حکومت امن معاویه زندگی می‌کنند و معاویه را می‌خوانند و معاویه نیز آن‌ها را می‌خواند. عده کمی از جامعه با معاویه کنار نیامده‌اند و گرنه کل جامعه با معاویه کنار آمده است. صوفیان کنار آمدند، فقها - به معنای غیر اهل بیت در اهل سنت - کنار آمدند، بعضی از

صوفی‌ها بودند که در کناری می‌نشستند ذکر می‌گفتند و تکه نانی می‌خوردند و شاکر وضع موجود بودند، صوفی‌گری، کاری به معاویه ندارد، معاویه هم با آن‌ها کاری ندارد. فقیه هم می‌گوید مواظب باش بین رکعت‌های نمازت شک نکنی، که این موضوع ایرادی به حکومت معاویه نمی‌گیرد، معاویه هم کاری به این‌گونه فقها ندارد، در جامعه امن معاویه، امنیتی وجود دارد که همه مردم بریده از غیب بتوانند زندگی نمایند و این مردم با معاویه کنار آمده بودند، اما کسی که انسان را در گستره غیب می‌خواهد و بگوید: «بودن» من به وصل بودن من به آسمان است و این نمی‌شود مگر به وصل بودن آسمان به زمین، نمی‌تواند با معاویه کنار بیاید، چرا؟ چون کسی که می‌خواهد به وسیله ارتباط با غیب تغذیه شود، ارتباط با غیب به این معناست که حکم خدا بر زمین نازل شود و این یعنی بر کل جامعه حکم خدا جاری باشد و حکم خدا برای الهی شدن مردم است، نه این که حکم خدا قالبی باشد برای خواب نمودن مردم، و این جاست که این روح نمی‌تواند با فرهنگ معاویه کنار بیاید بلکه یک روح شورشی در مقابل روح معاویه به حساب می‌آید. بنابراین آن کس که انسان را در گستره غیب می‌خواهد، در چنین نظم و امنیت سرد و خواب آوری آرام نخواهد گرفت.

آنچه که آرزو دارم همه عزیزان با تمام وجود درک نمایند، احساس فرهنگ حسین علیه السلام در مقابل فرهنگ معاویه و یزید است، اگر خوب به جملات اباعبدالله علیه السلام دقت کنیم و تدبر داشته باشیم، به این نتیجه خواهیم رسید که اصل قضیه چیز دیگری است! حضرت اباعبدالله علیه السلام چیزی دیگر می‌بیند که آن اساس نهضت اوست! نظم سرد و مرده معاویه نمی‌تواند حسین علیه السلام را آرام کند، هر چند نظام معاویه‌ای او را آشوبگر می‌شناسد، ولی حسین به نظامی برتر می‌اندیشد؟ نظم حسینی چیست؟ نظمی است که در آن زمین به آسمان و انسان به خدا وصل می‌شود، شاید بگویید، صوفی‌ها هم همین را می‌خواهند! این دروغ است - صوفیان مقابل امام را عرض می‌کنم - و گرنه عارف بالله همان کسی است که ذوب در اباعبدالله علیه السلام است، ما مُسَلَّم بن عوسجه را عارف بالله می‌دانیم.

## نظم حسینی، نظام معاویه‌ای

به نظم حسینی دقت کنید، نظم حسینی یعنی نظم‌ی که زمین را، آسمان تدبیر می‌کند و انسان منظم کسی است که با خدا زندگی کند و از خدا بگیرد و به خدا ارائه دهد. این نظم همه جانبه حسینی است. اهل تفکر می‌دانند که نظم حقیقی در وجود حضرت حق است که البته در عالم ماده به چیزی که همه ابعادش با همدیگر هماهنگی داشته باشد منظم می‌گویند. به عنوان مثال: وقتی می‌گویید این ماشین منظم است یعنی وقتی دنده را عوض می‌کنیم همه اجزای ماشین، هماهنگ می‌شود و ماشین حرکت می‌کند، این یک نظم مادی است. در عالم مجردات، نظم بیشتری حاکم است، چون همه ابعادش یکجاست، شما در ذهن اراده می‌کنید ماشین برود، می‌رود، شما اراده کنید یک پرتقال در ذهن شما بیاید خیلی راحت تر می‌آید، و این یعنی «من» شما از «تن» شما منظم تر است، چون مجرد است و حضرت حق که عین تجرد است، عین نظم است، یعنی اتحاد مطلق همه خوبی‌ها، و این یعنی نظم مطلق. پس نظم مطلق از خداست و لذا می‌گویند: ذات و صفات حق اتحاد دارند و هر چه از خدا دور شوید، آدای نظم است، یک انضباط سرد زمینی است. در شرح حال اولیاء خدا داریم که بسیار منظم هستند، عبا فروش بازار نجف گفته بود من از روی حرکت امام خمینی (رحمة الله علیه)، ساعت را تنظیم می‌کنم، چون او سر ساعت خاصی از جلوی مغازه‌ام عبور می‌کند. کسی که آسمانی شود، آن نظم محیرالعقول را کشف می‌کند و در پرتو نظم آسمانی، در زمین هم منظم می‌شود.

حال نظری به نظم معاویه‌ای بیندازید، همان نظم ماکیاولی است که همچون چنگ‌های آهنینی آدم‌ها را می‌گیرد تا بی‌نظمی نکنند از نظر ماکیاول، انسان‌ها پست و پست فطرت هستند، باید آن‌ها را در فشار نگه داشت، حاکمان باید گرگ و روباه باشند و این گونه بر آدم‌ها تسلط داشته باشند. فرهنگ موجود در نظم مدرن بنا را بر آن گذاشته که آدم‌ها متخلف هستند و به همدیگر اهمیتی نمی‌دهند، هر کس به طرفی که دوست دارد می‌خواهد برود پس قوانین را برای سلطه بر آدم‌ها به عنوان این که همه‌شان متخلف هستند، طراحی می‌کنند، در حالی که وقتی به مردم القاء شود شما نامنظم هستید، زندگی‌شان را بر اساس نامنظمی، تنظیم می‌کنند - که خود این مطلب یک کالبد شکافی دقیقی می‌طلبید - ولی در هر حال نظم معاویه‌ای نظم‌ی است برای



امنیت انسانی که می‌خواهد در زمین بماند و نظم حسینی نظمی است برای انسانی که می‌خواهد به آسمان وصل شود.

### نظم مدرن

در نظم مدرن، شما در دیکتاتوری نظم، تنفس می‌کنید، یعنی یک نظم آهنینی است که شما را در چنگال خودش محکم نگه داشته است تا بی‌نظمی نکنید! در حالی که نظم حسینی، شما را در بستر وظیفه می‌پروراند. می‌گوید: وظیفه توست که سر وقت حاضر شوی، سر وقت کار ارباب رجوع را حل نمایی. در نظم معاویه‌ای دوربین‌ها در هر اتاقی نصب است تا تو تخلف ننمایی، در حالی که اگر از ترس دوربین کار کنی، چروکیده و جزغاله می‌شوی! و اگر برای خدا کار کنی، به نشاط می‌آیی و پروریده می‌شوی. شما به نظام اداری نگاه کنید، انسان تا ساعت ۲ بعد از ظهر با فشار روحی در اداره است، همین که عقربه‌های ساعت از ۲ رد شد سریع از اداره بیرون می‌آید، همچون مرغی که از قفس آزاد شده باشد احساس می‌کند از اسارت آزاد شده و تازه می‌خواهد زندگی را شروع کند یعنی این نظم برای او یک زندگی و حیات نبوده است. این نظم غیر از نظمی است که روح انجام وظیفه آن را به وجود آورده است و بنا هم بر این نیست که نظم حسینی همین اداره را بگرداند، آن نظم چیز دیگری است که بحث آن در این جا نیست. پس حسین علیه السلام به نظم دیگری می‌اندیشد، نظمی که انسان را به خدا و زمین را به آسمان وصل کند و با این نگاه است که متوجه می‌شویم «نظم و امنیت معاویه‌ای پوچی را تا مغز استخوان نفوذ می‌دهد» یعنی در سایه نظم معاویه‌ای هیچ کس به درد نمی‌خورد، انسان هیچ کاره می‌شود! در نظم معاویه‌ای همه به کار هستند، اما معلوم نیست چه کاره‌اند؟ و در حقیقت هیچ کاره‌اند، چرا که هیچ کس برای حیات برین نمی‌تواند کار کند. این را هم بدانید که حیات برین منهای اجتماع نمی‌تواند وجود داشته باشد.

### آنگاه که همه احساس حیات کنند

اوایل انقلاب و جنگ تحمیلی را به یاد دارید، از گوشه دهات خراسان، پیرزنی به عشق جنگ با صدام، تخم مرغ‌هایش را به جبهه هدیه می‌کرد، من خودم، پیرزنی را دیدم که با

دمپایی بسیار فرسوده‌ای که ته آن از بین رفته بود، پتوی نویی را که با فروش آن می‌توانست شاید ۲۰ جفت دمپایی بخرد آورده بود تا به جبهه کمک کند. این فرد احساس حیات می‌کند، این آدم در نظامی که وصل به آسمان است، بی‌خود نیست و احساس نمی‌کند از نظام سیاسی جامعه‌اش بیرون است. اما انسانی را ببینید که جامعه‌اش به آسمان وصل نشده باشد مثلاً شعار می‌دهند «ایران آباد» آن هم آبادی که منظورشان مثل آبادانی آمریکاست، نه آبادانی که آسمان به زمین وصل است، در این شعار از هر که پرسید آیا احساس حیات و نتیجه می‌کنید؟ می‌گوید نه. من نمی‌گویم از آن پیرزن فقیر پرسید، از آن برج ساز که پول پارو می‌کند پرسید، می‌بینید او از همه بیشتر احساس بی‌فایده‌گی می‌کند.

حسین علیه السلام برای انسانیت غصه می‌خورد و با این نگاه حسینی است که معلوم می‌شود نظم و امنیت معاویه‌ای، پوچی را تا مغز استخوان انسانیت نفوذ می‌دهد و هیچ کس هم نمی‌داند چه دردی دارد؟ همه حس می‌کنند که بی‌خود هستند! زن و شوهر به هم بد می‌گویند! آن یکی می‌گوید از وقتی با تو ازدواج کردم دیگر نشاط ندارم! دیگری می‌گوید تو مرا بدبخت کردی! همه در بدبختی‌اند، ولی نمی‌دانند چون بی‌حسین علیه السلام هستند در این حالت گرفتارند، نمی‌دانند که زمین از آسمان منقطع شده است. وقتی که در روزنامه‌ها بنویسند: دین یک امر شخصی است، هر کس بخواهد می‌تواند خودش - مثل صوفی‌های زمان معاویه - دیندار باشد، همه احساس بی‌فایده‌گی می‌کنند. این نظریه غیر از آن عقیده‌ای است که می‌گوید زمین باید بر اساس ریزش وحی آسمان، سیراب گردد و به یک معنا حکم خدا باید در نظام سیاسی آن جاری شود. شما جریان ولید بن عقبه (مشروب‌خوار مشهور در محراب کوفه) را خوانده‌اید، حضرت علی علیه السلام به عثمان گفتند: به او باید حدّ بزیند ولی عثمان حدّ نمی‌زند، حضرت علی علیه السلام او را گرفتند و حدّ زدند،<sup>۲</sup> حدّ یعنی چه؟ یعنی باید حکم خدا برای مشروب‌خوار در زمین جاری شود، حالا چرا حضرت نگران اجرا نشدن حدّ برای ولید هستند؟ علی علیه السلام می‌فرماید: اگر حکم خدا اجرا نشود، برکات آسمان قطع می‌شود، یعنی انسان دیگر نمی‌تواند با آسمان ارتباط برقرار کند، یعنی در پیچه ارتباط انسان با عالم معنا قطع می‌شود، یعنی انسان پوچ، بی‌خود و بی‌ثمر و بی‌حاصل می‌گردد.

شریعت برای این نازل شده است که وقتی من نماز می‌خوانم رابطه فردی من با آسمان قطع نشود و با اجرای احکام الهی در جامعه رابطه روح جمع و اجتماع با آسمان قطع نشود، و این جاست که اگر معاویه حاکم شود، با کفش هایش، بالای منبر کوفه می‌رود و می‌گوید: ای مردم، من جنگ نکرده‌ام که شما مسلمان باشید، می‌خواهید باشید، می‌خواهید نباشید، من آمده‌ام بر شما حکومت کنم. و به همین دلیل است که عمرو عاص، پس از شهادت حضرت علی علیه السلام و حذف امام حسن علیه السلام از صحنه حکومت، وقتی وارد کاخ معاویه شد گفت أَسْلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا السُّلْطَانُ، سلطان یعنی کسی که بر جامعه تسلط دارد و هدفش نیز همین است. در حالی که بر اساس شریعت محمدی صلی الله علیه و آله حاکم یعنی کسی که واسطه اجرای حکم خدا بر زمین است. عمر و عاص خیلی خوب فهمیده بود که معاویه برای چه آمده است.

تلاش نمایید پوچی حکومت غیر حسینی را بشناسید و پوک نمودن مغز استخوان بشریت را در آن بنگرید، تا به این نکته برسید که این پوچی و پوکی فقط با حسین علیه السلام قابل اصلاح است. اگر می‌بینید که کارمند ما، بازاری ما، حس می‌کند در حال خلاص شدن است، بدانید که فقط با حسین علیه السلام می‌شود نجات پیدا کرد و بنده در بیان این موضوع احساساتی نیستم. در جلسات قبل اشاره شد که باید روی فرهنگ معاویه خیلی شناخت پیدا کنیم تا بتوانیم شرایط زمان خود را درک کنیم، زمان ما، غرب زده است و معاویه نیز غرب زده است، او در شامی زندگی می‌کند که متعلق به رم است و مشاوران رومی او برنامه‌ای طراحی نمودند تا اسلام را در قالب رومی و یونانی استحاله کنند و فقط حسین علیه السلام است که برای نجات دادن اسلام، این فرهنگ را می‌شناسد و در صدد مقابله با آن بر می‌آید، امروز ما با همان فرهنگ رومی معاویه‌ای درگیر هستیم و با همان فرهنگ و نهضت و روش حسین علیه السلام می‌توانیم در برابر آن بایستیم.

### نظم زمینی و غفلت از نظم آسمانی

اگر انسان به آسمان غیب نیندیشد بدون آن که بخواهد، طعمه این پوچی خواهد شد و سرد و غم زده خواهد مرد. مطالعه‌ای داشتم در خصوص خانواده‌های معروفی که در این ۵۰ سال اخیر در عین این که کمال معنوی داشتند به شدت از بین رفته‌اند. به عنوان مثال اولین گوینده

زن رادیو ایران از خانواده یکی از علماست و یا پسر حضرت آیت‌الله‌حائری یزدی یعنی دکتر مهدی حائری که در لندن کتابی تحت عنوان «حکمت و حکومت» در سال دهم انقلاب اسلامی به چاپ می‌رساند که یک جمله آن این است که جمهوری اسلامی یک رژیم فاسد غیر اسلامی و غیر انسانی است.<sup>۳</sup> این جمله در زمانی گفته شده است که امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) زنده بود و در حال جنگ بودیم. در جمله‌ای از کتاب می‌گوید: «با یک فراندوم عامیانه و جاهلانه این حکومت را بر مردم تحمیل کردند.» یعنی اصلاً این ملت شعور نداشت و نفهمید که به چه چیزی رأی داد؟! من می‌خواهم بگویم چطور شد این‌ها در این خانواده‌ها به پوچی رسیدند، تا حدی که این نظام مقدّس را پوچ بدانند و باید بیدار باشیم که سر ما نیز به خطر است.

شما به بعضی از جوانان حزب‌اللهی دیروز نگاه کنید، طرف تا دیروز دانشجوی خط امام بود و امروز می‌رود با آن آمریکایی که در کشور ایران لانه جاسوسی درست کرده و به عنوان گروگان دستگیر شده، دست می‌دهد و می‌گوید ما عذر می‌خواهیم که به جاسوس‌خانه شما حمله کردیم و شما را دستگیر نمودیم. چرا این‌ها به این بدبختی و بی‌هویتی رسیدند؟ اگر انسان به آسمان غیب نیندیشد، توسعه، پیشرفت و مدرن شدن برایش مسئله مهم می‌شود و بدون آن که بخواهد طعمه این پوچی می‌شود و ناخودآگاه و سرد و غم زده خواهد مرد و رمز این که امثال آقای دکتر مهدی حائری به این مواضع می‌افتند را، در قالبی دانستن دین و انقطاع از آسمان معنی باید جستجو کرد. بعضی از این اشراقیت‌زده‌ها که ابتدا آتش عشق به نظم معاویه‌ای تارو پود وجودشان را گرفته، وقتی از اروپا می‌آیند با چه ولعی می‌گویند اگر نظم می‌خواهید نظم آن‌جا است. در حالی که آن‌جا چه نظم است؟ نظم زمینی، من و شما هیچ کدام مخالف نظم نیستیم، اما نظمی که مرا از آسمان قطع کند، غیر از نظمی است که مرا به آسمان وصل کند. در روزنامه‌ای خواندم که اروپایی‌ها آنقدر منظم هستند که مثلاً فلان کارمند، امسال می‌داند که ۵ سال دیگر در فلان روز ساعت ۲ بعداز ظهر حکم بازنشستگی را خواهد گرفت و از همین حالا برای جشن بازنشستگی خود در جزیره سیسیل در فلان هتل

نوبت می‌گیرد، عجیب در زمین منظم هستند! و نظم زمینی، انسان‌هایی را که آسمان را نمی‌شناسند، می‌رباید.

## آرامش نفس اماره

همه بی‌حیثیت‌ها در حکومت معاویه‌ای بدون آن که ذره‌ای در خود و در آداب خود تغییر دهند با حیثیت خواهند شد و در چنین شرایطی به خود می‌بالند و مشغول زندگی به اصطلاح متمدن خودند و دیگر حرارت ایمان، جایی در زندگی‌شان ندارد و در آن شرایط، سنگدلی جای قلب ایمانی را می‌گیرد، در این حال هر کس این آرامش مطلوبِ نفس اماره را به هم بزند شورش و هرج و مرج طلب معرفی می‌شود و لذا اراده ملی را ضد او تجهیز می‌کنند، مگر این که با حکمت حسینی نهضتی بر پا شود که در عین اتهام به هرج و مرج طلب، لقمه این تهمت‌ها نگردد و به واقع بتواند معنویت رفته را برگرداند و پوچی مربوط به آرامش نفس اماره را که دردی پنهان بود، بنمایاند، راستی چقدر کار مشکلی بود کاری که حسین علیه السلام انجام داد!

در فرهنگ معاویه، کسی را دعوت نمی‌کنند به این که خوب شود! هر کس همین طور که هست کافی است، در آن فضا «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ» حاکم نمی‌باشد، هر شخصی همین که به ظاهر انسان است و انسان هم که محترم است، کافی است. دیگر حسین علیه السلام و معاویه فرقی ندارند، هر دو محترم‌اند. در این فرهنگ، هر فکر و عقیده‌ای آزاد است، هر کس هر چه خواست بگوید، محترم است - نه تنها آزادی بیان محترم است، هر حرف پوچ و بی‌ربطی نیز محترم است - ولی در فرهنگ و نظام حسینی علیه السلام هر کسی که باتقوا است محترم است، یعنی سخن دین و سخن غیر دین، هم ارزش نیستند. نظام معاویه‌ای نمی‌گوید سخن دین بی‌ارزش است، بلکه می‌گوید سخن دین، سخن تو و سخن بی‌دینی سخن او، هر دو محترم هستند و انسان‌های بی‌حیثیت بدون این که مشی خود را تغییر دهند با حیثیت خواهند بود و در چنین شرایطی به خود می‌بالند و مشغول زندگی به اصطلاح متمدن خود خواهند شد. اصلاً می‌گویند حسین یعنی چه؟! حتی صریحاً امام را قسم دادند که کشور را به هم نریز! چون ما داریم زندگی خودمان را می‌کنیم، زندگی‌مان هم خوب است، پول هم داریم. یعنی حرارت ایمان جایی در

زندگی‌شان ندارد و گم شدن ایمان را نمی‌فهمند و در آن شرایط سنگ دلی جای قلب ایمانی را می‌گیرد. اصلاً احساس ایمانی وجود ندارد، ایمان و اشک بی‌معنا می‌شود، جنگ و جهاد و تقوا و بسیجی نامفهوم می‌شود. در این حال هرکس این آرامش مطلوب نفس اماره را به هم بزند شورشی و هرج و مرج طلب معرفی می‌شود و لذا اراده ملی را ضد او تجهیز می‌کنند. حسین علیه السلام هم این موضوع را خوب می‌داند، آمدن به کوفه برای حسین علیه السلام بهانه است، چون وقتی کوفیان از عهد و پیمان خود گذشتند، حسین علیه السلام از آمدن منصرف نشد، حسین علیه السلام حاضر بود شرایط جبهه را عوض کند، اما مگر وقتی که از مدینه بیرون آمد، گفت که من کوفه می‌روم؟ خیر؛ گفت من برای احیای سنت جدّ و پدرم می‌روم، می‌روم تا به سیره جدّ و پدرم زندگی را به مردم معرفی کنم، هنوز هم نه نامی از کوفی‌ها مطرح بود و نه جریان مسلم بن عقیل پیش آمده بود، پس حسین علیه السلام در شرایط جدید - که کوفه نقض عهد کرده - باز هم حسین علیه السلام است و باید آنچه می‌تواند انجام دهد.

وقتی معاویه مرد و یزید هم هنوز نتوانسته بود کارها را درست به دست بگیرد امام حسین علیه السلام باید چه بکنند؟ از یک طرف به او می‌گویند هرج و مرج طلب و فرهنگ عمومی هم بدش می‌آید که کسی خواب آن‌ها را بر هم بزند و از طرف دیگر هم حسین علیه السلام آمده است تا آن فرهنگ را بر هم زند. از یک طرف نباید هرج و مرج طلب باشد و خواب مردم را آشفته نکند و از آن طرف این تهمت را نباید بپذیرد، و اما حسین علیه السلام باید شرایط را دگرگون کند یعنی شرایطی را که یزید در آن امن است باید به هم بزند و شرایطی به وجود آورد تا مردم در آن ساده زندگی کنند، تا آرام آرام متعالی شوند. این جاست که حرکات و گفتار و دلسوزی و نصیحت‌های امام علیه السلام برای شما معنا دار می‌شود، حُرّ به امام می‌گوید چرا به سمت کوفه آمدی؟ امام نامه‌های کوفیان را جلوی او می‌آورد و می‌گوید اگر می‌خواهید من برمی‌گردم. البته در جلسات قبل عرض کردم که برگشتن امام به این معنا نبود که از نهضت حسینی برگردد، بلکه به این معنا بود که تهمت شورشگر و هرج و مرج طلب به او بی‌رنگ شود، تا بتواند جامعه را هدایت کند.

در جنگ‌های عرب رسم بر این است که اگر فردی زره بپوشد و با اسب وارد میدان شود، یعنی قصد جنگ دارد ولی اگر عمامه داشته باشد و با قبا بیاید، یعنی نمی‌خواهد جنگ کند. در

صبح روز عاشورا حضرت اباعبدالله علیه السلام عمامه بر سر دارند و قبا پوشیده‌اند، سوار بر شتر می‌شوند و دشمن را نصیحت می‌کنند یعنی من با شما جنگ ندارم، برای یزید و عبیدالله بن زیاد این حالت خیلی سخت است، چون نمی‌دانند با امام حسین علیه السلام چه کار کنند؟ دلشان می‌خواست امام حسین علیه السلام بدون این حرکات و جدای از فرهنگ حسینی با آن‌ها بجنگد و آن‌ها هم با حسین جنگ کنند تا این جنگ یک مبارزه نظامی و سیاسی تلقی شود، ولی در حقیقت این جنگ یک جبهه و یک مبارزه بین حق و باطل شد و امام حسین علیه السلام با حکمت حسینی نهضتی بر پا کرد که در عین اتهام هرج و مرج طلب، لقمه این تهمت‌ها نگردد و فرهنگ معاویه‌ای نتواند این تهمت را به امام و فرهنگ حسینی بچسباند.

صحبت این است که اگر شما امروز حرف حقی بزنید، آیا فرهنگ مدرنیته نمی‌تواند شما را متهم به خشونت طلبی کند؟ حتماً می‌تواند، فرهنگ معاویه‌ای دیروز و غرب امروز به گونه‌ای است که هر کس حرف حقی بزند حتی به زیبایی حرکت امام حسین علیه السلام، او را به خشونت طلبی متهم می‌کند، ولی اگر حسینی عمل کنید این اتهام بر جای نمی‌ماند.

فرهنگ معاویه‌ای، امنیتی به مردم خودش داده است که خیلی از افراد را صرف این که هماهنگ آن فرهنگ نباشد، دیوانه و شورشی حساب می‌کند، شما حتماً تاریخ ساختن دیوانه‌خانه‌ها را می‌دانید. حدود ۱۵۰ سال پیش از این چیزی به عنوان دیوانه‌خانه نداشتیم. «میشل فوکو» درباره تاریخ به وجود آمدن دیوانه‌خانه می‌گوید: تمدن غرب؛ کسی را که حرکاتش مخالف این تمدن بود، دیوانه حساب کرد و بر این اساس دیوانه‌خانه‌ها را ساخت.

خدا رحمت کند شهید محمدمنتظری را، او متوجه شده بود که مهندس بازرگان از طریق دولت موقت، فرهنگ غرب را به کشور ما می‌آورد، او و امثال او فهمیده بودند چیزی به کشور ما وارد می‌شود که انسانیت را می‌گیرد. جمله بازرگان این بود که ما ایران آباد می‌خواهیم. شهید محمدمنتظری که در رژیم شاه زندان رفت و شکنجه دید، تا یک ایران الهی به وجود آید، جملات و حرکات بازرگان را نمی‌توانست طاقت بیاورد و اعتراض می‌کرد به همین دلیل بازرگان به او تهمت دیوانه‌بودن می‌زند چون او با آنچه دولت موقت در سر داشت هماهنگ نبود. فرهنگ معاویه نیز چنین جوئی به وجود آورده بود تا در اذهان عمومی حضرت حسین علیه السلام را به عنوان یک فرد شورشی و ناراضی و غیر قابل تحمل معرفی کند. این جاست که می‌بینید:

حسین علیه السلام شرایطی را به وجود آورد که نتوانند به او تهمت شورشی بزنند، به نصیحت‌های حضرت اگر دقت کنید، می‌بینید که نه نظام حاکم را تأیید می‌کرد، نه بهانه جنگ کردن با خود را به آنها می‌داد و این برای یزید و عییدالله بن زیاد پدیده مشکلی بود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



## جلسه بیستم

### ملاک شناخت حق و باطل، موجب رهایی از پوچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

#### کربلا؛ بزرگترین سبقت‌های اخلاقی

این حقیقت را می‌دانیم که نهضت اباعبدالله علیه السلام، دارای گوهرهای ارزشمندی است که باید تلاش کنیم، آرام‌آرام، آن‌ها را به دست آوریم و این معنای همان مطلب قبلی است که نهضت اباعبدالله علیه السلام بطن‌ها و بطونی دارد، و یاران اباعبدالله علیه السلام هم متوجه این موضوع بودند، و همین کشف و شهودی که یاران اباعبدالله علیه السلام نسبت به نهضت حضرت داشتند کمک کرد تا نهضت حسینی به خوبی و درستی محقق شود. آنچه مقدمتاً خدمت عزیزان عرض می‌کنم و تأکید هم دارم این است که بالاخره باید تلاش کرد تا به وسع خودمان به گوهرها و بطون کربلا دست پیدا کنیم و این کار شدنی است. البته نیاز به نوری دارد مثل نوری که شما به عنوان مثال در

سخنان شهید مطهری (رحمة الله علیه) می‌بینید، نگاه شهید مطهری (رحمة الله علیه) به نهضت کربلا با نگاه بعضی‌ها به این نهضت خیلی متفاوت است.

اصحاب کربلا خودشان نورانی‌تری نسبت به کربلا دارند که به خوبی می‌فهمند کربلا یک حادثه استثنایی است، و این جاست که باید از فهم‌های عادی گذشت تا کربلا فهمیده شود. به قول بزرگان ما، کربلا نمایش بزرگترین سبقت‌های اخلاقی است. نباید از این موضوع به سادگی گذشت، مگر می‌شود این‌ها را نادیده گرفت؟ اصحاب کربلا فهمیده بودند که یک حادثه استثنایی به دست اینها در حال واقع شدن است، و این هم به خاطر نور حسین علیه السلام و ولایت حسین علیه السلام است که می‌دانستند با مدد حسین علیه السلام این کار را می‌شود به انجام رسانند. و این را هم می‌دانیم که مشکلات حل ناشدنی به مدد و کمک یک انسان معصوم و با توسل به این ذوات مقدس، حل می‌شود و به انجام می‌رسد و تقریباً همه شما در طول زندگی‌تان این موضوع را تجربه کرده‌اید که گاهی در مورد حل یک مشکل، با یک حالت ناامیدی نسبت به امکانات خودتان روبه‌رو می‌شوید ولی با توسل به ائمه اطهار آن مشکل حل شده است. حضرت اباعبدالله علیه السلام چیزی را در رابطه با نهضت خود متوجه است که بقیه به راحتی نمی‌توانند آن را متوجه شوند. اصحاب آن حضرت هم آن را در حد خودشان می‌فهمند که در چه کار بزرگی وارد شده‌اند و تأثیر آن تأثیری در گستره هستی است.

همان چیزی که امروز من و شما تلاش می‌کنیم تا ذره‌ای از آنچه را که اباعبدالله علیه السلام برای ما گذاشته است بفهمیم، و تلاش امیدوار کننده‌ای هم انجام می‌دهیم، چرا که خبری هست و باید آن خبر را دریافت کرد. آن هم نه خبری که با حواس و اندیشه عادی دریافت شده باشد، نه! باید ابعاد عمیق‌تر ادراک و شعور خود را به صحنه بیاوریم و این کار همت عالی می‌طلبد، یعنی: *أَلْصَلَا، اِی بَادَه خَوَارَان، أَلْصَلَا*.<sup>۱</sup> آیا دقت کرده‌اید، بعضی از افراد چیزهایی از حقیقت به دست آورده‌اند که به جهت آن حقایق با یک الفبای دیگری زندگی می‌کنند، به خصوص من این را در فاطمه زهراء علیها السلام حس می‌کنم، یک چیزی در دنیای حضرت فاطمه علیها السلام وجود دارد که خاصیت‌های خاص خود را دارد و خود ائمه علیهم السلام آن را کشف کرده بودند. یک چیزهایی

هم به همان معنا در مقام اباعبدالله علیه السلام وجود دارد که دریافت آن با خواندن کتاب و درس و مدرسه میسر نیست، یک تلاش روحانی می خواهد.

### نجات از پوچی، گوهری از گوهرهای کربلا

در این جلسات متعددی که گذرانیدیم، خواستیم یکی از گوهرهای نهضت اباعبدالله علیه السلام را تحت عنوان «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» بفهمیم و به همین جهت باب آن را گشودیم. ما معتقدیم یکی از گوهرهایی که در نهضت کربلا وجود دارد این است که اباعبدالله علیه السلام می خواهد، انسانی را که در حال پوچ شدن است نجات دهد، ممکن است شما برسید مگر این مقصود و هدف کلّ دین نیست؟ آری هدف کلّ دین همین است ولی شما توجه داشته باشید، ببینید مگر در جنگ بدر، پدر همین معاویه و یا به عبارتی پدر بزرگ همین یزید نبود که به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود؟ ولی آنچه که در کربلا واقع شد در جنگ بدر واقع نشد، یعنی این زمینه و شرایطی که برای اصحاب کربلا فراهم بود که تا آن مرحله پیش بروند برای اصحاب بدر فراهم نبود، و از این جاست که می گوئیم نمود نهایی دین در کربلا ظاهر گردید. جنگ بدر در تاریخ اسلام جنگ بزرگی است، چون تعیین کننده بود، یک طرف نور عجیب و طرف دیگر ظلمت عجیب و لذا به تعبیری کربلا جبهه رشد یافته جنگ بدر است که به لطف خدا به دست یاوران اباعبدالله علیه السلام به وجود آمد و به همین دلیل نقطه‌های عطف و نهایت‌هایی در آن هست که مخصوص به خود آن است و جا دارد که بگوئیم، نهایت نجات پوچی انسان به رهبری حسین علیه السلام در مقابل نهایت فرهنگ جاهلیت به رهبری معاویه غرب زده (آن گونه که بحث شد) در کربلا واقع شده است. اگر به این نکته رسیدیم که گوهری از گوهرهای نهضت اباعبدالله علیه السلام فرار از پوچی و به عبارتی دیگر نجات از پوچی هاست، به اندازه‌ای که از این زاویه به کربلا نگاه کنیم، به همان اندازه از پوچی و بی‌ثمری نجات پیدا می‌کنیم.

### کشتن بی‌تهدید

فرهنگ معاویه‌ای تمام اصول جامعه دینی را در هم می‌ریزد و می‌خشکاند و در عین حال کار خود را در ظاهری از انسان دوستی می‌آراید در حالی که انسانیت را متلاشی می‌کند.

بدون این‌که آب از آب تکان بخورد نظم‌های اصیل انسانی را از بین می‌برد، بدون این‌که کسی متوجه شود چه بر سرش آمده، مگر آن کس که می‌تواند بین حق و باطل تمیز دهد و دغدغه حق بودن کارها را دارد و چنین کسی از همه مخالفان فرهنگ معاویه‌ای خطرناک‌تر است بدون آن‌که انسان شروری باشد و بخواهد تخریب مادی به بار آورد و به همین جهت در چنین فرهنگی همه جانیان پذیرفته می‌شوند تا به زندگی پوچ خود ادامه دهند، مگر انسانی که بین حق و باطل تمیز می‌دهد و باطل و پوچی را می‌شناسد.

در زمان معاویه تقریباً کسی از مسلمانان نفهمید که معاویه دارد دینش را از او می‌گیرد، می‌گفتند معاویه، حُجْرَبِنِ عَدِی را می‌کشد، اشکالی ندارد چراکه حُجْر کمی تند و خشن است. آن‌ها نیامدند بررسی کنند که با این کارهای معاویه چه بلایی بر سر مردم می‌آید. می‌گفتند معاویه می‌خواهد کشور را اداره کند و اجازه هم می‌دهد ما مسلمانی کنیم، حال اگر حُجْر را هم کشت، چیز خاصی به وجود نیامده است و با کشتن یک انسان که خطر بزرگی به وجود نمی‌آید. خدا کند ما این موضوع را خوب متوجه شویم که فرهنگ معاویه‌ای، فرهنگ ضد اسلام ولی در اسلام و برای مقابله با اسلام جهانی و ابدی بوده است. در دل اسلامی که بناست بشر را تا آخر الزمان تغذیه کند فرهنگ معاویه‌ای آن‌چنان جا پیدا کرده است که اسلام از دست می‌رود، بدون این‌که افراد بفهمند، چراکه فهمیدن آن یک شعور و دقت بیشتری نسبت به شعور عمومی می‌خواهد. اول باید روشن شود عمق فاجعه از کجاست و چرا در متن اسلام چنین رخنه‌ای ایجاد می‌شود؟

به عنوان مثال به تاریخ دوره معاصر نگاه کنیم، رضاخان برای ما، واقعاً خطری نداشت، فقط ملت ما را کوبید و کشت ولی معاویه که رضاخان نیست، رضاخان از روزی که بر سر کار آمده بود، همه می‌دانستند که او یک وابسته انگلیسی و یک قلدر مزدور است. دیدید که نتیجه هم نگرفت، و به قول یکی از دانشمندان علت این‌که در آن فضای غرب زده زنان ایرانی بیشتر با چادر به سر کردن مأنوس شدند این بود که رضاخان - مأمور دشمن - آمده بود تا چادر را بردارد و مردم ایران فهمیدند که چادر به سر کردن اصالتی دارد که دشمن نمی‌خواهد برایشان باقی بماند. عمق فاجعه در فرهنگ معاویه‌ای این‌جاست که معاویه نمی‌گذارد خود خواهی تو تهدید بشود تا خطر را حس کنی و به مقابله برخیزی - یعنی تا انسان خود خواهی‌اش از بین

نرود و جای آن را حق خواهی نگیرد، معاویه را به عنوان خطر نمی شناسد چون فرهنگ معاویه با امنیت دادن به خود خواهی های انسان ها جای خود را باز می کند و جز امام معصوم علیه السلام چه کسی خودخواه نیست؟

## نظم های خطرناک

فرهنگ معاویه ای نظم های اصیل انسانی را از بین می برد بدون این که کسی متوجه شود چه چیزی بر سرش آمده است.

در جلسه گذشته راجع به این موضوع صحبت نمودیم، ولی معنی کردن نظم حسینی و نظم معاویه ای نیاز به دقت و تلاش بیشتری دارد. تعبیر جلسه قبل این بود که نظم حسینی، نظمی است که مقصدش ارتباط انسان با خدا و غیب است، نه امنیت دادن به نفس اماره، و نظم معاویه ای، نظم انضباط زمین و فربه نمودن نفس اماره است. برای این که به بحث نزدیک شویم مثالی می زنیم. شما حتماً در دستورات علماء شنیده اید که انسان باید به مرحله «مراقبه» برسد، حالا یک فرد «جتلمن» و انسان منظم در فرهنگ مدرنیته را با سالکی که در حال مراقبه است در نظر بگیرید، اولی آدمی است که خیلی در کارهایش نظم و پرستیژ دارد، گره کراواتش منظم است، کت و شلوار اتو کرده می پوشد، موهایش منظم است، راه رفتنش منظم است، سخن گفتن و همه کارهایش منظم و سر وقت است، پشت چراغ قرمز هم توقف می کند، خلاصه در این گونه نظم و انضباط غوغاست. دومی که در حال مراقبه است، مواظب است یک غیبت نکند، فکر بدی به قلبش خطور نکند، پشت چراغ قرمز هم می ایستد چرا که انضباط زمینی، کار همه انسان هایی است که در زمین مقیم اند. امام خمینی (رحمة الله علیه) هم به عنوان یک آدم منظم، در نوفل لوشاتو وقتی گوسفندی را در باغ پشت ساختمان اقامت ایشان بر خلاف قانون فرانسه ذبح کردند و برای امام آبگوشت تهیه کردند، امام پرسیدند آیا ذبح گوسفند در داخل باغ مطابق با قانون فرانسه هست؟ گفتند: نه، دولت فرانسه چنین اجازه ای را نمی دهد. امام از خوردن آبگوشت امتناع کردند. همراهان امام می گفتند: ما می دانستیم که امام آبگوشت دوست دارند اما آن آبگوشت را نخوردند چون نظم زمینی باید رعایت شود. اما نظم زمینی، تنها نظم نیست که امام حسین علیه السلام آمده است تا آن را ایجاد کند. نظم اهل مراقبه را ببینید،

آن‌چنان مواظب است که کوچکترین خطور قلبی، یک گناه، یک غفلت، در تمام شخصیتش حاصل نشود، یعنی انسانی که در مراقبه می‌رود، در نظمی زندگی می‌کند که زمین را به آسمان پیوند زده است و چنین نظمی است که فرهنگ معاویه‌ای را ویران می‌کند.

فرهنگ رومی معاویه، نظم‌های اصیل انسانی را از بین می‌برد، گاهی انسان دیگر نمی‌تواند در فضای نظم معاویه‌ای تنفس کند، هر کاری می‌کند و هر برنامه ریزی که می‌کند می‌بیند به آنچه می‌خواهد نمی‌رسد، این نظام معاویه‌ای است که نظم‌های اصیل را از بین می‌برد و این نظم حسینی است که با حکمت الهی به بشر و جهان نگاه می‌کند و آن را اداره می‌کند.

نظم‌های اصیل انسانی را معاویه از بین می‌برد، بدون این‌که کسی متوجه شود چه بر سرش آمده، مگر کسی که می‌تواند حق و باطل را تمییز دهد.

### بودن حسین علیه السلام یعنی باطل بودن یزید

روی این موضوع فکر کنید که چرا حکومت یزید اصرار دارد که حسین علیه السلام بیعت کند؟ همان‌طور که می‌دانید خیلی از افراد بیعت نکردند، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و امثال این‌ها هم بیعت نکردند و در مکه هم آزادانه زندگی می‌کردند، هیچ‌نامه‌ای هم از یزید برای امیر مکه نیامد که عبدالله بن عمر یا عبدالله بن زبیر یا هر کس دیگر که بیعت ننموده، بکشید، فقط دستور آمد که حسین علیه السلام را بکشید. مأمورانی که بنا بود امام حسین علیه السلام را بکشند روز هفتم ماه ذی‌الحجه وارد مکه شدند و احرام بستند و روز هشتم بود که امام حسین علیه السلام از مکه خارج شدند و قرار بود که در موقع رسمی شدن مراسم حج توسط شمشیرهایی که زیر احرام خود بسته بودند امام حسین علیه السلام را بکشند. بحث این است که چرا حسین علیه السلام باید کشته شود؟ چرا کسانی چون عبدالله بن زبیر و یا عبدالله بن عمر که مخالفت هم می‌کردند نباید کشته شوند؟ بودن حسین علیه السلام آن نوع بودنی است که معنای حق و باطل را می‌فهمد و می‌فهماند. بودنی مثل بودن عبدالله بن عمر آن‌چنان بودی نیست که مردم به وسیله او معنی حق و باطل را بفهمند چرا که خودش یک یزید دیگر است، منتها در ظاهری مقدّس.

شما تاریخ را مطالعه کنید؛ عبدالله بن عمر به حضرت علی علیه السلام می‌گوید: ای علی! من شک دارم که تو جانشین پیامبر هستی، بنابراین نه با تو درگیر می‌شوم و نه با تو بیعت می‌کنم. این

روحیه عبدالله بن عمر است، آنگاه همین آقا وقتی حجاج بن یوسف ثقفی آن جلاد خون ریز حاکم می شود شبانه و بدون فوت وقت خود را به دارالخلافت می رساند، می گوید آمده ام تا با حجاج بیعت کنم، می گویند حجاج خواب است، می گوید به او بگویند اگر من با امام زمانم بیعت نکنم، گناه کرده ام و تا بیعت نکنم نمی روم و حجاج در حالی که در رختخواب دراز کشیده می گوید، بیاید با پایم بیعت کند و عبدالله بن عمر می رود با پای حجاج بیعت می کند، نکند که از عهد امام زمانش روی گردان شده باشد!!<sup>۲</sup> به همین دلیل است که امثال عبدالله بن عمر برای یزید خطر ندارند و هیچ وقت هم دستور کشتنشان صادر نمی شود. آنچه مهم است این است که بدانید حسین علیه السلام بودنش چنان است که از طریق او معنی باطل بودن یزید کاملاً روشن می شود. ولی بودن عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بودن نیست که به معنای باطل بودن یزید باشد. چرا؟ چون نه خودشان حق اند و نه حق شناس اند.

این جاست که می خواهیم اشاره ای گذرا به این موضوع داشته باشیم که چرا شیعه در جهان این قدر در فشار واقع می شود؟ این ها نمی خواهند شیعه در دنیا مطرح شود، فلان عارف، فلان فرمانده طالبان در دنیا مطرح می شود ولی اگر دقت کرده باشید می بینید که در این چند ساله به شدت رهبری انقلاب را در بایکوت خبری قرار داده اند و به شدت تلاش دارند که یک کلمه از حرف های ایشان به گوش جهانیان نرسد. این را در نظر داشته باشید که شیعه حق را می شناسد، اگر مطرح شود، جهان باطل، باطل بودنش روشن می شود. بر این اساس است که باید شیعه مطرح نشود. بیشتر کتاب های دنیا در مورد اسلام را مطالعه کنید، پُر است از حرف های اهل سنت، ولی در مورد شیعه نهایت پنهان کاری را اعمال می کنند، بعد هم که آن را مطرح می کنند می گویند فرقه ای است از فرق اسلامی. به عنوان مثال در کنار فرقه ای مانند مرجئه یا خوارج مطرح می کنند، یعنی شیعه به اندازه وهابیت هم در جهان تبلیغات غرب مطرح نیست! چرا؟ چون شیعه مکتبی است که حق را می تواند مطرح کند. شما نگران نباشید از این که در فرهنگ روزنامه ای جهان، شیعه مطرح نیست، جهان به اندازه ای که حق گراست شیعه گراست، و به اندازه زیادی که باطل گراست، غیر شیعه گراست. شما هر وقت دیدید در جامعه

۲ - «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

باطل‌گرا، نمره بیست آورده‌اید، بترسید. شما دغدغه مطرح شدن نداشته باشید، دغدغه حق بودن داشته باشید، و گرنه با وجود این انقلاب هم نمی‌توانید خود را نجات دهید.

بنده حقیقتاً تنها امیدم این است که بحمدالله مسؤولان اصلی نظام اسلامی یک چنین سیر و سلوکی دارند، این‌ها پایه‌های حرکات خود را بر روی چیزهایی گذاشته‌اند که حق گم نشود. گاهی فرهنگی می‌آید، تحت عنوان گفتگو با جوانان که باید دل جوان‌ها را به دست آورد، سوت و کف می‌زند و دست‌های دختران هم از حجاب بیرون می‌شود، ولی یک مرتبه مسؤولان اصلی نظام فرهنگی را مطرح می‌کنند که ببینید می‌توان با جوان‌ها به گونه‌ای دیگر حرف زد، یعنی به عبارتی دائماً فرهنگ حق توسط ایشان جلوه گر می‌شود. وقتی حق جلوه گر شد، خیلی‌ها متوجه می‌شوند و بدان عمل می‌کنند، لازم نیست به جوان بگوییم چرا به صورت غیر سالم سوت زدی، با ارائه روش‌های خوب آن‌ها متوجه بطلان کارشان می‌شوند. شما صحبت‌های حضرت اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا را مطالعه کنید، این همه دلسوزی با لشکر عمر سعد چه معنایی می‌دهد؟ این همه دلسوزی انسان را مبهوت می‌کند! عمل امام علیه السلام یعنی ما آمده‌ایم تا صلح کل شویم و در دل این همه حرف‌ها، می‌بینید که مبارزه هم می‌کند. تاریخ می‌گوید که وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام شمشیر کشید هیبت حضرت لشکر سی هزار نفری را به عقب راند. این مطلب را کسانی می‌گویند که سعی داشتند حضرت اباعبدالله علیه السلام را ضعیف جلوه دهند. عمر سعد فریاد می‌زند و می‌گوید این پسر قاتل عرب است، همه به حضرت نیزه پرانی می‌کنند. روحیه خیلی عجیبی است که بعد از آن همه دلسوزی، وقتی صلح کل باید با بدی بجنگد دیگر کوتاه نمی‌آید، تردید ندارد و مردانه می‌جنگد.

### روش‌های مقابله با حق

**روش اول:** روشی است که معاویه عمل کرد، معاویه می‌دانست حسینی که حق را می‌شناسد، نباید مطرحش نمود، برای همین هم حضرت اباعبدالله علیه السلام قبل از شروع نهضت یعنی قبل از این که یزید بر سر کار بیاید به معاویه به شدت در نامه‌هایشان حمله می‌کنند، نامه‌ای دارند که حضرت می‌فرمایند: من تو را بزرگترین بلای جامعه اسلامی می‌دانم، و خود حضرت هم می‌فرمایند بحث جنگ بین من و تو نیست - چون حضرت به صلح برادرشان در مقابل



معاویه پای بندند- معاویه هم این قدر می فهمد که نباید با حسین علیه السلام روبه رو شود، چون حسین علیه السلام مطرح می شود. و ظاهراً در وصیتی که به یزید دارد می گوید حسین را نکش.

**روش دوم؛** همان روش یزید است که باید حسین را بکشیم و کار را تمام کنیم. البته نظر معاویه و یزید هر دو در این است که حسین علیه السلام نباشد، و مسلم است که حضرت اباعبدالله علیه السلام منتظرند تا در شرایط جدید، حمله جدید بکنند، و کاری به این موضوع ندارند که یزید می خواهد حضرت را بکشد یا نکشد. یزید هم تلاش می کند تا شرایط را به نفع خودش تمام کند و اتفاقاً به نفع اباعبدالله علیه السلام تمام شد. چون حکمت حسینی حکمتی است که در مقابل روش پرفشار و خفقان هم می تواند خودش را ثابت بکند.

**روش سوم؛** که ترکیبی از روش اول و دوم است، روشی است که هنوز به کار می برند و بیشتر شبیه روش معاویه ای است، یعنی نمی خواهند شیعه خیلی مطرح شود. آمریکایی ها چون نمی فهمند چه کار کنند، یزیدی عمل می کنند، و اروپایی ها به روش معاویه ای عمل می کنند، پس این جنگی که ما امروز بین شیعه و دنیا داریم، ترکیبی از روش معاویه و یزید را در مقابل خود داریم، برای همین هم باید هوشیارانه عمل کنیم، تا بتوانیم در این نهضت به آن نهایی که می خواهیم، برسیم.

### حسین علیه السلام برای جهان کفر خطرناک هست، ولی شرور نیست

برای نظام کفر یزیدی و معاویه ای، خطر شیعه و به خصوص خطر اباعبدالله علیه السلام در چیست؟ در این است که حسین علیه السلام حقّ و باطل را می شناسد و دغدغه حقّ بودن کارها را دارد. امام حسین علیه السلام روی مطلبی دست می گذارد و می گوید که حق است یا نه. و چنین فردی بدون این که انسان شروری باشد از همه مخالفان فرهنگ معاویه ای برای فرهنگ معاویه ای خطرناکتر است. عبدالله بن زبیر، انسان قلدر و شروری است، جنگ به راه می اندازد و می کشد، چند سال بعد از حادثه کربلا هم مکه را گرفت، در حالی که امام حسین علیه السلام برای حکومت معاویه خطرناک است، ولی شرور نیست. ببینید که برای یزید چقدر سخت است که با این امام بجنگد. خدا امام خمینی را رحمت کند که در قرن حاضر، پایه گذار این روش بود، که ثابت کند ما شرور نیستیم ولی با همه جهان باطل در می افتیم. وقایع زمان جنگ را مرور کنید،

شیعیان حزب الله لبنان - که خدا قوتشان بدهد- در تنگه سوئز مین کار گذاشتند، امام با شنیدن این موضوع به شدت با آن‌ها دعوا کردند که چرا امنیت جهانی را به هم می‌زنید؟ ما آمدیم که انسان شروری نباشیم ولی حق باشیم و اگر جوانان حزب‌الله نجات پیدا کردند به همین جهت نجات پیدا کردند که همچون مولایشان حسین علیه السلام شرور نبودند ولی از حق هم کوتاه نیامدند و این گونه زندگی کردن خیلی سخت است، گاهی مسلمانانی را می‌بینیم که می‌خواهند جلوی انحرافات نظام غربی را بگیرند اما نمی‌توانند شرور نباشند لذا از تلاش خود نتیجه نمی‌گیرند.

حسین علیه السلام خیلی قهرمان است چرا که او خطرناک ترین عنصر برای نظام اموی است بدون آن که انسان شروری باشد و بخواهد تخریب مادی به بار آورد، جملات حضرت را در شب و روز عاشورا بنگرید او تماماً به عنوان یک مصلح بزرگ در صحنه است، نه یک انسان تخریب کننده، و به همین جهت در فرهنگ معاویه‌ای همه جانیان پذیرفته می‌شوند تا به زندگی پوچ خود ادامه دهند، مگر انسانی که بین حق و باطل تمیز می‌دهد و باطل و پوچی را می‌شناساند. اما حسین علیه السلام این قدر به مکتب و نهضت خودش اطمینان دارد که در جهانی که بر اساس برنامه «..... ما خَلَقَ اللهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ.....»<sup>۳</sup> آفریده شده است می‌تواند خودش را با روش‌های حق ثابت کند. این چنین انسانی ترس ندارد از این که حالا عمر سعد با سی هزار نفر از لشکریانش به مقابله او آید. یعنی شما اگر می‌ترسید و می‌لرزید و گاهی خشونت را از حد تعادل دینی‌اش خارج می‌کنید به این علت است که نمی‌دانید در نظامی که خدا ساخته است می‌شود حق را تثبیت کرد و حسین علیه السلام توانست خودش را تثبیت کند، نمونه‌اش همین است که امروز من و شما دغدغه فهم حسین علیه السلام را داریم و می‌دانیم که باید به حسین علیه السلام نزدیک شویم تا نجات یابیم و برنامه‌های مان به ثمر برسد.

وقتی فرهنگ معاویه‌ای ریشه‌های خود را محکم کرد، دیگر انتخاب بین حق و باطل گم می‌شود و انتخاب میان ناحق‌ها باقی می‌ماند، زشتی شرگم می‌شود و باطل از باطل بودن می‌افتد، در این حال هر انتخابی پوچ و بی‌معنی گشته و خشم‌ها و غم‌ها و شادی‌ها همه سر و ته یک کرباس اند و این مسئله از دید بسیاری پنهان می‌ماند مگر آن کس که ملاک انتخابش هنوز بر محور حق و باطل دور می‌زند و نه هیچ چیز دیگر، چنین انسانی را شعار ترقی و

۳ - خداوند آسمان و زمین را و آنچه بین آنهاست خلق نکرد، مگر به حق (سوره روم، آیه ۸).

توسعه و رفاه و وسعت فتوحات نمی‌فریبند و فقط به حق یا باطل بودن موضوع می‌انداشد و نهضت اباعبدالله علیه السلام در موقعی که همه چیز مطرح بود مگر حق و باطل بودن امور، جهت‌ها را به سوی تمییز حق از باطل کشاند تا آنچه پوچ و بی‌معنی شده است از چشم‌ها پنهان نماند.

## فرهنگ غفلت از حقّ و باطل

همه تلاش معاویه برای این است که کاری بکند که بحث حقّ و باطل در میان نباشد، شما این جمله را در بین اهل سنت زیاد شنیده‌اید که اختلاف صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اجتهادشان است، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام یک اجتهاد داشتند و مخالفان شان هم اجتهاد مخصوص خودشان را داشتند. خوب دقت کنید این فرهنگ می‌خواهد بگوید حقّ و باطلی در میان نیست، این حرف معاویه و رومی‌ها است که قرائت‌های مختلف از دین، همه حق‌اند. معاویه می‌خواهد بگوید علی علیه السلام و ضد علی علیه السلام هر دو اجتهاد دارند، یعنی فرهنگ معاویه فرهنگ گم کردن حقّ و باطل است! و در چنین فرهنگی بدترین آدم‌ها هم خوب هستند. حتی عمرو عاص هم خوب است. آری وقتی در فرهنگ حقّ قدم زدیم اجتهادهای حق داریم یعنی گاهی نور حق به افراد به طور متفاوت می‌رسد و ما برای همین هم معتقدیم که در مکتب شیعه که محور آن حق است همه مجتهدین، به حق اجتهاد می‌کنند هر چند که در فهم دین متفاوت هستند، مثل این که لامپی نور دارد و لامپی دیگر نور بیشتری دارد. ولی این غیر از آن اجتهادی است که معاویه و امثال او به صحنه آوردند.

شما می‌دانید که اگر الان در کشور سعودی کسی بگوید «اللهم العن اباسفیان» گردنش را می‌زنند، چون می‌گویند ابوسفیان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است و همه صحابه خوب هستند پس هر کس بگوید «اللهم العن اباسفیان» به صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله توهین کرده است و باید گردنش را زد! این فرهنگ از کجا پیدا شد؟ یعنی ابوسفیان در دل فرهنگی آبرومند و با ارزش است که دیگر باطل در آنجا معنی ندارد، چون حقّ معنی ندارد و در این جا متوجه می‌شویم امام حسین علیه السلام چه کار بزرگی کردند، نگذاشتند که باطل بودن «باطل» گم و نهاده شود. امروز ارزیابی‌های جهان اسلام به این صورت که در سعودی واقع شده نیست، الحمدلله در بقیه دنیا روز به روز این فضا در حال رشد است، روح نقّادی پدید آمده است هر چند رگه‌های این نقّادی در قرون

اولیه هم به چشم می‌خورد ولی امروزه با التفات بیشتری می‌توان امید پیگیری مسئله را داشت. از جمله شخصیت‌های قرن اول هجری که در عین اهل سنت بودن نقادانه به مسئله می‌نگرد ابن قتیبه دینوری است. او در کتاب الامامة و السياسة مطرح می‌کند شما که می‌گویید تمام صحابه حق‌اند و باید همه را پذیرفت، اگر بین صحابه اختلافی پیش آمد و یکی مسئله‌ای را حق دانست و دیگری باطل، چه می‌شود؟ در حالی که به گواهی تاریخ خود صحابه هم اختلاف دارند! به عنوان مثال مطرح می‌کند که عایشه می‌گوید: این گفتار یعنی «عثمان» را بکشید. عایشه به اعتبار این که با پیامبر ﷺ بوده است یکی از صحابه است، عثمان هم یکی از صحابه است، حال که این‌ها با همدیگر اختلاف دارند، فرهنگ معاویه‌ای می‌گوید، هر دو اجتهاد داشته‌اند، هر چند اجتهادشان متفاوت بوده است ولی هر دو حق هستند، و حالا فرهنگ حسین ﷺ، فرهنگی است که می‌خواهد این فضا را بشکند، کدام فضا را؟ جوئی که می‌گوید همه حق هستند و باطلی وجود ندارد، امروز هم دقیقاً برای نفی حقانیت شیعه از همین زاویه به ما حمله می‌کنند تحت عنوان قرائت‌های مختلف از دین.

### معاویه و مرگ حیات هدف‌دار

در فرهنگ معاویه، باطل از باطل بودن می‌افتد و در این حال هر انتخابی پوچ و بی‌معنی گشته یعنی شما می‌توانید بگویید می‌خواهم مثل ابوسفیان زندگی کنم، چون او باطل نیست و یا می‌توانید بگویید که می‌خواهیم مثل ائمه معصومین زندگی کنیم، اما نه چون این حق است، بلکه هر دو، دو نوع زندگی است یعنی در این فضا، دیگر هیچ حقی وجود ندارد که شما به طرف آن بروید و به نشاط آید و این زندگی در حقیقت، مرگ حیات هدف‌دار است، مرگ انسان حق طلب است، همه چیز، پوچ می‌شود. اگر باطل در زندگی گم شد و همه حق شدند، همه پوچ می‌شوند.

فرهنگ معاویه‌ای فرهنگی نیست که در آن حق یک طرف باشد و باطل در طرفی دیگر. در آن فرهنگ هر کس، هر کاری کند درست است، به عبارتی دیگر همه خطوط مستقیم می‌شوند، آن وقت کدام صراط حق است، هیچ کدام، کدام صراط باطل است؟ هیچ کدام. پس وظیفه ما چیست؟ هر کاری می‌خواهی بکن، این همان پلورالیسم دینی است، یعنی همه

دین ها حقّ هستند. دیگر این نکته مطرح نیست که کدام دین حقّ است و کدام دین باطل است. هر جور که عمل کنی حقّ است. حال اگر همه دین ها حقّ شدند، اگر ضد همدیگر هم باشند، باز هر دو قابل پذیرش هستند و این یعنی به پوچی رسیدن. دین اسلام می گوید فقط دین اسلام بر حقّ است و بقیه ادیان باطل هستند پس شما که مسلمان هستید نمی توانید بگویید همه ادیان حق هستند. چرا که اسلام می گوید بقیه باطل هستند. نظریه «پلورالیسم دینی» می گوید همه ادیان بر حقّ هستند، حالا اگر کسی این نظریه را بپذیرد به هیچ دینی نمی تواند معتقد باشد، چون هیچ دینی نمی گوید همه ادیان حقّ هستند، دین اسلام می گوید فقط من بر حقّ هستم، دین مسیحیت و یهود هم همین را می گویند، پس اگر گفتم همه ادیان در حال حاضر حق اند، مجبور هستی که بی دین باشی، و اگر بی دین باشی کدام حقّ را داری؟ هیچ حقّی را نداری، و فرهنگ معاویه ای یعنی همین، تمام فرهنگ معاویه از فرهنگ غرب است و فرهنگ غرب نیهیلیسم است، و نیهیلیسم فرهنگ نابود کردن حیات با نشاط انسان است. شما نظری به غرب داشته باشید، همه کارهایشان با پُز است، با دکور و آرایش است، تا آدمی که از زندگی اش ثمره متعالی نمی خواهد با همین پستی ها و آرایش ها زندگی کند.

غرب در ابتدا بی ثمر شد و بعد این زندگی دروغین را برای خودش مقصد کرد. وقتی باطل از باطل بودن افتاد هر انتخابی پوچ و بی معنا گشته و خشم ها و غم ها و شادی ها همه سر و ته یک کرباس می شوند.

### غم ها و شادی های زیبا

من نمی دانم آیا در دنیا غیر از اشک بر امام حسین علیه السلام چیزی زیباتر داریم؟ اشکی که فقط برای حسین علیه السلام فرو ریزد نه این که یاد کسی بیفتیم و دل بسوزانیم و به اسم امام حسین علیه السلام اشک بریزیم، اگر یک مقدار وقت صرف کنیم و حجاب ها را کم کم کنار بزنیم، برای حسین علیه السلام می توان گریه کرد. آیا خوشحالی بالاتر از خوشحالی حاکمیت فرهنگ حسین علیه السلام در جامعه داریم؟ اصلاً در فرهنگ حسین علیه السلام غم ها و شادی ها خیلی نشاط آفرین و زنده هستند. حال نظری به اهل دنیا بیندازید، غصه های بیخود، شادی های بیخود، برای چه غصه می خورند؟ برای این که او را کمتر تحویل گرفته اند. برای چه شاد هستند؟ برای این که ماشین

خودشان را عوض کرده‌اند، و مدل این ماشین بالاتر است! آن وقت چرا مدل بالاتر، بهتر است؟ می‌گویند: نمی‌دانیم دیگر با این سؤالات سر به سر ما نگذارید. چرا با تو و در مقابل سؤال تو این گونه برخورد می‌کنند؟ برای این که شما شادی‌های بیخود آن‌ها را نگیرید. و این مسئله از دید بسیاری پنهان می‌ماند، مگر آن کسی که ملاک انتخابش هنوز بر محور حق و باطل دور زند.

گاهی ما گرفتار یک سلسله چیزهای بیخود می‌شویم، مثلاً، آقا این دولت خوب است. چرا؟ برای این که دیگر برق نمی‌رود و... مگر حالا که برق نمی‌رود خوب است؟ یا این که خلیفه دوم خوب است برای این که اسلام را تا پشت فلات تبت توسعه داد و... خوب حالا چرا خوب است؟ حالا مگر این مسلمان‌ها که توسط کشورگشایی‌های خلیفه دوم مسلمان شدند، به صرف نام مسلمانی خوب‌اند؟ انسان در این افکار و واژه‌های مبهم می‌میرد و پوسیده می‌شود بدون این که حقیقت آن‌ها را بفهمد، خوب دقت کنید، این واژه‌ها هیچ کدام بد نیست، جنگ کردن نه خوب است نه بد، رفاه نه خوب است نه بد، عمده آن است که بدانید اگر معیاری برای ارزیابی حق و باطل نداشته باشید در واژه‌هایی می‌افتید که نه خوب هستند و نه بد، و گرفتار پوچی می‌شوید. حالا اگر به این واژه‌ها و موضوعات از دید حق یا باطل بودن نگاه کنید، اتفاقاً ممکن است رفاه حق باشد، آن جایی که برای مسلمانان رفاه فراهم کنید تا بهتر دینداری کنند، نه این که صرفاً رفاه برایشان فراهم کنید. در آن نگاه می‌بینید که ناخودآگاه در طول عمرتان گرفتار چیزی شده‌اید که حق نیست، و نتیجه این می‌شود که ناگهان می‌بینید با معاویه کنار آمده‌اید! اگر بگویید من این فردی را که به کار نادرست من ایراد می‌گیرد دیگر دوست ندارم، کم کم می‌بینی که خودی و ناخودی را جابجا گرفته‌ای و با دشمنانتان دوستید و با دوستانتان دشمن هستید.

این که می‌بینید فرهنگ عمومی جامعه با امام حسین علیه السلام همکاری نمی‌کند به این جهت است که جامعه حق و باطل را گم کرده است و الا همه جهان اسلام بی‌شک در آن روز حسین علیه السلام را از یزید بیشتر دوست می‌داشتند ولی قضیه چیز دیگری بود. در این جامعه به جای حق طلبیدن، رفاه طلبیدن حاکم شده بود، مثلاً اگر شما یک چیزی به من بدهید تا من راحت‌تر زندگی کنم، بدم نمی‌آید، ولی قبل از آن باید سؤال کنم که آیا حق است یا باطل؟ اگر

می‌خواهی به من رشوه بدهی باطل است، پس نمی‌خواهم، یعنی در جامعه‌ای که عنصر رفاه مطلوب اصلی شود و عنصر حق گم شود، معاویه با کیسه‌های سکه رشد خواهد کرد و یزید بر سر کار می‌آید. البته عنصر رفاه در فضای حق و باطل جایگاه خود را دارد. یعنی دولتمردان نظام اسلامی از آن جهت که تلاش می‌کنند تا برای امت اسلامی فضای آرام و رفاه نسبی فراهم کنند، خاک پایشان را سرمه چشم خواهیم کرد، ولی همواره فرهنگ حق و باطل باید مطرح باشد و از آن غفلت نشود و گرنه در دل این رفاه، باطل جای خود را باز می‌کند و حق گم می‌شود.

انسان‌هایی که از افق حق چشم بر ندارند چنین انسان‌هایی را شعار ترقی و توسعه و رفاه و وسعت فتوحات، نمی‌فریبد چون به حق و باطل بودن امور می‌اندیشند و نهضت اباعبدالله علیه السلام در موقعی که همه چیز مطرح بود مگر حق و باطل بودن امور، جهت‌ها را به سوی تمیز حق و باطل کشاند تا آنچه پوچ و بی‌معنی است از چشم‌ها پنهان نماند.

### توجه به حق و باطل امور، راه نجات

برای این که نهضت اباعبدالله علیه السلام را کمی احساس کنیم، لازم است تا حس عمیقی نسبت به فضای جامعه مان داشته باشیم تا بینیم آیا حساسیت بر حق و باطل در جامعه نمود دارد یا خیر. مثلاً اگر به اکثر کسانی که رشوه می‌گیرند و کار را راه می‌اندازند، بگویی این رشوه را بگیر و کار مرا انجام بده، واقعاً از دست شما عصبانی می‌شوند و می‌گویند مگر ما رشوه می‌گیریم؟ ولی اگر بیایی و کاری بکنی که او حس نکند این پول رشوه است و به او بدهی، پول را می‌گیرد و کار را انجام می‌دهد. پس باید کاری کنی تا این حس انسان را از این که حق و باطلی هست از بین ببری، اگر توانستی این توجه و حس را از بین ببری می‌توانی به دست این آدم همه جنایت‌ها را انجام دهی.

گاهی دوستان می‌گویند این بحث‌ها چه فایده‌ای دارد؟ کشور ما با این که مدعی تشیع است خودش نسبت به حق کم توجه شده و گفتن این حرف‌ها هم نتیجه‌ای ندارد. در جواب عرض می‌کنم که این طور نیست، ائمه معصومین علیهم السلام به ما راه را نشان داده‌اند و اگر تلاش کنیم، زود نتیجه خواهیم گرفت. این که شما می‌بینید مردم خیلی خوب به امام خمینی (رحمة الله علیه)

رجوع کردند به این دلیل بود که ایشان حس توجه به حق و باطل را در مردم زنده کرد. دوران ستم شاهی را در نظر بگیرید، شاه کاری کرده بود که این حس در درون مردم و ادارات ما مرده بود و در نتیجه جامعه به مصیبت افتاده بود و سعی امام خمینی (رحمة الله علیه) این بود که جبهه حق و باطل را به وجود آورد و آن‌هایی هم که می‌خواهند راه امام را از بین ببرند، تلاش می‌کنند این حساسیت روی حق و باطل را از مردم بگیرند.

آن چیزی که بزرگان ما به ما یاد داده‌اند این است که امام حسین علیه السلام به این جهت که توانست جبهه حق و باطل درست کند، قهرمان پیروز و شکست ناپذیر تاریخ است، شما اگر به کتاب‌های تاریخ واقعه کربلا حتی کتب اهل سنت مراجعه کنید ملاحظه می‌کنید که با نهضت حسین علیه السلام مسئله حق و باطل دوباره در جامعه اسلامی مطرح شد و هر چه جلوتر برویم بیشتر از آن نهضت تغذیه خواهیم کرد. در جنگ بدر هم دو جبهه حق و باطل مطرح شد ولی می‌بینید که مطالب آن نمی‌تواند تاریخ را تغذیه کند، هر چند که جنگ بدر هم، جنگ حق و باطل بود و کار بدری‌ها بسیار بزرگ و مهم بود ولی ملاک‌هایش، ملاک‌هایی بود که به مرور زمان تا قله بلند تاریخ کشیده نمی‌شد. جنگ بدر کاری که کرد این بود که تاریخ اسلام را تا کربلا پیش آورد، و تمام امید کنونی ما به کربلاست، برای این که می‌دانیم از کربلا چه کاری بر می‌آید.

در کربلا حق و باطل به نهایت، ظهور نمودند و مقابل هم ایستادند، و امروز اگر می‌خواهید نجات پیدا کنید باید به کربلا و فرهنگ کربلا پیوند بخورید. موفقیت کربلا صرفاً به این نیست که مختار آمد و عیدالله و بقیه را دستگیر کرد و کشت، موفقیت کربلا به آن است که جبهه حق و باطل در طول تاریخ هویت پیدا کرد و هویت هر کدام معلوم شد و ما باید این فرصت را از دست ندهیم که در کشور خودمان و در جهان، جبهه حق و باطل را با حسین علیه السلام روشن کنیم. شناخت حق و باطل و اصرار بر حق بودن، مهمترین چیزی است که می‌توان از کربلا نتیجه گرفت. بیایید از هم اکنون، معیارها را بر اساس حق و باطل تنظیم کنیم، از داخل خانه شروع کنیم و به فرزندان پیاموریم که این حق است و آن باطل است اگر حق است انجام دهیم و اگر باطل است انجام ندهیم، این جاست که واژه‌های نفوذی منفی ضد دین نمی‌توانند جا باز کنند و دوام بیاورند.



دو چیز ما را نجات می‌بخشد، یکی دائم روی حق و باطل بودن هر امری دقت کنیم و دیگری بحث عبودیت و بندگی است که ان شاء الله در فرصتی مناسب روی قسمت دوم بحث خواهیم نمود که بندگی چه چیزی را اقتضاء می‌کند. من مثالی عرض می‌کنم، فرض کنید دخترتان از شما می‌پرسد که چرا من باید چادر بر سر کنم؟ شما همین دو ملاکی که عرض کردم را در نظر بگیرید و آن‌ها را تقویت کنید، به او بگویید، به نظر تو، خود را بی حجاب برای نامحرم مطرح کردن حق است یا باطل؟ می‌گوید، باطل، به او بگویید آیا بنده خدا بودن خوب است یا بد؟ مسلم خواهد گفت خوب است. حالا به او بفهمانید چون این کار حق است و ما هم باید بنده خدا باشیم، این کار را انجام می‌دهیم. البته این‌ها به سادگی مورد قبول واقع نمی‌شود، باید حوصله به خرج داد. شما ببینید فرهنگ معاویه‌ای برای این که خودش را تثبیت کند چقدر حرف زده است، چقدر تبلیغ کرده است. شما هم باید به اندازه همان هنرمند باشید تا بتوانید زیبایی فرهنگ حق و بندگی را جلوه‌گر نمایید، و این تلاش می‌خواهد و البته هم نجات دهنده است، هنر این است که نشان دهیم بندگی خدا، چقدر برای عمق جان زیبا و شیرین است.

ما بحثی در فقه داریم تحت این عنوان که «اجتهاد مقابل نص حرام است» یعنی به عنوان مثال اگر صریح آیه قرآن حکمی را بیان کرد نباید دلیل تراشی بکنیم و آن را کنار بگذاریم، حکم همان است که در آیه شریفه آمده است. خلفای سه‌گانه بعد از ارتحال پیامبر ﷺ اجتهاد مقابل نص کردند که نمونه‌های آن در تاریخ زیاد است، علمای اهل سنت هم چیزی نگفتند، بعد از واقعه کربلا، علماء اهل سنت بیدار شدند و آن‌ها هم همچون علمای شیعه، اجتهاد در مقابل نص را حرام دانستند، و قبول دارند که آن اساس منفی، کار را به فاجعه کربلا رساند. کربلا ثابت کرد که اگر شما بحث حق و باطل را کنار بگذارید کار را به کشتن فرزند پیامبر ﷺ خواهد کشاند، ابابکر را در نظر بگیرید، یک کلمه گفته بود و آن این که به نظر من صلاح نیست خالد بن ولید را حلاً بزنید - می‌دانید که خالد، زنا می‌کرد و محصنه انجام داده بود و حکمش سنگسار بود - صحبت امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که حق است یا باطل؟ صحبت ابابکر این بود که صلاح هست یا صلاح نیست، و نتیجه این بود که روزگاری نه‌چندان دور کربلا به وجود آمد و فرزند رسول خدا ﷺ را شهید کردند. کربلا از آنجایی ریشه گرفت که بحث حق و باطل در جامعه

گم شد. و این را بدانید همین که شما بحث حق و باطل کردید، اول خودتان مثل حسین علیه السلام خطرناک می‌شوید، بحث‌های شما با احتیاط مطرح می‌شود ولی سرانجام خود و جامعه‌تان را نجات می‌دهید، در نظام شاهنشاهی حاضر بودند خیلی‌ها مطرح شوند ولی امام خمینی (رحمة الله علیه) مطرح نشود، چرا؟!... برای این که امام (رحمة الله علیه) عنصری بود که مبحث حق و باطل را به میان آورده بود و او خطری برای جبهه باطل بود. وقتی مسئله حق و باطل بودن امور مطرح شود، همه چیز معنی حقیقی خود را پیدا می‌کند و شما گرفتار حجاب‌های وهمی و غیر واقعی نمی‌شوید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

## جلسه بیست و یکم چگونه فرهنگ معاویه‌ای می‌میرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبْدَ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾  
﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾  
﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

شهادت «تابلوی تمام نما‌ی ایثار» را آنگاه که اسلام برای بقاء خود جز با خونی که باید ایثار شود، نمی‌ماند به همه عزیزان تبریک و تعزیت عرض می‌نمایم.

بحمدالله همه شما از حادثه کربلا و وقایع تاریخی مسئله آگاه هستید، خوب است که من و شما روی این موضوع که «چرا کربلا به این شکل واقع شد؟» دقت و فکر کنیم حادثه کربلا این ارزش را دارد که وقت بگذاریم و بفهمیم حضرت ابا عبدالله علیه السلام در تلاش خود چه چیزی را برای ما گذاشت، تا ما از این به بعد بتوانیم از آن خوب استفاده کنیم.

فرهنگی که در مقابل فرهنگ حسین علیه السلام ایستاد فرهنگ بسیار پیچیده‌ای است. اگر خواستید امام حسین علیه السلام را بشناسید. باید فرهنگ پیچیده‌ای را که روبه‌روی امام حسین علیه السلام است بشناسید تا بفهمید که حسین علیه السلام در مقابل این فرهنگ چگونه قهرمانی کرده است، اگر

میان دو نفر درگیری به وجود آید و یکی، دیگری را بزند، می‌گوییم آن یکی خیلی پهلوان است که دیگری را با قدرت بدنی‌اش مغلوب خود کرده است. حالا به فرهنگ معاویه‌ای و چهل سال حکومت معاویه نظری بیندازید، قهرمانی حسین علیه السلام را هنگامی متوجه می‌شوید که بفهمید معاویه چه کار کرده است.

إن شاء الله نور حسین علیه السلام آن بصیرتی را که ما شدیداً به آن نیازمندیم به ما عنایت کند تا همواره حسینی باقی بمانیم، نه یزیدی، نه عبدالله بن زبیری و نه عبدالله بن عمری. انسان مقدّس مآبی همچون عبدالله بن عمر خطرناک است، انقلابی نادانی همچون عبدالله بن زبیر نیز خطرناک است و آدم لا اَبالی هم مثل یزید خطرناک است. آری همیشه و در هر شرایطی که روح اسلام از میان جامعه برود سه گروه فکری به صحنه می‌آید، به تعبیر حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) «مقدّسان احمق» و «سیاسیون خود فروخته» و «لا اَبالی‌های فاسد» با انواع تئوری‌ها، باقی می‌مانند و حالا خود شما قضاوت خواهید کرد که در این شرایط، حسینی ماندن چقدر سخت است.

### اما هنوز امید هست

در نظامی که معاویه بناست بدرخشد دیگر «حق» درخشش خود را از دست می‌دهد و انسانیت محو خواهد شد و عنوان‌های واهی و بی‌محتوا نمایان می‌گردد و در نتیجه برترین ارزش‌ها بی‌ارزش می‌شود، مثلاً به جای «خدا» واژه «نیک» را به کار می‌برند تا آرام آرام خدا محو شود، در این حال هر کس می‌تواند خود را نمونه انسانیت بداند بدون این‌که به نمونه‌های اعلامی معنوی نظری بشود. در این حال مهم نیست که مذاهب زیادی به بار می‌آید مهم این است که دیگر مذهب اصلی اصیل در صحنه نباشد. از ذخایر معنوی بشر غفلت می‌شود، هر چند آداب مذهبی در جامعه جاری است ولی تماماً ظاهری و بی‌محتوا و بی‌دل و دماغ است، و نهضت حسینی در چنین شرایطی که همه امیدها برای برگشت به معنویت، گم‌شده و از دست رفته می‌نماید، پیام می‌دهد که: اما هنوز امید هست و هنوز فرهنگی که پاسدار غایبات معنوی باشد در میدان است.

یک وقت شما کار خوبی را انجام می‌دهید و می‌گویید چون خدا خواسته است انجام داده‌ام. این یک معرفت دینی است و خوب است، اما گاهی می‌گویید که چون این کار نیک

است آن را انجام داده‌ام. می‌خواهیم عرض کنیم، زیر سایه همین شعار است که حسین علیه السلام کشته می‌شود! شما به فرهنگ معاویه دقت کنید، فرهنگ پیچیده‌ای است، او نیامد بگوید اسلام را نمی‌خواهیم، معاویه کاری کرد که فرهنگ عمومی جامعه کم کم گفت حسین علیه السلام و فرهنگ حسینی را نمی‌خواهیم. حالا من و شما فکر کنیم که چرا فرزندانمان از دست می‌روند؟ ببینید چه فرهنگی بر جامعه حاکم شده است. در این بیست جلسه تمام تأکید این بوده است که فرهنگ معاویه را خوب بشناسید. فرهنگ معاویه، فرهنگ سارگون رومی<sup>۱</sup> است با ظاهری از آداب اسلام. یعنی شما از صدر اسلام با آمدن معاویه در صحنه سیاست با غرب درگیر هستید و امروز هم با غرب درگیر هستید، و اگر می‌خواهید مغلوب غرب نشوید فقط و فقط با فرهنگ حسین علیه السلام می‌توانید که البته این موضوع نیاز به بحث و گفتگو دارد.

در فرهنگ معاویه‌ای واژه‌ای را جایگزین واژه دیگری می‌کنند و در ظاهر هم مشکلی ایجاد نمی‌شود اما یک مرتبه می‌بینید همه چیز از دست رفته، مثلاً «به جای خدا، واژه نیک را به کار می‌برند تا آرام آرام خدا محو شود» یعنی دیگر در آن فضای فرهنگی، کار برای خدا، زیر نظر خدا و برای رضای خدا، مطرح نیست. من یک مثال ساده عرض می‌کنم. اگر در جامعه‌ای که هنوز خدا دارد پرسیم چرا زن‌ها باید حجاب داشته باشند؟ می‌گویند چون خدا گفته است. چرا مردان باید این‌گونه باشند؟ جواب می‌دهند چون خدا گفته است. تا وقتی فضای جامعه خدا محوری است به سرعت می‌توان از رشد فرهنگ کفر جلوگیری کرد. حالا جامعه‌ای را در نظر بگیرید که مذاق این جامعه کم کم عوض شده و خدا کم رنگ شود اگر پرسید که چرا زنان باید حجاب داشته باشند؟ مجبورند با هزاران دلیل فرهنگی مسئله را توجیه کنند، به عنوان مثال می‌گویند که چون دُرّ گران قیمت است و آن را باید از دست دزدان در امان داشت بنابراین همان‌طور که دُرّ را در گاوصندوق می‌گذارند تا از دست دزدان در امان باشد، و چون زنان دُرّ گران قیمت هستند برای حفظ آنان از نگاه دزدان، باید در حجاب و چادر باشند - البته این استدلال بد نیست - ولی یک نفر ممکن است بگوید: آقا! چون دُرّ را روی انگشتر می‌گذارند که بدرخشد و همه ببینند، زنان نیز باید چادرهایشان را بردارند تا همه تماشاایشان کنند. ملاحظه

۱ - ابن‌منصور سرجون مشاور رومی معاویه است.

می‌کنید چون در استدلال دوم پای خدا میان نبود امکان مناقشه هست. این جاست که عرض می‌کنم در دل یک فرهنگ بی‌خدا، همه ارزش‌ها فرو می‌ریزد و برای توجیه آن باید به وسایل غیر اصیل متوسل شد، بدون این که انسان متوجه مشکل اصلی باشد. و تا فرهنگ حسین علیه السلام پیدا نشود، مقابله حقیقی با چنین فرهنگی امکان ندارد. چون با واژه‌های مبهم و چند پهلو میدان حضور ارزش‌ها را تنگ می‌کنند و دیگر نمونه‌های اعلای انسانی بی‌رنگ می‌شوند.

وقتی حق در جامعه بی‌رنگ شود هر کس می‌تواند به ظاهر نمونه انسانیت باشد، بدون آن که نمونه‌های اعلای معنوی مطرح باشند و دیگر حسین علیه السلام مهم‌ترین انسان نیست، همه خوب هستند و علت خوب بودنشان هم کمالات انسان الهی نیست، مثلاً می‌گوییم چرا این آقا خوب است؟ برای این که به ما کمک کرده است پل بسازیم. این یکی چرا خوب است؟ برای این که دکور مسجد محله را درست کرده است. در حالی که این اشخاص به خودی خود نمی‌توانند به جهت این کارها خوب باشند، چرا که قرآن می‌فرماید: «أَنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» اگر کسی متقی بود خوب است، اگر دکور مسجد محله را ساخته و پل ساخته و متقی است خوب است، اگر این گونه نیست پس «راکفلر» آن سرمایه‌دار آمریکایی با آن مؤسسه عریض و طویل خیریه‌اش در آمریکا از همه خوب‌تر است. معاویه؛ فرهنگی را به صحنه جامعه آورد که دیگر فقط نیکی مهم است، نیکی چیست؟ هر کس که کارهای دنیا را خوب انجام دهد، نیک است، رفاه مهم است، نه قرب به خدا. قبلاً هم عرض کردم عکس این موضوع طوری نیست، اگر فرهنگ شما الهی شد و در این فرهنگ به ملت مسلمان کمک کردی که رفاه او هم درست شود، هیچ خطرناک نیست ولی رفاه به خودی خود اگر مقصد شد، آمریکا ارزش می‌شود. در فرهنگ معاویه خیلی از مسلمان‌ها فریب خوردند و اصلاً نفهمیدند که از کجا ضربه خوردند و همه چیز از دستشان رفت، حسین علیه السلام به عنوان یک انسان متعالی به صحنه آمد تا بگوید این فرهنگ، انسانیت و قرب به خدا و کمال حقیقی را دارد می‌کشد.

در چنین فرهنگی از ذخایر معنوی بشر غفلت می‌شود، هر چند همه آداب مذهبی در جامعه جاری است ولی همه آن‌ها ظاهری و بی‌محتوا و بی‌دل و دماغ است. روی این نکته خیلی فکر کنید که دشمن شما اولین کاری که می‌کند این است که شما از دین‌تان نتیجه نگیرید مثلاً زن حجاب دارد ولی می‌بینید که صعود نمی‌کند! مرد اخلاق دینی را رعایت می‌کند، ولی صعود

نمی‌کند و بعد هم می‌گویند چون از این آداب دینی نتیجه نگرفتیم، دین نمی‌خواهیم و ظاهراً هم حق با آن‌هاست، این کار دشمن است. به ما اجازه می‌دهد نماز بخوانیم ولی خالی از فرهنگ معنوی و محتوای قرب. یک نماز صوری، سطحی و قالبی می‌خوانیم و می‌بینیم که جوان ما می‌گوید: آخر، پدر! تو سی سال نماز خواندی، هیچی نشدی و نمی‌بینم در اخلاق و افکار تغییر کرده باشی، من هم که نماز بخوانم مثل تو می‌شوم، پس نماز نمی‌خوانم. ببینید فرهنگ معنوی حسینی که حذف شد چه اتفاقی افتاد! معاویه نماز خواند و پسرش نماز نخواند. حالا معاویه با نماز خواندنش به کجا رسید به این که یزید نماز بخواند؟ معاویه در خفاء بدی می‌کرد و پسرش علنی فساد می‌کرد، خوب دقت کنید که کار از کجا خراب شد و حسین علیه السلام آمد که بگوید ای مسلمانان اگر فرهنگ دینی با محتوا نشود، حسین علیه السلام کشته می‌شود!! اگر بناست که هر کسی به هر شکلی نماز بخواند و آن نماز خواندن خوب باشد، هر کسی هم پولدار باشد و جلسه عزاداری بگیرد و دین را فقط در حد ظاهر نگهدارد، خوب باشد، پس زنده باد معاویه!! چرا که او پول زیاد داشت و از این کارها زیاد می‌کرد. در فرهنگ معاویه از یک چیز غفلت شده است و آن این که انسان آمده است تا به آسمان وصل شود، انسان آمده است تا در ساحت قرب به حق، خودش را ارزیابی کند. در فرهنگ معاویه شرایطی پیش می‌آید که انسان حس می‌کند دیگر دینداری فایده ندارد و وقتی جامعه به این نقطه رسید معاویه به آرزوی خود می‌رسد. و اگر ما بیدار نشویم که فقط دینداری فایده دارد و آن هم دینداری به روش پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، که هم حفظ ظاهر است و هم توجه به باطن، جامعه ما هم به این نقطه می‌رسد که دینداری فایده ندارد.

نهضت حسینی در چنین شرایطی که آدم احساس می‌کند دیگر دینداری بی‌فایده است و همه امیدها برای برگشت به معنویت گم‌شده از دست رفته می‌نمایند، پیام می‌دهد «اما هنوز امید هست و هنوز فرهنگی که پاسدار غایت‌های معنوی باشد در صحنه است».

نمی‌دانم آیا کارد بی‌حسی به استخوان‌تان رسیده است یا خیر؟ تقریباً تصور دشمن ما و عده‌ای از مردم ما این است که دیگر دینداری فایده ندارد! و بعد می‌گویند حالا که فایده ندارد، یک نماز ظاهری و سطحی می‌خوانیم، این که سخت نیست، اما نماز هم دیگر بی‌فایده است. دیگر آن امیدهایی که ما از دینداری‌مان می‌خواستیم تا در سراسر خانه و اداره و

زندگانی‌مان پرتوافکن باشد، وجود ندارد. اما در چنین شرایط یأس‌آوری است که از طریق حسین علیه السلام می‌شود روشن کرد که آری هنوز و تا همیشه فقط دینداری فایده دارد و حسین علیه السلام در شرایطی به میدان آمد که امید به دین قطع شده بود و هیچ چیز امیدوار کننده دیگری هم نبود. در شرایطی که دشمن به شدت کار می‌کرد تا دین را در حد قالب نگه دارد. به قول بعضی از مغازه‌داران عربستان «نماز خواندن‌مان اتوماتیک شده است و اگر الآن شرطه‌ها هم نگویند که درب مغازه را برای نماز اول وقت ببندید، ما خودمان به صورت خودکار یاد گرفته‌ایم در مغازه را می‌بندیم و به مسجد می‌رویم». ای مؤمنین! بترسید از این که در انجام آداب دینی از دینتان برای متعالی شدن‌تان استفاده نکنید.

با یکی از اساتید دانشگاه مصاحبه شده بود، به او گفته بودند، ما شنیده‌ایم شما در آمریکا با شلوار کوتاه رفت و آمد می‌کردید، گفته بود بله، آن‌جا آمریکا است، من در ایران که باشم با شلوار معمولی رفت و آمد می‌کنم و اگر به آمریکا باز گردم با شلوار کوتاه هستم، همسر من هم در آمریکا بی‌حجاب است، ولی در ایران با حجاب است یعنی اگر همسر من در ایران با حجاب است به این دلیل است که این آداب و رسوم ایران است، ما در آمریکا با آداب و رسوم آمریکایی و در ایران با آداب و رسوم ایرانی هستیم. یعنی از نظر این آقا دستورات دینی حقیقتی ندارد بلکه رسم زمان و مکان چنین می‌طلبند. حسین علیه السلام آمد تا نگذارد دین ما به این صورت باشد. آن وقتی که فکر می‌کنید دیگر امیدی نیست و معاویه غرب زده می‌خواهد شما را ناامید کند که دیگر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله از دست رفته است، و باید به اسلام قالبی اموی قانع بشوید، کربلا آمده است تا بگوید: خیر، باز هم اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله کار آبی دارد و باید باشد. امام حسین علیه السلام روزنه امید است برای کسی که می‌خواهد به دین متعالی دست پیدا کند. این استاد دانشگاهی که پیرو عادات و رسوم آن کشوری است که در آن زندگی می‌کند، ایمان را نمی‌فهمد، او آداب را می‌فهمد. امروز متأسفانه بعضی اوقات رادیو و تلویزیون هم در این انحراف افتاده است، مثلاً به عنوان عزاداری برای امام حسین علیه السلام می‌گویند، در فلان روستا در عصر عاشورا کمی چوب سر هم می‌کنند و یک چیزی می‌سازند و حجله‌ای بلند می‌کنند و در فلان روستا کار دیگری می‌کنند و اسم این آداهای مردم را دین می‌گذارند، این دین نیست،



دین یعنی ایمان به حقیقتی آسمانی و این ظاهر سازی‌ها که هیچ باطنی هم ندارد، مربوط به دین نیست و تلویزیون در کشاندن مردم به این بازی‌ها شدیداً مقصر است.

### تنها راه، بازگشت به ایمان

مرگ نظام معاویه‌ای، در اثر برگشت به ایمان ممکن است، ایمانی که سکوی پرشی به سوی امید و امیدواری حقیقی است، نقطه مرگ چنین نظامی فقط در صحنه‌ای بزرگ از نمایش ایمان ممکن است، چنین نقطه شروعی در سال ۶۱ هجری در کربلا واقع شد و لحظه رو کردن به «بودن» به جای بیهوده بودن شروع شد و زشتی نظام معاویه در برق این شروع، ارزیابی گشت و چشم‌هایی هم که تا به حال به دیدن عادت نکرده بودند - اما به کلی بسته نشده بودند - دیدن را آغاز کردند و قضاوت شروع شد و گور فرهنگ پوچی‌ها کنده شد و این همه به جهت آن است که قدرت تشخیص هدف به واقع معنوی زدودنی نیست، همچنان که امید رهایی از پوچی و توان مبارزه با آن نیز فقط در همین فرهنگ سر بر می‌آورد.

تکیه بحث من این است که شما بدانید همه‌تان می‌توانید امیدوار باشید. چراکه شرط امید «ایمان» است و «نقطه مرگ نظام معاویه‌ای، فقط در صحنه‌ای بزرگ از نمایش ایمان ممکن است» و اسم این صحنه کربلا است، شما تا از کربلا بهره نگیرید، نمی‌توانید از خطر بزرگی که تهدیدتان می‌کند نجات پیدا کنید، عنصر ایمان در کربلا مشهود است. سؤال این است که این عنصر ایمان از کجا پیدا شد؟ شروع نابودی فرهنگ معاویه در سال ۶۱ هجری قمری در کربلا پیدا شد یعنی لحظه رو کردن به «بودن» به جای بیهوده بودن.

### وقتی ایمان رفت، احساس بیخودی می‌آید

همه شما عزیزان نگران «بیخود شدن» خودتان هستید! گاهی اوقات هم از دست خودتان بدتان می‌آید که چرا بیخود هستید؟ متأسفانه در فرهنگی که در این چند ساله در جامعه ما رخنه کرده است پیر و جوان، عموماً حس می‌کنند آن کاری که از دستشان می‌آید را نمی‌توانند انجام دهند. همان‌طور که قبلاً عرض شد؛ شما فضای ۸ سال جنگ تحمیلی را در نظر بگیرید، آن پیرزنی که تخم مرغ‌هایش را به جبهه اهداء می‌کرد، حس می‌نمود که قهرمان

روی زمین است، آن شهید رزمنده نیز حس می‌کرد قهرمان روی زمین است، همه احساس می‌کردند «با خود» هستند و نه «بی‌خود»، در نظام ولایی همه «با خود» هستند. ولی در نظام معاویه‌ای همه احساس می‌کنند «بیخود» شده‌اند حتی کسی هم که دارد برج‌سازی می‌کند و پول پارو می‌کند حس می‌کند که «بیخود» است. وقتی فرهنگ ایمان رفت و فرهنگ روزمرگی آمد هیچ کس احساس وجود نمی‌کند. کجاست آن فرهنگی که زمین را به آسمان و دنیا را به آخرت وصل می‌کند؟

کربلا شروعی بود برای این که انسان از «بیهوده بودن» به «بودن حقیقی» برگردد، و نمونه آن خود اصحاب کربلا بودند که اگر در آن موقع شهید نمی‌شدند نهایتاً چند سال بعد از دنیا می‌رفتند ولی در آن صحنه و با آن فرهنگ بهترین «بودن» را در بهترین رفتن نمایش دادند.

شروع نمایش زشتی معاویه در برق عاشورا به درخشش آمد و چشم‌هایی هم که تا به حال به دیدن عادت نکرده بودند - ولی به کلی هم بسته نشده بودند- دیدن را آغاز کردند و قضاوت شروع شد. امروز اکثر جوانان ما می‌دانند این زندگی آن چیزی نیست که آن‌ها می‌خواهند، ولی نمی‌دانند چه کار کنند. اگر فرهنگ حسین علیه السلام حاکم شود. جوان ما هر چند امروز سرگرم هوس‌ها شده است ولی چون هنوز چشم خود را نسبت به حقایق بسته است، می‌تواند ببیند. فرهنگ حسین علیه السلام فرهنگی است که حق را می‌شناسد، بندگی را می‌شناسد، ایمان را می‌شناسد، باطل را می‌شناسد و در چنین فرهنگی است که می‌توانیم آنچه را از دست داده‌ایم بیابیم و کشورمان را نجات دهیم. «دیدن» را حسین علیه السلام آغاز کرد و قضاوت شروع شد و گور فرهنگ پوچی‌ها کنده شد و این همه به جهت آن است که «قدرت تشخیص هدف در فرهنگ معنوی به واقع ممکن است.» الآن جوانان ما، نمی‌دانند چه کار کنند؟ اصلاً گم شده‌اند، تلویزیون هر چیزی می‌گوید همه انجام می‌دهند، چون نمی‌دانند چه کار کنند؟ گفت:

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم چرا؟ چون نیستان‌مان را گم کرده‌ایم، چرا جامعه طوری شده است که مردم به انجام هر کاری بدون تأمل هجوم می‌آورند؟ اگر بگویید جهت عزاداری حضرت اباعبدالله علیه السلام این علم‌ها و این به اصطلاح علامت‌ها (صلیب‌ها) را بردارید، همه عمل می‌کنند، چون نمی‌دانند چه کار کنند، این کارها را می‌کنند، هدف را گم کرده‌اند و لذا بی‌هدف به هر کاری دست

می‌زنند. شما اگر می‌خواهید بدانید که چه کار کنید تا به هدف خود برسید فقط در فرهنگ معنوی حسینی است که هدف گم شده پیدا می‌شود، ملت ما با حسین علیه السلام هدف گم شده خود را پیدا می‌کند. این حسین علیه السلام است که در جامعه ما گم شده است. باید بگردیم حسین علیه السلام را پیدا کنیم. فرهنگ معاویه‌ای غریبی، چون می‌داند نمی‌تواند مردم را راضی کند، فکر بعدش را هم نموده است و لذا مردم را به آرزوهای دور و دراز حواله می‌دهد و چشمانشان را به ناکجاآبادهای دوردست می‌اندازد تا واقعی‌ترین حقیقت را که حسین علیه السلام است نینند.

## کربلا و نمایش ایمان

شما به حالات اباعبدالله علیه السلام و کلمات گوهر بار آن حضرت در مقاطع مختلف تاریخ زندگانی حضرت نظر بیندازید، فکر می‌کنید حضرت چه اندازه برای بهترین عمل تأمل فرموده‌اند؟ این جملات حضرت که فرمود: «با بودن یزید، اسلام رفت» «سنت رسول الله دارد می‌رود» «مردم دارند نابود می‌شوند» و یا جملات حضرت در منی با خواص امت قبل از جریان کربلا، همه و همه نشان می‌دهد که حضرت برای نجات جامعه خیلی تأمل کرده یا به تعبیر بهتر خیلی سوخته و خون جگر خورده است. ما هم باید فکر کنیم. دغدغه‌های حسین علیه السلام کمک‌تان می‌کند که بفهمید چرا حسین علیه السلام این قدر زیبا کربلا را آراسته است. شما مطمئن باشید اگر اهل سنت، کتاب‌های خودشان را درباره اباعبدالله علیه السلام بخوانند متحول می‌شوند، احتیاجی هم نیست که روایت‌های شیعه را بخوانند، آنچه مهم است این که مسائل حسین علیه السلام جهان اسلام را می‌تواند زنده کند و ما آماده و منتظریم و می‌فهمیم که شرایط کم‌کم در حال آماده شدن است. باید فرهنگ حسین علیه السلام را به جوانان مان نشان دهیم چون در غیر این صورت هر کاری بکنیم حسین را گم کرده‌ایم، و حسینی را جایگزین حسین کربلا کرده‌ایم که دیگر این حسین، آن حسین نیست، مثل نمازی که جایگزین نماز واقعی می‌کنیم.

«کربلا ایمان را به نمایش گذاشت» باید بفهمیم که این ایمان چگونه پیدا شد؟ مسئله به این سادگی نیست، خیلی مهم است. مُسَلِّمُ بْنُ عَوْسَجَةَ روی زمین کربلا افتاده است. حبیب بن مظاهر بالای سرش می‌رسد، می‌گوید در این شرایط که من کاری برایت نمی‌توانم بکنم، وصیتی هم بکنی، نمی‌توانم عمل کنم چرا که تا ساعتی دیگر من هم شهید می‌شوم.

مسلم بن عوسجه خون را از چشمانش پاک می‌کند در حالی که مجروح است به اباعبدالله علیه السلام اشاره می‌کند و می‌گوید «مواظب این غریب باش». این‌ها به چه چیزی دسترسی پیدا کرده‌اند! حضرت که شب گذشته بیعت خود را برداشته بود، یعنی؛ بروید و اگر بروید هیچ گناهی محسوب نمی‌شود، تعارف هم که نکرد. من می‌خواهم عزیزان احساس کنند که باید راجع به کربلا بسیار فکر کنند و به قول شهید مطهری (رحمة الله علیه) یک حس ششم لازم است - البته این حس ششم تعبیر من است - منظور این است که حسّی دیگر در اصحاب کربلا بود که حسین علیه السلام را می‌شناختند و می‌فهمیدند و حسّی عجیب‌تر در وجود اباعبدالله علیه السلام بود که می‌فهمید دارد برای بشریت چه کار می‌کند. من و شما گم شده‌ایم نمی‌دانیم راه کجاست! چون ایمان را نمی‌شناسیم. ایمان یعنی توجه قلبی به حضور فعال سنت‌ها و حقایق غیبی که عالم هستی سخت تحت تأثیر آن‌هاست و انسان‌ها باید همه زندگی خود را با آن حقایق نورانی هماهنگ کنند و برای هماهنگی با حقایق نوری، خداوند امامی را در صحنه حیات بشری به نمایش آورد تا انسان‌ها با هماهنگی با او به حقیقت ایمان دست یابند، کاری که اصحاب حسین علیه السلام در کربلا بدان دست یافتند.

### قدرت تشخیص هدف، از ایمان زدودنی نیست

یعنی اگر شما به کمک ایمان و از طریق هماهنگی با امام معصوم معنوی شدید و یک شخصیت ایمانی در شما پدید آمد، دیگر در زندگی زمینی گم نمی‌شوید چون با حقیقت این زندگی در ارتباط هستید، دیگر پوچ نمی‌شوید هدف‌هایتان بیهوده نیست، و در یک کلام، از پوچی و بیهودگی نجات پیدا می‌کنید. خدا می‌داند که هم اکنون جوانان تان را به دلیل کارهای بیهوده و پوچ دارید از دست می‌دهید، ما از «بی خودی» لبریز شده‌ایم، از «هیچی» پر شده‌ایم، از همین حالا خودتان را امتحان کنید، هر کاری می‌کنید از خودتان پرسید: چرا چنین می‌کنم؟ آیا برای این است که فلانی بدش نیاید؟ خوب چرا فلانی بدش نیاید؟ چون زشت است!! برای این و آن زندگی کردن پوچی است. به قول جامی:

از پی ردّ و قبول عامه خود را خرم کن      زان که نبود کار عامی جز خری یا خرخری  
گاو را باور کند بهر خدایسی عامیان      نوح را باور ندارد از پی پیغمبری

آری همین است، ملّتی که ایمان را شناخت و به دنبال راه ایمان رفت و در نتیجه به دنبال خدا نبود که خدا چه می‌گوید، پوچ می‌شود، همه زندگی‌اش ادای زندگی می‌شود، و این زندگی دیگر زندگی نیست، چون با باطن زندگی زمینی بی‌ارتباط است ولی اگر توانست با عالم غیب و سنت‌های معنوی عالم مرتبط شود، وارد یک فرهنگ معنوی شده است. در این حالت است که عرض می‌کنم؛ آری قدرت تشخیص هدف از فرهنگ به واقع معنوی زدودنی نیست. همچنان که امید رهایی از پوچی و توان مبارزه با آن نیز فقط در فرهنگ معنوی ممکن است. به همین دلیل حسین علیه السلام راه عجیبی به ما نشان داد، آیا از خود نمی‌پرسید که چرا امام حسین علیه السلام جنگ را اول شروع نمی‌کند؟ چرا تیر اوّل را نمی‌اندازد؟ تمام تلاش حضرت این است که روح معنوی در این صحنه دمیده شود، شما می‌دانید که حضرت در روز عاشورا چندین سخنرانی داشتند. در حالی که سوار شتر می‌شدند و عمامه بر سر داشتند، و عرض شد که این گونه کارها در نزد عرب یعنی این که ما جنگی نداریم. ما آمده‌ایم انسان را نجات دهیم. حضرت صحبت‌های عجیبی داشتند. اصرار داشتند که مردم بفهمند که دارند گمراهی خودشان را ادامه می‌دهند، و از این طریق راه ورود حقایق غیبی را برای خود و یارانشان هرچه بیشتر گشودند تا کربلا نمایش کامل ایمان باشد.

با کربلا می‌شود طوری دیگر زندگی کرد، به صحنه کربلا خوب دقت کنید، منحرف‌ترین انسان‌ها در مقابل حضرت ایستاده‌اند، حضرت نه آن‌ها را تصدیق می‌نمودند و نه به اصطلاح قهر می‌نمودند، بلکه صبر می‌کردند. راوی می‌گوید که در روز عاشورا دشمنان خیلی شلوغ می‌کردند تا حضرت نتواند حرف خود را بزند اما امام حسین علیه السلام اینقدر صبر کردند که بین خود آن‌ها دعوا شد و خودشان شروع کردند به آرام نمودن لشکر، پس از آن، حضرت شروع کردند به صحبت کردن امام فرمودند: چرا می‌خواهید مرا بکشید؟ آیا مالی از شما برده‌ام؟ کسی را از شما کشته‌ام؟ بعد می‌گوید از خودتان پرسید مگر پیامبر نگفت من و برادرم سرور جوانان اهل بهشت هستیم؟

آیا فکر می‌کنید امام حسین علیه السلام از مرگ می‌ترسد که این چنین صحبت می‌کند؟ نه! هرگز این طور نیست، امام حسین علیه السلام قبل از آن در همان برخورد اول به حرّ گفته بود، مادرت به

عزایت بنشیند، آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ امام در مکه فرمود: ما آمده‌ایم برویم و کشته شویم. عرض من این است که فکر کنید چرا امام این‌گونه صحبت فرمودند؟

برای این که کربلا ظرفیت پذیرش تجلی همه حقایق را در خود ایجاد نماید و نمایش کامل ایمان برای بشریت در همه تاریخ باشد و ما از طریق حسین علیه السلام و کربلا از مسیر حق جدا و گرفتار پوچی نشویم، لذا است که هر کاری انجام می‌دهیم باید از خود پرسیم چرا؟ اگر ما کاری بکنیم که در آن کار عنصر ایمان نباشد و جای ارتباط با غیب در آن مشخص نگردد، فریب خواهیم خورد، آنگاه به روش معاویه‌ای زندگی می‌کنیم و حسین را می‌کشیم! و نمی‌فهمیم. پس وقتی از پوچی ترسیدیم، و وقتی پوچی را فهمیدیم و عمق فاجعه پوچ شدن را شناختیم، دست به دامان حسین علیه السلام می‌زنیم تا از این فاجعه بزرگ رها شویم. اولین پنجره نجات، از طریق وارد شدن در ایمان به حقایق عالم، نرسیدن از مرگ است. آن طور که حسین علیه السلام نرسید و نه آن‌طور که چنگیز نرسید و این که بدانیم قدرت تشخیص هدف از فرهنگ به واقع معنوی، زدودنی نیست.

خدایا! به حق حسین علیه السلام ایمانی را که حسین علیه السلام می‌طلبد در جان ما شعله‌ور بگردان.

خدایا! به حق حسین علیه السلام یاد خودت و یاد حسین علیه السلام را هرگز از قلب ما بیرون مبر.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

## جلسه بیست و دوم

### فرهنگ معاویه، پوچ کننده‌های پنهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام بر حسین علیه السلام که به وسعت همه انسان‌ها، در همه تاریخ، سخن‌های بزرگ را با عمل خود به صحنه آورد، تا انسان‌ها در هیچ شرایطی سرگردان نمانند. انسان‌های قدسی متعالی، همیشه حرکتشان وسیع‌تر از آن است که سایر انسان‌ها فقط با روبه‌رو شدن با آن حرکات، مسئله برایشان روشن شود، همچون قرآن، که اگر فقط به ظاهرش بسنده کنید به آن ظلم کرده‌اید. مثلاً قرآن می‌فرماید: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، حالا اگر کسی تصورش این باشد که خدا یک دست دارد که آن دست بالاتر از بقیه دست‌ها است، این تصور، ظلم به قرآن است. در مورد ائمه معصوم علیهم السلام هم، همین طور است، حرکاتشان دارای باطن است. خداوند به ما دستور داده است که باید در قرآن تدبّر کنید، تدبّر یعنی این‌که در ورای این ظاهر، باطنی

وجود دارد که باید به آن باطن نظر کنید، در مورد ائمه معصومین علیهم‌السلام هم اگر فقط به ظاهر حرکات و رفتار و گفتار آن‌ها بسنده کنیم، ظلم بزرگی نسبت به آن‌ها است.

### نهضت حسین علیه‌السلام فوق سال ۶۱ هجری

بر همین اساس دو نکته را عرض می‌کنم، اول این که وسعت و عمق بعضی از حرکات معصومین علیهم‌السلام در طول زمان آشکار می‌شود. خود ائمه این را می‌دانند که دارند برای همه بشریت کار می‌کنند نه فقط برای مردم همان زمان. یعنی خود را در وسعت بشریت به صحنه می‌آورند، و انسان‌ها باید حرکات امام را در حد زمان خودشان بیابند و از آن بهره گیرند و ائمه هم به همین امید، حرکاتشان را در زمان خاصی شروع می‌کنند ولی برای همه تاریخ. شما می‌دانید که بعضی‌ها پس از گذشت سال‌ها از مرگ یا شهادتشان تازه متولد می‌شوند. «ای بسا عالم که بعد از مرگ زاد» و حسین علیه‌السلام می‌داند که در آینده‌های بسیار دور، مردم به شدت به مشکل می‌افتند و لذا کربلا را در سال ۶۱ هجری شروع می‌کند ولی بلوغ کربلا در آن آینده‌های بعد از کربلا است در رفع مشکلات بزرگ. نمونه کوچکی از آن را شما در طول انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی دیدید، از نظر دشمن، روی این جنگ همه فکری شده بود، جز این که فکر کنند که ما پیروز می‌شویم! آن‌ها نقشه این که چگونه شکست را به ما تحمیل کنند، در دستگاه‌های مختلف کشیده بودند، خانم تاجر یک نظر داشت، ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه یک نظر داشت، رئیس جمهور آمریکا - که در آن زمان کارتر بود - نظر دیگری داشت، همه بحث‌ها بر سر این بود که چگونه شکست را به ایران تحمیل کنند و نظام ایران را تغییر دهند! ولی آنچه که این‌ها نمی‌فهمیدند این بود که یک حسینی، در سال ۶۱ هجری قمری پایه یک فکر و فرهنگی را بنا نهاد که بر خلاف تمام نقشه‌های این‌ها، ایران را پیروز می‌کند. حسین علیه‌السلام ماورای قرن بیستم، برای ملت‌هایی که حسینی‌اند، حرف دارد و جهت نجات را می‌نمایاند. لذا به این نکته باید دقت کرد که نهضت حسینی، نهضتی است فوق سال ۶۱ هجری.



### وقتی حرکت امام علیه السلام در گذشته متوقف نمی‌شود

نکته دوم این که حرکات ائمه علیهم السلام علاوه بر این که برای همه زمان‌هاست، به فرموده خودشان آن حرکات، باطن دارد و باطنش هم باطن دارد. مگر می‌شود حرکات ائمه علیهم السلام را بدون تحلیل و تعمق دید و از آن‌ها گذشت؟ آیا این ظلم به امام معصوم علیه السلام نیست؟ همان‌طور که تدبیر نکردن در آیات قرآن، ظلم به قرآن است، همان‌گونه تدبیر و تحلیل نکردن حرکات معصومین علیهم السلام، ظلم به معصومین است. پس بدانید که امام علیه السلام برای همه زمان‌هاست و بسیاری از حرکات‌شان در زمان‌های آینده جلوه‌گر و روشن خواهد شد و امام این را می‌داند و بر همین اساس حرکت می‌کند، و اگر حرکات و گفتار ائمه علیهم السلام بدون تحلیل و تفسیر ماند در زمان گذشته متوقف می‌شود. و تأکید من این است که عزیزان به جد روی این قسمت دقت بیشتری کنند، یعنی نمی‌شود همین‌طور یک کلمه و جمله‌ای یا حرکتی از امام ببینیم و بگوییم، «همین است» نه آقا باید بگوییم «چرا؟». تلاش کنیم تا فلسفه حرکت، رفتار و گفتار امام را بفهمیم شما وقتی آیه شریفه «يُدُلُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» - دست خدا فوق دست‌هاست - را می‌خوانید با آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» - خدا شبیه چیزی نیست - تفسیر می‌کنید که منظور از «دست» در آیه اول، این «دست» عادی نیست. در مورد امام معصوم علیه السلام نیز چنین است. امام، قرآن مجسم است، باید حوصله داشت و جملات و حرکات امام را تک‌تک تحلیل نمود.

به تعبیر اساتید بزرگ «کربلای بی تحلیل، اصلاً کربلا نیست» و یا به عبارتی کربلایی که در آن نگردیم و به باطن سخنان و حرکات امام نرسیم، این کربلا نیست، و به اعتبار همین دو نکته است که بحمدلله همه شیعیان برای حضرت اباعبدالله علیه السلام یک ارزش فوق العاده قائل هستند. و با زبان دل می‌گویند ای حسین علیه السلام تو آمده‌ای در این نیم‌روز عاشورا چه چیزی را به ما نشان دهی؟ باطن قضیه چیست؟ من و شما باید تلاش کنیم و بگردیم آن باطن نهضت را پیدا کنیم، آنچه می‌دانیم این است که حقیقتی در باطن این حرکات هست.

این جمله را شما زیاد شنیده‌اید که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً»<sup>۱</sup> (ای حسین! خدا می‌خواهد که تو را کشته ببیند) این جمله را یک

انسان معصوم می‌فرماید و امام حسین علیه السلام هم زوایای این جمله را به خوبی می‌فهمد، اگر ما روی این جمله تحلیل نگذاریم، درست به آنچه که ضد خواسته امام حسین علیه السلام است می‌رسیم و می‌گوییم که خوب، پس خود خدا خواسته است تا حسین علیه السلام را کشته بیند و او هم دارد می‌رود تا کشته شود و خودش را در معرکه جنگ می‌اندازد تا شمر سر از بدنش جدا کند، پس در نتیجه اتفاقی نیفتاد، و ما وظیفه‌ای نداریم! اما یک موقع است که روی این جمله تحلیل می‌گذاریم و آن را به کمک بقیه معارف دین تفسیر می‌کنیم. مگر خدا نمی‌خواهد ما بنده او باشیم و ما را بنده بیند؟ پس خدا دوست دارد ما بندگی کنیم، دوست دارد تا با اختیار و انتخاب خودمان بندگی را به او برگزینیم، حالا مگر شهادت اوج بندگی نیست پس ای خدا، من که می‌خواهم تمام وجودم را در اختیار تو بگذارم، بدن و اسم و رسم و خانواده‌ام را هم می‌خواهم در اختیار تو بگذارم. حالا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: که ای حسین علیه السلام خدا می‌خواهد تو را کشته بیند، این همان معنی بزرگی است که خدا از ما می‌خواهد. حالا امام حسین علیه السلام، امام بنده‌ها است یعنی امام بندگی بنده‌هاست و عالی‌ترین نحوه بندگی، شهادت است، چون تا وقتی که کسی شهید نشود، صداقتش در صحنه نمی‌آید. کی صداقت من و شما روشن می‌شود؟ آن موقعی که بین مرگ و حیات مانده باشیم و در راه خدا مرگ را انتخاب کنیم، این ثابت کردن صداقت است. پس حسین علیه السلام این نکته را خوب متوجه می‌شود که خدا می‌خواهد بهترین نحوه بندگی را که شهادت است از حسین بیند. حالا آیا حسین علیه السلام تلاش می‌کند تا به بهترین نحوه وظیفه‌اش را انجام دهد! یا این که خیر، یک اراده جبری است که خدا می‌خواهد امام حسین علیه السلام کشته شود و تلاش برای کشته نشدن هم فایده‌ای ندارد!

ملاحظه کردید که اگر روی یک روایت تأمل نکنیم و تحلیل درستی نداشته باشیم واقعاً مخدر است و اگر درست دقت کنیم چقدر نور در آن خواهیم دید و ما از طریق حسین علیه السلام یاد گرفتیم که اگر بخواهیم شهادت حقیقی داشته باشیم، یک الگوی کامل به نام امام حسین علیه السلام داریم.

هیچ کس نیست که در برخی از قسمت‌های زندگانش به این نتیجه نرسد که باید برای نجات خود و جامعه‌اش شهید شود. این موضوع فقط مخصوص مسلمان‌ها نیست، مارکسیست‌ها هم می‌گویند گاهی باید برای وطن فدا شد. البته با فکر مارکسیستی شهید شدن،

نتیجه‌اش هم به همان اندازه است، یعنی فدای چیزی می‌شوند که پس از مدتی از بین می‌رود. گورباچفی آمد، پروستوریکا را مطرح کرد، نتیجه‌اش چه شد؟ حضور این همه مردم برای مارکسیسم لنینسیم در نهضت بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ چه نتیجه‌ای در بر داشت؟ ولی نگاهی به مفاهیم دینی خودمان بیندازیم. در زیارت وارث می‌خوانیم که ای حسین علیه السلام تو نتیجه همه پیامبران از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله می‌باشی، یعنی این مسیر ماندنی است. ولی در مارکسیسم چنین سیری نداریم. پس امام شهدا به ما یاد می‌دهد آن وقتی که باید شهید شوید، مارکسیستی شهید نشوید که نتیجه‌اش پوچی است. «البته نکات ذکر شده به عنوان مثال بود.»

هدف این بود که بفهمیم اگر بدون باطن و عمق از جملات ائمه بگذریم، این خطرناک خواهد بود، پس این روایت می‌گوید که حسین علیه السلام امام شهادت است و اگر شهادتی در جهت شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام نباشد، شهادت نیست و این که خدا می‌فرماید من می‌خواهم حسین را شهید بینم یعنی این که همه بشریت نیاز دارند که در بعضی از قسمت‌های زندگی‌شان کار بزرگی به نام شهادت انجام دهند و حسین علیه السلام باید امامشان باشد.

این مقدمات برای این بود که بفهمیم شهادت اباعبدالله علیه السلام چه نوع شهادتی است و برای درست فهمیدن آن، نیاز به تحلیل داریم. زحمت دارد تا این نوع شهادت را بفهمیم، از خدا باید کمک خواست.

شهادت حضرت با سایر شهادت‌ها خیلی تفاوت دارد، همان طور که نماز من و شما با نماز معصومین علیهم السلام بسیار تفاوت دارد. حال باید برای رسیدن به آن نماز، تلاش کنیم یا ره‌ایش سازیم؟ باید تلاش کنیم، یعنی نه خودخواه باشیم نه مایوس، تلاش کنیم تا به آن مقام نزدیک شویم. غیر ممکن است من و شما شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام را بفهمیم، همان‌طور که غیر ممکن است نماز پیغمبر و ائمه علیهم السلام را بفهمیم، اما آیا به آن نزدیک هم نشویم؟ این جلسات را برای همین می‌گذارند، خودشان کمک کرده‌اند و به ما دستور داده‌اند که تلاش کنید بفهمید و ما هم به همین امید تلاش می‌کنیم، چرا که می‌دانیم:

گوهری در میان این سنگ است	یوسفی در میان این چاه است
پس این کوه قرص خورشید است	زیر این ابر زهره و ماه است

کم کم این ابرها کنار می‌رود و کمی از ماه را خواهیم دید، این بهتر از این است که اصلاً چشمان خود را ببندیم و یک عزاداری بدون سیر در جهت نزدیکی به مقام امام حسین علیه السلام داشته باشیم.

### معاویه و توهم بقاء

چنگیز و معاویه هر دو خونریز هستند ولی چنگیز شمشیرش را از رو بسته و از غلاف در آورده است، همه هم این را می‌بینند و می‌دانند. بنابراین نه مردم مشکل دارند که چنگیز را خونریز ببینند و نه چنگیز امید دارد که خیلی باقی بماند، چون که می‌داند یک چنگیزی، چنگیزتر از خودش پیدا می‌شود و او را می‌کشد، بنابراین دائم شمشیرش را بُرّان و آماده نگه می‌دارد تا شاید کسی بر او نشورد. معاویه هم خونریز است ولی شمشیرش را زیر الفاظ خاصی پنهان کرده است. معاویه در غلاف الفاظ مقدّس، شمشیری برنده‌تر از شمشیر چنگیز پنهان کرده است. بنابراین می‌بینید یاران امیرالمؤمنین علیه السلام همچون میثم تمار، رشید حجری و حجر بن عدی را می‌کشد ولی فرهنگ عمومی جامعه - به غیر از شیعه - نه تنها مخالفت نمی‌کند بلکه می‌گوید چون اینان با امیرالمؤمنین یعنی معاویه مخالفت کرده‌اند کافر هستند و باید کشته شوند. پس شمشیر معاویه بدتر و خونریزتر است ولی خطری که برای چنگیز وجود دارد برای معاویه وجود ندارد. یعنی اگر چنگیزی به معاویه حمله کند معاویه او را از پای در می‌آورد. چرا که معاویه هم حيله گر است هم شمشیرزن، و دشمن را از پای در می‌آورد. اگر کسی بخواهد معاویه را نقد کند که تو دروغ می‌گویی و ستم کار هستی، معاویه واژه‌های قرآن و جملات پیامبر صلی الله علیه و آله را به کار می‌برد. معاویه می‌خواست با کارهایی که می‌کند تا ابد بماند، ولی چنگیز می‌دانست تا ابد نمی‌ماند چون شمشیر بُرّان‌تری را بالاخره پیش‌بینی می‌کرد. ولی معاویه آمد حسّ چنگیزی خود را پشت واژه‌های مقدّس دینی پنهان کرد تا به زعم خود برای همیشه بماند، مثل ماندن انبیاء.

### چرا ابتدا معاویه دیده نشد

می‌دانید که واژه‌های مقدّس دینی همیشه می‌مانند، یعنی از زمان حضرت آدم علیه السلام تا کنون «راست گفتن» چون حق است می‌ماند، «عبادت خدا» چون حق است می‌ماند و معاویه نیز از این راه وارد شد تا بماند، خودش را ورای واژه‌های مقدّس پنهان کرد. حالا ببینید اوضاع چقدر سخت است و مردم بیچاره چه جایی گیر افتاده‌اند، از یک طرف می‌بینند حرف‌هایی که معاویه می‌زند حرف‌های قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله است و از طرفی دیگر به آن صفایی که از طریق شنیدن کلام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسیدند، نمی‌رسند. بنابراین در چنین شرایطی جامعه اسلامی دچار دو مشکل می‌شود، یکی این که نمی‌تواند بگوید حرف‌های معاویه که همان حرف قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله است دروغ است و دیگر این که نمی‌تواند شور بندگی داشته باشد و در نتیجه یک بی‌دینی پنهان در جهان اسلام به وجود می‌آید.

یک آدم عادی می‌بیند که گمشده‌اش همین حرف‌های خوب دینی است ولی احساس می‌کند در فضایی که معاویه ایجاد کرده، مطلوبش را نمی‌یابد و فطرتش به شعف نمی‌آید. این مسائل باید کاملاً روشن شود و تا فاجعه آن به مغز استخوان انسان نرسد حرکت و نهضت اباعبدالله علیه السلام را در نمی‌یابد. گاهی می‌بینید کفر همه جامعه را فرا گرفته و در عین حال همه جا دم از ایمان می‌زنند! چگونه این را بفهمیم؟ خدایا، همه افراد از ایمان دم می‌زنند و همه واژه‌ها ایمانی است ولی همه میل‌ها به سمت کفر است! جامعه در این شرایط چه کار می‌کند؟ چه چیز می‌فهمد؟ یک مرتبه شما می‌بینید که یک جامعه دارد در کفر می‌سوزد ولی متوجّه نیست که کافر است. شما مطمئن باشید؛ معاویه و یزید از اول حرف کفرآلود نزدند بلکه حرف از ایمان زدند و قرآن می‌خواندند! آن‌ها مقداری از قرآن را هم حفظ‌اند، ولی جهت جامعه و نظام ارزشی آن را کفرگرا کردند، و تصمیم‌گیری در چنین شرایطی بسیار مشکل است. حال چه شد که یزید رسوا شد؟ قضیه چیز دیگری است، اگر حسین علیه السلام در صحنه نیامده بود، یزید همان معاویه بود و معاویه همان چهره‌ای بود که در لفافه واژه‌های مقدّس، خوی چنگیزیش پنهان شده بود. یزید هم در ابتدا همین‌گونه بود، ولی نهضت اباعبدالله علیه السلام چهره‌اش را رسوا

ساخت. این شعر مشهور یزید را که در تاریخ ثبت گشت به یاد آوردید، وقتی سر مقدس اباعبدالله علیه السلام را در تشت نزد او آوردند گفت:

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا حَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

یعنی؛ بنی‌هاشم (پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش) با مُلک و حاکمیت بازی می‌کردند - این‌ها دنبال حکومت بودند- وحی و خبری از طرف خدا در کار نبود. اما یزید این حرف را ابتدای کار نگفت، آخر کار که ظاهراً پیروز شد و فکر کرد ریشه اسلام را زده است این چنین گفت. معاویه در ابتدای امر می‌گفت که حسین علیه السلام می‌خواهد اسلام را از بین ببرد. جمله عمر بن سعد هم به هنگام حمله به امام حسین علیه السلام و لشکریانش این است که: «ای لشکر خدا حمله کنید»، خوب روی این‌ها فکر و تعمق کنید، فهم عمق شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام هنگامی است که ما شرایط را خوب بفهمیم و آنگاه است که تا قیامت برکت حسین علیه السلام و نهضت اباعبدالله علیه السلام روشن می‌شود. شرایطی که واژه‌ها دینی است ولی جهت همه کارها به سوی کفر است و جامعه هیچ بهره‌ای از دین نمی‌برد، شرایطی است که باید روح قدسی قیام کند و آن را بر هم زند، و گرنه چیزی نمی‌گذرد که واژه‌های دینی نیز به واژه‌های کفر تبدیل می‌شود. حال با این مقدمات به این عبارت توجه کنید:

### حسین علیه السلام و حیل‌های فرهنگی معاویه

نظامی که زندگی و عمر مردم را می‌مکد و مردم را با تحلیل‌های اموی به بیگانگی از خود می‌کشاند و بازی می‌دهد، حتماً ژستی فرهنگی خواهد گرفت و مسلم نمی‌تواند به سقوط خود نظر افکند و ژست‌های فرهنگی و تحلیل‌های واهی‌اش حجاب توجه آن به سقوطش می‌شود و ادامه این عمر مکیدن‌ها، در جایی که گزینش‌ها دینی است با واژه‌های دینی و تحلیل‌های به ظاهر ایمانی صورت می‌گیرد و لذا شناخت پوچی این تحلیل‌ها و ژست‌های فرهنگی بسیار مشکل است، مگر کسانی که به فلسفه بودن خود - یعنی بندگی خدا- بتوانند عمیقاً بیندیشند و اندیشه جامعه را به مسئله اصلی‌شان که همان بندگی خداست معطوف دارند و نهضت کربلا توان ارائه چنین اندیشه‌ای را در واویلائی خشکی تفکر دارد و در نتیجه می‌تواند عامل سقوط چنین حیل‌های فرهنگی بشود.

اموی‌ها در چهره معاویه ظاهر شدند نه در چهره چنگیز، اگر یزید را چنگیز بینیم، فریب خورده‌ایم! بلکه این حسین بود که از چهره چنگیزی یزید پرده برداشت، من و شما الان به نور حسینی می‌بینیم که اموی‌ها از چنگیز، چنگیزتر هستند. اگر فردا کسی خواست به شکل اموی‌ها به صحنه جامعه و حکومت بیاید، فکر می‌کنید باید روش او چنگیز باشد، خیر، این طور نیست به شکل معاویه می‌آید و چنگیز بودن خود را پنهان می‌کند، و این جاست که اگر حسین علیه السلام را نشناختی، نمی‌دانی چگونه با این معاویه درگیر شوی. همیشه چنگیزان عاقل، معاویه‌اند و در طول تاریخ چنگیزیان عاقل وجود داشته‌اند. چنگیزیان بدبخت، همچون چنگیزخان مغول، جاهل‌ترین آدم‌های روی زمین هستند. «برشت» نویسنده آلمانی می‌گوید: اگر کوسه ماهی‌ها آدم بودند، هر چه ماهی ریز در دریاست نمی‌خورند تا منبع غذایی دریا از بین برود، بلکه به ماهی‌های ریز غذا می‌دادند، تا بزرگ شوند و بعد با خوردن یکی از آن‌ها سیر می‌شدند و همیشه هم غذا داشتند. در چهره کوسه‌ماهی‌های حيله‌گر، خونخواری را دیدن کار مشکلی است و روش معاویه به همین شکل بود.

اگر امروز می‌خواهید امام حسین علیه السلام ما را نجات دهد باید او را درست ببینید، غم امام حسین علیه السلام و نهضت او خیلی مهم بوده است، چرا که دشمن او خیلی پیچیده بوده. امویان؛ به خصوص معاویه، ژست فرهنگی می‌گیرند، هر چند که بعداً مجبور می‌شوند شمشیر بکشند، مهم این است که ما بدانیم این‌ها چگونه عمل کردند. امویان در مقابل دین الهی که آمده است تا عمر مردم را اصلاح کند، با ژست فرهنگی، عمر مردم را نابود می‌کنند. اما این‌ها متوجه نیستند که خدا راه سقوط شان را در سنت امام حسین علیه السلام قرار داده است. معاویه همه فکری می‌کرد مگر این که نابود شود! چون در ظاهر، کارش همچون کار پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال نابود شده است؟ مسلماً خیر، معاویه بیچاره حساب می‌کرد من که حرکاتم همچون پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس من هم مثل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌مانم، اما نفهمید که یک حسین علیه السلام پیدا می‌شود که نمی‌گذارد معاویه این فریب بزرگ تاریخ را برای خودش حفظ کند.

تحلیل معاویه برای نابود نشدن از جهتی درست به نظر می‌رسید و برنامه‌ای را هم که طراحی کرده بود بر همین اساس بود، یزید هم می‌خواست همان کار را بکند، اما حسین علیه السلام نگذاشت.

معاویه به سفارش مشاور رومی اش «ابن منصور سرجون» به یزید وصیت می‌کند مبادا حسین را بکشی، اگر می‌خواهی بقیه مخالفان را بکشی اشکالی ندارد، مواظب باش حسین را نکشی. حالا بعضی‌ها فکر می‌کنند که یزید به علت نادانی از وصیت پدر سرپیچی کرد! خیر اینطور نبود، حسین علیه السلام کاری کرد که یزید مجبور شد آن چه در خود دارد نشان دهد. مجدداً عرضم را تکرار می‌کنم که معاویه فکر کرد که چون جملات و حرکات پیامبر صلی الله علیه و آله را در ظاهر به مردم نشان می‌دهد پس همچون پیامبر صلی الله علیه و آله ماندنی است و خود و خاندانش تا قیامت باقی خواهند ماند، ولی چیزی که فکرش را نمی‌کرد، وجود مبارک حسین علیه السلام بود، فرهنگ حسین علیه السلام و به یک معنا فرهنگ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله فرهنگی بود که توان رسوایی و سقوط معاویه را دارد. قبلاً بیان کردیم با بودن معاویه یأس تمام جهان اسلام را فراگرفت به طوری که در جریان حرکت امام به سمت کربلا بعضی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوعبدالله علیه السلام گفتند که نرو، شهید می‌شوی؟ و منظورشان این بود که حرکت امام فایده‌ای ندارد، حتی محمد بن حنفیه برادر امام حسین علیه السلام هم، صحبت‌اش همین بود. معاویه کاری کرده بود که تصور تمام بشر آن زمان این بود که دیگر هیچ مبارزه‌ای فایده ندارد، یأس از نجات، در فرهنگ معاویه‌ای روح همه را فرا می‌گیرد. ظلم بزرگی به حسین علیه السلام است که ما نفهمیم حضرت چه کار بزرگی برای بشریت انجام دادند، در نظر داشته باشید معاویه‌ای که روی پایه‌های بقایش به شدت حساب می‌کرد و اگر مانده بود چه‌ها که نمی‌کرد، بدانید که اگر حسین علیه السلام نبود، او ماندنی بود!

آری معاویه با روش خاصی که در پیش گرفته مسلم نمی‌تواند به سقوط خود نظر افکند و ژست‌های فرهنگی و تحلیل‌های واهی‌اش، حجاب توجه به سقوطش می‌شود. شما به این موضوع دقت کنید که دشمن وقتی می‌خواهد جوان‌های جامعه ما را نابود کند و یا به عبارتی عمرشان را بمکد، حیات معنوی‌شان را می‌گیرد در هر جامعه‌ای با واژه‌های مورد پذیرش همان جامعه این کار را انجام می‌دهند. به عنوان مثال، اگر فرهنگ جامعه‌ای فرهنگ ملی باشد، واژه‌های ملی را به کار می‌برند و اگر فرهنگ دینی باشد با واژه‌های دینی و تحلیل‌های به ظاهر ایمانی به صحنه می‌آیند. لذا شناخت پوچی این تحلیل‌ها و ژست‌های فرهنگی بسیار مشکل است.



## راه تشخیص حیل‌های فرهنگی

ای حسین علیه السلام چرا حج را ترک کردی؟! مگر حج بی خود است؟! خیلی برای بشر سخت است، فرزدق می‌گوید: دیدم عجب! حالا که همه به سرعت در حال حرکت به سوی بیت‌الله‌الحرام هستند، یک کاروان از مکه به بیرون می‌رود، سریع دویدم که به آنها بگویم که این کار حرام است، دیدم از نظر ظاهر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله است، ترک حج واجب یعنی حج تمتع در آن شرایط حرام است مگر آن که تبت عمره مفرده کرده باشند، حالا چگونه باید به مردم فهماند حجی که ظاهرش حج باشد و باطنش معاویه، حج پیغمبری نیست! و کاری مهم‌تر از حج باید انجام داد. یک انحرافی شکل گرفته است که فهم آن مشکل است و خون بشریت را می‌مکد و فرهنگ بشریت را نابود می‌کند حال چه کسی است که می‌تواند بفهمد این خطر چقدر بزرگ است و همه این حرف‌های به ظاهر دینی در فرهنگ معاویه‌ای دروغ است؟ چه کسی می‌تواند بفهمد قرآنی که معاویه می‌خواند و تفسیر می‌کند آن نیست که مقصد و مقصود خداوند است و قرآنی که حسین علیه السلام تفسیر می‌کند همان چیزی است که در قرآن است، و قرآن برای آن نازل شده. به‌عنوان مثال اگر کسی به شما حرف حقی بزند که مقصودش باطل باشد، چقدر جرأت دارید به او اعتراض کنید؟ با وجود این که شیعه هم هستیم، گاهی سؤال می‌شود که چرا مردم جرأت نمی‌کنند جلوی این انحراف‌ها بایستند؟ چون ظاهرش مذهبی است و تشخیص این انحراف خیلی مشکل است، فقط یک نفر می‌تواند این انحراف را تشخیص دهد و آن کسی است که ماوراء این حرف‌ها، از مقصد اصلی بشر که بندگی خداست، غافل نشود. اگر کسی بندگی را بشناسد، می‌فهمد که در زیر این واژه‌های به ظاهر مقدس، چه انحراف بزرگی خوابیده است. اگر بنده، در جلسه‌ای خیلی صحبت کنم و حدیث و آیه بخوانم و شما وقتی از جلسه بیرون رفتید، حب دنیا در شما شدت یافت، بدانید تمام حرف و حدیث من، همانی است که معاویه گفته است. ولی اگر برعکس، دیدید که عشق به قیامت و مناجات با پروردگار در شما شدت یافت، بدانید که آیات در جهت خودش است. پس چگونه می‌توان معاویه را شناخت؟ با مد نظر داشتن بندگی خدا در رابطه با خود و با در نظر گرفتن خدمت به خلق و دل‌سوزی برای خلق که حضرت در خطابه خود در سرزمین منا

شدیداً نسبت به این دو مسئله به علمای دین در زمان حاکمیت معاویه انتقاد می‌فرماید. یعنی این که عالم دینی شدن و نسبت به این دو مسئله پا فشاری نمودن سایه معاویه را به رسمیت شناختن است.

بنابراین شناخت پوچی تحلیل‌های فرهنگ معاویه‌ای بسیار مشکل است، مگر برای کسانی که به فلسفه بودن خود - یعنی بندگی خدا- بتوانند بیندیشند و اندیشه جامعه را به مسئله اصلی‌شان که همان بندگی خدا است معطوف دارند. نهضت کربلا توان ارائه چنین اندیشه‌ای را در اوایلای خشکی تفکر دارد. و نهضت کربلا بر اساس چنین فرهنگی توانست با همه آن جو سازی‌ها اسلام را نجات دهد، یعنی در اوایلای شعارهای اسلامی معاویه، عمق فاجعه را شناخت، و توانست این خطر را که جوان‌های جامعه اسلامی در حال نابودی هستند، بشناسد و با برنامه‌ریزی صحیح، جهان اسلام را نجات بخشد. آیا از خود نمی‌پرسید انجمن حجّیه‌ای‌ها که می‌گویند: اسلام، سعودی هم می‌گوید: اسلام، امام خمینی (رحمة الله علیه) هم که می‌گوید: اسلام، پس چرا انجمن حجّیه و سعودی این همه به آمریکا گرایش دارند ولی امام خمینی (رحمة الله علیه) این همه با آمریکا دشمنی دارد. انجمن حجّیه در ظاهر اهل طاعت و عبادت است، قرآن و مفاتیح هم می‌خواند ولی وقتی حضرت امام (رحمة الله علیه) با پیروزی انقلاب سر کار آمدند این‌ها با طاغوت بیشتر نزدیکی داشتند تا با امام خمینی (رحمة الله علیه). اکثر کسانی که نیروهای مذهبی مبارز را در زمان شاه، لو می‌دادند از اعضای انجمن حجّیه بودند، خوب این‌ها هم می‌گفتند اسلام و دم از مذهب می‌زدند. چه کسی می‌تواند تفاوت این دو اسلام را بفهمد.

ای یزید! تو که می‌گویی اسلام، ای معاویه، تو هم که می‌گویی اسلام، این امام علیه السلام هم که می‌گوید اسلام پس چرا شما با این حسینی که می‌گوید اسلام، بیشتر دشمنی می‌ورزید تا با ابن منصور سرجون که گرایشش به کفر و فساد بیشتر است تا اسلام؟ شما از این نکته بفهمید که جوان شما با حسین علیه السلام نجات پیدا می‌کند. حسین علیه السلام می‌گوید: اسلام و درست می‌گوید. ولی معاویه می‌گوید اسلام و دروغ می‌گوید، چرا که اسلام معاویه، گرایش به بندگی خدا ندارد. اگر دیدید فضای جامعه، فضای بندگی شد، بدانید که اسلام بر سر کار است، ولی اگر دیدید که مثلاً فلان اداره در کشور جمهوری اسلامی همه تجملات را به کار می‌برد و ارزش را به اهل تجمل می‌دهد، فریب نخورید و نگویید که چون این تجملات در جمهوری اسلامی

واقع است، پس این‌ها بر اساس اسلام است، خیر این ضدّ اسلام است، این معاویه است. شما ترسی از گفتن حق نداشته باشید، حسین علیه السلام چون نترسید و حق گفت، اسلام ماند. حسین علیه السلام نترسید و واقعیت را بیان کرد و نگفت چون معاویه واژه‌های اسلامی را به کار می‌برد پس اسلام است. پسر عمر گفت: ای حسین نرو، کشته می‌شوی پسر عمر یک مقدّس احمق است، به تعبیر امام خمینی (رحمة الله عليه) ما بیشترین ضربه را از مقدّسان احمق خورده‌ایم، شما نترسید و حسینی باشید تا بتوانید در مقابل معاویه و یزید بایستید.

جوّ زمان معاویه را قبلاً ترسیم نمودیم، در این جوّ همه واژه‌های اسلامی به کار می‌رود، معاویه تلاش می‌کرد تا بگوید من اسلام هستم و چون من فرد بسیار خوبی نیستم، پس اسلام هم چیز مهمی نیست و در نتیجه بگوید اموی‌ها از هاشمی‌ها مهم‌تر هستند و حسین علیه السلام این فکر معاویه‌ای را آشکار ساخت. معاویه را بشناسید تا بدانید که معاویه‌های نظام اسلامی می‌خواهند انقلاب را از شما بگیرند، شما حسین گونه انتقاد کنید و بگویید که این واژه‌ها درست است ولی شما دروغ می‌گویید، شما خون مردم را می‌مکید و جوان‌های ما را به پوچی و سردرگمی می‌برید، اسمش اسلام است ولی رسمش اسلام نیست، باید به روش حسینی با این انحراف‌ها برخورد کرد تا اسلام و انقلاب بماند.

معاویه و یزید که به ظاهر دم از اسلام می‌زنند، مجبور هستند دشمن اصلی حسین علیه السلام شوند که از عمق دل بیشترین ارج و احترام را به همان واژه‌هایی می‌گذارد که معاویه و یزید از آن دم می‌زنند، آن‌ها فقط الفاظ اسلامی را سر زبان دارند و لذا رسوا می‌شوند. بحث و گفتگوی آن‌ها در جلسات خصوصی‌شان بر سر سیاست‌بازی است و این که چگونه رقیب خود را از صحنه خارج کنند ولی در فرهنگ حسین علیه السلام همواره گفتگو بر سر تقوا و راه و رسم عبودیت است و این که چگونه حکم خدا بر جامعه حاکم باشد.

به حسین علیه السلام قسم؛ اگر جوانان حزب‌اللهی ناب، انقلابی بمانند و خسته نشوند و به حسین علیه السلام اقتدا کنند، تمام این مشکلاتی که شما فکر می‌کنید دیگر نمی‌شود کاری کرد و شما را مأیوس می‌کند همه حل خواهد شد. شما معاویه و یزید را ببینید که در چه دو راهی گرفتار شده‌اند، اگر به حسین علیه السلام احترام بگذارند که باید خودشان نباشند و او حاکم باشد و اگر او را بکشند، معلوم می‌شود عبودیت خدا و معنویت برایشان مهم نیست، و دیدید که

همین گونه شد. بعد از واقعه کربلا جهان اسلام بیدار شد، حسین علیه السلام نشان داد که معاویه و یزید هر چند نمی‌خواهند معلوم شوند ولی همان چنگیزند و این بزرگترین خدمت بود برای اینکه اسلام بماند، چراکه اسلام در دهان یزید و معاویه واژه‌هایش می‌ماند ولی ماندنی نبود، چون دوست داشتنی نبود، و حسین علیه السلام کاری کرد که اسلام دوست داشتنی باشد و اسلام نیز ماند. سلام خدا بر حسین علیه السلام و اصحاب او که گفتمان نظام ارزشی اسلام را به اسلام برگرداندند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

## جلسه بیست و سوم

### کربلا؛ عامل نجات از عمیق‌ترین پوچی‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

#### حسین علیه السلام، نگاهی به همه تاریخ

سلام بر حسین علیه السلام معنی دلدادگی و شعور، معنی شجاعت، حکمت و دلسوزی و معنی

هدایت‌گری صحیح.

در سلسله بحث‌هایی که در رابطه با کربلا و نهضت اباعبدالله علیه السلام مطرح نمودیم، بهتر

دیدیم که در دریای بیکران حکمت حسینی روی این نکته تأکید شود که حسین علیه السلام بنا دارد تا

پوچ بودن حیاتی را که دشمنان پیامبران می‌خواهند همواره به بشر تحمیل کنند با یک جهش و

شور و شیدایی بسیار قدرتمندی از بین ببرد.

کربلا دارای ابعاد بی‌نهایتی است و اگر بدون تحلیل از کربلا بگذریم به آن جفا کرده‌ایم، و از سیر به آن ابعاد محروم شده‌ایم، کربلا یک چیز ساده‌ای نیست که فقط نگاهش کنیم و رد شویم، کربلا پیام یک انسان قدسی معصوم است که نگاهش همه تاریخ آینده را در بر گرفته است، و با همین نگاه و بینش است که به صحنه حیات بشری یک پیام بزرگ داده است، و این پیام، پیامی نیست که در زمان خودش یا در ظاهرش متوقف شود، خود ائمه علیهم‌السلام تأکید دارند که ما حرکات و سکنت آن‌ها را در طول تاریخ دائم تفسیر کنیم و یکی از این پیام‌ها که می‌توان از امامان معصوم گرفت، راه نجات از پوچی‌ها است و بر همین اساس است که باید عزیزان نگران این نکته باشند که خدای ناکرده یک پوچی خطرناک، یک پوچی معاویه‌ای و نه چنگیزی به سراغ زندگی‌تان بیاید و متوجه نباشید که دارید همچون شمع آب می‌شوید و هیچ می‌شوید، این که بزرگان ما می‌گویند: «انتخاب حسین علیه‌السلام، زندگی فوق زنده ماندن بود» نکته‌ای است که باید در سرتاسر نهضت آن حضرت مدّ نظر داشت.

حسین علیه‌السلام امام بشریت است، اگر عمق مسأله روشن شود ما باید دل‌واپس پوچ شدن خودمان باشیم و آن هم پوچ شدن معاویه‌ای. پوچ شدن چنگیزی محسوس است و راحت سر آدم را می‌برد و آدمی می‌میرد و در حدّ توانش هم با او مقابله می‌کند. آری هیچ کس دلش نمی‌خواهد بیهوده بمیرد، ولی یک نوع مردنی است که آدمی به راحتی نمی‌فهمد که دارد می‌میرد و حسین علیه‌السلام می‌خواهد ما را از این گونه مردن که بشر معمولی قدرت تشخیص آن را ندارد، نجات بخشد. مردنی که اگر بیدار نباشیم تمام زندگی‌مان را می‌گیرد. مگر پیامبران آمدند چه کار کنند؟ مگر نیامدند کاری کنند که ما بی‌حاصل از این دنیا نرویم و در همین راستا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «حُسَيْنٌ مِثِّيْ وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ». یعنی؛ سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای رساندن بشر به آن مقصود کافی نیست، اگر حسین علیه‌السلام نباشد. به همین جهت هم حضرت فرمودند؛ دنباله دین مرا با حسین علیه‌السلام کامل کنید، و مگر ندیدید که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با واژه‌های دین اسلام، همان کاری را کردند که قبل از ظهور اسلام انجام می‌دادند.

### معنی غم حسین علیه السلام

آنچه باید روی آن حساس بود و دقت داشت این است که پوچی شکل‌های مختلفی دارد و برخی از شکل‌های آن به قدری پنهان است که متوجه نیستیم که در پوچی قرار گرفته‌ایم و همچنان آن را تکرار می‌کنیم و لفافه‌هایی را به کار می‌بریم که پوچی را پنهان می‌کند. به عنوان مثال؛ یک وقت شما می‌گویید این که من هر روز سر کار بروم و بیایم و فقط این کار را هر روز تکرار کنم این پوچی است! این را که همه می‌فهمند، این پوچی آشکار است ولی برای این که آن را پنهان کنند مثلاً می‌گویند در روزهای تعطیل فرزندان و همسران کارمندان با هم رفت و آمد کنند و آشنا شوند و شماره تلفن‌های همدیگر را بگیرند و گاهی هم به یکدیگر تلفن بزنند که نفهمند پوچ‌اند!! فهمیدن این که این کار پوچی است مشکل نیست و همچنین فهمیدن این که به اصطلاح می‌خواهند «پوچی را پنهان نمایند» نیز مشکل نیست ولی پوچی‌هایی وجود دارد که خیلی پنهان است، نمونه آن پوچی معاویه‌ای است که عمر انسان‌ها را تماماً پوچ و پوک می‌کند و کسی نمی‌فهمد. به راستی چه کسی این پوچی را می‌شناسد؟ آیا در حکومت معاویه دین نیست؟ دعا نیست؟ قرآن نیست؟ و... بلی همه هست. ولی اینجاست که می‌گوییم اگر غم حسین علیه السلام را بشناسیم می‌فهمیم که غم حسین علیه السلام غم محمدی صلی الله علیه و آله است، غم پیامبر صلی الله علیه و آله و غم فاطمه علیها السلام یک غم خاص است، غمی است که می‌داند این بشر به کجا می‌تواند برسد ولی نه خودش متوجه است و نه شرایط این توجه را برای خود فراهم می‌آورد، غم فاطمه زهرا علیها السلام، همان غمی است که خداوند به پیامبرش فرمود: چرا این قدر غصه می‌خوری؟ نزدیک است که تلف شوی، «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> این غم مقدّس، غمی است که آدمی می‌بیند که انسان چقدر می‌تواند متعالی بشود و نمی‌شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در نظر بگیرید با آن همه سختی و فشار و تحمل مصائب بسیار، دین را حاکم کرد، ولایت را در غدیر مطرح کرد و جاده تعالی را هموار نمود، یک مرتبه حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با مسأله‌ای روبه‌رو شدند که دیدند همه آن زحمات در حال هدر رفتن است، سقیفه سازان همه جاده‌ها را تخریب کرده و جهت را منحرف نمودند آیا

نباید از این انحراف بزرگ غصه‌ای به عظمت غم فاطمه علیها السلام داشت؟<sup>۲</sup> غمی که آدمی می‌بیند تمام امکانات به شور آمدن و متعالی شدن و از پوچی نجات پیدا کردن بشر به هدر رفت. آیا این یک غم ساده است؟ این غم را چه کسی می‌فهمد؟ کسی می‌فهمد که معنی پوچی و راه فرار از آن را بفهمد، و جز فاطمه زهرا علیها السلام و فرهنگ فاطمی کسی این غم را نمی‌فهمد، اینجاست که شما می‌بینید از این غم نمی‌توان به سادگی گذشت، این غم از نوع غمی نیست که کسی در مقابل قتل عام چنگیز می‌خورد، در مقابل قتل عام چنگیز فقط بدن‌ها تکه تکه می‌شود ولی در مقابل حيله معاویه‌ای ظاهراً هیچ مشکلی پیش نمی‌آید ولی در حقیقت انسان پوچ و هیچ می‌شود که غم آن بسیار سخت است. اگر آدمی بفهمد پوچی یعنی چه؟ آن وقت معنای غم حسینی و نقشه معاویه به روشنی معلوم می‌شود. این که هر سال نگاهمان را به نهضت با شکوه اباعبدالله علیه السلام می‌اندازیم به این دلیل است که توجه به کربلا یاد آور تأکید بر حیات حقیقی بشریت در جلوه امامت حسین علیه السلام است.

### راه تشخیص درد

تأکید بنده این است که بفهمیم در فرهنگ معاویه، کاری صورت می‌گیرد که آدمی پوچی را نمی‌فهمد. در دنیای غرب تلاش بسیار است تا کارمندش یا سرمایه‌دارش نفهمد که دارد پوچ می‌شود. به مجرد اینکه سرمایه‌دارش می‌خواهد احساس پوچی کند، یک میل جدید برایش پیدا می‌کنند. غرب دارای فرهنگ است ولی یک فرهنگ غلط، حال در این فضا اگر کسی حسین علیه السلام را بشناسد آن وقت می‌فهمد فرهنگ معاویه و فرهنگ امروز غرب چه بلایی بر سر بشر آورده است و دردش را خواهد شناخت. گاهی اوقات ما نمی‌فهمیم که چه دردی داریم؟ مثلاً در یک خانواده‌ای همه به همدیگر خنده پیشنهاد می‌کنند، نسخه خنده برای همدیگر می‌پیچند، همه دلشان می‌خواهد همدیگر را خوشحال کنند و می‌خواهند خوشحال باشند، و همه هم می‌بینند که خوشحال نیستند و حس می‌کنند دارند می‌میرند. حالا دو راه

۲- برای بررسی بیشتر این موضوع، به نوشتار «ریشه اصلی غم فاطمه علیها السلام» و یا به کتاب «بصیرت حضرت زهرا علیها السلام» از

همین نویسنده رجوع فرمایید.



بیشتر در پیش ندارند: اول اینکه در روند جهت گیری زندگی، تجدید نظر کنند که عموماً این کار را نمی کنند، و دوم این که بپذیرند که خودشان را بیهوده به خوشی باید بزنند. امید معاویه به دومین راه بود. معاویه گفت من آن قدر زمینه را آماده می کنم که مسلمان های نظام اسلامی دیگر امیدی به احیای آن حالت صدر اسلام نداشته باشند و بین آن ها یأس القاء می کنم و یک مَلَّتِ الْکِیْ خُوش می سازم.

نکته ای که در این بحث می خواهیم روشن نماییم این که معاویه به چه امیدی، چنین فرهنگی را حاکم کرد؟ مگر او چه اهرمی در دست خود داشت که فکر کرد می تواند چنین کاری انجام دهد؟ معاویه یک اهرم بزرگ داشت و آن ایجاد فضای ترس از مرگ در میان مردم بود، کاری کرد که همه حس کنند، اگر تکان بخورند ذبح شرعی می شوند. آری! ذبح شرعی. یک وقت شما با چنگیز طرف هستید، در آن حالت یا کشته می شوید و یا می کشید، ولی اگر در مقابل معاویه قرار بگیرید، ذبح شرعی می شوید، یعنی به اسم اینکه ضد دین! و ضد امیرالمؤمنین هستید! کافر محسوب می شوید و مستحق اعدام هستید. حُجْرِبْنِ عَدِی را به اسم مقابله با امیرالمؤمنین، بدنش را تکه تکه کردند و شمع آجین نمودند، یعنی شمع روشن نمودند تا ذره ذره آب شود و روی زخم های بدن او بیفتد و به اصطلاح عبرت بقیه بشود، خیلی عجیب است، چنگیز هم این کار را نمی کرد، ولی معاویه به خودش حق می دهد این کار را انجام دهد، چرا؟ برای این که امیرالمؤمنین!! است و به اسم دفاع از اسلام به میدان آمده است! حال در این شرایط اگر کسی توانست یک نوع مرگ جهت دار با فرهنگی معنی دار به بشریت توصیه کند، می تواند جلوی معاویه بایستد.

حضرت امام حسین علیه السلام از مکه نامه ای برای بنی هاشم می نویسد و می گوید که ما می خواهیم برویم و شهید می شویم، اگر با من بیاید شهید خواهید شد و اگر نیاید به فتحی نمی رسید، ذلیل می شوید.<sup>۳</sup> خوب دقت کنید که حضرت در کجا می فهمد که وارد چه کاری شده است، حتی در آخرین روزی که در مکه است می فرماید هر کس با ما باشد «بِأَذْلًا مُّهْجَتَهُ»

۳ - بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (محمد حنفیه) وَ مَنْ قَبِلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ. اَمَّا بَعْدُ، فَاِنَّ مَنْ

لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامَ.

و می‌خواهد خونش ریخته شود و می‌تواند از خود بگذرد، «فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا» پس با ما بیاید. البته در نظر داشته باشید که حضرت در موقعی این صحبت‌ها را فرمودند که هنوز بحث تنها گذاردن و شهادت نایشان یعنی مسلم بن عقیل در کوفه نیست، بلکه برعکس بر طبق شواهد موجود، همه شرایط موجود بر وفق مراد حضرت بود و حتی نایب امام در نامه‌ای نوشته بود که آقا! اگر آب دستتان است زمین بگذارید و بیایید که همه با شما هستند. فردا صبح امام سخنرانی می‌کنند و می‌گویند که ما می‌خواهیم برویم و خون‌مان را بریزیم. چقدر خوب است که عمیقاً این موضوعات را بررسی کنیم تا به بحث‌های سطحی ضعیف و هرج و مرج فکری گرفتار نشویم. پس نتیجه این که حضرت پیشنهادی دارند که از آن خیلی کار بر می‌آید. برای روشن شدن موضوع به عنوان مثال به نوع زندگی مردم بعد از دوران دفاع مقدس در کشورمان نظری بیندازید می‌بینید ما بعد از جنگ به یک نوع ماندن علاقه‌مند شدیم که مانند اختاپوسی دارد سراسر زندگی مردم ما را می‌گیرد، اختاپوسی به نام علاقه به ماندن و دنیایی شدن، و با این روند اگر بیدار نشویم در آینده خواهیم دید که مردم حاضر هستند به هر ذلتی تن در دهند تا نمیرند. البته امیدواریم چون اینجا کشور شیعه است به لطف امام‌زمان علیه السلام چنین مسئله‌ای حاکم نشود، ولی در دنیا حاکم است. این روحیه، روحیه‌ای است که اگر در انسان به وجود آید معاویه به راحتی کار خود را خواهد کرد، بزرگترین نقطه امید برای ظهور فرهنگ معاویه، این است که «ماندن» برای انسان همه چیز بشود، و از زندگی فوق‌زنده ماندن غافل شود.

ترس از مرگ در فرهنگ معاویه، سایه‌ای است که همه ابعاد جامعه را در بر می‌گیرد و در آن شرایط مرگ به قدری برای جامعه وحشتناک است که حاضر است هر ذلتی را بپذیرد. حال فردی را در نظر بگیرید که هراسی از مرگ ندارد و لذا به راحتی می‌تواند شیشه عمر فرهنگ معاویه‌ای را بشکند. فرهنگ حسینی، فرهنگ شهادت و کشته شدن در راه حق می‌باشد و با این شیوه است که درست در مقابل فرهنگ معاویه‌ای که ترس از مرگ را حاکم کرده است، قد علم می‌کند.

نکته‌ای که حضرت اباعبدالله علیه السلام تا ابد برای بشریت به ارمغان آورده است زیر سؤال بردن «زنده بودن» در فرهنگ معاویه است، زنده ماندنی که بسیار سطحی و سبک است. کار اباعبدالله علیه السلام در این خصوص به نمایش در آوردن اوج شجاعت برای بشریت است و تعهد ما

نسبت به اباعبدالله علیه السلام نیز همین است و هر چه به نهضت اباعبدالله علیه السلام معرفت پیدا کنیم به نجات یافتن نزدیک‌تر خواهیم شد. این جاست که هر سال در ایام عاشورا باید بررسی کنیم آیا واقعاً آمادگی یک نوع مردن که همچون شهادت اباعبدالله علیه السلام است را داریم یا خیر؟ اگر این بررسی را داشته باشیم قطعاً خودمان را برای خوب زندگی کردن آماده کرده‌ایم، چه بمانیم و چه شهید بشویم، دیگر فشار پوچ زندگی زمانه نمی‌تواند ما را از خدا جدا کند و از اوج آسمان به سیاهی زمین گرفتار نماید. به جمله متن دقت فرمایید:

### به تنهایی قدرتی بی‌نهایت

این نکته همواره خود را ثابت کرده است، آدمی که از مرگ نمی‌هراسد، به تنهایی، قدرتی است بی‌نهایت برتر از بزرگ‌ترین قدرت‌های زمانه و به همین جهت معاویه مجبور است مدام ترس را به هر وسیله‌ای که ممکن است منتشر کند و همواره نگران است نکند مردم «دام ترس از مرگ» را پاره کنند و از آن بیرون بیایند که این پایان کار قدرتمندان است و حسین علیه السلام به این مسئله خوب آگاه است و لذا می‌داند با نهضت خود چه بلایی بر سر فرهنگ معاویه‌ای خواهد آورد، هر چند خود یزید و عبیدالله بن زیاد اصلاً متوجه این مسئله نبودند که آنچه حکومت معاویه را حفظ خواهد کرد ترساندن مخالفان بود نه کشتن آن‌ها.

از این موضوع ساده نگذرید، شما همین حالا رزمندگان حزب‌الله لبنان یا انتفاضه فلسطین را در نظر بگیرید. آن‌ها خیلی بیشتر از اسرائیلی‌ها کشته داده‌اند، ولی چالشی که در جبهه اسرائیل وجود دارد این است که آن‌ها نمی‌توانند مردن را بپذیرند. درست است که جوانان حزب‌الله و انتفاضه مرتب کشته می‌شوند، ولی در مقابل‌شان گروهی صف زده‌اند که اصلاً نمی‌توانند تحمل کنند که یک کشته بدهند، چرا که اگر چند نفر از آنها به هلاکت برسند، مثل این است که هزاران نیرو کشته شده است. فرهنگ اباعبدالله علیه السلام فرهنگ عجیبی است، این فرهنگ می‌فرماید: اگر کسی توانست کشته‌شدن را بشناسد قدرت، بی‌نهایت می‌شود. شما اگر توجه و نظرتان را از کربلا دور کنید و بدون کربلا شوید یک مرتبه خواهید دید که دیگر می‌خواهید بمانید! چه نوع ماندنی؟ هر نوع ماندنی. فرهنگ مقابل فرهنگ حسین علیه السلام می‌خواهد مرتب ترس از مرگ را منتشر کند.

فرهنگ معاویه، مرگ را به انسان‌ها نمی‌دهد، بلکه ترس از مرگ را القاء می‌کند، اصلاً ترس از مرگ همه حیات این‌هاست. شما شهید مدرس را در نظر بگیرید، وقتی سپاه روسیه آمد و شمال کشور را گرفت، همه خود را باختند ولی ایشان پشت تریبون مجلس رفت و گفت: «قبل از اینکه بمیریم نباید از ترس مرگ بمیریم»، این همان روحیه حسینی است و نتیجه‌اش را هم دیدیم که عامل عزت اسلام و عزت ملت اسلام بود، و حيله تزار روس خنثی شد. فرهنگی که امروز همواره ما را تهدید می‌کند به پیر و جوان کار دارد، پیر نود ساله یا جوان پرشور را اگر حسینی نباشند، می‌توان تحت تأثیر این فرهنگ و با حربه «ترس از مرگ» ذلیل نمود! اگر تاریخ را مطالعه کنید خواهید دید که در طول تاریخ نمونه‌های بسیار زیادی وجود دارد که با ترس از مرگ، ذلتی غیر قابل توصیف به جوامع انسانی داده‌اند و اینجاست که آدمی می‌بیند با وجود داشتن حسین علیه السلام چگونه می‌شود از مرگ نهراسید و ایستادگی نمود. ما چه از مرگ بترسیم و چه نترسیم، بالاخره زمانی باید بمیریم، ولی دشمن، از طریق ترس از مرگ هر روز ما را در قالبی از زندگی می‌اندازد که بسیار زشت است و اگر حسین علیه السلام را نداشته باشیم نابود خواهیم شد.

### شکستِ دامِ ترس از مرگ

معاویه همواره نگران است که نکند مردم دام «ترس از مرگ» را پاره کنند و از آن بیرون آیند که این پایان کار قدرتمندان است و حسین علیه السلام به این مسئله به خوبی آگاه است و لذا می‌داند با نهضت خود چه بلایی بر سر فرهنگ معاویه‌ای خواهد آورد، هر چند که خود عبیدالله بن زیاد و یزید متوجه این مساله نبودند که ترساندن مخالفان از مرگ، عاملی بود که حکومت و فرهنگ معاویه را حفظ می‌کرد. معاویه فرهنگی را نهادینه کرده بود که با آن ترس از مرگ را در همه جا منتشر می‌نمود و هر کجا به تناسب همین فرهنگ رفتار می‌کرد. معاویه به فرزندش وصیت کرد که حسین را نکش و گفت: از کشتن عبدالله بن زبیر هیچ ترسی به خود راه مده ولی حسین را نکش. بحث معاویه، کشتن نبود! چرا؟ چون با حاکم نمودن ترس، همه را تسلیم می‌کردند. حالا یزید هم فکر می‌کرد این روش ادامه پیدا می‌کند، اصلاً باورشان نمی‌شد که فرهنگ معاویه در این جا یک مرتبه شکست بخورد و حتی یادشان رفت که اگر

شکست بخورند چه باید بکنند؟ مثل داستان آن کلاغ و بچه کلاغ است که «کلاغ به بچه‌اش گفت اگر دیدی آدمی زاده خم شد به طرف زمین بدان که می‌خواهد سنگ یا کلوخ بردارد و به تو بزند، بچه کلاغ گفت خوب اگر قبلاً کلوخ در دستش بود چه؟ کلاغ گفت این را دیگر نمی‌دانم!» عین همین قضیه در مورد یزید هم رخ داد. معاویه فرهنگی را نهادینه کرده بود که دائم جواب می‌داد و کارها جلو می‌رفت و اینها فکر می‌کردند همیشه همین‌طور است. اما ناگهان حسین علیه السلام پیدا شد و این حیلۀ نظام‌مند را از تعادل خارج نمود، و این‌ها نتوانستند به ادامه کار فکر کنند و فکرشان را از دست دادند. یزید و عیدالله نمی‌خواستند حسین علیه السلام را بکشند بلکه نفهمیدند در مقابل حسین علیه السلام چه بکنند. اصلاً کار فرهنگ معاویه‌ای این نیست که حسین علیه السلام را بکشند نفهمیدند چه کار کردند، پیش خود فکر کردند که با همان فضای فرهنگ معاویه‌ای، حسین علیه السلام را در محاصره قرار می‌دهیم، بالاخره بیعت می‌کند و صلح می‌نماید. عُمر سَعَد که تا حدی اهل بیت را می‌شناخت اصرار کرد که این‌طور نمی‌شود، ولی گفتند یا باید تسلیم شود یا کشته شود، فکر می‌کردند تسلیم می‌شود و فضا، همان فضای معاویه‌ای یعنی ترس از مرگ حاکم است، ولی ناگهان با این واقعه روبه‌رو شدند که ای وای حسین کشته شد! به صحبت‌های یزید پس از واقعه کربلا دقت داشته باشید، این که می‌گوید «خدا لعنت کند عیدالله را، او حسین علیه السلام را کشت» و یا این که می‌گوید «دوست داشتم پسرانم کشته بشوند و حسین علیه السلام کشته نشود»، به این دلیل نیست که او واقعاً راست می‌گوید، بلکه فکر می‌کرد باز هم می‌تواند اوضاع را برگرداند.

به راستی چه چیز باعث شد که این فرهنگ به ظاهر موفق که همیشه خون بشریت را می‌مکیده است و امروز هم می‌مکد، شکست بخورد؟ مگر جز نهضت اباعبدالله علیه السلام چیز دیگری می‌باشد. معنی نهضت اباعبدالله علیه السلام این است که از دام مرگ معاویه‌ای نباید هراسید، شما روحیه جوانان کشور در دوران جنگ تحمیلی را که در فرهنگ شهادت به ثمره عالی دست یافتند با دوران بعد از جنگ مقایسه کنید، می‌بینید جوانان به اندازه‌ای که از آن فضای الهی فاصله گرفته‌اند گرفتار پوچی شده‌اند. پس نجات از همه این پوچی‌ها یک راه بیشتر ندارد و آن اینکه از مرگ نهراسیم، و اگر بترسیم آثارش همین خواهد بود که می‌بینید، جوان‌های ما

رو به پوچ شدن می‌روند، پوچ شدنی که در برخی انسان‌ها آشکار و در برخی دیگر پنهان است.

نکته دیگری که لازم است بدانید این که خدا همیشه برای شما شرایطی را جهت گفتن سخن حق فراهم می‌کند آنهایی که این فرهنگ و سنت الهی را می‌شناسند، منتظر می‌مانند، به همین دلیل امام حسین علیه السلام نیز منتظر است تا شرایط فراهم شود و آن حضرت در شرایطی که خدا فراهم آورد بسیار خوب نتیجه گرفت. این که در قضیه کربلا کوفی‌ها دعوت کردند و یا مسائل دیگر، همه فرع موضوع هستند. من و شما نیز باید چنین باشیم اگر در موضع حق بودیم و شرایط درگیری مستقیم با باطل هنوز فراهم نشده و باطل بودن باطل هنوز خوب روشن نیست باید منتظر بمانیم تا روشن شود که حق با ماست و یا باطل بودن باطل نیز مشخص شود. این مسئله مشخصی است که حضرت اباعبدالله علیه السلام فرزند این سنت‌هاست، می‌داند که فرهنگ معاویه چون باطل است نابود شدنی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: خداوند برای فرهنگ‌های باطل، شرایطی را که ضربه بخورند و سرنگون شوند فراهم آورده است. اینجاست که باید خودمان را آماده کنیم، هسته توحیدی درونمان را پرورش دهیم تا بتوانیم کاری را که می‌خواهیم انجام دهیم به نحو احسن انجام دهیم.

پس تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که رمز نترسیدن از مرگ، پیام حضرت اباعبدالله علیه السلام برای همیشه تاریخ است. جمله‌ای را که سیدجمال‌الدین اسدآبادی می‌گوید: «وقتی دریچه مرگ باز است، ذلت چرا؟» نیز بر همین اساس است. در طرف دیگر قضیه، چرا رضاخان این قدر ذلیل می‌شود؟ برای این که از مرگ می‌هراسد، چرا از مرگ می‌ترسد؟ برای این که روح ذلت، خودش مرگ هر روزی می‌آورد، ولی شهید مدرس را ببینید که چون از مرگ نمی‌ترسد ذلت قبول نمی‌کند و همواره آزاد است. همه بدبختی ما و جامعه ما از آنجایی شروع می‌شود که از مرگ بهراسیم، اگر نترسیدن از مرگ در خانواده و در جامعه نهادینه شد، روحیه‌ای پدید می‌آید که نهضت اباعبدالله علیه السلام را به خوبی درک می‌کند و به آن نهضت نزدیک می‌شود و همواره در عزت است و کلاه پوچی معاویه‌ای بر سرش نمی‌رود. به این قسمت از متن توجه بفرمایید:

## یک نفس آزادی

در هنگامه‌ای که همه سرگردان شده باشند، نه کسی از وضع موجود راضی است و نه راهی را برای بیرون رفتن از آن وضع می‌شناسد، در این حال فقط یک انسان کافی است که بتواند انسان‌ها را از این پوچی آزار دهنده برهاند و به آنها نیروی مقاومت برای بیرون شدن از وضع موجود بدهد و آن‌ها را به اصالت‌ها برگرداند، آری فقط یک انسان کافی است که آن امر ناگفتنی تا آن زمان را در حدی پاک و زلال ارائه نماید که همه به صدق وجود او اقرار نمایند و خطر پذیرفتن آن امر را در آرامش صدق وجود او به چیزی نگیرند و قربانیان واقعی را کسانی بدانند که در این خطر گام نهند.

از زیر سایه نظم مسلط معاویه‌ای اگر انسان حتی یک نفس بتواند خود را آزاد کند به دشت‌های پهناور آزادی وارد شده است و بهشت را رو در روی خود می‌بیند، هر چند او را به چیزی نگیرند و شورشی بنامند، و برعکس به غلام باشی‌های خود مدال افتخار دهند، و نهضت حسین علیه السلام نشان داد که آری هنوز هم خورشید طلوع خواهد کرد و امکان «تنفس آزاد» نمرده است و برای این کار فقط یک انسان کافی است.

گاهی چنین حالتی پدید می‌آید که انسان‌ها در ادامه زندگی سرگردان می‌شوند. به عنوان مثال در زمان رژیم شاهنشاهی، سرگردانی وجود نداشت، وضعیت روشن بود، نجات ملت به این بود که رژیم طاغوت برچیده شود، اما الان راه کار چیست؟ مثلاً اداره‌ای را می‌بینی که به اسم اسلام و انقلاب، خلاف اسلام و انقلاب عمل می‌کند و شما هم بسیار اذیت می‌شوید و نمی‌دانید که چه باید بکنید؟ و فکر می‌کنید اگر با آن اداره درگیر شوید، با اسلام و انقلاب درگیر شده‌اید! اینجاست که باید دقیق و هوشیار باشید و بدانید این یک وضع خاص است، فرهنگ جاری در این اداره و این نظام اداری فرهنگ خاصی است، اصلش غربی و ضد انسان است ولی ظاهرش در خدمت انسان است. و لذا اولاً: تخلفات این اداره را به پای اصل انقلاب و آدم‌های دلسوز انقلاب نمی‌گذارید. ثانیاً: تشخیص می‌دهید که عده‌ای می‌خواهند تحت لوای واژه‌های مقدس انسان را نابود و پوچ کنند. اگر کسی این مسائل را به خوبی درک نکند یا مثل عبدالله بن عمر می‌شود که می‌گفت: معاویه امیرالمؤمنین است یعنی نمی‌تواند بین پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه معصومین علیهم السلام، اولیاء الهی و بین کسانی که با واژه‌های مقدس، کار غیر مقدس

می‌کنند، فرقی بگذارد و یا مثل پسر زبیر می‌شود که با همه در می‌افتد. شما الان شرایط حاضر جامعه را در نظر بگیرید، شرایط بسیار سختی است، چه کار می‌خواهید بکنید؟ اگر زلالی فرهنگ حسینی را نداشته باشید یا حمله می‌کنید و لذا معنویت زیر سؤال می‌رود و به دنبال آن جوانانمان لاابالی و بی‌تفاوت می‌شوند و یا سکوت می‌کنیم و چیزهای حرام و باطلی را به اسم اسلام و انقلاب و تشیع می‌پذیریم و در نتیجه با انقلابی روبه‌رو می‌شویم که چهره آن روز به روز زشت‌تر می‌شود و این جاست که ارزش‌های انقلاب و خون شهدا زیر سؤال می‌رود!!

درست موضع‌گیری کردن در چنین شرایطی بسیار سخت است، یک وقت ابوسفیان آن طرف خندق است و پیامبر ﷺ این طرف خندق، در این فضا تصمیم‌گیری آسان است ولی یک وقت فرزند ابوسفیان عمامه پیامبر ﷺ به سر گذاشته و آمده است این طرف خندق و به اسم جانشین پیامبر حکم می‌راند، حالا حسین ﷺ در این جبهه باید راه و رسم مبارزه با این جبهه را به نمایش بگذارد. عیناً در انقلاب هم چنین مرحله‌ای هست که یک روز با حاکمیت شاه باید می‌جنگید و حالا در نظام اسلامی با جریان منفی باید روبه‌رو شوید. معاویه فضایی ایجاد کرده است که خواص هم نمی‌دانند در چنین فضایی چه بکنند و سرگردان هستند! اگر تندروی کنند به اصل اسلام ضربه می‌خورد، اگر کندروی کنند، می‌بینند نمی‌توانند این فضا را به عنوان اسلام بپذیرند، حالا باید چه بکنند؟ اگر مقابله کنند، پسر زبیر می‌شوند و اگر تأیید کنند پسر عمر می‌شوند. پسر زبیر می‌خواست با یزید مقابله کند ولی خودش چیزی نداشت و آدم بیخودی بود، امام ﷺ به او گفتند که به کمک من بیا. گفت نه، من در مکه می‌مانم. امام فرمودند می‌بینم که سرت را همچون قوچ می‌برند و اتفاقاً سرش را بریدند و مکه را هم سنگ باران کردند. همه سؤال می‌کردند که عجب! ابرهه به مکه حمله کرد، ضربه محکمی از ابابیل خورد، چرا به پسر زبیر که حمله کردند ضربه نخوردند؟ در جواب باید گفت: برای این که پسر زبیر به امام معصوم پشت کرد یعنی در واقع به کعبه اصلی پشت کرد.

### زالالی روش حسین ﷺ در انتقاد

با روش و سیره نهضت اباعبدالله ﷺ در فضای حساس جامعه امروزی می‌توانیم با معنویتی خاص، حق و باطل را بشناسیم و باطل را نقادی کنیم، در این صورت حق خواهد ماند، معنویت



خواهد ماند و جنگ قدرت‌ها و جناح‌ها جایی برای ظهور نخواهد داشت و انسان نجات پیدا خواهد کرد. اگر صفای حسین علیه السلام و زلالی فرهنگ حسین در جامعه نباشد، به چه کنم چه کنم و یأس و ناامیدی گرفتار خواهیم شد و به اسم تأیید انقلاب و اسلام، بدی را تأیید خواهیم کرد. روحیه‌ای که کربلا به ما می‌دهد این است که از مرگ نهراسیم و معنویت خود را به طور کامل حفظ کنیم تا اسلام باقی بماند. مقام معظم رهبری (حفظه الله) چند سال پیش فرمودند امر به معروف و نقادی، تضعیف نظام نیست. عده‌ای به اسم نقادی، همه چیز نظام را زیر سؤال می‌برند، عده‌ای هم که با نقادی، خودشان زیر سؤال می‌روند سریع خودشان را به اسلام و انقلاب می‌چسبانند که کسی نتواند نقادی شان بکند و شما هم اگر حواستان جمع نباشد به اسم مدافع نظام، مدافع افرادی می‌شوید که اصلاً صلاحیت ندارند و شما از آنها دفاع می‌کنید و این جاست که گاهی اوقات جوانان ما همه چیز نظام و انقلاب را زیر سؤال می‌برند. تقصیر ماست که از حسین علیه السلام یاد نگرفته‌ایم که قصه انقلاب و اسلام و امام و شهدا را از قصه بعضی‌ها که خودشان را و رای این‌ها پنهان کرده‌اند جدا کنیم و این کار مشکلی است.

شهید مطهری (رحمة الله علیه) در کتاب حماسه حسینی جمله زیبایی دارد که می‌فرماید «حادثه حکومت اموی خطری است برای همیشه اسلام، و عنصری است که در داخل اسلام خانه می‌کند و با علی و نهج البلاغه و حسین و کربلا می‌شود این خطر را روشن نمود» - نقل به مضمون - پس عزیزان؛ اگر ما کوتاهی کنیم، خسارت سنگینی را متحمل خواهیم شد، و باید با اباعبدالله علیه السلام عهد کنیم و از آن امام معصوم کمک بخواهیم آن طوری که امام می‌خواهند ما نقادی کنیم. جمله امام حسین علیه السلام را در مدینه می‌دانید که فرمود: من یاغی نیستم، نمی‌خواهم شلوغ بازی و شورش کنم «وَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا» می‌خواهم بروم سنت جدم و پدرم را با امر به معروف و نهی از منکر احیاء کنم «وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و بر ماست که در امر به معروف و نهی از منکر، حق را بشناسیم و بر طبق آن عمل کنیم.

از زیر سایه نظم مسلط معاویه‌ای، اگر حتی یک نفس بتوان خود را آزاد کرد، به دشت‌های معنوی پهناوری خواهیم رسید. باید تلاش کنیم افق دیده‌هایمان را کمی از سطح جامعه بالاتر

بیاوریم و از آن افق جریان‌ها را تحلیل کنیم، بعد معنی حسینی‌زدگی کردن را بفهمیم و باین دید نقادی کنیم، آنگاه یک صفا و معنویت و روشنی خاص و دل‌سوزی واقعی نسبت به امت اسلام نصیبمان می‌شود و این فشارهای ناشی از چیزهایی که نباید تحمل کنیم را تحمل نمی‌کنیم و با صفا زندگی خواهیم کرد. باید نسبت به سلطه‌های غیر دینی ولی معاویه‌ای نفوذ ناپذیر باشیم و به هیچ وجه آن را به رسمیت نشناسیم، تا دریچه‌های حیات روحانی بر جانمان گشوده شود. امروزه گاهی مشاهده می‌شود که چون جو، جوئی است که انگار همه به انقلاب بدبین هستند، ما اصلاً جرأت نمی‌کنیم از زاویه‌ای که باید دفاع کنیم، دفاع نماییم و یا برعکس بعضی از افراد چون کار بدی به اسم انقلاب انجام می‌دهند ما هم به اسم دفاع از انقلاب می‌خواهیم از آنها هم دفاع کنیم. فرهنگ اباعبدالله علیه السلام می‌گوید که خودت را بالاتر بیاور و دید خود را وسیع‌تر کن، یعنی تو بنده خدا هستی و بر اساس این بندگی انقلاب را دوست داری، چون بندگی تو را افزایش می‌دهد و اگر چیزی بندگی تو را افزایش ندهد، دوست نخواهی داشت. با این دید نگاه کنید؛ از فضایی که مردم می‌گویند یا همه چیز یا هیچ چیز، می‌توانید خود را آزاد کنید و در آن فضا نیفتید. شرایط امروز کشور ما «هیچ چیز یا همه چیز» نیست، نه همه چیزش خوب است و نه همه چیزش بد است. وقتی عده‌ای از مسئولان نظام اشکالاتی داشتند، حضرت امام (رحمة الله علیه) فرمودند: «من عقد اخوت با احدی نبسته‌ام». بحث ما، اشکال به مسئولین نیست، بلکه اشکال به حرف‌ها و یا فرهنگ‌هایی است که ما را از عبودیت و کمال دور نگه می‌دارد. حسین علیه السلام بالاتر از فضای عمومی جامعه تنفس نمود، دوران حساسی بود، حتی اکثر مردمی که مذهبی بودند از ترس این که با اصل اسلام مقابله کنند، با امام علیه السلام همکاری نکردند. شما امروز اگر نگاهتان به این موضوع حساس باشد، دوست و دشمن انقلاب را خواهید شناخت.

به‌راستی ما نگران چه هستیم؟ آیا دلواپس این نیستیم که ارزش‌ها را وارونه می‌کنند؟ وقتی یک جوان متدین متعبد را به چیزی نمی‌گیرند و بعد یک آدمی را که سرپایش کفر است دارای ارزش می‌دانند! شما با مشاهده این اوضاع چه خواهید کرد؟ تو باید حق را بگویی اگر چه به تو بگویند که مراعات قواعد زمانه را نکرده‌ای، تا معلوم شود هنوز هم خورشید طلوع خواهد کرد و امکان تنفس آزاد نمرده است.

## فقط یک انسان کافی است

و نهضت حسین علیه السلام نشان داد که آری هنوز هم خورشید طلوع خواهد کرد و امکان تنفسِ آزاد نمرده است و برای این کار فقط یک انسان کافی است.

اشکالی که تقریباً در کار ما هست این است که حسین علیه السلام را از دست داده‌ایم آن وقت همه از همدیگر می‌پرسیم باید چه کار کرد؟ حسین علیه السلام یک شخص نبود، یک فرهنگ بود، آمد و مرز حق و باطل را مشخص کرد و در فضای حق تنفس نمود. در تاریخ داریم که چند سال قبل از واقعه کربلا، معاویه نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت که شنیده‌ام تو می‌خواهی ضد ما شورش کنی؟ آیا چنین است؟ و حضرت جواب دادند که البته من فعلاً بنا ندارم ضد تو بشورم ولی بدان که تو را بدترین آدم روزگار می‌دانم و اگر بخوام شورش کنم، حتماً ضد تو شورش خواهم کرد! خوب دقت کنید که آن شجاعت و آن روحیه نقادی وجود دارد، فرهنگ حسین علیه السلام، فرهنگی است که می‌گوید ای معاویه تو بدترینی! پس نباید دیگر این فضا وجود داشته باشد که آقا، چه کار کنیم؟ و یا گفته شود با یک حرف و با یک آدم کار درست نمی‌شود! اینها روح حسینی نیست، من و شما از حسین علیه السلام باید یاد بگیریم که حق را خوب بشناسیم، همیشه حرف حق را بزنیم و در راه حق ایستادگی کنیم، به شهادت رسیدن هم فرع قضیه است. وقتی آدم از مرگ نترسد، دیگر شهادت و یا زنده ماندن برایش فرقی نمی‌کند، و وقتی هم شهادت را برای ما فراهم کردند، به بهترین شکل همچون حسین علیه السلام از آن استقبال خواهیم کرد، *إن شاء الله*. عمده حکیمانانه انتقاد کردن است و حق را ارائه دادن، کاری که نظام اسلامی در رویارویی با دشمنانش در جامعه بین‌المللی پیشه کرده است.

در قرآن داریم، ای پیامبر چون تو در بین این امت هستی عذاب برایشان نمی‌آید «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»<sup>۴</sup> حالا هم ممکن است با وجود فرهنگ شهادت اباعبدالله علیه السلام، اصلاً ما به آن درجه نرسیم، ولی آنچه مهم است این است که با اقتدای به آن حضرت نتایج خوبی خواهیم گرفت. اگر کار ناحقی دیدیم، تذکر دهیم، و منفعل جَوْنَشْوِیم، اگر حرف حق را زدیم مطمئن باشید که جَوْنَفِیْ که مقابل حرف حق به وجود می‌آید، دامن ما را نخواهد

گرفت. امروز هر چه جلوتر برویم، شرایط طوری است که نهضت اباعبدالله علیه السلام بیشتر جواب خواسته‌های ما را می‌دهد - البته به روش و متانت و صداقت حسین علیه السلام - یعنی امروز تنها راه نجات دنیا در برابر آنهایی که با اسلحه مرگ جهان را تهدید می‌کنند، اقتدا به نهضت اباعبدالله علیه السلام است. در جریان‌های سیاسی اخیر دنیا، و تهدیدات آمریکا علیه عراق، مطمئناً عراق بهانه است، مقصد ایران است که آمریکا را مستأصل کرده است، چون ایران با داشتن اباعبدالله علیه السلام از مرگ نمی‌هراسد. می‌گویند ابوسفیان از همه بهتر می‌فهمید که پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌گوید! ابوسفیان فهمید که پیامبر صلی الله علیه و آله با بودنش می‌گوید: ابوسفیان نه، یعنی فرهنگ ابوسفیان با فرهنگ اسلام نفی می‌شود ولی بقیه افراد می‌دیدند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر کار باشد، اینها حق حیات دارند، اما با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله ابوسفیان حق حیات نداشت، بر همین اساس است که هم اکنون آمریکایی‌ها خیلی خوب می‌فهمند که انقلاب ایران یعنی چه؟ به همین علت است که زورگویان و اسلحه دارها فقط یک‌جا به مشکل بر می‌خورند و آن، جایی است که یک فرهنگ بگوید من از مرگ نمی‌هراسم. ان شاء الله به لطف الهی با همین فرهنگ حسینی و افتخاری که از اول اسلام داشتیم بتوانیم حکومت جهانی را تشکیل بدهیم به همین جهت می‌گوییم در آینده فقط یک راه برای بشر می‌ماند و آن اینکه بشر با روش حسینی می‌تواند خود را از ذلت نجات دهد. آقای آلبرماله معاون آقای ژنرال دوگول رئیس‌جمهور سابق فرانسه می‌گوید: در آینده یا اروپا نابود می‌شود یا به طور کلی مذهبی می‌شود، آن هم مذهبی به غیر از مسیحیت. یعنی خودشان به این نتیجه رسیده‌اند که باید حرکتی جدید و پیام جدیدی مشکل آنها را حل نماید و به گفته خودشان هراس از مرگ نمی‌گذارد که آنها نجات پیدا کنند و ما می‌دانیم که نترسیدن از مرگ ثمره مبارک نهضت اباعبدالله علیه السلام است.

خداوندا عهد ما با امام حسین علیه السلام را برای ما پایدار بگردان.

«وَالسَّلَامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

## جلسه بیست و چهارم کربلا؛ عامل رسوایی دین بی نیایش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام و صلوات بر پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت او که با زحمتها، مراقبتها، دقتها و تقوای خاص و اخصّ خود آنچه را که خداوند برای بشر فراهم کرده بود، به بشر رساندند و اگر آنها نبودند، پیام خدا، ظرفی برای ارائه به بشر نداشت. بنابراین جفا کاری است اگر از پیام خدا استفاده کنیم و از مظاهر مقدّس ارائه این پیام، غفلت نماییم. یکی از این مظاهر مقدّس، وجود مقدّس حضرت اباعبدالله علیّه السلام است و آن چه که از پرتو این وجود مقدّس به ما رسیده است، یک ظهور خاصی دارد که به وسیله آن راحت تر می توانیم با پیامهای غیبی ارتباط برقرار نماییم. این جاست که روایت مشهور پیامبر اکرم ﷺ: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» معنایی دیگر پیدا می کند. وجود اباعبدالله علیّه السلام همان پیام دین است که در جایی خاص، نمایش خاصی پیدا کرده است که ما دائم در زندگی خود به آن نیاز داریم.

همه دین برای این آمده است تا انسان از پوچی‌های رهایی یابد، و این مسلم است که همه انسان‌ها از پوچی متنفر هستند. مشکل این است که بعضی‌ها برای فرار از پوچی به پوچی دیگری متوسل می‌شوند، شما کم و بیش چنین کسانی را سراغ دارید، کسانی که دچار تجملات می‌شوند، مگر می‌خواهند از چه چیزی آزاد شوند؟ از بیخودی و پوچی، ولی باز به پوچی دیگری گرفتار می‌شوند، و این چنین است که ارزش دین و در کنار آن ارزش نهضت اباعبدالله علیه السلام آرام آرام برای ما روشن می‌شود.

### نیایش؛ عامل معنی‌دار کردن زندگی

وقتی متوجه این نکته باشید که تمام انبیاء آمده‌اند تا ما را از پوچی و بیخودی برهانند، این سؤال برایتان پیش می‌آید که چگونه به این هدف می‌رسند؟ ممکن است بگویید در خود پیام انبیاء چگونگی مسئله نهفته است آن‌جا که در قرآن کریم می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» یعنی خلقت انسان با بندگی و نیایش معنا پیدا می‌کند و پوچی یعنی بی‌نیایش و غفلت از بندگی. این جواب درستی است. اما اولین سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که معنی بندگی چیست؟ یعنی حالا که متوجه شدیم رهایی از پوچی نیاز همه انسان‌هاست و نجات از پوچی از طریق بندگی و نیایش به دست می‌آید، این سؤال پیش می‌آید که نیایش و بندگی واقعی که عامل اتصال عبد به رب است، در کدام مکتب شکل گرفت و در کدام مکتب بود که صورت ظاهرش بر جا ماند ولی حقیقتش از دست رفت؟ اگر این مسئله خیلی خوب روشن شود، متوجه می‌شویم که چرا نهضت اباعبدالله علیه السلام نجات‌دهنده است؟ یک موقع بحث در مورد مکتبی است که مقابل انبیاء ایستاد، که در این صورت پوچی آن به خوبی مشخص است، چون نیایش و عبودیت در آن نیست، اما یک موقع بحث در مورد نحوه استفاده از مکتب انبیاء است. یعنی در این مکتب به این نکته رسیده‌ایم که نیایش و عبودیت تنها راه نجات از پوچی است، و کسی که نتواند با خدا که اُس اساس معنا و اساس حیات و اساس علم و اساس حقیقت است، ارتباط پیدا کند، بی‌معنا و پوچ است، چرا که خداوند اساس معنا و مطلق معنا است.

حال که روشن شد راه نجات از بی معنایی، انس با خداست و انس با خدا با نیایش تحقق می یابد و به این منظور هم انبیا نیایش را به انسان عرضه می دارند و می فرمایند: «یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ اللَّهُ...» - ای مردم عبادت پروردگار خود را پیشه سازید- و اسلام هم به خصوص این گونه است، می پرسیم کدام مکتب برای بشر نیایش را به صحنه آورده است؟ شما می دانید که در دل اسلام دو مکتب مقابل هم ایستاد. یکی مکتبی که در نهایت حسین علیه السلام را کشت و دیگری مکتبی که حسین علیه السلام امام آن مکتب است. کربلا زیباترین نمایش رسوایی کسانی است که حرف های بزرگ می زنند ولی در عمل بسیار رسوا عمل می کنند به همان دلیل که حسین علیه السلام را کشتند. حضرت اباعبدالله علیه السلام حرفی در تاریخ زدند که اگر روزی بشر آرام آرام فرصت پیدا کند آن حرف را بیابد، مسلم نجات پیدا می کند. همیشه بشر در طول تاریخ حرف های خوب و الهی زده است، ولی اگر دقت کنیم می بینیم فرهنگ آنها، فرهنگ بندگی و اتصال بشر به آسمان نبود، فرهنگی که دقیقاً پیام وحی را عمل نماید، نبود، حتی وحی را دوست می داشتند و به پیامبر صلی الله علیه و آله هم احترام می گذاشتند، اما فرهنگ آنها و نوع برداشتشان از دین، از اساس خراب بود و نتیجه کارشان، به قتل حسین علیه السلام کشیده شد. مگر به اعتقاد خودشان، حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت نیستند؟ بالاخره چه شد که به این جا کشیده شد که دو نفر انسان بهشتی را به قتل رسانند؟ از خودتان این سؤال را بکنید تا ان شاء الله به لطف الهی انس با حسین علیه السلام معنی خودش را پیدا کند. حرف هایی که خلفای اول، دوم و سوم زدند، چه نتیجه ای داد و در نهایت چه بستری را به وجود آورد؟ آیا جز این بود که یک انسان قدسی یعنی حضرت اباعبدالله علیه السلام کشته شد؟ آیا این حرف ها اسلامی نبود؟ آری اسلامی بود، ولی سؤال این است؛ حرف های به ظاهر اسلامی چه خصوصیتی داشت که کار را به قتل حسین علیه السلام کشاند؟ و بستر این قتل را در درون خود به وجود آورد؟

### فرهنگ نیایش، فرهنگ اهل البیت علیهم السلام

پس دوباره تکرار می کنیم که؛ پیامبران برای رونق انسان و نجات انسان از پوچی ها آمده اند و نجات انسان از پوچی به عبودیت و نیایش است و اگر اسلام فقط در ظاهر بماند، و نیایش و عبودیت و انس با حق فعلیت نیابد، حسین علیه السلام کشته می شود. بنابراین نهضت امام حسین علیه السلام

می‌گوید فکر و فرهنگی به غیر از فکر و فرهنگ خلفای سه گانه باید شروع شود و گرنه محتوادرترین انسان یعنی حسین علیه السلام بیخود پنداشته می‌شود و در حد کشته شدن با او برخورد می‌کنند، و بر همین اساس همه حرف ما این است که کربلا مبارزه با پوچی هاست. این چه فرهنگی است که در پیش از ظهر عاشورا در اوج حصار دشمن، تمام انرژی‌اش را برای ارتباط با خدا به کار می‌گیرد؟ از صحبت‌های حضرت اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا غفلت نفرمایید زیرا در کربلا به خوبی پیداست که فرهنگ کربلا فرهنگ نیایش و عبودیت است. راستی این چه فرهنگی است که انسان‌هایی در اوج محاصره مرگ حتمی هستند ولی آن‌چنان معرفت و محبت معشوقشان جانشان را فرا گرفته که انگار محاصره‌ای و مرگی در کار نیست. از این حال و عالمی که اصحاب امام در آن سیر می‌کردند ساده نگذرید، گاهی تصور آن هم برای ما قابل تحمل نیست. به آخرین جملات حضرت توجه فرمایید در حالی که حضرت بر روی خاک افتاده است و دیگر طاقت برخاستن ندارد ولی می‌بینید نیایش می‌کند و می‌گوید:

«اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ شَدِيدِ الْمَحَالِ... صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ مَالِي رَبُّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودًا غَيْرَكَ... يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ يَا دَائِمًا لَا تَفَادَ لَهُ...»<sup>۱</sup>

یعنی؛ ای خدایی که مقامت بس بلند، غضبت شدید و قدرتت بالاتر از هر قدرت..... در مقابل قضا و حکم تو شکیا هستم، ای پروردگاری که جز تو خدایی نیست، ای فریادرس فریادخواهان که مرا جز تو پروردگار و معبودی نیست.... ای فریادرس آن که فریادرسی ندارد، ای همیشه زنده‌ای که پایان ندارد..... و در نهایت چون صورت به خاک گذاشت، گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» یعنی؛ به نام خدا و به امید خدا و در راه خدا و بر دین رسول خدا، جان تسلیم پروردگار خواهم کرد. به این حالات و حرکات و نیایش‌ها باید در دل یک فرهنگ نظر کنید، نه در یک حادثه اتفاقی.



در صدر اسلام دو نحوه مسلمانی پیدا شد، یکی مسلمانی و فرهنگی که اسلام آن واقعی است و آن اسلامی است که حسین علیه السلام دارد و آن فرهنگ به واقع دارای عبودیت است و دیگری مسلمانی و فرهنگی که اسلام آن ظاهری است، قالب دارد ولی عبودیت و قلب ندارد و نتیجه چنین اسلامی این است که می تواند حسین علیه السلام را بکشد. و حسین علیه السلام آمده است تا پیام دهد که ای تمام بشریت! حال که به این نکته رسیدید که کشتن حسین علیه السلام کار قبیحی است، بدانید؛ فکر و فرهنگ اسلام بی نیایش، حسین علیه السلام را به قتل می رساند. اسلام بی نیایش یعنی اسلام منهای فرهنگ اهل البیت. ما باید تلاش کنیم تا بفهمیم فرهنگ اهل البیت یعنی چه؟ اگر به لطف خدا معنی فرهنگ اهل البیت را فهمیدیم، بدانید که اسلام واقعی برایمان جلوه گر شده و ان شاء الله حجاب های ظلمانی کم کم از جلو قلبمان عقب می رود و در واقع کربلا است که فرهنگ نیایش یعنی فرهنگ اهل البیت را خوب می توان شناخت.

اسلام منهای فرهنگ معنویت، حتماً حسین علیه السلام و اصحاب با وفایش را شهید می کند و برعکس؛ اسلام با حضور فرهنگ معنویت و نیایش، در سخت ترین شرایط همچون حصار مرگبار دشمن و کشته شدن تمام یاران، شهادت زیباترین گزینه آن است! انگار نه انگار که در این کشته شدن، چیزی می شود، چون در این فرهنگ نیایش و ارتباط با خدا به عنوان یک اصل و به صورتی کاملاً فعال وجود دارد، این فرهنگ فرهنگ نجات از پوچی هاست. این فرهنگ، فرهنگ نیایش است، این است که می توان به خدای حسین علیه السلام نظر کرد و معنی حسین علیه السلام را فهمید. معنی حسین علیه السلام یعنی معاشقه با خداوند، آن وقت متوجه می شویم که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «حُسَيْنٌ مِثِّيْ وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» یعنی اسلام بدون حسین علیه السلام تو خالی و پوچ است چرا که اسلام بی نیایش و بی عبودیت پوچ و تو خالی است، قالب بدون قلب است. اگر به تاریخ داشته باشید می بینید که عبيدالله بن زیاد با نقشه عمیق و شیطانی خود مُسلم بن عقیل را شناسایی می کند. او غلامی داشت که مأمور یافتن مُسلم بود، یکی از ملاک هایی که آن غلام می داند این است که می گوید: من می دانستم که شیعیان کثیر الصلوة هستند: در مسجد بررسی کردم بینم چه کسی کثیر الصلوة است و به این وسیله به مخفی گاه

مُسلم بن عقیل (رحمة الله علیه) پی می‌برد که قضیه را در تاریخ می‌توانید دنبال کنید.<sup>۲</sup> عرض بنده این است که دشمنان شیعه هم فرهنگ تشیع را شناخته‌اند! چرا که شیعه به نیایش اش شیعه است، و به این جهت است که حضرت سجاد علیه السلام بعد از واقعه کربلا نمایش نیایش است، برای اینکه کربلا جز این نیست. کربلا آمده است تا بگوید: ای مردم اگر نیایش ندارید، معنی خلقت را گم کرده‌اید، چون عبودیت ندارید. در عصر تاسوعا دستور حمله آمد، حضرت اباعبدالله علیه السلام به برادرشان حضرت ابوالفضل علیه السلام فرمودند: از آن‌ها امشب را فرصت بگیر، چون خدا می‌داند که ما نماز را دوست داریم می‌خواهیم امشب را به نماز بگذرانیم. راوی می‌گوید در آن شب از تمام خیمه‌ها صدای زمزمه‌های عاشقانه نیایش بلند بود همچون صدای زنبورهای عسل در کندو، در طول آن شب صدای نیایش آن‌ها فضا را پر کرده بود. این نیایش؛ نیایش کربلایی است، نیایش خشک بی‌محتوا، نیایش نیست چون عبودیت نیست.

تا این‌جا روشن شد که چرا «کربلا؛ مبارزه با پوچی‌ها» است. چون کربلا نشان می‌دهد که ای مردم! اگر نیایش نباشد، معنویت رنگ می‌بازد و بالاخره حسین علیه السلام کشته می‌شود. در نهایت، در جامعه‌ای که حسین علیه السلام کشته می‌شود شیطان به نتیجه می‌رسد، نه انبیاء الهی، و چنین جامعه‌ای حاصل کار شیطان می‌باشد.

*و خداوند نیز برای به محتوا رساندن بشر، پیامبران را فرستاد، خلقت منهای نیایش قلبی، خلقتی بی‌محتواست و عملاً بشر به نتیجه‌ای که باید برسد، نرسیده است. دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدا با مقابله با اصل دین و سپس به اسم دین و با تحریف دین، به بی‌محتوا کردن بشر دست زدند.*

به ابوسفیان دقت کنید، او در ابتدا سعی کرد که اسلام پیروز نشود، بعد که به نتیجه نرسید، مسلمان شد و اسلام اموی را روی کار آورد. اسلام اموی؛ اسلامی است که بشر به وسیله آن به محتوا نمی‌رسد، محتوا چیست؟ محتوا معاشقه با حضرت حق است، معاشقه یعنی حسین و

---

۲- این‌زیاد برای یافتن «مسلم بن عقیل» غلام خود «معقل» را پیش خود خواند و او را به سه هزار درهم مأمور یافتن مسلم کرد که او خود را به یاران مسلم برساند و بگوید این پول را برای یاری مسلم آورده‌ام. معقل در مسجد بزرگ کوفه مردی را دید که نمازش را با خضوع و حال نیایش می‌خواند، حدس زد که او باید از یاران مسلم و حسین علیه السلام باشد و لذا مسئله را با او در میان گذاشت. اتفاقاً این فرد مسلم بن عوسجه‌اسدی است (ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۶۱).

کربلا. اگر خواستیم لذت نیایش با حق را احساس کنیم یقیناً با کمک حسین علیه السلام می توانیم و اگر خواستیم که حسین علیه السلام را درست بشناسیم: باید معاشقه با حق را محور حیات خود قرار بدهیم. و حسین علیه السلام کاری کرده است که از طریق وی راه معاشقه باز می شود و در انتها تو می مانی و حق.

آری! به بی محتوا کردن بشر دست زدند، بشر را مشغول دنیا کردند و او را از فضای صفا و نیایش، با حفظ صورت عبادات، خارج نمودند. و لذا حسین علیه السلام در راستای انحرافی که در دین جدش به وجود آمده بود، برای اصلاح آن به صحنه آمد، چون او می فهمید محتوا یعنی چه؟ و بی محتوایی و پوچی یعنی چه؟

مگر همین حالا ما نمی توانیم بفهمیم که در دل کربلا، کربلا کجا و قالب کربلا کجاست؟ ما باید از کربلا یاد بگیریم که در دل خلقت بشر کجا بی محتوا و کجا با محتوا است؟ آری خلقتی که به خدا وصل نشود بی محتوا است. و به همین ترتیب در دل اسلام، اسلامی که انسان را به خدا وصل نکند و به معاشقه و نیایش نکشاند، اسلام حقیقی نیست، به همین ترتیب در دل شیعه، قالب شیعه بودن مشکلی را حل نمی کند، قالب شیعه باید به کمک رسم شیعه با معنا شود، چرا که رسم شیعه معناست، معنا باید محقق شود و تحقق آن به نیایش است، یعنی اگر به کمک حسین علیه السلام نماز، روزه و حج شما نیایش نشود این مباحث و جلسات و عزاداری ها به درد نمی خورد، چون فرهنگ حسین علیه السلام به معنای واقعی احیاء نشده است.

و حسین علیه السلام خوب می داند معنی محتوا یعنی چه و معنای پوچی یعنی چه، هر چند اکثر مردم از اصل پوچی خود غافل بوده اند و توجه به کربلا از این زاویه، یعنی مبارزه با پوچی ها، یکی از زاویه های نگاه به کربلا است.

### کربلا، جوابی به همه ابعاد بشر

کربلا به اندازه تمام ابعاد بشر و عمیق ترین ابعاد بشر وسعت دارد، این که می بینید کربلا هیچ وقت برای شما کهنه نمی شود، به جهت آن است که هر چه شما به لایه های عمیق تر وجود خودتان سیر کنید می بینید؛ عجب! کربلا برای شما تازه تازه است و با یک حسین علیه السلام نورانی تر و متعالی تری روبه رو می شوید.

با این دید است که باید به کربلا دائم نگاه کرد و نگذاشت آن اثر اصلی‌اش یعنی نجات از پوچی‌ها از دست برود. اگر شما عمق فاجعه‌ای را که منجر به ایجاد کربلا شد بشناسید دیگر در برابر آن فاجعه آرام نخواهید نشست، و آن فاجعه، بی‌نیایی با خداست یعنی فاجعه‌ی نشناختن قداست و مظلومیت امام حسین علیه السلام و این است که اگر کربلا را می‌خواهید باید به امام سجاد علیه السلام و نیایش‌ها و دعا‌های ایشان نظر کنید. حضرت سجاد علیه السلام به ما نشان داد که بشر بدون نیایش و حضور قلب در پیشگاه الهی بدبخت است و کارش به حسین کشی خواهد رسید، چرا که ورد و ذکر بدون حضور قلب عامل نفی قداست‌هاست، بنابراین شما تلاش کنید سرمایه نیایش را پیدا نمایید. البته ما نیایش و دعا‌های عزیزتر از جانی هم از حضرت علی علیه السلام و وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله داریم ولی حرف ما این است که عمق فاجعه که پیدا شد، نمونه‌های نجات هم بهتر معنا می‌شود، بنابراین عزیزان إن شاء الله به آن فرهنگی که محصول تلاش حضرت سجاد علیه السلام است عنایت بفرمایید.

بعد از واقعه کربلا و شهادت امام سجاد علیه السلام دو جریان مهم در بین شیعیان پدید می‌آید، یکی جریان زید بن علی بن الحسین علیه السلام است و دیگری جریان امام صادق علیه السلام، جریان اصلی، جریان امام صادق علیه السلام است، زید بن علی علیه السلام فقط جنبه انقلابی و حماسی کربلا را گرفت، امام صادق علیه السلام به زید احترام گذاشتند ولی کار مخصوص به خود را انجام دادند. حتی به زید می‌گفتند، روزی را بر تو می‌بینم که در پوست تو کاه کرده و بر دروازه شهر آویزان می‌کنند، تبت زید مقدس بود و امام هم به همان جنبه‌اش عنایت داشتند ولی امام صادق علیه السلام به دنبال روش زید نبودند. روش امام صادق علیه السلام را در نظر بگیرید، روش نیایش و فقه و کلام و فرهنگ دینی بود، ولی به روش زید نگاه کنید. او صرفاً جنبه سلحشوری کربلا را در پیش گرفت و فرزندش یحیی نیز چنین کرد و نتیجه‌اش این شد که بعدها فرقه زیدیه پدید آمد (هنوز هم عده‌ای در یمن به عنوان شیعیان زیدیه زندگی می‌کنند) و جالب است که ابی‌حنفیه یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت زید را تأیید می‌کند. امروزه «زیدیه‌ای» که داریم ترکیبی از حنفیه، معتزله و شیعه است ولی فقه و کلامش شیعه نیست. حال چه شد که مسیر زید و نتیجه کارش به این جا رسید؟ غفلت از یک زاویه بسیار دقیق کربلا، کار را به این جا رساند. ولی سیری که شیعه جعفری از کربلا گرفت یک سیر خاص دقیق و ظریف و همه‌جانبه است که فقه جعفری و

صفا و عبودیت امام سجاد علیه السلام و سلحشوری حسینی و حکمت علوی و... در آن نهفته است. چرا امام صادق علیه السلام مثل زید عمل نکردند؟ نیت زید که خیر بود، نفس متقی داشت، آیا در راه و روش امام صادق علیه السلام سلحشوری وجود ندارد؟! مگر نه این است که در روش امام صادق سلحشوری در کنار بقیه ابعاد است؟ چرا زیدیه مجبوراند حنفیه و معتزله را در کنار خود داشته باشند؟ برای این که ناخودآگاه به کثرت می‌اندیشند و از ابعاد دیگر نهضت کربلا که همان جنبه حکمت حسینی است غفلت می‌نماید و لذا در نهایت فرقه زیدیه به جایی می‌رسد که مورد تأیید معصوم نمی‌باشد، هرچند خود زید و فرزندش یحیی مورد تأیید امام‌اند، از آن جهت که در قیام خود قصد نفی مقام امامت امام صادق علیه السلام در نظرشان نبود.

امام حسین علیه السلام در کربلا به ما نشان داد که موفقیت کار فرهنگی به کثرت افراد نیست بلکه به حقانیت آن است و به دنبال کثرت صرف بودن در کار فرهنگی برای عاملان آن یأس می‌آورد و احساس می‌کنند کار فرهنگی قابل نتیجه‌گیری نیست و بر همین اساس است که پیامبران می‌دانستند همین که حرف حق را در متن تاریخ و جامعه بزنند، دیگر آن فکر و فرهنگ حق، جای خود را باز می‌کند. شما ببینید آن کثرتی که خلیفه دوم با کشور گشایی دامن زد چه نتیجه‌ای داشت و آن کسانی که از این طریق مسلمان شدند ولی در مکتب اهل بیت وارد نشدند، چه کمکی می‌توانند به خود بکنند؟ آیا توانستند خلأ درونی جان خود را با آن اسلام پر کنند و جان تشنه خود را منهای فرهنگ و حکمت اهل بیت سیراب نمایند؟ همین جا عرض می‌کنم که تمام تلاش‌های دشمن بر این بوده است که فرهنگ شیعه حرفش را به گوش جهان نرساند، به عنوان مثال وهابیت را به وجود آوردند تا جلوی نفوذ فرهنگ شیعه را بگیرند. اگر جهان حالت فرهنگی و تفکر به خود بگیرد، آخرین حرف، حرف شیعه است و شیعه واقعی هم این مطلب را به خوبی می‌داند. بعید نیست که بسیاری از جریان‌های فکری غرب و جریان‌های فلسفی غربی برای این بود که فرهنگ بزرگ شیعه را که در صحنه است بی‌رنگ نمایند، حتی اعتقاد این است که بزرگان فکری دنیا به صورتی به منابع شیعه دست پیدا نموده‌اند و خواسته‌اند مطالب و افکاری را جایگزین آن کنند تا تفکر شیعی بی‌رنگ شود. شما از این موضوع ساده نگذرید. به جامعه اهل سنت ۲۰۰ سال پیش نگاه کنید، عزاداری‌های متعدد ابوعبدالله علیه السلام را در میان حنفی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌ها مطالعه کنید، به کتاب‌هایی که

علمایشان در این خصوص نوشته‌اند، مراجعه نمایید می‌بینید اگر سریعاً اقدام نمی‌کردند عظمت و حقانیت شیعه برای همه فرهنگ‌های اهل سنت آشکار می‌شد. بر همین اساس بود که آئین وهابیت را آوردند، وهابی نمی‌گوید من هم یک عقیده هستم در کنار سایر عقاید، بلکه می‌گوید فقط من حق هستم، این یعنی سرکوبی همه فکرها و عقاید دیگر و به همین علت است که با آن قسمت از فکر حنبلی‌ها که موافق فکر شیعه است مخالفت می‌ورزند. آن‌ها با توسل به پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام مخالف هستند، چون در دل توسل است که نور و شیدایی و توجه به خدا پدید می‌آید و دشمنان شیعه همین چیزها را نمی‌خواهند، چرا که از همین چیزهاست که کار بر می‌آید. شما وقتی به زیارت ائمه معصوم علیهم‌السلام می‌روید اول صد مرتبه الله اکبر می‌گویید. یعنی مسأله اصلی را به خدا می‌کشانید در مکه هم همین‌طور است، این سنگ‌ها اشاره می‌کند به خدایی که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» در مکه آدم را به یک سنگ نزدیک می‌کنند ولی تمام توجه‌اش را از سنگ بر می‌گردانند و به حق متوجه می‌کنند، این همان فرهنگ توسل است، قلب کعبه، قلب امام زمان علیه‌السلام است، قلب کعبه، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام است، این نکته را پیامبران خیلی خوب می‌فهمیدند و باید سعی کنیم ما شیعیان یادمان نرود. و حسین علیه‌السلام که طبق زیارت وارث، وارث پیامبران الهی است، این حرف را خوب فهمیده بود که اگر یک فکر و فرهنگی به صورتی کاملاً الهی طرح شد، جای خود را به خوبی باز خواهد کرد.

و حسین فرزند فرهنگ انبیاء و وارث همه آنهاست و کمی افراد او را از کارش باز نمی‌دارد و لذاست که می‌گوییم نهضت حسین علیه‌السلام نشان داد که آری هنوز هم خورشید طلوع خواهد کرد و امکان تنفس آزاد نمرده است و برای این کار فقط یک انسان کافی است.

چهارصد سال است که فرهنگ غرب جو سازی می‌کند که فقط چیزی را که من می‌گویم باید انجام شود. انسان‌های کم حوصله مرعوب غرب هم، می‌گویند ماورای فرهنگ غرب هیچ سخنی نمی‌توان به دنیا گفت و در میان فضایی که این همه حرف زده می‌شود حرف شیعه هم یک حرف در میان حرف‌ها می‌شود، پس باید از گفتن سخن حق مأیوس شد. ولی نهضت حسین علیه‌السلام این جو و فضا را در هم می‌شکند و واژه‌های دینی را با باطنی مقدس به دل فرهنگ بشر این دوران می‌کشاند تا مردم از دین بهره حقیقی و کارآمدی نصیب خود بکنند.

## خطرات گرایش به کثرت افراد

حضرت اباعبدالله علیه السلام در شب عاشورا تلاش می کردند تا کسانی که ممکن است در انگیزه و نیت ناخالص باشند و به عبارتی مزاحم کار بزرگ فردا شوند، بروند. در کربلا مسائل بسیار عجیب بود. چرا بناست که امام حسین علیه السلام به عنوان آخرین نفر کشته شود؟ و چرا خانواده بنی هاشم یعنی فرزندان حضرت علی علیه السلام و زینب علیها السلام و امام حسن علیه السلام بعد از صحابه و یاران کشته می شوند؟ صحبت ما این است که قهرمان قهرمانان، به طور مسلم آخرین حرف را وقتی می تواند بزند که این سلسله توانسته باشد همه حقانیتش را به صحنه بیاورد. خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند که خودشان در حفاظت از حضرت اباعبدالله علیه السلام سخت مستحکم اند و لذا تا انتها می مانند تا از حسین علیه السلام به عنوان آخرین حلقه این مبارزه و نگین انگشتر این نهضت، حفاظت نمایند، به دلیل این که شب عاشورا حضرت زینب علیها السلام خدمت اباعبدالله علیه السلام آمدند و فرمودند آیا به یارانت اطمینان داری که آنها فردا تو را تنها نگذارند؟ یکی از اصحاب این صحبت ها را شنید و قضیه را به حبیب ابن مظاهر گفت. آن ها آمدند و پشت خیمه گاه حضرت زینب علیها السلام چه غوغایی بر پا شد و همه اعلام وفاداری کردند. چرا که نکته اصلی این نهضت حفاظت از حسین علیه السلام است به عنوان نهایی ترین حلقه این مبارزه، و دیدیم که فردای آن روز چقدر زیبا صحابه حسین علیه السلام، عهد و پیمان خود را ثابت نمودند و اول صحابه به میدان رفتند و بعد بنی هاشم به سوی میدان رفتند، همه کشته شدند و پس از آن حضرت اباعبدالله علیه السلام به میدان می رود، اصحاب و یاران امام چیزهای عجیبی می فهمند چون می فهمند که حسین علیه السلام باید آخر از همه و تنهای با عزت باشد. این تنهای عزیزی است که باید تنها باشد، آخرین نفر، نه تنهایی که یارانش رهایش کرده اند. حالا در نظر بگیرید اگر حضرت با افرادش همگی حمله می کردند، یک شلوغی و هرج و مرجی به وجود می آمد، بالاخره عده ای کشته می شدند و عده ای دیگر اسیر می شدند ولی دیگر کربلا و آن همه عظمت به وجود نمی آمد. پس مشاهده می کنید که امام حسین علیه السلام باید آخرین نفری باشد که تمام یارانش در کنارش قربانی شده اند، یک تنهای عزیز و یک دُرّی که باید خود را بنمایاند. این است که حضرت نگران کثرت افرادی هستند که مانع تحقق طرح حضرت بشوند، چرا که در بعضی از مواقع کثرت افراد مانع

طلوع خورشید می‌شوند و شاید نشود صحنه کربلا را در آن کثرت به خوبی آرایش داد. یکی از یاران حضرت، آدم عجیبی است بدنش از ضربات شمشیر تکه تکه شده است، یک لحظه به هوش می‌آید، می‌بیند که حسین علیه السلام کشته شده است، یک خنجری در آن نزدیکی پیدا می‌کند و به طرف دشمن پرتاب می‌کند، دو نفر کوفی او را سریع می‌کشند. اینها چه معنی می‌دهد؟ اینها چه معامله‌ای با هم کرده‌اند که بدون حسین علیه السلام نمی‌توانند زنده بمانند؟

پس در کربلا، این فرهنگ، فرهنگ بسیار بزرگی است. حضرت مواظب هستند تا کثرت، چشم فرهنگشان را پر نکند. بلکه «سنت» فضا را پر نماید. إن شاء الله در جلسه آینده درباره فرق سنت و کثرت صحبت می‌کنیم که چرا فرهنگ کربلا فراتر از کثرت‌ها، به سنت‌ها نظر دارد؟ تأکید ما این است که این بُعد از پیام کربلا مورد غفلت واقع نشود. البته حضرت می‌دانند که جو سازی‌ها هرگز نمی‌تواند عظمت این پیام را از بین ببرد و امیدشان، بسیار امید به جایی است و کافی است تا زیر این آسمان یک نفر حسینی بماند همین یک نفر کافی است تا نشان داده شود هنوز هم خورشید طلوع خواهد کرد. آنارشیست‌بازی و گردن کلفتی و... در نهضت حسین علیه السلام نیست، در نهضت حسین علیه السلام سلحشوری حکیمانه وجود دارد، و او خوب می‌داند برای این که بشر را نجات دهد، یک نفر هم کافی است و ما اگر خواستیم عمرمان به روزمرگی نگذرد و گرفتار کثرت‌های بیجا نشویم و کثرت‌های منطقی را همچون یاران اباعبدالله علیه السلام بپذیریم، باید از آفت بزرگی که ما را گرفتار تعداد و کثرت می‌کند و حجم کار ما را از محتوا خالی می‌نماید پرهیز کنیم و از کربلا درس بگیریم و خود را در این دام کثرت‌های بیجا گرفتار ننماییم.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



## جلسه بیست و پنجم

### مقابله جبهه اکنون زده با جبهه معتقد به سنن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

﴿وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ﴾

سلام بر امام و اصحاب و خانواده امامی که با پذیرفتن مصیبت هایی که بر این خانواده وارد شد، معنی رسیدن مصیبت به اسلام را که زیر یک سلسله الفاظ ادعایی پنهان بود، نشان دادند.

### جایگاه مصیبت های وارده بر اهل البيت

گاهی این سؤال برایمان پیش می آید که حکمت و ریشه این همه مصیبت برای این خانواده کجاست؟ اگر دقت کنید این یک مسأله طبیعی است که اگر خانواده ای مظهر اسلام شد، آنهایی که سنگ بر اسلام می زنند و بنای دشمنی با اسلام را دارند، حتماً باید با این خانواده وارد ستیز بشوند و قصه مصیبت بر خانواده پیامبر ﷺ، قصه نمایش کینه های کسانی است که زیر

الفاظ ادعایی خود، کینه به اسلام را پنهان کرده‌اند. خانواده پیامبر ﷺ آینه‌نمایش کینه‌های پنهان به اسلام‌اند.

پس معنی مقابله با اهل بیت و مصیبت‌های وارده بر آنان، که کربلا نمایش تام آن است، مسأله پر پیام و پر مطلبی است، و مسلم کسانی که بیشتر از هر کس خوب می‌فهمند قصه این مصیبت‌ها چیست خود اهل بیت هستند. یعنی آگاه‌ترین کسان به معنی این مقابله‌ها، خود اهل بیت ﷺ بودند و از طرفی رسالت نمایش این کینه‌ها هم به صورت مصیبت بر خودشان، به عهده خود اهل بیت بود. پس در خصوص سؤالی که مطرح می‌شود که چرا باید بر این خانواده این قدر مصیبت بیارد؟ از دو جنبه نباید غفلت کرد. یا این که جنبه مقابل این خانواده به واقع مسلمان نیستند و به اینها ستم می‌نمایند و یا این که این خانواده مظهر اسلام واقعی نیستند و جنبه مقابل آنان، با اسلام مشکلی ندارند و به این جهت با این خانواده در ستیز هستند که این خانواده با اسلام در ستیزند. حال اگر پذیرفتید که این خانواده مظهر اسلام واقعی هستند و آیات قرآن در تأیید طهارت و عصمت اهل‌البیت ﷺ تأکید دارد، و اگر پذیرفتید که دشمنان اینان، همان دشمنان اسلام هستند، پس دیگر سؤالی باقی نمی‌ماند چرا این همه مصیبت بر این خانواده وارد می‌شود و در این راستاست که خود این خانواده نیز معنی مصیبت‌ها را می‌شناسند و اعتراضی ندارند. حال ما می‌خواهیم فدای خانواده‌ای بشویم که نگذاشتند عده‌ای با نیت‌های پلید، در پشت الفاظ اسلامی خود را پنهان نگهدارند. و این جاست که تمام این خانواده برای ما مقدّس هستند از حضرت سیدالشهداء تا علی اصغر ﷺ. آن وقتی که این دُرّیه طاهره از مدینه به سمت کوفه در حرکت بودند خوب می‌دانستند که چه کار می‌کنند و ما اگر اهداف این‌ها را کوچک نمودیم با مشکل روبه‌رو می‌شویم و در نتیجه ابعادی از حرکات و شخصیت آن‌ها برای ما سؤال می‌شود.

### جایگاه غم فاطمه ﷺ

غم فاطمه ﷺ، غم گم‌شدن اسلام و گم‌شدن گم‌شدگی اسلام است، او فهمید که این‌ها با ظرافت هر چه تمام‌تر اسلام را پنهان می‌کنند و چیزی را به جای اسلام می‌گذارند که حتی مردم نفهمند اسلام را گم کرده‌اند و فاطمه ﷺ دید حالا که نمی‌تواند اسلام را برگرداند لااقل

نگذارد این گم شدن اسلام، گم شود و مردم بفهمند آنچه از طریق سقیفه به میدان آمد اسلام نیست.

باید متوجه بود که فاطمه زهرا علیها السلام یک غم بزرگ عالمانه داشتند که در طول حرکت اسلام و تاریخ، ابعاد بیشتری از آن ظاهر و روشن شد. این غم بزرگ دو وجه دارد، اول اینکه فاطمه علیها السلام می بیند و می فهمد که چه چیز بزرگی از دست رفت، چیزی که هنوز هم از دست رفته است و جهان اسلام و حتی شیعه هم نتوانسته آنچه که با خانه نشینی اهل بیت علیهم السلام از دست رفت به دست آورد. یعنی حذف امیرالمومنین علی علیه السلام را که به واقع حذف عالم معنا و بصیرت محمدی صلی الله علیه و آله بود، فاطمه علیها السلام به خوبی می فهمید. دومین وجه غم فاطمه علیها السلام این بود که مردم عمق فاجعه را نفهمیدند، شرایط به گونه ای بود که هم اصل اسلام از دست رفت و هم نفهمیدند چه چیزی از دست رفت و یا به عبارتی هم اسلام را گم کردند و هم گم کردن اسلام را گم کردند. و این غم دوم، غم بسیار بزرگی است. غم این که آدمی بزرگ ترین نعمت خدا را از دست بدهد، نعمت دلدادگی با پروردگار و به صحنه آوردن قلب برای نیایش تام، نعمت در خلوت بودن بشر روی زمین با آسمان، نعمت حاکمیت حق در جامعه بشری، اینها نعمت بزرگی بود که بشر از دست داد. اینها نعمت هایی بود که از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله سرچشمه می گرفت و اگر دست این خانواده را باز گذاشته بودند به مرور و آرام آرام و با خون دل های بسیار این نعمت ها، جزء فرهنگ بشر می شد و معنای عالم محمدی صلی الله علیه و آله آشکار می گشت ولی آنها را خانه نشین کردند، و این غم بزرگی برای فاطمه علیها السلام بود.

قافله کربلا وقتی از مدینه، نهضت خود را شروع کرد. متوجه شد که آرام آرام می تواند این غم دوم فاطمه علیها السلام را مطرح کند. خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مدتها منتظر بودند تا شرایطی پیدا شود تا لااقل مردم بفهمند که چه فاجعه ای از طریق سقیفه در جهان اسلام واقع شد. بر همین اساس است که می بینیم غم قافله کربلا ادامه غم مقدس فاطمه زهرا علیها السلام بود که اسلام اصلاً، گم شده است و مردم نمی دانند که اسلام گم شده است. سوز این قافله غم اسلام است، هدف این است که لااقل مردم بفهمند که چه چیزی را از دست دادند و اکنون چه چیزی بر سر کار آمده است، و حضرت اباعبدالله علیه السلام توانست ابعاد این غم بزرگ را خیلی خوب نشان دهد. این که شما در روایات می بینید که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، لبها و گلوی حضرت حسین علیه السلام را

می‌بوسید، برای این است که می‌فهمد که این انسان با چه غمی به صحنه می‌آید و این گلو را در راه این غم، چه زیبا به صحنه بریدن می‌کشاند. شما اگر تاریخ را مطالعه کرده باشید، می‌بینید که بعد از شهادت اباعبدالله علیه السلام برادر مروان بن حکم مشاور یزید هم هست، در دربار به یزید می‌گوید آیا بنا بر این است که نسل عبیدالله بن زیاد بن ابیه بماند و نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان پیامبر نابود شود؟! و با یزید بحث می‌کند و با قهر از دربار بیرون می‌آید و می‌گوید من دیگر با شما همکاری نخواهم کرد. ببینید کار تا کجا جلو رفته است. من هم می‌خواهم بیش از این در این خصوص صحبت نکنم چون اصل بحث ما فعلاً این نیست. ولی این را می‌خواهم بگویم که شما به چه خانواده‌ای سلام می‌دهید و برای آن‌ها اشک می‌ریزید. این خانواده یک قداست بزرگ دارند، چرا که آن‌ها یک غم مقدس دارند و لذا گلوی امام حسین علیه السلام آن چنان مقدس است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بوسد. این نگاهی است که باید به این خانواده و به این نهضت و به قطره قطره خون شهدا بیفتد و به همین جهت همه حرکات و سکنات این قافله برای ما مقدس است و پشتوانه قدسی دارد، حتی محل افتادن دست حضرت ابوالفضل علیه السلام یعنی این محل، محل افتادن دستی است که در راستای غم غفلت از اسلام فرو افتاده است و هر کس دل در هوای اسلام دارد از محل افتادن این دست راحت نمی‌تواند بگذرد و با مقدس شمردن این محل خود را به آن نیت مقدس که در پشت افتادن این دست نهفته است وصل می‌کند.

### انسان اکنون زده و انسان آگاه به سنت‌ها

در اینجا می‌خواهیم به بررسی این نکته پردازیم که خصوصیات دو لشکری که در کربلا مقابل هم صف کشیدند چیست؟ و این خصوصیات از کجا ریشه گرفته است؟ خصوصیات لشکر عمر سعد و لشکر اباعبدالله علیه السلام از کجا سرچشمه گرفته است؟ در یک طرف جبهه «سنت‌شناس» است و در طرف دیگر جبهه «اکنون زده» است، جبهه‌ای که به اصطلاح بر حالاتشان «حالی خوش باش و به نظام فوق این عالم نظر نکن» حاکم است و در طرف دیگر جبهه‌ای که گرفتار حال و اکنون نیست و سنت‌هایی را که در عالم حاکم است می‌بیند و امروز و فردا و اکنون را زودگذر و ناپایدار می‌بیند.

برای این که اصل بحث روشن شود، مقدمتاً عرض می‌کنم که ما دو نوع انسان داریم: اول انسان‌هایی که گرفتار هوس خود هستند و عموماً شخصیت پراکنده‌ای دارند، دارای یک شخصیت واحد جهت‌دار نیستند، آدم‌های هر دم به کاری که هر هوسی آن‌ها را به یک طرف می‌کشاند، و شما کم و بیش با این افراد روبه‌رو بوده‌اید، این‌ها آدم‌های «اکنون زده» هستند هر لحظه به صورت وضع موجود هستند و بصیرت و خودآگاهی و توجه به سنن پشت حادته‌ها در شخصیت آنان جایی ندارد، این چیزی است که من و شما بارها با آن روبرو شده‌ایم و نگران هستیم که خود ما به این صورت در نیایم. نوع دوم انسان‌هایی هستند که وحدت شخصیت دارند، شخصیتشان جهت‌گیری و عزم دارد، از طریق ارتباط با احدیت حضرت حق به وحدانیت شخصیت رسیده‌اند. حضرت حق «أَحَدٌ» است یعنی در مقابل عالم ماده که کثرت است، او «أَحَدٌ» است، ذات احدی، وحدت محض است، انسان‌های متعالی به اندازه‌ای که به حق نزدیک شوند - برعکس انسان‌های هوس‌زده غیر منسجم - انسان‌های منسجم و یک شخصیتی می‌شوند، هیچ‌وقت این انسان‌ها را نمی‌توان با هوس‌ها، تکان داد به قول مولوی:

مر سفیهان را رباید هر هوا      زان که نبودشان گرانی قوا  
 بقاء و ثبات فقط از آن خداست، انسان‌های متعالی به اندازه‌ای که به بقاء و ثبات حق نزدیک هستند، باقی و ثابت هستند، این انسان‌ها از طریق ارتباط با ذات احدی به یک مقام ثبات می‌رسند، این‌ها عملاً انسان‌هایی هستند که یگانگی و انسجام شخصیت دارند و لذا بیشتر با سنن ثابت هستی به سر می‌برند، از حادته‌ها می‌گذرند و به قاعده‌ها نظر دارند. این دو نوع انسان است که همواره ما با آن‌ها روبه‌رو بوده‌ایم و همیشه هم طالب آن هستیم که از نوع دوم باشیم و هیچ‌وقت هوس‌های مختلف ما را به هر راهی که می‌خواهند نکشانند. انسان‌هایی که مقابل حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستند، انسان‌های اکنون‌زده‌اند و میل‌هایشان آن‌ها را بازی می‌دهد به گفته عقاد «يُحَارِبُ قَلْبَهُ لِأَجْلِ بَطْنِهِ»<sup>۱</sup> یعنی با خودش به جهت شکمش می‌جنگد و اصلاً برنامه‌ای برای خود ندارد که بر اساس آن برنامه، زمانه را کنترل کند، بلکه اسیر زمانه

است. حال اگر زمانه از آن مسلم بن عقیل است با مسلم است، و اگر زمانه از آن عیدالله است، با عیدالله است.

### انسان هوس زده و انسان مختار

در کربلا دو جبهه روبه‌روی هم هستند، یک جبهه، انسان‌هایی که «هیچ کاره» اند، هیچ وقت برای خودشان تصمیم نگرفته‌اند. این‌ها انسان‌هایی هستند که دیگران هوس‌های سرگردان آن‌ها را می‌جنابند و این‌ها خودشان را یک مرتبه و بدون آن که واقعاً خودشان بخواهند خود را در یک حزب یا گروه یا قشری می‌یابند، اصلاً «خود» ندارند و به عبارتی دیگر خودشان را تماماً با هوس‌ها هیچ کرده‌اند. در مقابل آن‌ها، جبهه‌ای داریم که همه «خود» اند، همه، هر کدام به اختیار خودشان به صحنه آمده‌اند و یک غایت متعالی، یک هدف مقدس و یک قرب به ذات احدی، انگیزش همه این‌ها شده است و این‌ها با هم یگانه شده‌اند و یگانگی‌شان، اراده و عزم و انتخاب را از این‌ها نگرفته است. این دو جبهه، معنی تمام جبهه‌های تاریخ را روشن می‌کند. من یک نمونه از تاریخ کربلا می‌آورم تا موضوع بهتر روشن شود، از طرف لشکر عمر سعد دو آدم سیاه روی قوی پنجه وارد میدان شدند و مبارز طلبیدند یکی غلام عیدالله و دیگری غلام زیاد بود. حضرت اباعبدالله علیه السلام به یارانش نگاه کرد و گفت چه کسی حاضر است به مبارزه برود، حبیب بن مظاهر بلند شد، حضرت فرمودند، نه، تو بنشین، تو زور و قدرت این‌ها را نداری، بعد از آن مسلم برخاست، باز حضرت به او اجازه نداد، سپس شخصی به نام عبدالله بن عمیر بلند شد و اجازه خواست، همان شخصی که کنیه‌اش اُمّ وَهَب است، با هیكلی قوی و قدرتمند، اجازه خواست، حضرت فرمودند: «اگر می‌خواهی بروی برو». همه حرف من در این جمله اباعبدالله علیه السلام است که حضرت به او قدرت انتخاب می‌دهد، آن هم چه انتخابی. یعنی کربلا نمایش انسان‌های به وحدت رسیده از طریق ارتباط با احدیت است تا هر کس بتواند انتخاب کننده باشد.

حالا نظری به جبهه مقابل داشته باشید، عیدالله بن زیاد در کوفه گفته بود که هر کس بالغ است باید به جنگ برود و هر کس نرفت، او را بکشید، نقل شده است که یک مرد بیچاره‌ای از شهری دیگر برای طلبی که از یک مرد کوفی داشت به کوفه آمده بود - گویا با شخصی

اختلاف ارثی داشت - مأموران عییدالله او را دیدند، گفتند که چرا به جنگ نرفته‌ای؟ گفت: جنگ چیست؟ اصلاً نمی‌دانست جنگی در کار است. او را به دارالعماره بردند، عییدالله گفت: گردنش را بزیند که بحث آن در قبل گذشت. یعنی در جبهه مقابل اصحاب اباعبدالله علیه السلام، هیچ انتخابی وجود ندارد و به کسی اجازه انتخاب داده نمی‌شود.

عده‌ای در کربلا در لشکر عمر سعد گرفتار «اکنون زدگی» هستند، نگاهشان به الآن است. به یزید نگاهی بیندازید، با چوب خیزران به لب‌های مقدس اباعبدالله علیه السلام می‌زند و جملاتی می‌گوید که تمام زندگانی خود را ویران می‌کند، می‌گوید ای کاش بزرگان ما که در جنگ بدر کشته شدند، می‌آمدند و نگاه می‌کردند که چه کسی پیروز است. بیایند و بگویند ای یزید دست مریزاد، و صحبت‌های دیگری می‌کند و شعرهایی در نفی نبوت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواند، که خود می‌داند. علت این که می‌بینید بعضی از علمای اهل سنت یزید را کافر می‌دانند به سبب همین شعرهاست. یزید باورش نمی‌آمد که کار به این جا بکشد. او یک فرد اکنون زده است که نگاهش به الان است و فقط حال را می‌بیند که سر بریده فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در جلوی اوست. این روحیه مربوط به همهٔ ملت‌هایی است که از سنت‌های الهی، جدا شده‌اند. در اکنون زیستن، منافی «خودآگاهی» است. خودآگاهی یعنی بصیرتی که واقعیت را غیر از «حال» می‌بیند و نگاهش به ریشهٔ زمان اکنون است. شما الان واقعیت را چه می‌بینید؟ آیا واقعیت این است که مثلاً آمریکا بمب دارد! مطمئن باشید اگر کسی این را واقعیت ببیند، حتماً در شرایطی که یزید گرفتار شد، گرفتار می‌شود، اما اگر کسی ورای این که آمریکا بمب دارد، متوجه شد که سنتی در هستی جاری است که آمریکا و امثال او هیچ و پوچاند و قدرت حفظ قداست‌ها و ارزش‌ها تماماً در صحنه است، این انسان حتماً گرفتار اکنون زدگی نمی‌شود. مثال دیگر وجود «تن» و وجود «من» هر انسانی است، یکی «تن» را همه چیز می‌پندارد و دیگری «من» را برای خود واقعی می‌داند، آن که «تن» را اصل پنداشت وقتی «تن» می‌میرد، احساس می‌کند که دیگر هیچ است و آن که «من» را اصل گرفت، می‌داند که همیشه وجود دارد و ثابت است و نخواهد مرد و لذا افق دیدش در زندگی خیلی با اوّلی فرق دارد، دیگر گرفتار «اکنون زدگی» و خطای بزرگی که پیرو آن به وجود می‌آید، نمی‌شود.

## بصیرت فوق زمانه

در «اکنون» زیستن، منافعی خود آگاهی است زیرا که انسان در آن صورت است که همه گذشته و آینده را با چشم «اکنون» می‌بیند. و تفاوت اصلی امام حسین علیه السلام با سایر مردم زمانش در همین نکته است و به واقع آنان که با سنت جاری خداوندی - که بر هستی حاکم است و سر تا سر زمان و مکان از ازل تا ابد و از این جا تا همه جا گسترده است - قطع رابطه کرده‌اند، چقدر زود گرفتار «اکنون‌زدگی» می‌شوند و طعمه پوچی زمانه می‌گردند. دشمن حسین علیه السلام انبوهی از انسان‌های اکنون زده‌اند و با ترکیبی به نام «قشون» به صحنه آمده که در آن قشون اراده فردی، مستهلک انبوهی قشون گشته و فقط نظم نظامی گری آن را به حرکت می‌آورد و نقطه مقابل این قشون، لشکری است برای «جهاد مقدس» که یک انگیزش باطنی در جهت غایتی واحد آنها را به هم پیوند می‌دهد و هنرش آن است که از ظاهر و اکنون، گذشته و به باطن و سنت گرویده است.

بهرتر است برای روشن شدن مطلب به مثالی اشاره کنیم؛ یک وقت انسان «حال» را در سنت می‌بیند، در این صورت برای دفع ستم مبارزه می‌کند و حاضر است کشته هم بشود و حتی مادر یا همسرش - همچون اُمّ وُهب در کربلا - در این شهید شدن کمک اش می‌کنند، این چنین فرهنگی پیروز است. این حالت را «حال را در سنت دیدن» می‌گویند. اما یک وقت است که برعکس این موضوع است، فرد می‌گوید، این جبهه مقابل من، تانک و اسلحه دارد و یا تعدادشان زیاد است پس پیروز است، این یعنی چه؟ یعنی فقط «حال» را دیدن و سنت جاری در عالم را که حاکم بر همه حادثه‌ها و پدیده‌هاست ندیدن.

معاویه و یزید هم در طول تاریخ به چنین افرادی امید دارند، همین افرادی که می‌گویند: آقا، الان اینها را می‌کشند، سرهای شان را هم بر سر نیزه می‌کنند، این گونه افراد «همیشه» را در «حال» می‌بینند در صورتی که در جبهه مقابل، انسان‌هایی هستند که «حال» را در «سنت» جاودانه می‌بینند. این دو جبهه خیلی با همدیگر فرق دارند. یک وقت اکنون را در آینه سنن الهی می‌بینیم که در این صورت گوارا و خوش باد چنین بینش و بصیرتی برای صاحبانش، این همان نگرشی است که حضرت زینب علیها السلام و امثال زینب علیها السلام دارند، اصلاً خودشان را اسیر حس نمی‌کردند، فلک‌زده نمی‌دیدند و روحیه خود را از دست نداده بودند، خیلی دقت داشته باشید،



نباید همه گذشته و آینده را در اکنون دید و با چشم اکنون بررسی کرد و گفت چون فعلاً در آن صحنه تاریخ، حيله معاويه کارگر افتاد و امام حسن و امام حسين «عليهما السلام» از صحنه خارج شدند پس روزگار تا بوده، همین بوده است، يقين بدانيد که چنین فکری شما را در خط یزیدی می‌اندازد. با وجود این فکر دیگر کسی جرأت نمی‌کند شهيد و یا اسير شود، این فکر، فکر حسینی و کربلایی نیست، این فکر و این نگاه، گوهر انسانی را گرفتار جو زمانه می‌کند، همین که جو زمانه در یک شعاری غالب می‌شود، این نگاه، خودش را می‌بازد، این اکنون‌زدگی است و کربلا آمده است تا ما را از این فکر و نگاه نجات دهد.

بينيد که حسين عليه السلام به عنوان امام معصوم چه می‌بيند که دچار «پوچی» نمی‌شود. سی هزار نفر در لشکر مقابل، جلوی او صف کشیده‌اند، او همه را نصیحت می‌کند برای اینکه آنها را نجات دهد در حالی که کمیت آنها را «هیچ» می‌بيند، به راستی حسين عليه السلام به کجا متصل است. این چگونه چشمی است که این گونه می‌بيند، چشم حسين عليه السلام چشم اکنون زده نیست. گاهی ممکن است عزیزان از خودشان پرسند که اگر ما در کربلا بودیم چه می‌شد؟ اگر چشم سنت بین پیدا کنید، می‌بيند که می‌ماند، و دیگر قدرت را در برق شمشیرهای عمر سعد نمی‌دیدید. نگاهی به امروز بیندازید، چرا امروز یک عده‌ای به صرف این که قدرت را در دست کسی می‌بينند، خودشان را می‌بازند؟ و خودشان را می‌فروشند؟ این آدم سنت را نمی‌شناسد، و ما امید داریم با نور حسين عليه السلام «إن شاء الله بتوانیم سنن الهی را در عالم بينيم، آیا حسين عليه السلام نمایش سنت پایدار حق نیست؟

کسانی که تذکر قرآنی را که می‌فرماید «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»<sup>۲</sup> نمی‌بينند افرادی هستند که نمی‌دانند قواعد عمیق و قدرتمند روحانی، سراسر عالم را اشغال کرده است و لذا بسیار زود با سنن موجود در عالم قطع رابطه نموده و گرفتار اکنون‌زدگی می‌شوند. اینان دیگر اراده‌ای ندارند که انتخاب کنند، این‌ها در زیر نفوذ قدرتمند سنت‌ها خلاص می‌شوند، آن‌چنان بازیچه «اکنون» می‌شوند که اگر کسی بتواند جو غالب را در دست بگیرد، این‌ها را در دست خواهد گرفت. چقدر خوب بود که در این بحث نشان

می‌دادیم که امید سرمایه داری امروز جهان به چیست؟ به این است که انسان‌هایی را در اختیار دارند که اسیر جوّ زمانه هستند و سنن را نمی‌شناسند. سرمایه داری جهان به انسان‌هایی امیدوار است که دیگر صاحب اراده نیستند و گرفتار قشون شعارها هستند، این‌ها گرفتار صدای بلندی هستند که غلبه دارد، در این فرهنگ است که یزید امیدوار است و در مقابل، تنها امیدی هم که ما برای نجات مردم سراغ داریم فقط این است که با نهضت حسینی اراده فردانیت مقدّس انسان‌ها را به آنها برگردانیم، و این کار در فرهنگ شیعه ممکن است و إن شاء الله از این طریق شیعه منشأ نجات جهان خواهد شد. چون فرد فرد آن‌ها هماهنگ با سنّت الهی هستند.

### قشونی که هیچ کس در اختیار انتخاب خود نیست

دشمن حسین علیه السلام جمع انبوهی از انسان‌های اکنون زده است و با ترکیبی به نام قشون به صحنه آمده که در آن قشون، اراده فردی مستهلک انبوهی قشون گشته و فقط نظم نظامی گری، آن را به حرکت می‌آورد...

در جبهه مقابل اباعبدالله علیه السلام، هیچ کس حتی عمر سعد هم به اختیار خود به صحنه نیامده است، همه را با زور آورده‌اند، حتی عیدالله زیاد را هم به زور به عنوان حاکم کوفه آوردند. اگر تاریخ را مطالعه کنید متوجّه این موضوع خواهید شد. یزید در نامه‌ای به عیدالله نوشت که اگر می‌خواهی نسبتی که بین تو و ما هست باقی بماند، باید این کار را انجام دهی. همان‌طور که می‌دانید پدر عیدالله، زیادبن ابیه است، یعنی زیاد فرزند پدرش، چون اصلاً پدرش مشخص نبود و به عبارتی مادرش فاحشه بود و زیاد، زنازاده بود و زیاد هم از این موضوع زجر می‌کشید، معاویه هم چون این موضوع را می‌دانست، زیاد را به ابوسفیان نسبت داد و حتی اباعبدالله علیه السلام قبل از جریان عاشورا به معاویه نامه نوشت که تو سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را نابود کردی، تو چه حقی داری که یک زنازاده را به پدرت نسبت می‌دهی؟ با این حساب، زیاد برادر معاویه و عموی یزید به حساب می‌آید، اینجاست که یزید می‌گوید که‌ای عیدالله - پسر عموی یزید! - اگر می‌خواهی این نسبت بماند، باید به کوفه بروی و مسأله آن را حل کنی، حسین علیه السلام را دستگیر کنی و بکشی. از اینجا معلوم می‌شود که عیدالله هم به اختیار خود نیامده است. شمر هم انتخاب نکرده است، او موقعیتی دارد که می‌ترسد آن را از دست بدهد. یزید هم گرفتار

هوس و قدرتش است یعنی در این جبهه همه سرگردان جوّ زمانه‌اند، هیچ کس انتخاب نکرده است و اراده‌ها مستهلک قشون شده است.

... و نقطه مقابل این قشون، لشکری است برای جهاد مقدّس که یک انگیزش باطنی در جهت غایتی واحد آنها را به هم پیوند می‌دهد و هنر این جبهه آن است که از ظاهر و اکنون، گذشته و به باطن و سنّت گرویده است.

اگر شما می‌بینید که هر روز یک مشکلی به شما روی می‌آورد و نگران آینده هستید و گذشته را نمی‌توانید تحلیل کنید برای این است که به کربلا نزدیک نیستید، هر کس به اندازه‌ای که به کربلا نزدیک است سنن جاری در هستی برایش اصل و حادثه‌ها فرع می‌شود و حادثه‌ها را در آیین آن سنن ثابت و اصلی ارزیابی می‌کند. در جهاد مقدّس، جهتی واحد و مقدّس، انسان‌ها را به هم پیوند می‌زند چون به سنّت گرویده‌اند و فوق «اکنون» تنفس می‌کنند. کربلا جبهه‌ای را گشوده است که هر کس در هر لحظه خودش را می‌تواند ارزیابی کند، امید شیطان و امید دشمنان از طریق فهم کربلا به ناامیدی کشیده می‌شود، شاید پرسید چگونه؟ شما با کربلا دو چیز را خواهید شناخت؛ اول دشمن را، و دوم دشمن زده‌ها را. گاهی اوقات ما دشمن زده‌هایی را که چهره دوست دارند نمی‌توانیم درست بشناسیم و تحلیل کنیم، اگر سنّت را درست بشناسیم، این دو را به خوبی خواهیم شناخت. آیا با وصل شدن به کربلا می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که اراده‌های ضعیف، تحت عنوان «هماهنگی با جهان و واقعیت» تسلیم جوّ غالبی می‌شوند که ستمگران ساخته‌اند؟ مگر کار ستمگران این نیست که یک جوّ غالب بسازند؟ حال سؤال این است که چرا ما گاهی طعمه آنها می‌شویم؟ به این دلیل که از فرهنگ عاشورا فاصله می‌گیریم. یکی از روحانیون دل‌داده به حسین علیه السلام می‌فرمودند در زمان رضاخان و در آن جوّ غالب، روضه برای امام حسین علیه السلام را قبل از اذان صبح برگزار می‌کردیم. این به این معناست که ما هنوز به حسین علیه السلام وفا داریم و مرعوب جوّ یزیدی نمی‌شویم، آن هم در فضایی که مملو از خشونت رضاخانی بود، و بالاخره دیدیم به برکت اباعبدالله علیه السلام و فرهنگ تشیع، جوّ غالب رضاخانی نتوانست کشور شیعه را مرعوب نماید. و این را بدانید؛ همیشه امید دشمن به روشنفکرانی است که از حسین علیه السلام جدا شده‌اند. به این جمله خوب دقت کنید:

... غافلان از سنت الهی، تسلیم جوّ غالبی می‌شوند که ستمگران ساخته‌اند و همه آرمان‌های

بشری را در آن جوّ غالب دفن می‌نمایند.

اگر پذیرفتیم حالا که یزید و رضاخان قدرت غالب هستند چاره‌ای جز پذیرفتن نیست، باید همه کمالات انسانی را رها کنیم و عملاً با پذیرش جوّ غالب آرمان‌های خود را دفن کرده‌ایم و حسین علیه السلام برای نجات بشر از این ضعف آمده است.

... به بشر چنین القاء می‌شود که دیگر در دنیای جدید باید از اصلاحات واقعی و ریشه‌ای

که انسان را تا آسمان می‌پروراند چشم پوشید.

چهارصد سال است که این را می‌گویند و متأسفانه غیر از فرهنگ شیعه، تقریباً همه فرهنگ‌ها تسلیم شده‌اند. دنیا الان چه وضعی دارد؟ می‌بینید که این همه بدی و فساد وجود دارد، هر چند جهان امروز هرگز این همه بدی را دوست نمی‌دارد ولی می‌گویند که چاره‌ای نیست، و فرهنگ اهل بیت می‌گوید چاره‌ای هست و نتیجه‌اش را هم دیدید.

... مداحی و ستایش قدرت غالب توسط اراده‌های ضعیف‌تر به وضع موجود داده ساخته

جباران کجا؟ و حسین علیه السلام آن آمر به معروف و ناهمی از منکر بزرگ کجا؟ که نظر به

سنت‌های فوق زمان دارد و زمانه و معنی خود را در آن سنت‌ها ارزیابی می‌کند.

شما لحظه‌ای که می‌خواهید خود را گم کنید و ملاک تشخیص حق و باطل از دستتان

برود، حسین علیه السلام را دارید، آیا زمانه خوب است یا بد است؟ با فرهنگ حسین علیه السلام بد بودن آن

را تشخیص می‌دهید، آیا بپذیریم یا نپذیریم؟... چون به حسین علیه السلام اقتدا کرده‌ایم نپذیریم. هر

کس ببیند چقدر به وضع موجود تسلیم است. آیا باید تسلیم وضع موجود بود یا تسلیم حق

بود؟ باید تلاش کنید تا وضع موجود را به حق تبدیل نمایید. بنده خدا می‌گوید: «باید دین را

مطابق زمانه کنیم!! یک وقت است می‌گوییم زمانه را دینی کنیم، یک وقت است می‌گوییم

دین را مطابق زمان کنیم! یعنی چون الان زمانه، دین را نمی‌خواهد دین باید برود. خیر این طور

نیست باید دین حق بماند و زمانه دینی شود. جوهره بحث «قبض و بسط تئوریک شریعت» این

است که بیابید تسلیم وضع فکری حاکم بر جهان شویم و دین را با قرائت زمانه بخوانیم، یعنی

تسلیم فرهنگی شویم که می‌گوید چون فرهنگ مدرنیته غالب شده است باید پذیرفته شود و

حسین علیه السلام آمده است تا ما را از این آتش بزرگ نجات بخشد.

## حسین علیه السلام عامل قدسی شدن عالم و آدم

خدا می گوید: ای انسان‌ها ما به فکر شما بودیم و چون به فکر شما بودیم قرآن را نازل کردیم «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»<sup>۳</sup>، پس خدا ما را فراموش نکرده است و ما را در دست حادثه‌ها و وضع موجود رها نکرده است تا ما تسلیم قدرت غالب معاویه‌ای شویم. این است که هر کس به قرآن نزدیک باشد بیشتر - به معنی حقیقی آن - به فکر مردم است و در کلام و روش حسین علیه السلام، این قرآنی‌ترین قلب، غم نجات انسان موج می‌زند. سوز و شور بی‌کران حسین علیه السلام نسبت به نجات انسان‌ها در طول تاریخ، کربلا را به وجود آورد. وقتی قرآن «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» شد و به یاد همه بشر بود، دل قرآنی حسین علیه السلام هم دل پهناوری می‌شود که همه انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و برای غم انسان‌ها از عمق دل و با همه هستی می‌سوزد و کربلا را می‌آفریند، و این یعنی عشق هدایت مردم یعنی عاطفه مطلق به بنده‌های خدا، نماد عشق و محبت خدا به بندگان در حسین علیه السلام ظهور می‌کند تا مظهر اسم هادی شود و نگذارد زندگی بشر را فضای سیاه روزمرگی پُر کند و از مقصد خود بازماند و این است که یاد حسین علیه السلام یعنی فراموش نکردن روز هدایت خود و به همین جهت هم از اول حیات بشر، انبیاء و ملائکه و اولیاء نمی‌گذاشتند نور حسین علیه السلام از عمق قلبشان خاموش شود.

در حدیث داریم هیچ پیامبری روی زمین نیامده مگر این که به زیارت کربلا رفته و گفته است: «فِيكَ تُدْفَنُ الْقَمَرُ الْأَزْهَرُ» ای خاک در تو ماه درخشانی دفن خواهد شد یعنی حسین ماه درخشان همه پیامبران است که نمی‌گذارد جهان بشری را ظلمت پذیرش وضع موجود پر کند. آری تا قبل از ظهور شهادت حسینی علیه السلام در دهم محرم سال ۶۱ هجری راه برای ارتباط با حسین علیه السلام برای همه باز نبود، فقط آسمانی‌ها روضه سیدالشهدا می‌خواندند، چنانچه در روایت داریم، جبرئیل برای آدم ابوالبشر و نوح علیهما السلام روضه حسین را خواند، همچنان‌که حضرت خضر برای موسی علیهما السلام در اولین قدم آشنایی چنان کرد و دو نفری بسیار گریستند و بعد سلوک را شروع کردند، آری حسین علیه السلام برای آنهایی که فوق زمین و زمان بودند روشن بود و لذا پیامبر و فاطمه و علی علیهم السلام در مصیبت حسین علیه السلام گریه کردند.

۳ - سوره انبیاء، آیه ۱۰.

علی علیه السلام در سفر صفین به سرزمین کربلا رسید، آن قدر گریست که بی‌هوش شد، اما از آن هنگامی که حسین علیه السلام به ظهور کربلا دست زد، راه همراهی با اولیاء و انبیاء و ملائکه برای همه باز شد حالا آن «قمر ازهر» و آن روشنایی زندگی، برای همیشه ظاهر شد. هر کس به اندازه‌ای که یاد حسین علیه السلام را از دست ندهد، با انبیاء و اولیاء و ملائکه در عالم قدس به سر می‌برد و گرد سیاه زمین او را روسیاه نخواهد کرد.

حسین علیه السلام خواست انسان‌ها به سوی عالم قدس سیر کنند و گرفتار سیاهی معاویه نگردند و از نور محمدی صلی الله علیه و آله غافل نشوند و لذا خودش متوجه بود این نجات با یاد حسین علیه السلام ممکن است و این بود که کاری کرد به یاد ماندنی. سکینه می‌گوید: «چون پدرم کشته شد، آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم، حالت اغماء و مدهوشی برایم روی داد، در آن حال شنیدم که پدرم می‌فرمود:

شِيعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدَبُونِي  
ای شیعیان من، هرگاه آب گوارایی نوشیدید، یاد من باشید، و یا هر وقت در مورد غریب و یا شهیدی خیر یافتید، برای من گریه کنید.

تا یاد حسین علیه السلام که عامل قدسی شدن قلب‌ها است بماند، تا اشک خالصانه که هدیه خدا است برای باز شدن درهای بین بنده و پروردگارش گشوده شود و آن وقت وصال واقع شده است.

خدایا! به حق همه آنها که برای حسین علیه السلام اشک ریختند و از این طریق در ظلمت زمین راه به سوی آسمان پیدا کردند،

خدایا! به حق حسین علیه السلام که قهرمان این نمایش بود، و به حق امام زمان علیه السلام که همواره اشک ریزان حسین است، حجاب‌های بین ما و حسین مان را از میان بردار.

«وَالسَّلَامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

## آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندان این چنین باید بود (نامه حضرت علی به امام حسن علیه السلام - نهج البلاغه، نامه ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلۃ القدری حضرت فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- جایگاه و معنی واسطه فیض